

مجموعه

کتابخانه

مقالاتی از

نشر

مجموعه

ویادنامه

۱۵

۳

۲۲

بها ۴۵۰ ریال

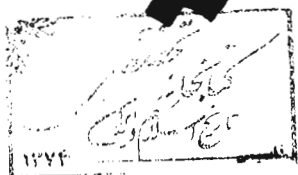
کتابخانه و اسناد و کتابخانه
موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

۸۴۸

شماره ثبت

۱۳۵۴/۷/۸

مجموعه کتب



مقاله‌هایی در نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی

از

ایرج افشار

تهران

چاپ هزار نسخه ازین کتاب در چاپخانه محمد علی فردین
در مرداد ۱۳۵۴ به پایان رسید

مجموعه كمينه

انتشارات فرهنگ ایران زمین

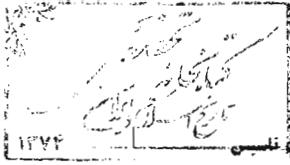
زیر نظر

ایرج افشار

سلسله متون و تحقیقات

- ۲۱ -

۱۳۵۴



فهرست مندرجات

۹	ترجمه قدیم از قرآن کریم
۲۲	سدیدالدین اعور
۳۵	وقفنامه رشیدالدین فضل الله
۴۶	کتابی از مؤلف تبصرة العوام
۵۸	جنگ بیاضی از عصر حافظ
۷۱	متن و ترجمه صیدنه و نسخ آن
۸۴	شیرین و فرهاد سلیمی
۹۲	یوسف و زلیخای خاوری شیرازی
۹۷	یوسف و زلیخای مسعود قمی
۱۰۰	دیاتسارون
۱۱۴	خرد نامه و اسکندر مخلوق جامی
۱۲۳	نگاهی به فوائد لغوی کامل التعبير
۱۳۲	جانورنامه
۱۳۶	حقائق الاخبار ناصری
۱۴۲	سفرنامه طالب اف
۱۵۲	افضل التواریخ

- ۱۵۹ الاقطاب القطبيه
- ۱۷۲ منتخباتي از سه شاعر شيعي
- ۱۸۸ جوهر نامه نظامي
- ۲۰۱ نسخه های شاهنامه
- ۲۰۵ دستورهای سیصد ساله برای زبان فارسی
- ۲۰۹ آثار چاپ نشده از عباس اقبال
- ۲۱۶ آثار چاپ نشده از سعید نفیسی
- ۲۳۰ نسخه عرفانی مورخ ۵۴۳ برلن
- ۲۴۴ نسخه ای نفیس به خط نفیس کرمانی
- ۲۴۷ ظفر نامه ها
- ۲۵۴ فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد
- ۲۶۸ دستورالاعقاب
- ۲۷۵ جنگی از قرن هفتم
- ۲۷۹ ترجمه های شاهنامه
- ۲۸۶ کتابشناسی سعدی و حافظ
- ۳۰۰ هداية التصديق الى حكاية الحريق
- ۳۰۵ وچند ده کتاب دیگر
- ۳۴۵ آثار سدید السلطنه کبابی
- ۳۵۰ استدر اک

یادداشت

سخنی مفصل برای گفتن ندارم. این مجموعه مقاله‌هایی است که از بیست و چند سال پیش به این سوی در باب چند کتاب و متن قدیمی نوشته‌ام. چون باز پرداختن مجدد به آنها یادآور گذشته زندگی و حسب حال ماندست، تجدید طبع آنها را خالی از حالی برای خود نیافتم، اگرچه موجب آزارها برای حروف چین عزیز ناصر جوشقانی بود و هیچ فایده‌ای برای خواننده احتمالی این اوراق نداشته باشد. بعضی را با تصرفاتی مختصر به چاپ رسانیدم و بعضی را بی هیچ گونه تصرفی. چون عده‌ای ازین مقالات در مجله گرامی یغما طبع شده و

حبیب یغمائی

هماره مشوق راستین و پایمرد من در انتشار این نوشته‌های کم ارزش و پیمودن چنین مرحله‌ای بوده است، اظهار سپاسگزاری از او را باعث

شادی خاطر خویش قرآمی دهم .

... و « مجموعه کمینه » را با همه کوچکی و بی بهایی چون
 در وصف چند کتاب است، اگر چه در حکم زیره به کرمان بردن است، به
 محمد تقی دانش پژوه

که در مدت بیست و پنج سال همکاری و دوستی ، بسیار و بسیار
 از او آموخته ام با درود و آزادی و سپاس پیشکش می کنم .

ایرج افشار

تهران ، ۲۱ تیر ۱۳۵۴

تقدیم به استاد دانشمند و بزرگوار یحیی مهدوی
دوستدار ترجمه‌های پارسی قرآن

ترجمه قدیم از قرآن کریم*

دوست دانشمند ما آقای ابراهیم دهگان (مقیم اراک) در مجموعه گرانقدر خود ده ورق از قرآنی خطی دارد. این اوراق که خط آن را باصلاح استاد مینوی باید معقلی خواند بنا بر قرینه و شیوه خط، قبل از سال پانصد هجری کتابت شده است. ترجمه فارسی زیر سطور آن کهنه و از لحاظ اسلوب نثر و محتوا بر لغات قدیم واجد اعتبار است. افسوس که منحصرأ همین مقدار از آن اکنون در اختیار ما است و قطعاً نمی‌دانیم که ترجمه از چه قرنی است. کاغذ نسخه کلفت و نخودی رنگ است و بر کناره اوراق تزئینات مرسوم قرآن دیده می‌شود.

شبی از سفری، که در اردی بهشت ماه سال کنونی به همراهی یار ستوده و برگزیده‌ام منوچهر ستوده به صفحات تفرش و خوانسار رفته بودم، در محضر حضرت ابراهیم دهگان گذشت و از محبت بی‌کران و گستردگی خوانش تمتع بر گرفته شد. ضمناً اجازت فرمود که نسخه خطی کتابخانه‌اش را زیر و رو کنیم. چون این ده ورق قرآن کریم را

* - نقل از مجله راهنمای کتاب، شماره ۱۰/۹ سال ۱۲ (۱۳۴۸)،

بضمیمه مجله یغما (۱۳۴۸) نیز انتشار یافته است.

زیارت کردم دستوری خواستم تا عکس ازان بگیرم . با روی گشاده درخواستم را پذیرفت . بس عکس گرفتم و از روی عکس به استنساخ پرداختم و به مدد ترجمه تفسیر طبری (چاپ استاد یغمائی) رونویسی آن را به پایان آوردم . اما چون چند موضع از عکسها خواندنی نبود ناچار به جناب دهگان دست توسل آویختم و موارد ناخوانا و مورد شک را باز پرسیدم . همه را به لطف فرستاد . چون رونویس خود را تکمیل کردم اینک درین صحایف چاپ می شود . این چند سطر یادداشت که از قلم شکسته بسته من است با عرض امتنان از ابراهیم دهگان بسته می شود .

دهم مرداد ماه ۱۳۴۸

از میان آیهٔ ۷ ... للسائلین اذا قالوا لیسوف و اخوه احب الی ...

مر پرسندگان را .

چون گفتند یوسف و برادر وی دوست [ترند] به پدر ما ازوما گروهی ایم با نیروکی پدر ما اندر گم بودگی است پیدا ، یعنی اندر خطای پیدا .
بکشید یوسف یا بیفکنیدش به زمینی تا تنها ماند مر شما را روی پدر شما و بیاشید از بس آن گروهی نیکان .

گفت گوینده ای از ایشان مکشید یوسف را و بیفکنیدش اندر بن چاه کهناهه^۱ تا بر گیردش بهره ی گذرندگان اگر هستید کنندگان .

گفتند یا پدر ما ، چی بودست ترا کی استوار نداری ما را بر یوسف ، و ما

۱ - ظاهراً کهناهه شکل دیگری است از کهنه ، و مراد گویا چاهی است که خشک

شده باشد .

مر او را نیکه خواهانیم. بفرست و را با ما فردا تا بچریم و بازی کنیم، و ما مر او را نگاه داران .

گفت من آنم کی اندوه گین کند مرا بردن شما مر اورا ومی ترسم کی بخورد و را گرگ و شما از وی | بی آگاهیان باشد .

گفتند اگر بخورد و را گرگ و ما گروهی ایم به نیرو، ما آنگاه زیانکاران باشیم .

چون ببردندش و آهنگ کردند کی بکنندش یعنی بیفکنندش اندر تاریکی چاهی کهن، و وحی فرستادیم به وی کی آگاهی دهی ایشان را به کار ایشان این و ایشان ندانند، یعنی همی ندانستند .

و بیامدند سوی پدر خویش شبانگاه همی گریستند .

گفتند یا پدر ما برفتم تا تیر اندازیم یا پیشی گیریم به اشتر تاختن و بجای ماندیم یوسف را نزد جامه ما . بخورد و را گرگ، ونیستی تو استوار دارنده ما را و اگر چی باشیم راست گویان. و بیاوردند بر پیراهن وی خونی دروغ .

گفت یعقوب نه کی بیاراست شما را تنهای شما کاری، شکیبایی باید کردن نیکو و از خدای نیرو خواستن بر آنچه همی وصف کنید .

و بیامدند گذرندگان . | بفرستادند آب جوینده خویش را . فرو هشت دلو خویش را. گفت یا مژده مر شما را این کودکی است و پنهان کردندش اخیانی^۱ و خدای دانا بود بدانچ همی کردند .

و بفرخواستندش به بهای اندک درمها [ی] شمرده ، و بودند اندر وی از ناخواهندگان .

گفت آن کی بخریدش از شهر مصر مر زن خویش را گرامی دار جایگاه

۱ - اخیان بر وزن پرنیان قماش و کالای خوب (در زین الاخبار گردیزی دو بار استعمال شده است) .

و را مگر کی منفعت کند ما را تا بگیریم و را به فرزندی و همچنین جای ساختیم یوسف را اندر زمین و تا بیاموزیدیمش از تفسیر سخنان، و خدای غلبه کننده بود بر کار وی، و بیک^۱ بیشترین مردمان ندانند.

و چون برسید به تمامی نیروی خویش بدادیمش سخن صواب و دانش و همچنین پاداش دهیم نیکو کاران را.

و بجست آن زن کی وی اندر خانه وی بود | تن وی و بیست درها و گفت بیا هان کی من ترا ام. گفت بازداشت خواهم به خدای کی وی پروردگار من است. نیکوی کرد به جای من کی نرهند از عذاب ستم گاران، یعنی زانیان. و آهنگ کرد آن زن به وی و آهنگ کرد به وی یعنی یوسف بدان زن. اگر نه آن بودی کی بدید حجّتهای خداوند خویش همچنین کردیم تا بازگردانیم از وی بدی یعنی زنا و ناخوبی یعنی قصد کردن به زنا. وی از بندگان ما بود به گناه گردانیدگان.

و پیشی گرفتند هر دو سوی در و بدرید آن زن پیراهن یوسف از سپس و بیافتند خداوند آن زن یعنی شوی را نزد در. گفت زن چیست پاداش کسی کی بخواهد با زن تو بدی یعنی زنا. مگر آن کی به زندان کنندش یا عذابی درد گین.

گفت یوسف وی جست ما را از تن و گوای داد گوای از کسهای آن زن. اگر چنان است کی پیراهن وی دریده شدست از پیش، راست گفت آن زن و وی است یعنی یوسف از دروغ زنان.

و اگر چنان است | کی پیراهن وی دریده شدست از پس، دروغ گفت این زن و وی است یعنی یوسف از نیکو کاران.

چون بدید پیراهن و را کی دریده شدست از پس، گفت شوی این زن این سازش

۱ - ویک = و بوک (در معنای ولیک).

بد شما زنان است ، سازش بد شما بزرگ است .

یا یوسف روی بگردان ازین سخن، و آمرزش خواه ای زن مرگناه خویش را که تو بودی ازگناه کاران .

و گفتند زنانی اندر شهر مصر زن عزیزهمی خواهد جوامرد^۱ خویش را از تن وی اندرون دل وی رفتست ، یا پرده دل وی دریدست ، دوستی ما همی بینیم ورا اندر کم بودگی یعنی خطای پیدا .

چون بشنود سازش بد ایشان، رسول فرستاد سوی ایشان و بساخت مر ایشان را تکیه گاهی و بداد هر یکی را از ایشان کاردی و گفت بیرون آی برایشان . چون بدیدندش بزرگ داشتندش و بپیریدند دستهای خویش را و گفتند دوری بادا به خدای . نیست این مردمی ، نیست این مگر فریشتهی بزرگوار .

گفت زلیخا این تان آن کسی است کی ملامت کردید مرا اندروی . بخواندم | به خویشتن ورا . خویشتن نگاه داشت و اگر نکند آنچه بفرمایمش، باز داشته گردد و بیاشد از خواران .^۲

گفت یا پروردگار من زندان دوست تر به من از آنچه همی خوانند این زنان سوی وی ، و اگر باز نگردانی از من سازش بد ایشان، بگرایم به ایشان و بیاشم از نادانان یعنی زانیان .

پاسخ داد مراو را خداوند وی . باز گردانید از وی سازش بد زنان کی وی است شنواست ، داناست .

باز پدید آمد مر ایشان را پشیمان شدن از پس آن کی بدیدند نشانیها به زندان کنند ورا تا گاهی .

و اندر شدند با وی به زندان دو جوامرد . گفت یکی او آن دو من دیدم

۱- (= جوامرد)

۲- اصل : خوران .

خویشتن را کی همی فشار می می . و گفت دیگر من بدیدم خویشتن را کی همی
بردم زبرسر خویش نان همی خوردند مرغان از وی . آگاهی ده ما را به تفسیر
خواب کی ما همی بینیم ترا از نیکوکاران .

گفت نیاید به شما خوردنی کی روزی دهند شما را ، مگر | آگاهی دهم
شما را به تفسیر آن پیش از آن کی بیاید به شما آنتان از آن است کی بیاموزانید
مرا خداوند من کی من دست بازداشتم دین کی نگرید به خدای و ایشان به آن
جهان ، ایشان ناگریدگانند .

و بدم رفتم دین پدران خویش را ، پدرجد من ابرهیم و جد من اسحق و پدر
من یعقوب . نشاید ما را ونزد ما را کی انبازگرفتمی به خدای هیچ چیزی . این
از فضل خدای است بر ما و بر مردمان ، و بیک بیشترین مردمان سپاسداری نکنند .
یا دویار زندان خداوندان پراکنده بهتر با خدای یکی فروشکننده .

همی نپرستید از فرود خدای مگر نامهای را کی شمام نام نهادید شما و پدران
شما و نه فرو فرستاد خدای بدان نامها هیچ حجتی نیست حکم مگر خدای را فرمود
کی می پرستید مگر ورا . این است دین | راست . و بیک بیشترین مردمان همی
ندانند .

یا دو یار زندان اما یکی از شما دو بخوراند خداوند خویش را می و اما آن
دیگر به دار کنندش ، بخورند مرغان از سروی ، گزارده شود کار آن کی اندر وی
همی پاسخ جویند .

و گفت یوسف مر آن را کی بیندیشند که وی دستنی است از آن دو یاد کن
مرا نزد خداوند خویش . فرامشت ^۱ گردانیدش دیویاد خداوند خویش درنگ کرد
اندر زندان کم از ده سال .

و گفت پادشا من همی دیدم هفت گاوفر به کی همی خوردن ایشان را هفت نزار و هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک ، یا گروه مهتران پاسخ کنید مرا اندر خواب من اگر هستید کی مر خواب را همی بگزارید .

گفتند شوریده خوابهای است و نیستیم ما به تفسیر این خوابها دانا آن .
و گفت آن کد برست ازان دو یار و یاد آورد سپس روز گاری، من آگاهی دهم شما را به تفسیر این خواب بفرستید مرا .

یا یوسف! یا راست گفتار راست کردار! پاسخ ده مرا اندر هفت گاو ، گاوفر به همی خوردن آن را هفت نزار و هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک ، تا مگر من باز کردم سوی مردمان تا مگر ایشان بدانند .

گفت باید کشتن شما را هفت سال دمام [هر آنچه] بدروید دست بازدارید و را هم اندر خوشه وی مگر [اند کی] از آنچه بخورید .

باز بیایید از پس آن هفت سال سخت تنگ کی بخورند آنچه پیش فرستاده باشید مر ایشان را مگر اند کی از آنچه پنهان کنید .

باز بیاید از پس آن سالی، اندر آن سالی باران دهند مردمان و اندر آن سال شیره کنند .

و گفت پادشاه | بیارید سوی من و را . چون پیامد به وی رسول گفت بازگرد سوی خداوند خویش . پیرشش به چی رسید حال آن زنان کی بیریدند دستهای خویش کی خداوند من به ساز بد ایشان داناست .

گفت ملکه چی بود کار شما ای زنان چون بخواستید یوسف را از تن وی . گفتند بازداشت خواهیم به خدای . ندانستیم بروی هیچ بدی . گفت زن عزیزا کنون پدید آمد راستی ، من خواستم و را از تن وی و وی از راست گویان است .

گفت یوسف این بدان است تا بداند کی من و را خیانت نکردم به غایبی و

خدای راه ننماید سازش بد خیانت کنندگان را .

و بیزار همی نکرده‌ام تن خویش را کی تن فرمایندۀ بدی است ، مگر آن را کی ببخشاید خداوند من کی خداوند من آمرزنده است بخشاینده .

و گفت پادشا بیارید. به من ورا تا یک تاه گردانمش مرخویشتن را .

چون سخن گفت با وی گفت ملک تو | امر و ز نزد [من] جای گیری استوار.

گفت یوسف بکن مرا برگنج خانه های زمین که من یاد دارم ، یعنی نامه

دبیرم ۱ و شمار گیر ۲ دانا .

و همچنین جای ساختیم مر یوسف را اندر زمین، جای همی گرفت اندر زمین.

هر کجا خواست برسانیم په بخشایش خویش، بدان کی خواهیم ضایع نکنیم مزد

نیکوکاران .

و مزد آن جهان بهتر مر آن کسها کی همی بگرویدند و همی پرهیز کردند .

و بیامدند برادران یوسف ، اندر آمدند بروی یعنی سوی وی . بشناخت مر

ایشان را و ایشان مر او را نشناختند .

و چون کسی گرد ایشان را با بارهای ایشان گفت بیارید به من برادری مر

شماراست از پدر شما ، همی نبینید کی من تمام همی بنمایم پیمانۀ را و من بهترین

فرو دارندگانم .

اگر نیارید به من ورا، نیست پیمانۀ [نه] مر شما را نزد من و نزدیک به من

نباشید .

گفتند بخوایم ورا از پدر وی و ما | این بکنیم .

و گفت یوسف مر جو امردان ۳ خویش را بکنید اخریان ایشان اندر بارهای

۱- نامه دبیر = دبیر نامه نویس

۲- حسابدار (در طبری نگاهبان ترجمه شده)

۳- (= جو امردان)

ایشان یعنی رختهایشان تا مگر ایشان بشناسند مر آن را ، چون باز کردند سوی کسان خویش تا مگر ایشان باز آیند .

چون باز گشتند سوی پدر خویش گفتند یا پدر ما باز داشتند از ما پیمانہ ، بفرست با ما برادر ما را تا پیمانہ بستانیم و ما مر او را نگاه داران باشیم .

گفت یعقوب چیز استوار دارم شما را بروی مگر همچنان کی استوار داشتم تان بر برادر وی از پیش ، خدای بهترین نگاه دارندگان است و وی بخشاینده ترین بخشاینده گان است .

و چون بکشادند کالهای ۱ خویش را بیافتند آخریان خویش را کی باز داده بودند به ایشان .

گفتند یا پدر ما ستم همی نکنیم . اینک آخریان ما باز داده اند به ما و خوار بار آریم کسهای خویش را و نگاه داریم برادر خویش را و بیفزائیم پیمانہ اشتر واری ، این پیمودنی است آسان .

گفت نفرستم و را | با شما تا بدهید مرا استواری یعنی عهدی از خدای کی باز آرید سوی من و را ، مگر کی گرد اندر گیرند یعنی غلبه کنند مر شما را . چون بدادندش استواری خویش گفت یعقوب خدای بر آنچه همی گوئیم نگاه بان است .

و گفت یا پسر کان من اندر مشوید از در یک و اندر شوید از درها [ی] پراکنده ، و باز توانیم داشتن از شما از خدای هیچ چیزی نیست حکم خدای را . بروی سپردم شما را و بروی تو کل کنند ، یعنی به وی سپارند خویشتن سپارندگان تو کل کنندگان .

و چون اندر شدند از آنجا کی فرموده بود مر ایشان را پدر ایشان ، نه چنان بود کی باز توانستی داشتن از ایشان از خدای مگر آرزوی کی اندر تن یعقوب بود

بگرارد او را ، و وی با دانش بود ازان کی آموزنیده ^۱ بودیمش ، ویکک بیشترین مردمان ندانند .

و چون اندر شدند بر یوسف سوی خویش نشاند برادر خویش را . گفت منم آن کی من برادر توام ، | باک مدار بدانچ ایشان همی کنند .

چون گسیل کردشان با بارهای ایشان ، بکرد پیمانہ اندر بار برادر [ر] خویش . باز آواز داد آواز دهنده [ا] ی یا کاروانیان شما دزدانید .

گفتند و روی به ایشان آوردند ، چی چیز همی جوئید . گفتند گم کرده ایم پیمانہ پادشا و مر آن را که بیارد آن بار اشتر وارش و من بدان پذیرفتارم .

گفتند به خدای کی دانسته اید کی نیامده ایم تا تباہ کاری کنیم اندر زمین و نیستیم ما دزدان .

گفتند چیست پاداش آن کس ، اگر باشید دروغ زنان . گفتند پاداش وی آنست هر کی بیاید اندر بار وی ، وی باشد پاداش وی ، همچنین پاداش کنیم ستم کاران را یعنی دزدان را .

آغاز کرد جستن به جوالهای ایشان پیش از جوال برادر خویش . باز بیرون آورد آن از جوال برادر خویش . همچنین بساختیم مر یوسف را . نه بود که بگرفتی برادر خویش اندر حکم پادشای مصر ، مگر کی بخواستی خدای بر آوریم پایگاههای مر آن را که خواهیم ، و زبر هر با دانشی دانائی است .

گفتند اگر دزدی کند دزدی کرد برادری کی مر او را بود از پیش . پنهان داشت آن را یوسف اندر تن خویش و پیدا مکرد ^۲ آن سخن مر ایشان را . گفت شما بد جای تر اید و خدای داناترست بدانچ همی صفت کنید .

۱- اصل : آموزنیده .

۲- ظاهراً بجای « نکرد » .

گفتند یا عزیز من او را پدری است پیری بزرگ ، بگیر یکی از ما بجای
وی ، کی ما ترا همی بینیم از نیکوکاران . ۱

گفت بازداشت خواهم به خدای کی نگیرم مگر آن کسی را کی بیافتم
کاله ۲ ما را نزد وی که ما آنگاه از ستم کاران باشیم .

چون نومید گشتند برادران از وی به یک سوی شدند به راز گفتن .

گفت پیرایشان همی ندانید کی پدر شما بگرفت بر شما استواری | از خدای
واز پیش آنچه سستی کردید اندر کار یوسف ، زاستر نشوم ازین زمین تا دهد دستور
مرا یا حکم کند خدای مرا ، و وی بهترین حکم کنندگان است .

بازگردید سوی پدر خویش ، بگوئید یا پدرما ! پسر تودزدی کرد وما گوای
ندهیم مگر بدانچ دانستیم و نه بودیم مر نهران را نگاه دارندگان .

و پیرس آن دیه را ، آن کی بودیم اندر وی و کاروان را آن که بیامدیم اندر
وی ، و ما راست گویانیم .

گفت نه کی آراسته گردانید مر شما را خدای شما کاری . شکیبای باید
کردن نیکو ، مگر باشد خدای کی بیارد به من ایشان را همگان ، کی وی داناست
صواب کار .

و روی بگردانید از ایشان و گفت یا اندوهی بریوسف ! سپید گشت دو چشم
وی از اندوه ، و وی غم فروخورنده بود .

گفتند به خدای که هماره یاد کنی یوسف را تا | بیاشی بیماری گران یا
بیاشی از هلاک شدگان .

گفت همی بنالم غم خویش را و اندوه خویش را به خدای و من دانم از خدای
آنچ شما ندانید .

۱ - کذا در اصل . نگاه کنید به مقدمه کتاب « خوابگزاری »

۲ - (= کاله) .

یا پسر کان من بروید بجوئید از خیر یوسف و برادر وی و نومید مباحی از رحمت خدای کی نومید نباشد از رحمت خدای مگر گروه ناگرویدگان .

چون اندر شدند بر یوسف گفتند [ای] عزیز رسید و به ما و کسها [ی] ما سختی یعنی گرسنگی و آوردیم آخریانی ناروا ، تمام ده ما را پیمانہ و ببخش برما کی خدای پاداش دهد بخشندگان را .

گفت هیچ همی دانید که چه کردید با یوسف و برادر وی ، آنگاه که شما نادانان بودید .

گفتند این توئی که تو یوسفی . گفت من یوسفام و این برادر من است . منت نهاد خدای بر ما | که هر کی پرهیز گاری کند و شکیبائی کند خدای ضایع نکند مر نیکوکاران .

گفتند به خدای بگزید ترا خدای بر ما و اگر چه بودیم خطا کنندگان . گفت سرزنش نیست بر شما . امروز بیامرزد خدای مر شما را و وی بخشاینده ترین بخشاینده گانی است . بپسید پیراهن مرا این برافکنندش بر روی پدر من تا بشود بینا و بیاید کسهای خویش را همگنان ، و چون بیرون شد کاروان گفت پدر ایشان من همی بیابم بوی یوسف اگر شما فرتوت بخوانید مرا .

گفتند به خدای که تواند گم بودگی یعنی اندر محبت دیرینه . چون بیاید مرده دهند برافکنند پیراهن بر روی وی بر گشت بینا .

گفت نه گفتم مر شما را که من بدانم از خدای آنچه شما ندانید . گفتند یا پدر ما آمرزش خواه ما را گناهان ما را | که ما بودیم گناهکاران . گفت زود باشد که آمرزش خواهیم شما را از خداوند خویش ، کی وی آمرزنده است و بخشاینده .

چون اندر آمدند بر یوسف نزدیک کرد به خویشتن پدر و خالد را و گفت

اندر آیند به مصر اگر بخواهند خدای بی بیم و ترس و بر آورد پدر و خاله را بر تخت و بیفتادند مرا و را سجده کنان .

و گفت یا پدر من این تفسیر خواب من از پیش بگردانید مرا آن را خداوند من راست و به نیکوی کرد با من چون بیرون آورد مرا از زندان بیاورد شما را ازدشت از پس آن کی شورش افکند دیو میان من و میان برادران من ، کی خداوند من چابک کار است بر آنچه خواهد ، کی وی دانا است ، استوار کار است . یا پروردگار من بدانی مرا از پادشاهی و پیاموزانیدی مرا از تفسیر سخنان ، یا آفریدگار آسمانها | و زمین . توی یار و نگاه دار من اندرین جهان و آن جهان ، جان بردار به مسلمانی و اندر رسان مرا به نیکان .

این از خبرهای ناپیدا است که همی وحی فرستیم سوی تو و نیستند و نبودی نزد ایشان ، چون آهنگ کردند به کار خویش و سازش بد همی کردند .
و نیستند بیشترین مردمان و گرچه حریصی کنی به گردیدن ایشان .
و نخواهی از ایشان بروی هیچ مزدی . نیست این مگر پندی مرهمه خلق را .
و چند از نشانی اندر آسمانها و زمین کی همی گذرند بروی و ایشان از وی روی گردانیدگان .

و نه گردند بیشترین ایشان به خدای مگر ایشان باشند انباز گیران .
آیا ایمن گشتند کی بیاید به ایشان پوششی از عذاب خدای ، یا بیاید به ایشان راستخیز ناگاه و ایشان آگاهی ندارند .
بگوی این است راه من همی خوانم ...

سپاسگزاری بسیار از مجتبی مینوی که به دیده دقت و عنایت بر متن منقول نگریست و مرا در تصحیح از یادآوریهای چند سودمند استادانه بهره ور فرمود .

تقدیم به ذبیح‌الله صفا
مؤلف « تاریخ ادبیات در ایران »

سدید الدین اعور

در مجمع الفصحای رضاقلی خان هدایت لله باشی (جلد دوم صفحه ۶۹۶ چاپ
مظاهر مصفا) از شاعری همعصر ائیر اخیسکی (قرن ششم هجری) به نام سدیدالدین
اعور کرماج نام رفته است و می‌نویسد که آن دو با یکدیگر مهاجرات می‌کرده‌اند.
در آن مأخذ یکی رباعی از ائیر در هجو سدید و جوابی از سدید در حق ائیر نقل
شده است که در مقدمه دیوان ائیر (چاپ رکن‌الدین همایونفرخ) نیز آمده است.
صاحب آتشکده آذرنیز از سدید و معارضات او با ائیر ذکر می‌کند و توضیحی
دارد که سدید از طایفه اکراد کرماج بوده است.

تذکره‌ها و مراجع معتبر دیگر اطلاعی از او به دست نمی‌دهند.
خوشبختانه اخیراً مجموعه‌ای خطی^۱ متعلق به آقای محمّد باقر ترقی (زرت)
کتابدوست معاصر که کتابت آن از اوائل قرن هفتم و بد امکانی از قرن ششم هجری
است به لطف ایشان به دستم رسید. در انتهای آن شش ورق به خطی غیر خط اوراق
اصل نسخه (ولی از همان قرن هفتم یا ششم) ملاحظه شد که عبارت از چند مقامه
۱- به قطع جیبی حاوی رسائل کوتاهی در طب و مقالاتی از ارسطاطالیس به عربی بر
روی کاغذ سمرقندی کلفت نخودی رنگ.

و شعر به فارسی کهنه با ذکر نام سدیدالدین اعور است. چون تا آن موقع به این نام بر نخورده بودم و متن فارسی را کهنه یافتیم به تجسس بر آدمم و به مراجع مذکور در فوق مراجعه کردم و معلوم شد که این چند مقامه و شعر باز یافته‌ای است از آثار شاعر و نویسنده‌ای که جز دو رباعی ازو در تذکره‌ها اثر دیگری ضبط نشده است. البته ممکن است که احیاناً در جنگها و مجموعه‌های خطی بعضی ابیات و اشعار ازو نقل شده باشد که فعلاً مرا بر آنها اطلاعی نیست.

باری به مناسبت آنکه سدید از شعرای قرن ششم است و در تذکره‌ها از هنر نویسندگی و مقامه نویسی او ذکر نشده است مناسب دیدم که آنچه از آثار او درین مجموعه خطی از تصاریف بی‌امان روزگار به غنیمت و یادگار برای ما بازمانده است درین صحایف برای نویسندگان تاریخ ادبیات فارسی به چاپ برسانم. نکته‌ای که باید متذکر شوم در خصوص مقامه نویسی اوست و آن این که سدیدالدین با قاضی حمیدالدین بلخی متوفی در ۵۵۹ هجری (مؤلف مقامات حمیدی) هم عصر بوده است و با پیدا شدن آثار سدید ما یکی دیگر از اقدم مقامه نویسان زبان فارسی را می‌شناسیم.

نکته‌ای دیگر هم در پایان عرض کنم و آن اینست که احتمال می‌رود این شش ورق به خط سدیدالدین اعور باشد. احتمالی است از مجتبی مینوی که کاغذ و خط را دور از عصر شاعر نمی‌دانند. نحوه تحریر بیشتر به کار مؤلفی می‌ماند تا کاتبی. بهر تقدیر خواندن خط سدید شاعر یا کاتب آثار او مشکل است. مخصوصاً که در گذاردن نقطه امساک داشته است. من بنده پس از استخراج متن از استاد مجتبی مینوی در خواه شدم و اوقات گرانبها انشان را مصروف بدان کردم که از اول تا آخر متن در خدمتشان تطبیق و تجدید قراءت شد. بسیاری از کلمات ناخوانا خوانده و مشکلات حل شد. اما باز کلمات مجهول باقی مانده است. آن موارد در

چاپ نقطه چین شده است .

چون عکس نسخه در انتها چاپ می شود امیدست دیگران آنچه را که خوانده نشده است بخوانند و آن موارد را که به علت بی نقطه بودن بد خوانده شده درست بخوانند .

متن آثار بازماندهٔ سدید

سید (؟) اخسیکتی در حق سدید اعور

قلب تو ز نور معرفت عور چراست
بینی تو بروی تو چون گورچر [است]
مانندۀ ابلیس نه ای از چه سبب
چشم چپ تو راست بگو کور چراست^۱

سدیدالدین جواباً

گفتی تو مرا کور ، همه خلق شنید
چشمی دگرم کور بدی به بودی^۲
گفتی تو چه حاجت است چون هست پدید
تا روی تو (حذف شد) نه بایستی دید

ملکا خیز و فرو کوب درین پرده سرای
تیغ بر گیر و به یک حمله کرسی برشین (؟)
عوض کوس و بربط و دف و نای
شاه غزنین را درقلهٔ رسون (؟) کن بند
نیزه بر گیر و به سه حمله (؟) به کاشانه در آی
خیره رومردک آخرملکی را تو که ای
شرم دار، ای زنکت (حذف شد) از بهر خدای
چون کسی را ز درودر گه تورنگی نیست
درفر و پند و همان (حذف شد) را (حذف شد)

۱- این همان رباعی است که در مجمع الفصحا نقل شده است با تفاوت ذیل :
ابلیس اگر نیستی ای مردک زشت پس راست بگو چشم چپت کور چراست
۲- در مجمع الفصحا بدین صورت مضبوط است : چشم دگر ار کور بدی شایستی

درین وقت گلستانی روح افزای به خواب دیدم . سبزه او از سرشک سحاب
سیراب و نرگس او چون چشم مخمور حوران نیم خواب . شمال در هوا [ی] او
مشک بیز و نهال از صفای او شمع ریز . ناثر از زوی ... خندان و زلف مشک بید از
جنبش صبا پریشان .

بیت

تأبنده شد ز باغ چو بدر منیر گل	برد از نسیم خویش اثر بر اثر گل
بلبل اسیر عشق گل است از جهان ولیک	در دست عشق خویش مبادا اسیر گل
می بشکفتد ز درغم فروشندهگان عطر	بازار مشک، سوسن و نرخ عمیر گل
گر احتیاج طفل به شیرست لاجرم	طفل است و می خورد ز نم ابر شیر گل
چون برگزید خلد چمن را به نایبی	در ملک حسن کرد سمن را وزیر گل
... رفعت است که قصد نشاط را	داد از جمال خویش به عمر قصیر گل
بلبل ز هجر گل به نفیر آمدی و باز	اکنون کند ز مشغله او نفیر گل



سدید الدین

مهمانان عزیز بر رسیدند ، همه یوسف جمال سبک روحند ، همچو یوسف
سر مایه صد هزار فتوح اند .
اول بخندند آخر بگریند .
اول بنازند آخر بگدازند .
اول آشکارا باشند آخر پنهان گردند .
اول جمع باشند آخر پریشان گردند .
نامشان یکی و لباسشان بر تفاوت :
یکی را جامه گازریست و یکی را زرد شمعی ، و یکی را لباس ارغوانی و یکی

در رنگ آلحانی^۱ (؟).

گونه رخسار بهشتیان دارد. بیرون آمدند، سیم روی گشادند. صلوات سید کائنات بر خوانند. گلند. معشوقه بلبل اند. دل فریب جزو و کلند. در خوش رفتن استاد سنبلی اند. مفلسان بار برند. درویشان توانگرند. چتر دار لشکر عنبرند و علم دار مشک اذفران^۲ند. مشاهده دلبرانند. هم خوابه شکرانند. عرق جبین بیغامبرند. چه لایق دست غلام برند. ما همه نسبت جوی محمدیم. ما همه رنگ روی محمدیم.

مقصود از آفرینش دنیا محمدست در خلق برگزیده مولی محمدست
موسی و طور و قربت او را شنیده‌ای با آن قبول مهتر موسی محمدست

ای خدایی کی توبه ما نمایی، ما به تو نمائیم. ما می دانیم کی تو نمایی تا ما بمانیم. ما همه به تو بمانیم و ما همه بد تو نمائیم و توبه ما همه نمایی. در این زمانی کی از ما هیچ نمائیم. ای همه تو، بی هیچ طاعتی، بر ما همه بیخشای و رحمت کن. ای با همه تو، بی همه تو، ای همه تو، ای با همه تو بوده و [ای] بی همه تو ای بی همه در ازل معنی همه ای با همه در دنیای و عقبی همه تو

سدید الدین اعور

روزی طرّار روزگار مرا در بازار گانی مغالطه‌ای داد. مشک از من بستد و کافور در عوض به من داد. پنداشتم کی این کافور را خریدار بیشتر بود. مدت بیست سال شد تا کسی این کافور را از من نخرید و همچنان تا به امروز به ریش برمانده است^۱ و به هیچ روی از وی روی خلاص نه.

گر مرا ضربت جهان بکشد تا جوانمردی [ی] از جهان کم گیر
در مرا باز مرگ صید کند جغد کوری ز آشیان کم گیر

۱ - آل رنگ قرمز عنابی است. حانی احتمالاً «حانی» است که نوعی زری در ماوراءالنهر بوده است. ۲ - همان که امروزه در بعضی از ولایات می گویند فلان جنس «توریش فلان کس» مانده، یعنی خریدار ندارد.

ور خدا کم کند مرا ز جهان
 قلتبان صد هزار افزون است
 کاروانی ز عمر می گذرد
 این جهان مبرزست وزین مبرز
 وله یصف الساء [رق] و بهجوه

فلان بن فلان آن دزد ملعون
 چنان چست است اندر کار دزدی
 جوی زر گر ببیند در ترازو
 و گر زن باشم آن شوم بدبخت
 ز هر خرمن کی یابد دانه و گاه
 به یک من باز من گر دست یابد
 و گر پیراهنی بیند کسی را
 و گر در پهلوی درزی نشیند
 شبی گر او نهد سر با سر من
 ... بی را چو با هاون بیابد
 به سندان گر خورد خایسک بر سر
 خداوند تو دزدی بر گمارش

کی نور از دیده روشن بدزد
 کی یک حرف از دو حرف من بدزد
 از آن یک جو دوسه ادرن [بدزد]
 عجب نبود ز من از زن [بدزد]
 تمامت، آن خراز خرمن [بدزد]
 چهل دو سیر از یک من [بدزد]
 یکی تیریز و دوسه دامن [بدزد]
 زی یک درزی دوسه سوزن [بدزد]
 رگ او داجم از گردن [بدزد]
 به (حذف) در دسته هاون [بدزد]
 چو سوهان سونش از آهن [بدزد]
 که یک شب جان او از تن [بدزد]

مقاله خر خریدن

روزی که باز همای دلم را هوای ویرانه فرغانه در افتاد از فرسنگهای گران
 و خرسنگها [ی] آن راه بی کران دور نیندیشدم. گفتم که چاره دراز گوشه کنم
 که چاوش راه دراز اوش را بی حمایت دراز گوش به سر تنو [ا] ن برد. بدین نیت

عزم جزم کردم و به بازار خرید آمدم. دیدم یکی گله خر آماده از نو ماده ایستاده و این بیچاره غایب از پاده، و دیرست کی گفته‌اند:

خریدار طرّازان خر نخاس
که از... ایشان نه عام جست و نه خاص

چون بز ریش سُست کرده و تنگ اسب خر پرز می‌را از بهر بر گرفتن مسلمان را سخت بر کشیده، یکی به زخم چوب کون خر پشت ریش را چون دل‌درویش ریش می‌کرد و یکی بددم دبه چرب خر مرده را عیسی وار زنده می‌گرداند. دوغبای کی چربی را کی از جغرات چسبنده تر بوذ ناچار شیر عرض می‌دادند و من بیچاره بیست و پنج دست مغربی کی هر یک از قرص مشرقی تابان تر بوذ بر سر بند گوز گرهما زده بودم و شما دانید کی من گوز گره چون بز نم. در زمان از من جدا کردند. چنان کی جوی قراضه سیم نماند. چون اشکالنه (؟) شکسته دل شدم. تیراندازان دزدان . . . شب روان . . . روئین تنان دژ آهنین به زخم تیر باریک در شب تاریک آن نکنند کی خر فروشان بخارا باسدید کردند. بر شما باد کی هر که بامداد بازار خر خواهد رفتن جای خر بستن خود بداند تا هم چو سدید چو خر بر یخ نماند.

مقاله بخیلان: سخن سدیدالدین اعور

سپاس و ستایش مر آفریدگاری را کی زبان بیان مرا در خنجر سخن رانی برائی داد تا به یک اشارت دمار از نهاد کوه بخیلان سنگین دل و مدخلان بی‌حاصل بر آوردم و از برای این اظهار این برهان را لطایفی عرضه داشتم و علم عیاری بر پای کردم و این قطعه بر گ لشکر سلطان طبیعت خود ساختم.

این طایفه‌ای کی مدخلانند صبح همشان بسان شام است

خون ریزش‌شان حلال می‌دان دیگر همه چیزشان حرام است
 گرنکش‌شان فلک مکش گو کو ، نیز ز جمله لثام است
 گردن زدن بخیلکان را شمشیر زبان من تمام است

از دست قضا و قدر صد هزاران طپانچهٔ بلا و زوین عنا و ناچرخ جفا بر روی
 بی نور و سینهٔ بی سرور و دل بی حضور بخیلان نامرد و مدخلان ناجوانمرد باز . سخن
 گران بر روی بخیلان گران جان از آن می‌گویم تا کریمان سبک روح با من
 روی گران نکنند . برهر تنی کی سر بی سجودست و بر هر بازو کی دست بی جود
 است سر او را به شمشیر قضا و قدر که بی حمایت سوهان تیز است و بی عنایت سنگ‌افسان
 خونریزست . . . اوقات منقطع‌گردان ، مرغ تیر پَران را آشیان بر سینهٔ بخیلان
 باد و زخم تیغ بران را وثاق بر گردن مدخلان سرگردان ناجوانمرد باز .
 وجود آدمی بی گوهر جود مبرز روان است کی بویش جان را زیان می‌دارد
 و مستراحی است کی صحبتش عمر را بکاهد .

طَرّهٔ زلف عروس سخاوت را طراوتی است کی سپهر آینه دار به کمال موی
 شکافی به سر آن نمی‌رسد ، و برید تیز تک و هم سر آن در نمی‌یابد .
 و بخل را خاصیتی است که بهشتی را کنشتی کند ، و جود را لطافتی است که
 کنشتی [را] بهشتی گرداند .

بیت

با جوان مرد اگر بر آمیزی آنچ گوید تو هم بر آن می‌زی
 با بخیلان اگر بر آمیزم آنچ گویند من بر آن می‌زم

در چنین روزگاری که نه اهل هنر را روز بازاری است و نه بضاعت فضل
 را خربداری ، نه گوهر شناسی کی . . . در دانش به یک شبه بخرد و یا قوت یک
 شبه ازو به حاصل آید ، یا مرجان را ازین فلک پیروزه سرخ رویی مسلم شود .

ند کریمی کمی به اعتماد کرمش آتش دانی سرخ روی توان دید . و نه مهتری
کمی در بسته او گشاده توان یافت . خوانشان (؟) در خاندشان چون . . . به بوی نان
قناعت کرده .

هر یک از اینها بیماران بد مزاجند . و معلولان بی‌علاجند . صرفه‌اندیشان
سود خوارند ، و علم داران لشکر عمل‌اند . [و] والیان ولایت امل‌اند ، و مهتران
ناگهانی‌اند، و نان خوارگان نهانی‌اند ، و سرهنگ بی‌فرهنگ‌شان از برای جان داری
هر دو روزی یک نان ناخورده، اتباع در اشغالشان حرفت خوانسالاران فراموش کرده
و گر به در مطبخشان شیوه چله داری پیشه گرفته . سخنشان اینکه ای سدید بدتقصیر
می‌پسندی و بد شوربایی معذور می‌داری . شوربای معذوری ثرید دل مرا چرب
نکند و خشکی طمع از دل من دفع نگرداند و . . . مردمی از صحبت ایشان چون
موی از سر کل بیزاری گرفته و سیاهی بغل در دلشان چون سیدی در دیده کور
قرار کرده . نام مهتری بد شومی ایشان بدنام شده و القاب سروری به واسطه ایشان
دشمن کام گشته .

بر سر سفره شرقه نان مهمان شنیده و دست از جان شسته و چنگ در نان برده .

اگر ناگه بد وقت خوردن نان	بد گوش مدخلک بانگی در آید
سدید کل چو عزرائیل ناگه	درش بگشاید و از در در آید
چو ناگه شرقه نانش بر آید	سبک اسپ حیاتش در سر آید
فرو نابرده لقمه چون مرادید	روان جانش به قهر از تن بر آید

حکایه اخری له

روزی چاشتگاهی از برای انتباهی بد راهی بر می‌گذشتم و بدگورستانی

رسیدم و گور ویرانی دیدم و کلاه‌ای و استخوانی و ساعد گرد رانی. ند درزبانش بیانی
 و نه در بازویش توانی، و نه از پوستش نامی و نه از گوشتش نشانی. دو گوهر مردمک
 دید [ه]ش بسته مخلب زانغان شده و مغز قلّه سرش طعمه منقار کلاغان گشته.

گفتم ای سدید بی سداد و ای بد بی اعتقاد و ای بدترین آدمی زاد! اگر
 چه در هنر کانی عاقبت مکانت این خواهد بود، و اگر سر بر آسمان خواهی سود
 عاقبت جایزت زیر زمین خواهد بود.

از رفعت اگر بر آسمان خواهی رفت آخر جایزت زیر زمین خواهد بود
 القصه چو بر عمر ضایع کرده خود تأسفی خوردم و توقفی کردم و تکبیری
 گفتم و تدبیر رفتن کردم خواستم کی تا بروم ناگاه از سوی دست راست نگاه کردم
 کاخی دیدم و ایوانی و طارمی

آن قصر کی جمشید در و جام گرفت زوبه بچه کرد و آهو آرام گرفت ۲
 بهرام همی گور گرفتگی یک چند اکنون بنگر که گور بهرام گرفت
 جوانی شیرین زبانی شکر فشانی به دست نیاز و به زبان اعزازم [ا] آواز داد.
 گفت ای زیارت کننده زندانیان خدای! ساعتی به نزدیک ما در آی تا از سر آن حال
 زائران با تو کشف کنم.

القصه پای در آن سرای نهادم. از سماع مطربان طرب انگیز و ناله عاشقان
 دلاویز و فتنه شاهدان بی‌پرهیز، رستخیز از آن آشیانه بر آمده بود. در آن میانه
 نگاه کردم. خاتون دلربایی دیدم. دست در گردن بر نای رعنای در افکنده بود.
 گاه بوسه محبت از آن بر نا باز می گرفت، و گاه تپانچه محنت بر روی گردان
 خود می زد، و گاه گلبرگ طریش چون برق می خندید، و گاه نرگس مستش چون

۱- مصراع دوم به خط جدید و الحاقی است.

۲- موردی است که این رباعی به خیام انتساب نیافته.

ابر می‌گریست .

گفتم ای جوان بگو کی حال تو چیست و این خنده و گریه را سبب چیست؛
بیچاره خاتون دو دیده پر آب کرد و آهنگ جواب کرد و گفت آری ای
سدید آن کله خشک که تو دیدی کلاه دار آن کاشانه بوز ، و آن استخوان پوسیده
کی دیدی همای آن آشیانه بود و آن شوی من بوز و آن آب روان در جوی من
بوز و او را خواجه محمد زر ورز گفتند .

روز و شب زر ورزیدی و از حرص زر چون سیماب بر خود می‌لرزیدی . در ...
سگ نفس در حیرانی بوز و از باد شقاوت خرمن ... عمرش در پریشانی . دلش
را در سختی با سنگ خاره منقبت برابری بوز و نانش را با جانش سوگند بر اداری .
اگر موشی در خنبش بیفتادی بیهوش و مدهوش گشتی ، و اگر موری در انبار خود
دیدی چون ماز بر خود پیچیدی .

هر چند بخیل را نشانی بر تخت هر گز نکند سخا بخیل بدبخت
از سنگ به سختی چو برون آمد زر مدخل زر از آن چو سنگ می‌دارد سخت

خواجه با چندین مال بسیار و نعمت بی‌شمار نه شبی بر بساط نشاط طریبی کرد
و نه روزی رضای دوستی طلبی کرد . تا چند آنک روزی به حکم الد کلاه جاهش
از سر بیفتاد و عزرائیل به در آمد و جانش از تن [بر آمد] . از خانه به گورش بردیم
و بر آب در خاکش سپردیم .

و سرای دولتش را به خاک (پاره شده) آوردند و مرا کسان دیگر در بر
آوردند .

خواجه من مالها کی گرد آورده بود با من دو قسم راست کرد و ناله‌ها با خود
برد و مالها با من ماند . تا من از آن مال وی دامی نهادم و چنین صیدی به حاصل
آوردم . گاه بارگاه را کار سازی می‌کند و گاه کار گاه را چرم دوزی می‌کند .

آری ای سدید! ما این سرّ با تو کشف کردیم تا به هر جائی کی رسی با
 مریدان و دوستان باز گوئی . هر مردی کی چیزی به زن ماند آن مرد به زن ماند.
 و باز بر مطربان اشارت کردیم تا این نظم را در ابریشم چنگ گرفتند .
 خواجه زورزما ، وای کی بی کار ماند در آحد تنگنای ، با غم و تیمار ماند
 در طلب حرص زرد چون تب لرزش گرفت زار بمرد از غم ، سیم و زرش زار ماند

وله

ای عاشق بیچاره شده زار به زر بر گوئی ... مرگ زدر حلقه به در بر
 ... از آن روی که دهها شمار یکک تو می زی و هم ... سوی دگر بر

وله

(پاره شده) که کم دان باشی پیوسته به قول زن به فرمان باشی
 (پاره شده) نبود آری توجه دانی چو نه ... باشی

کفش شرف الدین حملی (جیلی ؟ جیلی ؟)

تا کفش تو در پای فلک سای من است بر فرق کواکب از شرف جای من است
 سرور است و از گاه به فخر کفشت چو کلاه بر سر پای من است

وله

گر زیر دست در جمع است
 نکنده ای گویم گر ترا سمع است
 که در حضور کرام بر تر از روشنائی شمع است

گر ترا نسبتی به دانش نیست نزد دانا کم از خسی باشی
 هیچ نسبت و رای دانش نیست دانش آموز نا کسی باشی



یکی عالم آمد
یکی دگر دست ابره	چو باغی همی دید آن هر دو...
کد نفس سره به ز اصل سره ^(۱)	از این روی نزد خرد شد درست

۱- پس از این که این مقاله انتشار یافت، آقای اصغر منتظر صاحب از شیراز طی نامه‌ای ده کلمه‌ای را که خواننده بودند فرستادند و آن موارد در متن وارد و تکمیل شد .

نسخه اصل و وقفنامه رشیدالدین فضل الله *

موقعی که یکی از جلسات مجلس علمی و تحقیقی درباره خواه رشیدالدین فضل الله طیب همدانی در تبریز (آبان ۱۳۴۸) تشکیل شد، به اهتمام قابل تقدیر منوچهر مرتضوی رئیس دانشمند دانشکده ادبیات تبریز نسخه اصل و بی نظیر وقفنامه خواه که اغلب قسمت‌های آن به خط شخص اوست به معرض دیدار شرکت‌کنندگان قرار گرفت. به مناسبت اهمیتی که این نسخه مهم تاریخی دارد در پیشنهادهای نهائی مجمع گنجانیده شد که یکی از دستگاههای ملی و عمومی کشور آن را خریداری کند تا از تصرفات دائمی روزگار در امان بماند.

منحصر اطلاعاتی که تا قبل از آن کنگره، از این وقفنامه در دست بود اشارات و منقولات کمی بود که آقای محمود عرفان در مقاله مفید خود بد نام « بزرگترین بنیاد خیر در ایران » (به مناسبت آنکه همین نسخه را دیده بود) مندرج ساخته است و آن مقاله را در « یادنامه دینشاه ایرانی » Dinshah Irani Memorial Volume (چاپ بمبئی ۱۹۳۳) به چاپ رسانید و عین آن در جزوه‌ای که به مناسبت تشکیل مجلس مورد ذکر بد عنوان « رشیدالدین فضل الله همدانی » * - نقل از مجله بررسیهای تاریخی سال پنجم شماره اول (۱۳۴۹) - بعداً چون این نسخه بصورت عکسی توسط انجمن آثار ملی طبع شد (تهران، ۱۳۵۱) مقدمه ای دیگر به قلم استاد مجتبی مینوی و اینجانب نیز در آنجا به طبع رسید.

به چاپ رسید (آبان ۱۳۴۸) تجدید طبع شد.

پس از اینکه پیشنهادهای آن مجلس علمی به مراجع فرهنگی و علمی کشور عرضه شد انجمن آثار ملی که همواره در کار خیر و احیای آثار قدیم مقدم است پیشنهادهای مجمع را مورد رسیدگی قرار داد و جناب آقای دکتر غلامحسین صدیقی دانشمند گرانقدر و عضو هیأت مؤسس انجمن را مخیر کرد تا هر پیشنهادی که بزرگداشت رشیدالدین رادبر داشته باشد و کاری را از پیش بردار عرضه فرمایند. ایشان به مناسبت محبتی که به بنده دارند و به مناسبت اشتغال این بنده به امور مربوط به مجلس علمی رشیدالدین، موضوع را با من در میان گذاردند. خوشبختانه آنچه عرض شد مقبول خاطر فرهنگ خواه ایشان واقع شد. بنده عرض کرده بودم که به دست آوردن وقفنامه و چاپ آن بهترین و ارزشمندترین خدمت به رشیدالدین و بازیابی گوشه ای از تاریخ ایران است.

پس با تأییدی که از طرف انجمن و مخصوصاً تیمسار سپهبد فرج الله آقاولی نسبت به این پیشنهاد، شد بنابر توصیه جناب آقای دکتر صدیقی، دانشمند کاردار و دلسوز آقای محمد تقی مصطفوی عضو هیأت مؤسسش و خزانه دار انجمن به اتفاق آقای کاشانیان از اعضای محترم هیأت مدیره انجمن به تبریز سفر کردند و توفیق یافتند که این نسخه ممتاز را از خانواده سراج میر (ذکاء الدوله) دریافت کنند و به تهران بیاورند. مخفی نماند که افراد محترم این خانواده سالهای دراز با کوشش بسیار نگاهبانی این نسخه بی مانند و تاریخی را در عهده داشته و توانسته بودند که یک اثر ملی و باستانی را از پس هفت قرن در اختیار محققان تاریخ و مشتاقان آثار قدیم قرار بدهند. (۱)

پس از آمدن نسخه به تهران به درخواست انجمن آثار ملی و با مراقبت

۱- انجمن پس از این که نسخه به صورت عکسی چاپ شد آن را به شهر تبریز اهدا کرد تا در کتابخانه ملی شهر بماند.

استاد مجتبی مینوی اوراق نسخه که آشفته و درهم شده بود به کمک راده‌هائی که به خط رشیدالدین در آنها است و نیز از راه ارتباط عبارات و کلمات تا حدی به نظم نخستین خود در آمد. اما هنوز چند ورقی نامنظم مانده و اوراقی هم مکرر و از آن نسخه ثانوی است که بعداً باید مورد رسیدگی دقیق قرار گیرد و بجای خود گذاشته شود.

قصد انجمن بر این است که بدو نسخه بصورت عکسی (فاکسیمیله) به قطع و وضع اصلی در سلسله انتشارات انجمن آثار ملی طبع شود و در پی آن، استاد مینوی و من بنده متصدی آن شده‌ایم که متن را بصورت سربی بافهارس مختلف به چاپ برسانیم تا استفاده از آن آسان تر شود.

افسوس که چند ورق از نسخه، بخصوص علی الظاهر قسمت مربوط به فهرست موقوفات رشیدالدین در آذربایجان، از میان رفته است و امید به پیداشدن آنها کم است. احتمالاً این اوراق بطور عمد از بین برده شده. اوراق مفقود عبارت است از ورقهای یک تا ۹ و ۲۰ و ۷۷ تا ۷۹ و ۸۲ و ۸۴ تا ۸۹ و ۹۱ تا ۹۷ و ۱۳۹.

در قرن اخیر از روی این نسخه، نسخهای نوشته‌اند که جزء کتابخانه مرحوم محمد علی تربیت بوده و پس از وفات تربیت به اختیار کتابخانه ملی (تهران) در آمده و اینک در آنجا محفوظ است. (من خیال می‌کنم که مرحوم تربیت آن را برای خود نویسانیده بوده است).

قطع نسخه و قفصامه به وضعی که موجود است ۳۶×۲۷ و قطع نوشته‌های داخل جدول ۲۹×۲۳ سانتی متر است. اما بحکم بریدگی که در نوشته بعضی از اوراق حاصل شده معلوم است که قطع اوراق بزرگتر بوده است. عدد اوراق موجود (اعم از نسخه اول و اوراقی چند از نسخه ثانوی) ۱۹۱ ورق است (۲۴۶ صفحه اصلی و

۱۳۶ صفحه الحاقی). اکثر اوراق مجدول به شنگرف، و عناوین نیز به شنگرف است. از این وقفنامه، طبق مندرجات همین نسخه موجود، پنج نسخه نوشته شده بوده است. اتفاقاً چند ورق از یکی از آن نسخ پنجگانه (به خط کاتب دیگر اما به همان روال نسخه اصلی و با همان کاغذ و تذهیب که در صفحه عنوان نسخه اصل دیده می-شود) ضمیمه نسخه موجود شده است.

وقفنامه بصورت کتابی مجلد است و نام آن در صفحه اول به خط ثلث و به طلا « الوقفیه الرشیدیة به خط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف » است.

در بعضی از مواضع نسخه، تصرفات نازوا شده است. اعم از آنکه مطالب را پاک کرده اند یا آنکه کلمات و عبارات را به دلخواه ابناء زمان تغییر داده اند. نسخه اصل توسط خود رشیدالدین مقابله شده بوده است و در ورق ۱۰۳ عبارت « بلغت المقابله » به خط او وجود دارد.



محتویات و وقفنامه بطور کلی عبارت است از :

۱- تسجیلات متعدد از علما و فقها و قضات و ارباب دیوان از قبیل محمد بن عبدالسلام بن عبدالمجید بن عبدالحمید جرفادقانی و محمود بن محمد بن یوسف فخر همدانی و مسعود بن سعد بن محمد یزدی و حسن بن قاسم نیلی و قاضی مجدالدین عبدالله بن محمد قاضی تبریز و محمد بن محمد بن محمد بخاری حنفی و محمد بن عبدالله شافعی و احمد بن علی بن جعفر و محمد بن سعید کاتب و رجب بن علی بن احمد سباطی و محمد بن محمد بن کوفی هاشمی و عبدالحمید بن یوسف بن حسین حنفی و عبدالمنعم بن نوری و حسین بن محمد دامغانی و عده کثیر دیگر مربوط به سالهای ۷۰۹ بعد، و نیز گواهیایی از سالهای ۷۸۵ و ۸۵۰ در آن هست.

مهمتر از همه گواهندنامه‌ای است که خلاصه آن نقل میشود :

«مضمون این وقفیه که منبیه است از بعضی خیرات و مبرات مخدوم جهانیان ، پشت و پناه اهل ایمان ، رشید الدینا والحق والدین عمادالاسلام ومنیث المسلمین فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن العالی الطیب الهمدانی ... و اکثر آن مشرف است به **خط مبارک وی** و ذکر اوقاف آن در میان وقفیه مکتوب است به **خط این ضعیف** به اذن و اجازت وی و بر هر ورقی به **خط این ضعیف** نوشته است که از وقفیه است ، نزد این ضعیف واقع و لایح شد و روشن و مبین گشت جمله به اعتراف صریح و بیان فصیح و کلمات منیف و تقریرات شریف که به حضور این ضعیف از خدمت آن مخدوم اعظم که بانی و واقف این اصول و فروع است که در وقفیه مبارک مفصل و مشروح است صادر شد و کلمه کلمه و حرف حرف استماع رفت و بر کلیات و جزویات آن وقوف تمام یافت و این ضعیف بعد از تقدیم وظایف شرع و تتمیم مراسم سمع که تفصی از آن بر ذمت قضاة اسلام و حکام ایام و ولایة احکام واجب و لازم باشد شرعاً به صحت اعتراف واقف مذکور ... به صحت مضمون این وقفیه حکم کرده آمد و همچنان به صحت مضمون **جزو آخری که به خط اشرف خود نبشته و به آخر وقفیه الحاق فرموده** ، ناطق به ذکر آن که مصنفاتی که وی فرموده از حاصل آن اوقات استکتاب کنند بر آن وجه که به قلم اشرف فرموده است حکم کرده آمد و اعترافات فاسده و شبه غیر وارده که عادت طاعنان و معاندان باشد از آن جمله دور کرده آمد به سؤالی شرعی و جمعی از امانا و عدول و ائمه فحول بر آن گواه گرفته شد ، والله الموفق . کتبه العبد الضعیف عبدالله بن عمر بن محمد السمری (ظ : التبریزی) الحسینی (ظ : الحسینی) الحاکم بمدينة تبریز بتاريخ هذه الوقیة المبارکة غرة ربيع الاول سنة تسع و سبعمائة .»

۲ - متن قسمت اساسی وقفنامه که حدود و شرایط و وظایف است به خط رشید الدین و در آغاز صفحه‌ای تذهیب شده دارد حاوی نام وقفنامه با سه شمشه که در میان این سه شمشه عبارات ذیل به خط رشید الدین کتابت شده است :

« شرط مؤکد با فرزندان خویش نسلا بعد نسل و عقباً بعد عقب می‌کنم و در مقابله حقوق پدیری که در ذمت ایشان عقلا و شرعاً و عرفاً لازم است در عهده ایشان کرده سوگندی غلاظ و شداد ایشان را می‌دهم ، خصوصاً با آنانک بر حسب شرط واقف در هر عهدهی نوبت تولیت و اشراف و نظر بدیشان رسد و مباشر این اشغال خیر گردند در آنچه این وقفیه را به هر ماهی **یک نوبت** مطالعه کنند تا بر احوال شروط آن کما ینبغی واقف شوند و در کیفیت

تصرفات واقف گردند و نیز نصیحتی که ایشان را کرده ام ملکه گردد تا در محافظت شروط آن به اقصی الغایة بکوشند و نصایح را به دل و جان قبول کرده رعایت آن را واجب شمرند تا حق سبحانه و تعالی و جمیع ملائکه و انبیاء و اولیاء و روح این ضعیف بواسطه امانت و دیانت و نیکو زندگانی از ایشان راضی باشند و ایشان را نیکنامی دنیوی و ثواب آخروی مدخر گردد ، ان شاء الله تعالی . »

آغاز متن وقفنامه عبارت است از :

« حمد و ثناء و رای اعداد حصی و شکر و سپاس فزون از حصر و احصا سزاوار حضرت عزت پروردگاری تواند بود ... اما چنین می گوید، اضعف عبادالله تعالی واحوجهم الی رحمة ربه فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی المشتهر برشید الطیب ... که چون خواست که به خط و عبارت و فکر و اندیشه خود از سرایقان و اعتقاد و نیت تمام وقفیه نویسد مشتمل بر شروط مرتبه تا من بعد متولیان بدان کارکنند و ازو یادگار ماند بیشتر اسباب داعیه او بدان و بعضی از احوال آن و ایراد و اعتراض مردم بر وقف و خاصیت و فایده وقف بیان کرد و فصلی مشبع در آن باب در قلم آورد تا آن نیز ازو یادگار ماند و سبب تحریض مردم شود بر خیرات و بدان منتفع گردند و چون آن فصل اطنابی داشت مناسب ندید که آن را با این وقفیه ضم کند. پس آن را علی حده بر بالای این وقفیه نهاده در یک جلد ثبت کرد تا آن را علی حده مطالعه کنند و درین موضع این مختصر دیباچه می نویسد و گوید که چون حق جل جلاله و عم نواله ... بنا برین مقدمات ... در بنای ابواب البر ربع رشیدی و سایر ابواب البر که به هر موضع بنیاد کرده و املاکی که پیش از این داشته اکثر آن بر مصالح ربع رشیدی وقف کرده و باقیات که بوده بر سایر خیرات همچون مسجد جامع رشیدی به محله شش گیله تبریز و دیگر بقاع خیر که در تبریز است و ابواب البر همدان و یزد وقف کرده و جهت هر یک وقفیه شرعی مسجل نویسته و بعضی از آنچه حق تعالی بعد از این وقفها از املاک روزی کرده هم اضافت آن آن املاک گذشته کرده و هر چه ازین جمله حصه و خاصه ربع رشیدی بوده از اوقاف قدیم و حدیث بتعیین و تفصیل درین وقفیه که مخصوص است به ربع رشیدی و توابع و لواحق آن مذکور خواهد شدن ان شاء الله تعالی ، و این وقفیه معروف است بالوقفیه الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف ... »

تقسیم بندی مطالب وقفیه طبق فهرستی که پس از خطبه مذکور در فوق نوشته

شده چنین است :

باب اول

در تفصیل موقوف علیه از رقبات و اولاد و غیرهم و شروطی که بدان متعلق است .

فصل اول

در تفصیل رقبات بقاع ابواب الخیر ربع رشیدی .

قسم اول : در اصول موقوف علیه (روضه . خانقاه . دارالضیافه . دارالشفاء)

قسم دوم : در توابع و مرافق (سرای متولی . سرای مشرف . سرای ناظر . حجره ها .

حمام . حوضخانه . دوسراجه ، انبارها . سقایه ها . دهلیز . سراپستان . خزانه .)

فصل دوم

در بیان اولاد که موقوف علیه اند (علی . جلال . ابراهیم . مجد . عبداللطیف . محمد .

احمد . محمود . شهاب .)

باب دوم

در ذکر موقوفات و تفصیل و تعیین آن و آن مشتمل است بر دو فصل :

فصل اول

آنچه در تاریخ سابق وقف کرده ام ... و تفصیل آن برین وجه است : املاک بلده یزد و

نواحی آن . املاک بلده همدان و شراه (۹) . املاک بلده تبریز و نواحی آن صینت عن آفات .

(از اینجا بیعد صورت املاک به خط حاکم تبریز است نه شخص رشیدالدین .)

فصل دوم

از این فصل جز صفحه عنوانها چیزی زیاد به جا نمانده ، یعنی منحصرأیک ورق از صورت

املاک شیراز و یک ورق از اصفهان و موصل باقی است .

باب سوم

(از اینجا باز به خط رشیدالدین است)

در شرایط این وقف و بیان و قسمت حاصل اوقاف بر مصارف .

قسم اول : در شروط عامه .

فصل اول

در تعیین متولی و مشرف و ناظر .

فصل دوم

در شرایط مباشران این اعمال .

فصل سوم

در وظایف عمال آن از عمارات و تحصیل ارتفاعات و عقود اجارات ،

فصل چهارم

در بیان مرسوم این عمال از متولی و مشرف و ناظر به حق التولية و اشراف و نظرو بیان حصه ایشان و حصه سایر اولاد .

قسم دوم

در شرطی که مختص است به هر يك ازین رقبات موقوف علیها (با خلاصه کردن عنوانها).

فصل اول

در تفصیل امور مصالح مسجد صیفی ...

فصل دوم

در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقها و متعلمان علم تفسیر و حدیث

فصل سوم

در تفصیل و ترتیب امور دارالمصاحف و کتب الحدیث در جوار مسجد شتوی روضه

فصل چهارم

در تفصیل مصالح بیت التعلیم و اهل آن از معلم و متعلمان ...

فصل پنجم

در تفصیل و تربیت و تدبیر امور دارالحفاظ ...

فصل ششم

در تفصیل امور خانقاه و مصالح آن .

فصل هفتم

در تفصیل امور دارالضیافه و توابع آن از مطبخ و بیت الحوائج ...

فصل هشتم

در باب کیفیت آتش دادن به درویشان و مساکین از دیگی که معروف است به دیکه مسکینان .

فصل نهم

در تفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه و مخزن ادویه

فصل دهم

در شرایط امور بیت‌الکتب که در سرای متولی مبنی است

فصل یازدهم

در باب غلامان ترک و سایر اصناف که وقف ربع رشیدی اند

فصل دوازدهم

در بیان شروط نان دادن مجاوران و مسافران و عمله ربع رشیدی و غیرهم

فصل سیزدهم

در بیان انواع روشنائیها که در ابواب البر ربع رشیدی معین کرده‌ام

فصل چهاردهم

در تعیین مساکن مجاوران و ملازمان و عمله ربع رشیدی داخلی و خارجاً

حرف اول: مشتمل است بر مسکن مجاوران ربع رشیدی و عمله آن .

دفعه اول: احوال و مسکن مجاوران ...

قسم اول: جماعتی که ایشان عزب و مجرد باشند ...

قسم دوم: جماعتی که ایشان کدخدا باشند (متولی، مشرف، ناظر، مفسر، محدث،

فراش، کلیددار، طبیب، شرابدار، خادم، مطبخی، خازن، بواب،

کحال، مرتب، سقایان، مشعل‌داران) .

دفعه دوم: احوال مسکن عمله ربع رشیدی

قسم اول: جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه باشد ...

قسم دوم: جماعتی که ایشان کدخدا باشند و مسکن در محله صالحیه نباشد ...

حرف دوم: و آن مشتمل است بر مواضعی که هر يك جهت معین شده

دفعه اول: مواضع که آن جهت جمعیت هر وقت و هر قوم معین است .

قسم اول: مواضع که جهت جمعیت و هر چیز معین گشته .

قسم دوم: مواضع که خالی باشد .

دفعه دوم: مواضع که جهت مخزن چیزهای متنوع و انبارها معین شده .

قسم اول : مواضع جهت انواع مخازن و انبارها که داخل ربع رشیدی معین گشته .

قسم دوم: مواضع جهت انواع انبارها و مصالح ربع رشیدی خارج ربع رشیدی در ربض و در شهرستان رشیدی و بازار آن معین شده .

فصل پانزدهم

در بیان آنکه جهت اضافه عیدین ... و ایام عاشورا ... و نوروز

فصل شانزدهم

در بیان شروط و امور مجاری آنها که جهت ساکنان تبریز و شهرستان رشیدی و اهل محلات داخلی و خارجی آن هر دو بقعه و حمامات تبریز ... از میادین شهر ... کاغذ خانه آنجا و کارز گاه و حمام رشیدی به محله شش گیلان وقف سپیل کرده ام .

باب اول : آنچه جهت ساکنان شهر تبریز به محلات بیرونی شرقی و محلات اندرونی آن و حمامات آنجا وقف مسبل کرده ام .

باب دوم : آنچه جهت ساکنان شهرستان رشیدی و مواضع محلات آن وقف مسبل کرده ام .

فصل هفدهم

در بیان اجور ارامل

خاتمه

فصلی است مشتمل بر بیان مصارف منال و محصولات این یکک نیمه که معروف است به وقف رشیدی از تمامت موقوفات .



در انتهای قسمت اصلی و قفنامه، رشیدالدین به خط خود شرحی در باره طریق

اجرای امور وقف توسط متولیان نوشته است و می گوید :

« ... و چون پادشاه سعید مغفور غازان خان اناز الله برهانه در وقفیه ابواب البر شنب که در تبریزست شرط فرموده در آنچه هر قاضیئی که در دارالملک تبریز مولی و منصوب گردد باید اول حکم او این باشد که وقفیه شریفیه ابواب البر شنب را محکوم به و مسجل گرداند و بر آن اشهاد کند و نشاید که قطعاً در آن اهمال نماید یقین حاصل که تمامت قضاتی که فیما بعد به قضای آنجا منصوب گردند تیمناً و تبرکاً امثال و انقیاد این شرط که او فرموده بر خود لازم شمرند و هیچکدام از رعایت آن دقیقه ای درنگند. بنا برین قضیه این بنده ضعیف از خدمت آن قضات التماس می نماید تا چون این وقف ریزه که این ضعیف کرده و خیری است که منافع

آن به عمل صلحا و مستحقان هر عصری میرسد ایشان نیز خود را در جریده اجر این ثواب آرند و بر ولای تسجیل و قفیه شریفه غزانه این وقفیه را مسجل فرمایند در آن حکم و بر آن اشهاد کنند . این وصیت و نصیحت و شرط و التماس جمله برین وجه که تقدیم یافت کرده شد ...

و ذلك اتفق تحريره في غرة ربيع الاول سنة تسع و سبع مائة هجرية . این وقف بدین موجب که در این وقفیه بخط خویش مبوب و مفصل نوشته ام کردم ، به شرائطی که بر سبیل مشروح در قلم آورده ام و به مضمون این وقفیه از اول تا آخر آن اقرار کردم و اعتراف آوردم و علم من به کیفیت و کمیت هر یک از افراد این موقوفات و موقوف علیه آن محیط است و برین جمله بر خود گواه گرفتم . کتبه کاتب هذه الوقية فضل الله ابن ابي الخير بن عالي المشتهر بالرشيد الطبيب الهمداني بخطه في التاريخ المذكور فيه ... »

۳- قسمت الحاقی است که رشید الدین خود در متن بدان اشاره کرده و در ابتدای وقفنامه (به اصطلاح قلم خودش « در بالای وقفیه ») قرارداد مطالبی است است کلی در لزوم خیرات و مبرات و دستورهایی در باره نوشتن تألیفات او از جمله مجموعه الرشیدیة .

کتابی از مؤلف « تبصرة العوام »*

(نزهة الکرام و بستان العوام)

نسخه خطی ناقصی که کتابت آن به ظن قوی از نیمه اول قرن هفتم هجری و در مناقب و اثبات خلافت علی بن ابی طالب بزبان فارسی است بدست آمده است که اینک موضوع سخن ما در این یادداشتها خواهد بود .

این نسخه متعلق است به آقای فخرالدین نصیری امینی ، و مشخصات نسخه - شناسی آن چنین است : چهل و هشت ورق ، قطع وزیری با کاغذ زرد رنگ کلفت ، به خط نسخ خوش و مرکب قهوه‌ای رنگ . توضیحات مربوط به عناوین ابواب با شنگرف تحریر شده است . عده سطور هر صفحه هفده سطر است . ظاهراً این نسخه ناقص ، نسخه‌ای منحصرست و خبری از وجود نسخه دیگر آن در فهرستهای چاپ شده نداریم . مگر اینکه نسخه‌ای از آن در یکی از کتابخانه‌های فهرست نشده یا خصوصی موجود باشد و ما را خبری نباشد .

اهمیت خاص این اثر کهن در اینست که یکی دیگر از آثار فارسی مؤلف کتاب « تبصرة العوام » بدست ما افتاد و ما را بر وجود کتابی که در مناقب علی بن ابی طالب و اثبات خلافت آن مرد بزرگ عالم تألیف شده است ، مطلع گردانید .

* نقل از مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، شماره دوم سال هفتم (۱۳۳۸) .

** - بعدها آقای محمد تقی دانش‌پژوه ، براساس نسخه نزهة الکرام و بستان العوام تألیف

محمد بن حسین بن حسن رازی دریافتند که نزهة الکرام در دو مجلد بوده است و نسخه مورد معرفی من احتمالاً جزئی از مجلد اول آن اثرست (فرهنگ ایران زمین ، ۱۲ : ۱۱۸ - ۱۲۰) و تألیف یکی از سالهای میان ۶۰۰ تا ۶۵۰ بوده .

آنچه از این کتاب باقی مانده عبارتست از شش جزوه (کراسه) از نسخه اصلی . فهرست مندرجات این چهل و هشت برگ موجود عبارت است از :

(در صفحه ۳ الف قسمتی از باب شانزدهم تحریر شده است)

- ۳ ب : باب هفدهم - در ذکر آنچه میان رسول صلی الله علیه و آله رفت و میان منافقان از احتجاج و غیر آن و کیدایشان در راه تبوک با رسول صلی الله علیه و آله بر عقبه .
- ۸ ب : باب هژدهم - در ذکر احتجاج رسول صلی الله علیه و آله در روز غدیر و دیگر موضعا بر امامت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و ولایت او بر جمله خلائق .
- ۱۲ ب : باب بیست و یکم - در ذکر بعضی از آنچه میان صحابه رفت .
- ۱۷ الف : باب بیست و دوم - در ذکر حجت گرفتن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر ابوبکر (تراشیدگی دارد) .
- ۲۱ الف : باب بیست و سوم - در ذکر قصه جاثلیق و مناظره وی با ابوبکر بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله .
- ۲۴ ب : باب بیست و چهارم - در ذکر جواب دادن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه جاثلیق را از آنچه از ابوبکر پرسید او ، و جمله اهل مجلس وی ازان عاجز و متحیر شدند .
- ۳۵ ب : باب بیست و پنجم - در ذکر خبری چند که از عمر سؤال کردند و او را معلوم نبود و آنچه واقع شد از مشکلات و عمر حکم آن نمی دانست و امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کرد .
- ۴۵ الف : باب بیست و ششم - در ذکر قصه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و خالد بن الولید و قطب آسیا که در گردن کرده بود .



این مقدار بازمانده از نسخه اصلی کتاب عبارت است از کراسه های سیزدهم، شانزدهم، هفدهم، هیجدهم، نوزدهم و بیستم . پس مسلماً ۱۰۲ ورق از ابتدای کتاب و کراسه های چهاردهم و پانزدهم کسر است . اگر ابواب کتاب را احتمالاً حدود سی باب بدانیم چند ده ورق هم از انتهای کتاب مفقود شده است . میتوان حدس زد که قسمت موجود خمس از کتاب است .

این تألیف باستناد همین قسمت موجود از کتاب، که موادی از آن اینک نقل میشود، اثری ناشناخته است از مؤلف تبصرة العوام^۱.

ورق ۱۳ ب سطر ۲: «... ابوبکر پیامد و او را از آن منع کرد. چنانکه در کتاب تبصرة العوام یاد کردیم و اگر چه قصه بیش از آنست ترک کردیم»^۲.

ورق ۸ الف سطر ۱۷: «... بدانکه اکثر اصحاب تواریخ و سیر و اصحاب حدیث از مخالفان و بعضی از شیعه برانند کی اصحاب ۳ عقبه پانزده بودند، چنانکه در تبصرة العوام یاد کردیم. نه از قریش [۸ ب] بودند و شش از غیر قریش، و بعضی از شیعه برانند کی بیست و چهار بودند چنانکه اینجا یاد کردیم، والله اعلم.»

ورق ۴۵ ب سطر ۱۶: «... چون من سلام نماز باز دهم تو شمشیر بر گردن علی زن و سر او بینداز. پس ندامتش آمد. پیش از سلام گفت [۴۶ الف] آنچه فرمودم مکن یا خالد. و قصه این در تبصرة العوام یاد کردیم. خالد گفت...»

ورق ۴۸ ب سطر ۸: «... و حکایت دیم در تبصرة العوام یاد کردیم، از آنجا طلب کنند...»

پس کمتر تردیدی نباید کرد که این متن یکی از تألیفات مؤلف تبصرة العوام است و اقامه دلائل خارجی برای صحت این انتساب لازم نیست.

۱- تبصرة العوام منسوب بود به سید مرتضی حسنی رازی. در باره علت این انتساب و تحقیق در هویت او، مرحوم عباس اقبال در مقدمه چاپی که از کتاب مذکور بدست داده است (تهران، ۱۳۱۳ ش) به تفصیل گفتگو میکند و باید بدانجا مراجعه کرد. تبصرة العوام چهار بار طبع شده است. سه بار با قصص العلماء تنکابنی، و یکبار هم مرحوم عباس اقبال آنرا نشر کرد که بهترین چاپ ازین کتاب است.

اما آقای محمد تقی دانش پژوه با تحقیق جدید خود روشن ساخت که تبصرة العوام تألیف جمال الدین ابو عبدالله محمد بن حسین بن حسن رازی است. (فرهنگ ایران زمین، ۱۲: ۱۰۲)

۲- در نقل نصوص متن رسم الخط نسخه را حفظ کردیم. فقط در مورد پ و چ و گ برای سهولت در خواندن رسم الخط قدیم را تغییر داده ایم.

۳- اصل: «برانند کی اصحاب» مکرر تحریر شده است.

نکاتی از رسم الخط نسخه

۱) کاتب در بعضی از موارد (که نسبت به هم زیادست) «ذ» نفی و «ه» در امر منفی و «ب» زینت را که بر سر افعال می آید از فعل جدا می نویسد:

«... کی اگر ایشان مرا به بینند...» (۷ ب س ۱)

«... این چه در زدن سخت است، به بینی^۱ که کیست...» (۱۰ ب س ۳)

«... بخدا کی اگر علی خود از بهر آن دوست دارند کی هر گز حرام نکرد

و بت نه پرستیند...» (۱۵ الف س ب)

«... و ترسیدم کی اگر آنرا دفع کارداشت (ازلغات جالب توجه) بنه ایستند

و خلق مرتد شوند...» (۱۶ ب س ۱۳)

«... چون حال بر ابوبکر بگشت در وقت نزع گفت سه چیز از رسول

نه پرسیدم کاشکی پرسیدمی، و سه چیز نکردم کاشکی کرده بودمی، و سه چیز

بکردم کاشکی نکرده بودمی، اما آنچه نه پرسیدم از رسول...» (۱۹ ب س ۳-۵)

«... فرایش ایشان مباحی کی از دین بیرون شوی و از ایشان باز مه ایستی...»

(۲۶ الف س ۱۴)

«... گفت امیر المؤمنین دوات و کاغذ بخواست. آیت بهشت و آیت دوزخ

برش نوشت. پس در پیچید و بنصرانی داد، گفت این کاغذ نه پیچیده است...»

(۲۹ ب س ۱۴)

«... پس زن مرد را بخواند و حال از او پرسید از قول خود. باز نه ایستاد...»^۲

(۳۸ ب س ۱۲)

۲) بای اضافه در همه جا به کلمه بعد چسبیده و حتی در يك جا هم «نه به

۱- در باب «بینی» بجای «بینید» نگاه کنید به مطالب بعدی ذیل عنوان فواید لغوی

و دستوری.

۲- ازین موارد بدین نکته بهتر واقف می شویم که کاتبان قدیم پای بندی قاطع به شیوه

معین در کتابت نداشته اند و در املاي کلمات استعمال قواعد مسلم رایج نبوده است.

دست « متصل بهم آمده است : « . . . روز قیامت بدست من باشد ، نبدست آدم ... »
 ۳) ضمائر متصل « ای » ، « ام » ، « ایم » جدا از افعال نوشته شده است ، اما
 نه همیشه :

– « ... کی خدا یکی است و تو رسول او ای بحق ... » (۲ ب س ۱۵)

– « ... ماصادقانیم و من برادر وی ام ... » (۲۸ الف س ۴)

– « ... و من بر بیئت و راه راست ام ... » (۲۷ الف س ۱۲)

– « ... و بعد ازین پیش قریش آایم ... » (۳۳ ب س ۱)

۴) « می » که بر سرافعال می آید همواره جداست : « ... گفت من فتنه دوست
 می دارم و حق دشمن می دارم ... گفت می گویند ... زن فرزند دوست می دارم و
 ایشان فتنه اند و حق دشمن می دارم و آن موت است و گواهی می دهند بنا دیده ،
 رسول ... را ندیده است گواهی می دهند ... » (۳۵ الف ۴ – ۱۱)

فواید دستوری و لغوی

۱) افعال امر و خطاب در صیغه جمع به صیغه مفرد می آید .

– « ... گفت این چه در زدن سخت است ، به بینی [= ببینید] کی کیست ؟ ... »

(۱۰ ب س ۳)

– « ... رسول گفت مرا باز نشانی [= نشانید] . او را باز نشانند ... » (۱۰ ب س ۷)

– « ... گفت ای رسول قوم عجب نمی داری [= نمی دارید] . از پسر بوقحافه

و ... مرا بر منبر بری [= برید] ... » (۱۱ الف س ۱۲)

– « ... گفت ای قوم امیر المؤمنین علیه السلام شما را بکتاب خدا و حکم آن

می خواند چنانکه خدا فرو فرستاده است باطاعت او گردی [= گردید] (شاید :

گروید) [= کتبت] طاعت شیطان کنی [= کنید] ، غاوی و گم راه کننده است ... »

(۱۲ الف س ۱۵)

«... جاثلیق نظر باقوم خود کرد. گفت... کی راه نمای باشد، دانستی [= دانستید]. گفتند بلی...» (۲۲ ب س ۱۰)

«... جاثلیق نگاه با قوم خود کرد. گفت دل خوش داری [= دارید]...» (۲۳ الف س ۵)

– «علی فرمود او را پا پیش عمربری [= برید]... گفت ماذر جوان حاضر کنی [= کنید]. او را حاضر کردند...» (۳۷ ب س ۱۳)

– «... قاضیان را گفت شخصی اختیار کنی [= کنید] از بهر من... گفتند...» (۳۹ الف س ۸)

– «... منادی کردند در شهر... فلان روز حاضر شوی [= شوید] کی قاضیان گواهی می دهند کی زنا کرده است. مردم در سخن آمدند...» (۳۹ ب س ۱)

– «... و دانیال در میان ایشان بود، بکوز کان گفت بیائی [= بیایید]...» (۳۹ ب س ۶)

– و همچنین بر گهای ۳۹ ب س ۱۴، ۴۱ الف س ۱۵، ۴۱ ب س ۲، ۴۷ ب س ۱.

۲) استعمال «ش» بجای ضمیر اشاره «آن».

– «... و مرا رغبت درین چه من درش افتاده ام... چه بوزه است ترا کی در اندرون چیزی داری کی من مستحق آن نیستم از تو و اظهار کراهت می کنی برین کی من درشم...» (۱۶ الف س ۱۳ – ۱۶)

– «... و باز گردیدند... بدانچ اول برش بودند...» (۲۲ الف س ۷)

– «... گفت اما بهشت و دوزخ درش نرفتم...» (۲۷ ب ۱۴) [اینجا «ش»

ضمیری مفرد بجای جمع بکار رفته است].

– «... و کاغذ بخواست، آیت بهشت و آیت دوزخ برش نوشت...»

(۲۹ ب س ۱۵)

۳) استعمال « با » در جای « به » (حرف اضافه) در موارد مکرر .

– « ... و اگر چنین باشد با بلاد خود رویم ... » (۲۴ ب س ۱۴)

۴) لغاتی که اختلافاتی، در صورت یا در معنی آنها دیده میشود عبارت است از:

– سولاخی = سوراخ (۷ الف س ۳) ،

– سنب = سُم (۲ ب س ۱۱ و ۱۲ ب س ۶) ،

– دنب = دم (۲ ب س ۱۱) ،

– « دستوری » در معنای « اجازه » : « ... اگر خدای دستوری دهد من ترا خیر

دهم. پس دستوری خواست . خدای ویرا دستوری داد ... » (۱ ب س ۱ و ۲) ، « ... و

از پدر دستوری خواه تا نزد وی رویم . حسین دستوری خواست . در اندرون رفتند ... »

(۴۸ ب س ۳ و ۴) ، « دستوری خواه تا در پیش رسول رویم . » (۱۳ الف س ۵)

– بجای « هر روز » در این نسخه (هر روز) آمده است ، یعنی دو « راء » درهم

ادغام شده و تشدید بر « ر » افزوده اند . (۱ ب س ۱۲ و ۹ ب س ۱۲ و ۳۹ الف ۱۰)

– باز نشانندن (= سوار کردن) : « رسول گفت مرا باز نشاننی [= نشانید] .

او را باز نشانندند . سربار نشسته ، دستی بردوش علی و یکی بردوش فضل و پاها در

زمین می کشید تا در مسجد رفت ... » (۱۰ ب س ۷)

– ایستیده (سه بار) ، ایستیند؛ از فعل ایستادن : « ... و ابوبکر دید در

محراب ایستیده ... » (۱۱ الف س ۵) ، « ... و مثل اینان از تو با پس ایستیند ... »

(۱۶ ب س ۱۰) ، « ... و قنبر ایستیده بوز ... » (۳۶ الف س ۱۲) ، « ... و این لشکر

من جمله ایستیده بوزند ... » (۴۶ الف س ۱۰) ، « ... حسین بر در خانه ایستیده

بوز ... » (۴۸ ب س ۲)

— کلمه « خالی » بمعنای « تنها » بکار رفته است : « ... منادی کرد کی حسین بر عقبه گذر نکنند پیش ازوی. این ساعت خالی بما رسد کار او بسازیم و هیچ بیک از اصحاب با وی نیستند... » (۷ الف س ۱۴) ، « ... و فضل عباس دران بیماری از پیش رسول صلی الله علیه و آله خالی نمی بوزند » (۱۰ الف س ۸)

— « فرو » همه جا بجای « فرود » استعمال میشود : « آیت ... در حق من فرو آمد ... » (۱۷ ب س ۱) ، « ... و از هر آیتی که فرو آمد ... » (۲۶ ب س ۵) ، « ... گفت چگونه از تو فرو گردیدند ... » (۲۷ الف س ۱۷) ، « ... ثواب و جزا نیک داد و ایشانرا در آن فرو آورد ... » (۲۸ الف س ۱) ، « ... و شنیدی که چه بذیشان فرو آمد ... » (۳۲ الف س ۱۶) .

— « پسر » در همه جا با ضمه زوی « پ » تحریر شده است (۳۴ الف ۶ ، ۳۸ الف س ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۳۳ ب س ۹ و ۱۰ و ۲۵ الف س ۱۱ ، ۴۴ ب س ۳ دوبار) .
— اصطلاح « جگر گوشه » بمانند امروز در تعبیر فرزند بکار رفته است : « بخدای کی او فرزند و جگر گوشه منست ... » (۳۸ الف س ۱۲) .

— « ایستاده و پیچیده » درین عبارت : « و من وصی اوام و قائم بامرش و والی کتاب و دانا بحلال و حرام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و امثال و عبر و گردش آن و نزد منست علم آنچه بدان محتاج باشند بعد از نبی ازهر ایستاده و پیچیده ... » (۲۶ الف س ۱۵)

— « و باز رسول نماز کردند. رسول صلی الله علیه و آله از نشسته نمازی کرد » (۱۱ الف س ۹) .

— استعمالات لغوی دیگر قابل ذکر اینهاست : استون [= ستون] (۱۳ الف ۹) ؛ کار داشت (۱۶ ب) ؛ کلاله [= جد] (۱۹ ب س ۷ و ۲۰ الف س ۱) ؛ چاشتی [= هنگام چاشت] (۱۳ الف س ۱۷) ؛ خورم [= خرم] (۴۳ ب س ۱۰) ؛ تابانیدن

[= تافتن] (۴۳ ب س ۱۷) ۱ ؛ پناه گرفتن [= پناه بردن] (۴۰ ب س ۲) ؛
 روشنا [« ... امیر المؤمنین گفت بلی نزد من شفا هست کی در دلها <ی> شما
 است و روشنای دلها <ی> شما باشد »] (۲۵ الف س ۱۵) ؛ جامه افشاندن [«
 با خشم و غضب جامه بیفشاند و ردا در پای می کشید و می رفت »] (۴۸ الف س ۴) ؛
 واپرنده [« ... واپرنده اندوهها ... »] (۱۴ ب س ۱۶) ۳ ؛ از خود رفتن [« و رسول
 از خود برفت ... گفت رسول از خود رفته است ... »] (۱۳ الف س ۴ - ۶)

نقل قسمتی از کتاب

[۴۳ الف س ۴]

روایت کرده اند از فتوحی نيسابوری . کی او گفت شنیدم از امام ابو الفضل
 کرمانی روز آذینه در ماه شعبان کی او بر سر منبر در شهر مرو روایت کرد
 باسائید کی در زمان عمر مردی بوز در مدینه صالح و درویش . زنی عابده داشت .
 زن حامل بود . چون وقت وضع حمل بوز بشوهر گفت مرا چیزی چرب می باید .
 گوشت پاره یا چیزی دیگر از هر چربی کی باشد از بهر من ترتیب ده ، باشد کی
 آن بخورم ، این رنج وضع حمل بر من آسان گردد . مرد غمناک شد . گفت ای
 زن می دانی من بر هیچ قادر نیستم که از بهر تو گوشت خرم ، و اگر مرا چیزی
 بوزی از تو دریغ نداشتمی و هیچ چاره نمی دانم در تحصیل کردن آرزوی تو .
 ایشان درین حکایت بوزند ، ناگه گاوی از درخانه درآمد و پیش مرد بایستاد .
 زن بشوهر گفت این گاورا بکش کی عطا است کی خدا فرستاده است و هیچ اندیشه

۱- « ... پس روغن بتابانید ... »

۲- « ... گفت پناه می گیرم بخدا ... »

۳- در جای دیگر « واپردن » : « ... بس اندوهها که تو از مسلمانان واپردی » (۳۵ ب)

مکن . شوهر گفت ای زن گاوای که ازان من نیست بکشم ! خداوندش آگاه شود ، از من قیمت خواهد و هیچ نذارم و از عمر ملامت رسد کی گاوی که نه ازان من باشد کشته باشم . مرد گاو از خانه بیرون کرد و خاطرش مجروح بود کی چیزی حاصل نمی تواند کرد کی زن بخورد و زن در رنج وضع حمل بود .

گاو دگر بار [۴۳ ب] باز آمد و نزد مرد بایستاد . زن گفت بکش این گاو را کی خدای تعالی او را می فرستد و از گوشت وی کبابی بمن ده ، باشد ازین رنج راحت یابم . مرد گفت من فرمان نخواهم برد درین معنی . گاو کسی بکشم کی چون خبر یابد مرا نزد عمر برزد و مستوجب ملامت و غرامت شوم . من طاقت عقوبت عمر نذارم . گاو را بیرون کرد و در خانه سخت بیست و مرد و زن غمناک و عاجز مانده . بار سوم گاو بیامد و در خانه بشکست و در اندرون شد و در خانه بایستاد . زن گفت ای مرد برخیز . این گاو را بکش کی احسانی است کی خدای عزوجل با ما می کند و هیچ اندیشه مبر . چون گاو بار سوم باز آمد و در خانه بشکست جوان^۱ برخاست گاو را بکشت و کبابی بر آتش نهاد و بزَن داد . چون زن آن کباب بخورد در حال وضع حمل بیود . پسری آورد خوبروی . خورم شد کی زن فارغ شد و پسری آمد .

و این جوانرا^۱ همسایه بود دشمن وی . نزد خداوند گاو رفت . گفت فلان کس گاو تو کشت . خداوند گاو نزد عمر شد و حال معلوم وی کرد . عمر کس فرستاد و جوانرا^۱ نزد عمر بردند و خلق مدینه بنظاره جمع شدند کی حال به چه می رسد . عمر حال از او پرسید . جوان^۱ قصه چنان کی رفته بود با وی بگفت . عمر جوانرا^۱ گفت ای مکار ملعون گاو مرد دزدیدی و کشتی ! بافلح گفت این مرد بیازار بر و دستی و پای^۲ از وجد اکن . افلح جوانرا^۱ بیازار برد و خلق مدینه از دنباله وی هر کسی سخنی می گفتند . پس روغن بتا بانیزند تا چون قطع کرده باشد دست و پایش

۱- در همه جا بضم حرف اول ضبط شده چنانکه تلفظ قدیم اقتضا داشته است .

۲- (= پای ، یعنی يك پای) .

در روغن فرو کنند. جُوان [۲۴ الف] چون آن حال بدید طمع از خود منقطع کرد. پناه با خدای تعالی برد. می گفت خدایا بحق محمد و اهل بیت محمد و بحق امامان معصوم کی از ذریت محمد خواهند بود کی مرا ازین بلا و محنت فرج فرستی. خلق ذر نظاره بودند و جُوان دعا می کرد و می گریست .

ناگه امیرالمؤمنین چون از حال جُوان خبر یافت گفت صدق الله و صدق رسوله - راست گفت خدا و رسول او - پس باफलح گفت جُوانرا بمسجد بر نزد عمر تا من بیایم و حکم این حال بکنم، چنانکه رسول صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است. جُوانرا نزد عمر بردند. امیرالمؤمنین بیامد. فرمود تا خصم را حاضر کردند. گفت چه دعوی می کنی برین جُوان . گفت گاو من کشته است و چند گواه آورد ، کی گاو از آن او بود . این جُوان دزدیده است و بکشته .

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه قصه بشنید تیغ بر کشید و سر آنکس بینداخت کی بر جُوان دعوی می کرد . پس بقوم گفت ای قوم من این بفرمان رسول صلی الله و آله کردم نه از رای خود و من برهان این سخن شما را روشن کنم . پس فرمود تا سر گاو و سر مرد هردو پیش وی آوردند .

و امیرالمؤمنین لبهای مبارک می جنبانید و دعا می خواند . آنکه اشارت کرد بسر آن کشته . گفت چه یافتی ! گفت بهشت یافتم . امیرالمؤمنین گفت حال باز گوی. سر کشته بزبان فصیح گفت ای علی خدای تعالی درجه تو عالی کناد و از غمان فرح دهاد چنانکه مرا از آتش دوزخ برهانیدی. قضاء [۴۴ ب] حق کردی و من از تو حشوندم . بدانید ای قوم کی من از حال ضرورت و دست تنگی شبی بدزدی رفتم بخانه پدر این جُوان . پذیرش آگاه شد . فریاد برداشت . من او را بیاوردم و در خانه می داشتم ، سه سال پنهان از مردم . دند ۱ از خانه بیرون شد و بخانه جُوان رفت ، او بکشت ، گاو از ان جُوان بود و خون پدر وی در گردن من بود . تو حکم بحق کردی و مرا از آتش دوزخ نجات دادی و بیهشت رسانیدی و من

پشیمانم از آنچه کردم .

پس امیرالمؤمنین علیه السلام اشارت کرد بسرگاو بریده . سرگاو با آواز
آمد و بزبان فصیح گفت ای شیر یزدان و خلیفه و ابن عم رسول قصه ما چنان بود
کی سرمرد بازگفت و من حق و مال این جوان بوزم کی مرا کشت و توحکم کردی
بشرح خدا و رسول، چنانکه خدا ترا معلوم کرده بود . حق کردی آنچه کردی و
این شخص را از آتش دوزخ برهائیدی .

خالق چون آن حال دیدند متحیر فرماندند و عمر گفت اگر علی نبودی
عمر هلاک شدی و عمر مثل این در بسیار واقعهها گفته باشد .

جنگ بیاضی از عصر حافظ *

حاوی نسخه مضبوط و مشکول از مثلثات سعدی

گاه به گاه از گوشه و کنار نسخه‌های خطی منحصری فراچنگ می‌افتد که اسراری با ارزش و نکته‌هایی بدیع بر محققان مکشوف می‌سازد. ضمناً با دست آمدن آنها مشکلاتی هم پیش می‌آید که خود محتاج تحقیق و تجسس دیگری می‌شود. اخیراً جنگی نفیس و قدیمی، گر انقدر و خوش انتخاب که در کتابخانه دوستی بسیار عزیز و صاحب ذوق است به لطف عزیزی دیگر زیارت شد. چون این نسخه برای ادیبان زبان فارسی و محققان شعر درسی و ارادت ورزان به حافظ و شیفتگان کلام سعدی گنجی گرانبها و گوهری کم‌مثال است با اجازت دوست سر و سرای و شعرشناس خود که مالک نسخه است و راضی به افشای نام نیست به معرفی آن درین کلمات می‌پردازد.

این جنگ ۱۳۴ ورقی، بیاضی شکل و قطع رقعی است. کاغذش بغدادی و نخودی رنگ و مجدول به شنگرف است. بر هر صفحه‌اش به تفاوت از چهارده تا هجده بیت بخط نسخ کتابت شده است. تقریباً چهار هزار و پانصد بیت در بردارد. عناوین و بعضی از ابیات به شنگرف نوشته شده است و گاه هم لاجوردین است. این جنگ عزیز از ابتدا ناقص، اما از انتها کامل است. از ظاهر جنگ برمی‌آید

که بیش از چهار ورق افتادگی ندارد. حتی می‌توان احتمال داد که فقط یک ورق از قصیده مشهور سعدی به مطلع «شکر و سپاس و منت و عزت خدای را» که قسمتی از آن یعنی از اواسط قصیده باقی است از نسخه ساقط گردیده.

در یغ آنکه به علت تشویشی که در صحافی بعدی نسخه روی یافته اوراق جنگ درهم و مغشوش و ته و سر صفحات در بسیاری از موارد ناجور و بی ارتباط است. ورفهایی چند از جای خود خارج شده و به جای دیگری اتصال یافته است. جنگ بخط نسخ خوش با اسلوب و مضبوط و روشن «شمس حاجی الشیرازی» و مورخ به روز جمعه ۱۷ جمادی الاولی سال ۷۵۱ به مقام سلخا^۱ است.



درین جنگ قصاید و غزلیات و ترکیب بند و ترجیع بند و قطعات از شعرای مختلف مندرج است و اشعار در مواردی هم خلاصه شده است. نام سرایندگانی که اشعارشان درین جنگ نقل شده، آن مقدار که در تودق جنگ یادداشت شد باین شرح است:

سعدی (که بیش از شعرای دیگر ازو شعر نقل شده)، عراقی، عبدالواسع جبلی، سعید سعد خراسانی، امیر قوامی رازی، شمس طبسی، سنائی، عطار، مولوی، پوربها، انوری، کمال‌الدین اسمعیل، اثیر، عطار، همام تبریزی، اوحدی، عماد کرمانی، سیف فرغانی، سعد بهاء، مجد همگر، حسام‌الدین نبیره، خاقانی، ادیب صابر، ناصر (ط: بخارائی)، قطب‌الدین یحیی بن زنگی شیرازی.

از میان این شاعران اشعاری که از سعید سعد خراسانی، سیف فرغانی،

۱- حرف آخر اسم محل بی نقطه است و درست معلوم نیست که نون است یا ب یا پ یا ت. با تجسسی که در مراجع شد چنین نامی دیده نشد. شاید سلخان یا سلخاب باشد. از مطلعین خواهشمند است در صورتی که چنین محلی را می‌شناسند یا در کتب دیده‌اند توضیح مرقوم فرمایند.

سعد بهاء، حسام‌الدین نبیره و قطب‌الدین یحیی شیرازی نقل شده چون در جنگها و تذکره‌های دیگر کم دیده می‌شود غنیمت خاصی است.

کاتب خود شاعر و در شعر سخت تحت تأثیر سعدی است. در شعر «شمس حاجی» تخلص می‌نماید و تخلص را اغلب در بیت ماقبل آخر می‌آورد. مقداری از غزلیات و قصاید و رباعیات خود را جای جای درین جنگ ضبط کرده است.

شمس حاجی در چند مورد جلال‌الدین شاه جانی بیک^۱ را که پادشاه دشت قبچاق و مقیم سرای بود و در ۷۴۱ به سلطنت رسیده بود مدح کرده است. با توجه به اینکه جانی بیک ایامی در آذربایجان بوده معلوم می‌شود که شمس حاجی چندی از زندگی خود را در آن صفحات گذرانیده، ورنه مناسبتی ندارد که شاعری شیرازی خود را در ترکیب بندی با مطلع زیر مدح خوان دائمی در گاه آن شاه بخواند:

چون سمند فلک شتابان شد وز برش آفتاب تابان شد
تا آنجا که گوید:

شمس حاجی کمینه بنده شاه دایماً مدح خوان آن درگاه
نیز در قصیده‌ای بمطلع زیر که دارای تشبیت زیبایی است آن شاه را مدح گفته است:

ای سر زلف تو مجموع از پریشان داشتن تا به کی پیدا به شب خورشید پنهان داشتن
اما اینکه «شمس حاجی شیرازی» شاعر و کاتب کیست، مشتاق خواستار با دست بودن «فرهنگ سخنوران» دکتر خیام پور دفعهً بدان کتاب عزیز مراجعه می‌کند تا راهی به جایی برسد و معلوم شود که کدام از تذکره‌ها و مراجع شعر فارسی

۱- این شاه جانی بیک به علت تظلم مردم تبریز بدو از ستم و جور ملک اشرف چوپانی در سال ۷۵۹ با سپاهی وافر به تبریز آمد و پس از قتل ملک اشرف و تصرف خزائن شهر و نصب پسر خود به حکومت آنجا، به سرای بازگشت و سالی نگذشت که درگذشت.

ازو نام برده‌اند .

درین فهرست ، یگانه شاعری که تخلصش « شمس » و نسبتش شیرازی باشد کسی است بنام شمس‌الدین عبدالله که احوالش به اختصار در فارسنامه ناصری (۲ : ۱۴۸) و ریاض‌العارفین هدایت و بنقل از آنها در ریحانة‌الادب مندرج است . همه به پیروی مأخذ واحدی او را متوفی در ۷۸۲ و استاد لسان‌الغیب حافظ شیرازی شمرده و یکک رباعی از او نقل کرده‌اند . آقای محمد حسین رکن زاده آدمیت هم در جلد سوم « دانشمندان و سخن‌سرایان فارس » همین مطالب عادی را ذیل شمس‌الدین شیرازی نقل کرده است . مرحوم سعید نفیسی نیز در « تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی » (ص ۷۶۹) از این شاعر تحت عنوان ابومحمد شمس‌الدین عبدالله بنجیری متوفی در ۷۸۲ یاد کرده و او را مراد حافظ شمرده و نوشته است که مبارز - الدین محمد بن مظفر بدو ارادت می‌ورزید و شاعری بود که به عربی و فارسی شعر نیکو می‌سرود .

اخیراً آقای احمد گلچین معانی مقاله محققانه‌ای تحت عنوان « استاد و مراد خواجه حافظ » که همین ابومحمد شمس‌الدین عبدالله است نوشته و بدروایت مقاله‌الابرار که تألیف یکی از افراد خاندان بنجیری و از مأخذ تقی‌الدین کاشی بوده وفات او را ۷۸۲ (مانند نقل سعید نفیسی) نقل کرده است (سالنامه کشور ایران . ۱۳۴۳ ، سال ۱۹ ص ۲۳ - ۲۶) .

چون جامع جنگ مورد معرفی تا سال ۷۵۱ که سال کتابت جنگ است قطعاً در حیات بوده و « شمس حاجی » تخلص می‌کرده و شیرازی بوده می‌تواند همین شمس - الدین عبدالله متوفی در ۷۷۲ یا ۷۸۲ باشد .

از ممیزات این جنگ آن است که گردآورنده مقادیری از اشعار شاعران

عصر خویش یا نزدیک به زمان خود را که صورت مضبوط و صحیح آن اشعار است در بیاض نقل کرده است. از آن جمله به همام تبریزی علاقه ای وافر داشته و غزلیات خوب و زیادی از او را آورده و عده ای از آنها را جواب گفته یا تضمین کرده است. در مورد او حدی نیز همین روش را دارد. شاعر دیگری که اشعارش مورد نظر شمس حاجی است ناصر بخاری است. مخصوصاً غزلی از او را که در مدح و توصیف شیرازست نقل می کند. انتخاب این غزل ناصر، علاقه شمس حاجی را به زادگاه خود نیک می شناساند. این است آن غزل:

سپیده دم چو شود تازه از صبا شیراز
 خوشا هوای مصلی و حبذا شیراز
 ز شوق بر رخ ما چشمه ها روان گردد
 در آن نفس که در آید به یاد ما شیراز
 اگر چه از ره صورت جدا ز شیرازیم
 نمی شود ز خیالم دمی جدا شیراز
 ز شهرهای جهان شهر عشق شیراز است
 بدین دلیل بود برج اولیا شیراز
 چو آتشین شود از لاله خاک رکناباد
 چو آب خضر روان بخشد از هوا شیراز
 به وقت صبح که نالد ز باغ بلبل مست
 شود ز ناله عشاق پر صدا شیراز
 شکست قیمت بغداد و برد رونق مصر
 ز بس طراوت و رونق زبس صفا شیراز
 ز دلبران خطائی نژاد زنگی زلف
 هزار خلتخ و چین است و صد خطا شیراز

ز گونه گونه ریاحین ز تازه تازه بهار
 هزار روضه خلدست دایما شیراز
 بجای اهل دل از بخشش سعادت و بخت
 همان کند که کند سایه هما شیراز
 بجز که خطه شیراز نیست جای امان
 که باد ایمن از آسیب فتنها شیراز
 چوناصر آنک طلب می کند سرای طرب
 مکان او نبود جز بهشت یا شیراز
 غزل دیگری هم از ناصر که بسیار ظریف و شیواست نقل می کنم :
 ای سرو گل عذار ، دلارام غمگسار
 میاموز زینهار ، تطاول ز روزگار
 مدارم چو خاک خوار ، مجوی از برم کنار
 که بی رویت ای نگار ، دلم را قرار نیست

بر انداز کار و بار ، حذر کن ز روزگار
 کناری کن اختیار ، قدح جوی و روی یار
 بکش جام خوشگوار ، کزین بهت رایج کار
 که برگرفتم ای نگار ، در این روزگار نیست

شرف بخشم از وصال ، برون آرم از وبال
 که از هجرت احتمال ، برون شد ز اعتدال
 چه نازی بزلف و خال ، برون کن ز سرخیال
 که سرمایه جمال ، چو گل پایدار نیست

بزلف چو مشک ناب ، بپردی دل کباب
 کنون از در صواب ، فرستی مرا خطاب
 از آن مانده در عذاب ، که از بس دل خراب
 در آن زلف پر ز تاب ، صبارا گذار نیست

چو افکندیم به دام ، چو بردیم ننگ و نام
 مشوتند و باش رام ، مکن جور بر دوام
 میازارمان مدام ، کز آزدن غلام
 بنزدیک خاص و عام ، بتر هیچ کار نیست

زغمم شد دلم کباب، زمن رفت خورد و خواب
 توانم نماند و تاب، شد این چشم من سحاب
 به رخ بر بجای آب، روان کرد خون ناب
 که آن گوهر خوشاب ، مرا در کنار نیست

توئی بر بتان امیر ، منم در کفت اسیر
 ز «ناصر» کران مگیر ، مدانش چنین حقیر
 که در طبع و در ضمیر ، جوانیست بی نظیر

ولی در جهان پیر ، هنر در شمار نیست

درین بیاض چند غزل از شاعری بنام قطب الدین یحیی بن زنگی شیرازی

که تخلص زنگی بوده (مستفاد از غزلیات او) ، و برای ما تازگی و اهمیت دارد، مندرج است. خیام‌پور در « فرهنگ سخنوران » زنگی شیرازی را منحصرأً بنقل از هفت اقلیم و تذکره خوشگو شاعر قرن ششم نام برده است. در اینجا یکی از غزل‌های او را نقل می‌کنیم ، شاید نویسندگان تاریخ ادبیات را مفید خواهد بود :

لملیح الکلام مولانا قطب‌الدین یحیی بن زنگی الشیرازی رحمه‌الله علیه

جانا رخ تو رونق گلزار می‌برد	لعلت ز لاله گونه گلنار می‌برد
باغ از رخت نتیجه گلزار می‌دهد	باد از خطت بنفشه به خروار می‌برد
جز چشم پر خمار تو کس در جهان ندید	مستی که عقل مردم هشیار می‌برد
رویت بهار باغ بهشتست و چون بهشت	مقدار لاله‌زار و سمن زار می‌برد
خوبی فزود از آن خط زنگار گون ترا	با آنکه حسن از آینه زنگار می‌برد
حسن نشان به کعبه دل می‌دهد مرا	بازم به سوی خانه خمار می‌برد
دل باز دست بر سر زلف تو می‌زند	دیوانه دست پیش سیه مار می‌برد
آن زلف همچو دام تو زاغیست سرنگون	کان خال همچو دانه به منقار می‌برد

زنگی چو وصف لعل در افشانت می‌کند

گوهر ز طبعش ابر گهر بار می‌برد

شمس حاجی از اشعار خود نیز مقداری نسبتاً کثیر (حدود پنجاه شصت غزل) در این جنگ کتابت کرده‌است. ظاهراً از همین مرجع ممتاز و منحصرست که میتوان به اشعار او که از لطف و ذوق عاری نیست دست یافت. لذا مناسبست دارد در اینجا ایاتی چند از او نقل کنیم. بدو این چند بیت را که در آن به نسبت خود به شیراز اشاره می‌کند می‌آوریم :

روا بود که دل از مهر ما بیردازی	مرا چو چنگ همیشه زنی و نوازی
بنازم آن قد و آن قامت و خرامش را	کد سرو نازی و بر قد خویش می‌نازی

نظیر حسن و جمال تو در جهان چون نیست
 نظیر شعر تو ای شمس حاجی اندر عشق
 روا بود که کنم با رخت نظر بازی
 مگر که هم ز ره عاشقی تو پردازی
 زسوز عشق، نه آخر ز خاک شیرازی
 عجب نباشد اگر آتشی است در جانت
 در جمیع بندی هم مفصل از خود درین سفینه نوشته است که ترجیعش را نقل
 می کنم .

جز عشق هر آنچه هست هیچ است از عقل بیر که پیچ پیچ است

در غزل پیر و سعدی بوده (گاه هم همام و اوحدی را تقلید می کرده است).
 بطور نمونه آن نقل می شود :

تو دگر پند مده عاشق سودائی را
 نام و ننگ ارب رود جمله عالم دانند
 زانک حالی دگرست این دلشیدائی را
 روی بگشائی و گوئی که نظر بر بندید
 که ببندد به جهان دیده تماشائی را
 ما به نادانی خود معترفیم ای عارف
 پیش نادان مگشا دفتر دانائی را
 که به هم جای بود زینت و زیبائی را
 بجز از تفرقه حاصل نشود زان مجمع
 خاک پای تو کند سرمه بینائی را
 دیده مردم بینا که بود طالب نور
 آنک از دیده بود زحمت تنهائی را
 بی رفیقی نبرد عمر به پایان هر گز
 غیر طوطی که کند پیشه شکر خائی را
 شمس حاجی سخن عشق نکو میگوید
 مکن ای دوست ملامت من سودائی را
 آن سر زلف که سر مایه سوداست بین

نشدم شاد دمی زانک غم گشت ندیم
 ز آرزو و هوس صحبت یاران قدیم
 انده دوری یار و غم حرمان دیار
 داشت دیوانه دلم را و تنم کرد سقیم

۱- لا ابالی چه کند دفتر دانائی را ... (سعدی)
 ۲- فتوی پیرمغان دارم و
 قولی است قدیم ... (حافظ)
 مادگر کس نگر فتم بجای تو ندیم . (سعدی)

هر آن دلی که درو عشق نیست بی جان است که جان دل به حقیقت ز عشق جانان است

رباعیات

ماهی دارم که لطف پیرایه اوست زلفی دارد که مهر در سایه اوست
وان خال که گرد او خط سبز دمید خضری است که آب زندگی مایه اوست

هنگام سپیده دم گل آراسته بود از تنگی دل پگاه برخاسته بود
در پای صبا که بشکفانید او را زد بر کف دست عذرها خواسته بود

آن کیست بگو که مبتلای تو نشد روی خوش تو دید و برای تو نشد
گر آب حیات زندگانی بخش است بر سر خاکش که خاک پای تو نشد

شمس حاجی در جنگ خود از اشعار سعدی بیش از شعرای دیگر اختیار کرده است. اشعار مختار او اغلب فرد اول و ممتازست. معلوم می شود که به هم شهری خود (که قریب شصت سال میان وفات سعدی و کتابت این جنگ فاصله زمانی بوده) اخلاص تمام داشته است. در یک جای از این جنگ سعدی را با عنوان «تاج العارفین» نام می برد.

مسلم است که این کاتب و جامع، اشعار سعدی را از روی نسخ یا نسخه معتبری نقل کرده و چون خود شاعر و صاحب ذوق اصیل بوده اشعار را بصورت صحیح و نزدیک به روایت اصلی سراینده نقل کرده است. از همین لحاظ ضبطش تا حدود زیادی می تواند مورد اعتماد ما باشد. مخصوصاً ضبطی که از «مثلثات» (ملمع) سعدی با مشکول بودن عده ای از کلمات مشکله بدست داده است. به سبب آنکه ناقل

خود شیرازی و نزدیک به عصر شاعرست میتواند اصح نسخ موجود بحساب آید. در قسمت عکسها، عکس مثلثات با تشکر از صاحب نسخه درج می شود تا مصححان کلیات سعدی و محققان لهجه های قدیم ایران بین این صورت و صورت مطبوع در نسخه فروغی قضاوت و مطالعه نمایند و دریابند که چه تفاوت های مهم و بارز در میان هست. تردید نیست که این ضبط نه تنها در حل ملمعات مفیدست بل در فهم غزلیات شاد داعی و شمس پس ناصر (که از هردو اشعار شیرازی بازمانده است) مفید خواهد بود. غیر از مثلثات، از اشعار دیگر سعدی که نقل شده است نیز ابیاتی را نقل می کنم تا ضبط این جنگ و تفاوت استعمالات آن با نسخه مصحح مرحوم فروغی با همکاری حبیب یغمائی از کلیات سعدی معلوم شود:

مردان^۱ چو ملخ در پس زانوی ریاضت
ما مور میان بسته دوان بردر و دشتیم
پیری و جوانی بی هم چون شب و روزند
ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم^۲

ای یار غار سید و صدیق نامور
گنجینه فضائل و مجموعه صفا^۳
سالار خیل خانه دین حاجب^۴ رسول
سر دفتر خدای پرستان بی ریا

گاهی^۵ به لطف گوی که سالار قوم را
بر زحمت عوام بیاید تحملی^۶
گاهی به قهر گوی که صد کوزه نبات
که چنان مفید نیفتد^۷ که حنظلی
هر گز به پنج روزه حیات گذشتنی
خرم کسی شود مگر از مرگ^۸ غافل
نی کاروان برفت و تو خواهی مقیم ماند^۹
ترتیب کرده اند ترا نیز محملمی
این بکر فکر^{۱۰} من که به حسنش نظیر نیست
مردم مخوان اگر دهمش جز به مقبلی
عمرت دراز باد نگویم هزار سال
زیرا که اهل حق نپرستند^{۱۱} باطلی

۱- ف: ایشان. ۲- ضبط فروغی به استاد نسخه قدیم همین طورست نه به صورت نسخه های چاپی. ۳- ف: مجموعه فضائل و گنجینه صفا. ۴- ف: صاحب. ۵- ف: وقتی. ۶- ف: باگفت و گوی خلق بیاید تحملی. ۷- ف: به کار نیاید. ۸- ف: موت. ۹- ف: بود. ۱۰- ف: فکر بکر. ۱۱- ف: نپسندند.

گرت هزار بدیع الجمال پیش آید
به خزا طلس وقتی گرت^۲ التفات کنی
مثال اسب الاغند مردم سفری
حقوق صحبتتم آویخت دست در گردن^۴

بین و بگذر و خاطر به هیچ یک^۱ مسپار
بقدر کن که نه اطلس کم است در بازار
نه چشم بسته و سر گشته همچو گاو عصار^۳
که حسن عهد فراموش کردی ای غدار

جهان بر آب نهاد دست و زندگی بر باد
بسی بر آید و بی ما فر و شود^۶ خورشید
همین نصیحت من گوش دار^۷ و نیکی کن
یکی دعا کمنت بی دعوت از سر صدق
نو گر مرا^۱ به دعا هم مدد کنی شاید

غلام خاطر^۵ آنم که دل برو نهاد
بهار و گاه خزان باشد و دی و مرداد
که دانم از پس مرگم کنی به نیکی یاد
خدا ت در نفس آخرین پیام رزاد^۸
که آفرین خدا بر روان سعدی باد^۹

شمع را با دید ازین خانه بدر بردن و کشتن
تا که همسایه ندانند^{۱۰} که تو در خانه مائی

کدام کس بتومانند که گویمت که چنوئی
هزار دیده چو پروانه بر وجود^{۱۲} تو عاشق
ترا که درد نباشد ز درد ما چه تفاوت
به اختیار تو سعدی چه التماس بر آید

زهر چه^{۱۱} در نظر آید گذشته ای به نکوئی
غلام مجلس آنم که شمع مجلس اوئی
تو حال تشنه چه دانی^{۱۳} که بر کنار جوئی
که^{۱۴} او مرا ببخشد تو کیستی که بجوئی

-
- ۱- ف : هیچکس . ۲- ف : بخز و اطلس اگر وقتی . ۳- ف : مدار .
۴- دامن . ۵- ف : همت . ۶- ف : رود . ۷- ف : پیش گیر . ۸- این بیت
در نسخه فروغی در اواسط قصیده است . ۹- این بیت در نسخه فروغی در حاشیه است با این
صورت: «اگر مرا به دعائی مدد کنی شاید» ۱۰- ف : به همسایه نگوید ۱۱- ف : زهر که .
۱۲- ف : جمال . ۱۳- ف : مدانی . ۱۴- ف : گر .

بنای مهر نمودی که پایدار بماند^۱ مرا به بند بیستی خود از کمند بجستی
گرت به گوشه چشمی نظر بود به ضعیفان^۲ دواى درد من اول که بی گناه بخستی

وان که^۳ نشنیده است وقتی بوی عشق گو به شیراز آی و خاک من بیوی

دولت جان پرورست صحبت آمیزگار^۴ خلوت بی مدعی سفره بی انتظار
در غزل مشهور « معلمت همه شوخی و دلبری آموخت » این دو بیت را پس

از بیت دوم اضافه دارد :

معلم این همه دلبندی از کجا دانست مگر به جای دگر رفت و شاعری آموخت
مگر بنفشه نسیمی که می دمد در باغ از آن کلاله مشکین عنبری آموخت

باری جنگی است بسیار عزیز خواه به خط استاد و مراد حافظ باشد یا نباشد.

اگر احتمال نویسنده این سطور باطل است از محضر ارباب ادب عذر می خواهد .

۱- ف : نماند . ۲- ف : اسیران . ۳- ف : هر که . ۴- فروغی نیز همین ضبط را اختیار کرده .

متن و ترجمهٔ صیدنه و نسخ آن*

ترجمهٔ کتاب صیدنه بیرونی توسط ابو بکر بن علی بن عثمان بن اسفرا الکاسانی^۱ (کاسان از بلاد ماوراءالنهر) - که به استناد دو عبارت مسطور بر صفحهٔ عنوان و داخل اوراق نسخهٔ قدیمی فارسی به قاضی جلال الدین کاسانی وقاضی جلال معروف بوده است - به فارسی نقل شده. چون مترجم، اثر خود را به نام سلطان ایلتمش شمس‌الدین‌القطبی سرسلسلهٔ خاندان شمسیه هند به انجام رسانیده، پس این ترجمه در یکی از سالهای ۶۰۷ تا ۷۳۳ که دوران سلطنت آن پادشاه است به جامهٔ زبان پارسی درآمده است.

اهم نکته‌هایی که در باب ترجمه باید گفت عبارت است از:

۱ - مترجم در ترجمه روش آزاد اختیار کرده است، یعنی همان روشی که بطور سنت در بسیاری از کتب مترجم دیگر دیده می‌شود.

درین ترجمه مقداری از مقدمهٔ مؤلف مخصوصاً اشعار عربی که جای جای آمده و همچنین توضیحات مربوط به زبان عربی و زبان فارسی (موضوع بحثی که آقای دکتر عباس زریاب در کنگرهٔ بدان پرداخت) ساقط شده است. در قسمت مربوط به معرفی نباتات و مواد دارویی، توصیف بعضی از مواد بکلی حذف شده مانند شرح

* - این نکات در کنگرهٔ جهانی ابوریحان عنوان شد و غیر از مطالبی است که در مقدمهٔ صیدنه (چاپ شورای عالی فرهنگ و هنر به تصحیح منوچهر ستوده و اینجانب، تهران ۱۳۵۲) گفته شده است، این متن در مجلهٔ یغما ۲۶ (۱۳۵۲): ۵۲۲ - ۵۳۱ هم به چاپ رسیده است. - در انتهای این مقاله توضیحی در باب «اسفرا» داده شده است.

مربوط به افعی و اکسیون. جزاین، مطالب مربوط به بعضی از ادویه بصورت تلخیص نقل شده و در بعضی از موارد هم عبارات متن عربی در فارسی پس و پیشی گرفته است. از دیگر موارد افتادگی که در ترجمه فارسی دیده می شود سقط اعلام اشخاص است، مانند رازی و حمزه و دیسقوریدس، از جمله ذیل کلمه اجّاص .

ضمناً متن مترجم دارای بعضی اضافات است که معلوم نیست مأخوذ از کجاست؟ آیا مترجم از آراء خود چیزی الحاق کرده، یا آنکه آنها را از متن عربی سیدنه که با متن موجود فرق داشته است استفاده کرده است. پس ازین، تفصیل آن را خواهیم دید.

۲- از اشعار سستی که مترجم به فارسی در خطبه خود می آورد نیکه مشهودست که او در ادب فارسی دستی قوی نبوده و به دقائق زبان آشنایی نداشته است. زبان متن زبان استواری نیست. این متن از حیث استعمال لغات و مصطلحات فارسی (غیر آنچه مربوط به متن ابوریحان است یعنی از عربی نقل شد) در میان متون فارسی قرن هفتم پایگاه والائی نمی تواند داشته باشد. البته بعضی کلمات فارسی (که در متون دیگر هم ندره استعمال شده است) در آن دیده می شود، مانند «غرواشه بافندگان» ولی از آن مقوله نیست که یک چشم در شهر کوردان پادشاست!

۳- مترجم در کار ترجمه دقیق نیست. چرا که اشتباه و سهو در ترجمه او متعددست، مانند اینکه ذیل «آزاد درخت» می نویسد: «در ناحیت جرجان بسیار بود و او را لون خوانند». «الون» درست نیست و «ون» درست است. توضیح آنکه مترجم الف و لامی را که در متن عربی بر سر اسم فارسی آمده است جزء اسم گرفته است.

یا اینکه ذیل «ایرامیز» می نویسد: «خوزانه زنی بوده است در غایت فطانت». در حالی که «خوز» است و در متن عربی چنین است: «قالت الخوزانه اسم فارسی لشجرة». این اسم یک بار هم به صورت «خوزی» آمده است.

یا اینکه تعریف مربوط به « اسقورونوس » را به علت عدم ترجمه چند کلمه به تعریف « اسقولوندزیون » متصل کرده است. یا اینکه ذیل « بنج » می نویسد: « و عرب او را بنج ایض گویند و آنج شکوفه او زردست قمیر گویند ». در حالی که در نسخه عربی آمده است: « و يقال له في الاستعمال بنج ایض او الذی زهره اصغر للتمییز », یعنی مترجم « تمییز » را « قمیر » خوانده است.

۴- مترجم آراء شخص ابوریحان را که در متن عربی با ضمیر شخصی آمده است اغلب بصورت « ابوریحان گوید » مشخص ساخته است.

۵- در مورد اختلاف ضبط مصطلحات محلی و قراءت آنها بهیچ وجه نمی توان حکم کرد که نسخه عربی مرجع است یا نسخ فارسی که با تفاوت های از روی نسخه مترجم به ما رسیده است. مثلاً ذیل « انزروت » می نویسد: « و به زبان هندی جنجر و به سجری زنجر گویند و کویژده گویند ». در عربی بجای « کویژده » دارد « و قال حمزه کمزره » که ممکن است آن را « کنزده » هم خوانند (و شاید « کیژده » ضبط نزدیک به « کویژده »). یا اینکه ذیل « بصل » می نویسد: « و پیاز قائنی که او را سیر نمک خوانند ». این مورد را به علت آنکه اوراق نسخه عربی درین موضع مفقود شده است نمی دانیم که آنجا چگونه ضبط شده بوده. در نسخه دهخدا بصورت « سیوسگ » (ظاهراً = سیب سگ) آمده است، ولی بد تصور من باید « سیر سگ » باشد به قرینه تناسب با « پیاز », نه « سیب ».



باری، ازین ترجمه که با همه اشکالات باز هم در تصحیح و بازشناسی متن سیدنه عربی وسیله حتمی است تا کنون پنج نسخه به دست مصححان فارسی (یعنی منوچهر ستوده و من) رسیده است. اینها غیر از آن دو نسخه ای است که آقای ژرژ قنواتی ضمن سخنان خود معرفی کردند و گفتند که در علیگره و لاهور موجود

است و ما از آنها تا موقع تشکیل این کنگره بی خبر بودیم.

چهارتا ازین پنج نسخه از حیث ترکیب و نظام ابواب بر یک هیأت و شکل است. ولی یکی که فعلاً به عنوان اقدم نسخ معرفی می شود هیأتی دارد که از یک حیث با متن معتبر عربی همسان نیست و از یک حیث بانسخ چهار گانه فارسی مختلف است.

اختلافهای میان متن نسخه قدیم عربی با نسخه های فارسی از یکطرف و چهار نسخه جدیدتر فارسی از جانب دیگر، حدس و نظری را در باب متن اصل صیدنه بر من عارض کرده است که به شرح مذکور در ذیل می تواند در شناخت اثر مورد توجه قرار گیرد.

بدین منظور بدو ناچارم پنج نسخه ای را که تا کنون شناخته ام معرفی کنم تا بهتر بتوانم در باب ادعای خود و طرح سؤالهایی که برایم به وجود آمده است و هنوز هم جوابی برای آنها نیافته ام از همکاران کمک بنخواهم.

۱ - نسخه مغنیسا (ترکیده). این نسخه نه تنها به علت کهنگی کاغذ و قرائن مربوط به سبک خط، بلکه به اعتبار دو یادداشت مورخ ۸۴۵ و ۸۵۹ (نوشته دو مالک نسخه) اقدم نسخ موجود و احتمالاً از آن اوایل قرن هشتم هجری است. * نسخه ای است بسیار مغلوط و حقیقتاً بد خط. قسمتی از آن هم بطور مغشوش صحافی شده است. این نسخه حاوی دو قسمت است. قسمت اول شرح مفردات ادویه است، یعنی ترجمه آزاد وار همان مطالبی که در متن عربی بورس می بینیم.

قسمت دوم عبارت است از خواص مفردات بر ترتیب حروف معجم. یعنی به همان ترتیبی که مفردات در قسمت اول مورد معرفی قرار گرفته است. اما مطالب

* استاد مینوی که عین نسخه را ملاحظه فرموده اند در «تالیله خود» (مندرج در «بررسیهای درباره ابوریحان بیرونی» (تهران ۱۳۵۲) آن را از قرن هفتم یادداشت فرموده اند (ص ۵۰)

همین قسمت دوم، در چهار نسخه دیگر با قسمت اول امتزاج یافته. بدین شرح که شرح هر ماده با خواص آن توأمان آمده است. به عبارت دیگر متن نسخ چهارگانه به مانند نسخه مغنیسا در دو مبحث مستقل نیست. تفصیل مطلب که همان موضوع اصلی بحث من است می ماند به بعد.

۲ - نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی به خط نسخ. این نسخه به علت افتادگی دو سه ورق از انتهای آن بی تاریخ و رقم است. به احتمال قریب به یقین می توان آن را از آن قرن نهم هجری دانست.

۳ - نسخه کتابخانه عمومی فرهنگ در اصفهان که آن را اخیراً شناختم و دوستم آقای محمد تقی دانش پژوه از روی یادداشت های پرفسور محسن مهدی استاد دانشگاه هاروارد به من معرفی کرد. این نسخه همراه است با تبصرة العوام رازی (که درین نسخه تألیف آن به غلط به خواجه نصیر نسبت داده شده است).

این نسخه مورخ ۹۸۳ هجری است و بخط شاه غیب الله سوسری؛ (شاید شوشتری؟). کاتب آن را از روی نسخه ای نوشته است که مورخ به سال ۷۳۷ بوده است. کاتب نسخه مورخ ۷۳۷ با عبارات عجیب و اشعاری سست مطالبی در نسخه کتابت خود نوشته بوده است که متجاوز از سه صفحه است و کاتب نسخه اصفهان آن همه را در نسخه خود نقل کرده است. فشرده این نوشته که می تواند مورد توجه قرار گیرد چنین است: این نسخه که نام و لقبش صیدنه کرد آن مرد مصنف به ازین صید نکرد در حال حیات نام باقی طلبید او یافت، از آنکه کار بی فیده (کذا) نکرد سپس می نویسد که شهاب بن اصیل جوهری معروف به شهاب کاتب به کتابت این نسخه پرداخت، ولی آن را به علت آنکه در پی ازدواج رفت و به سوی خوارزم عزیمت کرد ناتمام گذاشت.

بر دست شهاب کاتب این نسخه تمام دلتنگ چو شد از عزیزی خواست عروس شهباز گریخت و مرغ پرید ز دام

و بالاخره در انتهای مقاله می نویسد:

« ختم بر دعا کرده ، من بندهٔ نیازمندم عمر بن محمد بن عمر پیوسته به نام و لقب نجم نسبت یافته . با ولایت کرمنیه (Karmeynayeh) زاده، اندر شهر خوارزم به اتمام رسانیده کتابت این دو جزو را که از کل همین یک کتاب است در روز پنج شنبه بیست و یکم ماه رجب از نواحی سغد سمرقند . سال هفتصد و سی و هفت در گذشته از هجرت پیغامبر برحق...»

۴- نسخهٔ «سازمان لغتنامهٔ دهخدا (دانشکدهٔ ادبیات تهران) که جزء مجموعه‌ای است طبی حاوی دوازده کتاب و رساله. این مجموعه به خط طیبی است از خاندان معروف حموی موسوم به سالک‌الدین محمد بن مؤید که اجزا آن را میان سالهای ۱۰۰۶ تا ۱۰۱۴ در شهرهای یزد و کرمان و اصفهان نوشته است . البته ازین حیث که نوشتهٔ طیبی فاضل است از بعض جهات واجد مزایا و اعتباری است.

اما کاتب تصرفاتی هم در متن دارد از قبیل اینکه بعضی از اعلام مربوط به طیبیان را به اختصار آورده است چون ج (جالینوس)، جان (ارجانی)، بی (ابی ریحان)، س (صهاربخت) و غیره.

۵- نسخهٔ موزهٔ بریتانیا به خط نستعلیق خواجه محمد سمیع دهلوی، و ریح هفدهم شوال ۱۱۰۹ (که شاید به علت بدی خط رقم مترجم بتوان آن را ۱۱۹۰ هم خواند). این نسخه عجیب مغلوط و بی اعتبارتر از دیگر نسخ است.

* * *

نکاتی که از تطبیق میان نسخهٔ عربی (بورسد) و نسخهٔ قدیم (شمارهٔ یک) عاید می‌شود عبارت است از دو تفاوت عظیم و قابل توجه (بجز تفاوت‌هایی که طبق سنت مترجمان قدیم از راه انداختن عبارات و تمایل به ترجمهٔ آزاد درین اثر راه یافته است

و در ابتدای گفتار بدانها اشارت رفت.)

اول تفاوت مهم عبارت است از وجود قسمت خواص ادویه که بصورت بخش مستقلی پس از بخش اول آمده و در ابتدای آن عبارتی روشن از کاتب در انتساب فصل مذکور به ابوریحان آمده است. همین عبارت است که جدا شناختن آن فصل را از صیدنه محل تأمل قرار دهد. نص عبارت مورد بحث این است:

«خواص ادویه مفرده از این کتاب صیدنه که ذکر معرفت و هیأت و منبت و ایراد هر یک کرده آمده است به ترتیب حروف معجم از تصنیف ابوریحان ترجمه «قاضی جلال کاسانی.»

وجود این قسمت در نسخه مذکور (که بطور فصل مستقل در انتهای فصل معرفی ادویه آمده) و وجود مطالب همین قسمت (در چهار نسخه دیگر فارسی و همچنین در نسخه مفقود شده ۷۳۷) ولی بطور ممزوج با وصف خود ادویه، این فکر را پیش می آورد که احتمالاً صیدنه عربی دارای اصلی بوده است مبسوط تر از آنچه اکنون در دست است و از جمله فصل مربوط به خواص ادویه را هم در برداشته است. با این برهان نسخه موجود عربی را باید فاقد خواص دانست.

از عبارتی که ذیل کلمه «اغراطون» ترجمه فارسی دارد نیز می توان استنباط کرد که صیدنه کلا از بیان خواص عاری نبوده است. آنجا که می گوید: «و او را به لغت تازی حلفا و بردی گویند و معنی حلفا و قوت و خاصیت او در باب حاء گفته شود». در موارد دیگر هم نظیر این ارجاع وجود دارد.

بسیاری از مطالب قسمت خواص مبتنی بر آراء ابوزید ارجانی است که نامش در خطبه عربی و جای جای در متن عربی آمده است. معلوم است که ابوریحان اثر او را می شناخته و مورد استفاده قرار داده بوده است.

تفاوت دوم عبارت است از وجود بعضی اطلاعات که در ترجمه فارسی ذیل

تعریف بعضی از ادویه آمده ولی متن عربی فاقد و عاری از آنها است. برای رعایت وقت فقط به چند مورد محدود اشاره می‌شود.

– ذیل «تنبینه و تنبین» در متن عربی فقط آمده است: «الاردهالج»، و دیگر هیچ توضیحی و توصیفی ندارد. اما در ترجمه فارسی می‌خوانیم: «به زبان پارسی آرد هاله گویند و سبوسازد گویند و معرب اردهالج است و عرب آشامیدنی را سازند که از سبوس به آرد سازند و عسل درو کنند و او را تلبینه به آن سبب گویند که به شیر مشابهت دارد.» ضمناً این نکته را باید گفت که کلمه مورد بحث در عربی بصورت «تنبینه» آمده و در محلی قر از گرفته که حرف دوم «ن» است. ولی در متن فارسی ما آن را به مناسبت تلبینه و اینکه گفته است به شیر مشابهت دارد به لام ضبط کرده‌ایم. در مراجع دم دست، این کلمه دیده نشد و از در یافتن صورت صحیح آن حیرت زده ماندیم.

– ذیل «اکلیل الملک» عبارتی دارد که در متن عربی اصلاً نیست و آن عبارات این است از: «و نیکوترین انواع او را معدن به خلیفیدون (?) است.»

– ذیل «اخیروس» می‌نویسد: «هو القمح البری غیر المتعاهد بالزرع والحصاد». ولی در فارسی دارد: «این حبوب را جودر گویند. گندم دشتی را اخیروس گویند و کشت و درود او معتاد نبود و او بی‌زراعت بر وید و قوت او چون قوت گندم کشته بود، جز آنک این نوع از گندم کشته خشک تر بود به طبع.»

– ذیل «اجاص» مقداری زیاد از مطلب در ترجمه فارسی ساقط شده. ولی در عوض به عبارت «و نوعی ازو طبری است، آن را نیشق گویند» مطلبی بدین صورت الحاق گردیده: «و میندیر (کذا) گویند و آن را انلک (آیا با «انک» رابطه‌ای دارد؟) خوانند.»

– ذیل «ارمیس» این عبارت فارسی اضافه است «و نام علیق (olliq) به لغت رومی غلستیاست و هیأت و خاصیت او بعد ازین گفته آید.»

فعلاً هیچ ضابطه و وسیله‌ای نداریم تا بدانیم که این اختلافها از چه راه ایجاد شده است. ناچار سؤالهایی بدین گونه می‌توان طرح کرد :

- آیا مترجم، متن عربی دیگری از صیدنه بغیر از متنی مانند نسخه موجود در بورس در دست داشته؟ درین صورت متن اصیل صیدنه مبسوط‌تر از متن عربی موجود بوده است .

- آیا ممکن است که ابوریحان کلمه تلبینه را بدون به دست دادن شرحی در باب آن بنحوی که نسخه فعلی عربی حاکی است در اثر خود مندرج ساخته باشد؟

- آیا مترجم، مطالب اضافی در متن فارسی را از مآخذ دیگر آورده است؟

- آیا مترجم آراء و عقاید خود را برین متن الحاق کرده است؟

- اگر متن عربی صیدنه مبسوط‌تر از صورت فعلی بوده است، کدام یک از نسخه‌های فارسی بازگوکننده و نشان دهنده صورت اصیل اثر تواند بود. نسخه مغنیسا که قدیمیترین نسخه است و خواص ادویه در آن جداست؟ یا نسخه اصفهان که رونویس نسخه مفقود نوشته شده در خوارزم و مورخ به سال ۷۳۷ (و طبعاً آن از روی نسخه‌ای نزدیک به زمان ترجمه نقل شده بوده است)، یعنی خواص ادویه در سال ۷۳۷ ذیل و همراه شرح هر یک از ادویه قرار داشته است .

ضبط بی نقطه و نقاشی وار و دگرگونی یافته اغلب مصطلحات و اسماء ادویه در زبانهای مختلف و لهجه‌های مهجور که از بیست در می‌گذرد و نیز تفاوتهای متعدد با متن عربی کار تصحیح متن فارسی را بسیار دشوار ساخته است.

صریحاً گفته شود که آنچه من و ستوده انجام داده‌ایم فعلاً در ردیف کار کاتبان و به منظور تکثیر نسخه و در اختیار قرار دادن متن در دست اهل تحقیق بوده

است نه تصحیح واقعی علمی انتقادی. امید داریم زمینه‌ای باشد برای آسانتر بودن کار دیگران و استفاده‌ی عاجل خواستاران.

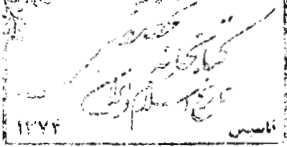
امیدواریم دوستان ما و دوستداران آثار ابوریحان انتظاری جزین در دل نپروزانده باشند. طبعاً طبیعی که دوستان عباس زریاب از متن عربی انتشار خواهد داد و سالی چندست که به سر آن کار می‌کند کار آیندگان را آسانتر می‌سازد. نیز امیدواریم بیرونی از جسارت ما که به قصد زنده ساختن اثر اوست در گذرد.

توضیحاتی بعد از تحریر

۱) پس از اینکه این مقاله خوانده شد از آقای نذیر احمد استاد زبان فارسی دانشگاه علیگره در باب نسخه موجود در علیگره سؤال کردم. ایشان گفت که در باب آن مقاله‌ای در « ایندویرانیکا » (۱۹۶۱) نوشته است. بعد از مراجعه دیده شد که ایشان در مقاله بیست صفحه‌ای خود به زبان انگلیسی پس از معرفی کلیه کارهایی که در زمینه توصیف صیدنه توسط دیگران شده است نسخه علیگره را که ملخص و مورخ ۱۰۰۸ هجری است مورد معرفی قرار داده و بحثی تفصیلی در باب مباحث صیدنه پیش کشیده است.

۲) از نسخه ملکی محمد شفیع لاهوری چند نفری خبر داشته‌اند آقای محمد بشیر حسین طی مقاله « نوادرات فارسی » (اورینتل کالج میگزین، جلد ۴۸ سال ۱۹۷۲ شماره ۱ و ۲ ص ۴۱۳) فقط وجود آن را بدون ذکر کردن مشخصات متذکر شده است.

۳) استاد مجتبی مینوی در باره کتاب صیدنه (متن عربی)، بر اساس نسخه بورسه، در مقاله خود بحث کرده و مقداری از مطالب مقدمه آن را نقل فرموده و پس از آن دو نسخه فارسی (مغنیا و موزه بریتانیا) را معرفی کرده‌اند. (بررسیهایی



در بارهٔ ابوریحان بیرونی، چاپ شهریور ۱۳۵۲. صفحات ۱-۵۳ از آن مقالهٔ آقای مجتبی مینوی است).

(۴) در کنگره، چند نفر گفتند که ما کس مایر هوف نسخهٔ عربی ثانوی در دست داشته که با نسخهٔ بورسۀ تفاوتها داشته است. ولی ازین نسخه فعلا خبری نیست. گفتند و نویس جدیدی از آن وجود دارد که در دانشگاه بغداد است. درین صورت ممکن است از راه تطبیق این نسخه در اطلاعات و نتایج مذکور در این مقاله تغییراتی حاصل آید.

توضیحات تازه

(۱) محمد بشیر حسین وصف نسخهٔ متعلق به مجموعهٔ محمد شفیع را در «فهرست مخطوطات شفیع» (لاهور، ۱۹۷۲) نیز گفته، و نوشته است که خط قرن سیزدهم است (ص ۷۹). توضیحات محمد شفیع در باب آن اثر و نسخه را در صفحات ۴۷۸-۴۸۰ نقل کرده است.

(۲) استوری C. A. Storey در «نوشته‌های فارسی» (۲: ۲۰۲-۲۰۳) و A. Fonahn در فهرست کتب طبّی (ص ۱۰۳) و M. Ullmann در کتاب Die Medzine im Islam (لیدن، ۱۹۸۰) (ص ۲۷۲) و احمد منزوی در «فهرست نسخه‌های خطی» (تهران، ۱۳۳۹) جلد اول صفحه ۵۰۱-۵۰۲ صیدنه را معرفی کرده‌اند.

(۳) آقای محمد تقی دانش پژوه فرمودند که تاج خجندی مؤلف بستان العارفین (نسخهٔ دانشگاه لیدن) از صیدنه استفاده کرده بوده است.

(۴) متن صیدنهٔ عربی با ترجمهٔ انگلیسی توسط حکیم محمد سعید به چاپ رسیده است: «کتاب الصیدنه فی الطب للعلامة ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی. تحقیق الحکیم محمد سعید و الدکتور رانا احسان الهی.» (کراچی، ۱۹۷۳)

Al-Biruni's book on pharmacy and materia medica, edited with translation by Hakim Mohammad Said, Krachi, 1973. 376 + ۴۳۰ p.

۵) توضیحات و تعلیقاتی به قلم Sami K. Hamarneh به عنوان جلد دوم کتاب مذکور در فوق نیز به چاپ رسیده است که حاوی فواید بسیارست (کراچی، ۱۹۷۳)

۶) در «کنگرهٔ عالمی بیرونی» که در آذر ۱۳۵۲ در شهرهای پاکستان به اهتمام مؤسسهٔ «همدرد» منعقد شد چند خطابه در بارهٔ صیدنه خوانده شد. ولی آن که چاپ و توزیع شدیدین شرح است :

Rana M. N. Ehsan. Elahi – Source books of the Kitab al – Saidana of Al - Biruni' [Lahore] 1973. 6 p.

توضیح در بارهٔ اسفرا

نام مترجم در نسخ خطی به صورتهای مختلف آمده است ، بدین شرح :

- ۱- نسخهٔ قدیمی : ابوبکر بن علی بن عثمان بن اسفرا الکاشانی
- ۲- نسخهٔ اصفهان : ابوبکر بن علی بن عثمان بن اشقر الکاشانی
- ۳- نسخهٔ مجلس : ابوبکر بن علی بن عثمان بن ... (پاک شده، و نام ابوبکرهم به ابوجعفر و نام عثمان به نعمان تبدیل شده است)
- ۴- نسخهٔ لغتنامه : ابوبکر بن علی بن عثمان اسفرا الکاشانی
- ۵- نسخهٔ لندن : ابوبکر بن علی بن عثمان اسفرا الکاشانی
- ۶- نسخهٔ محمد شفیع : ابوبکر بن علی بن عثمان اسفرا الکاشانی
- ۷- نسخهٔ علیگر : (ندیده‌ام)

نذیر احمد در مقالهٔ خود (۱) با توجه به تحقیقات زکی ولیدی طوغان (۲)

1- Nazir Ahmad. – Biruni Kital – as – Saydana and its Persian Translation, *Indo – Iranica*. 1961. pp. 6 – 24

2 – Zaki Validi Togan. – Biruni's Picture of the world. *Memoirs of the Archaeological Survey of India*, No 53. pp. 108 – 142

«اسفر» را نام دیهی نزدیک کاسان دانسته است. در حالی که در نسخه قدیمی (مغنیسا) با اضافه «ابن» یعنی بصورت «بن اسفرا» نام جد مترجم قید شده است. و در نسخ اصفهان و مجلس نیز همین حالت دیده می شود با این اختلاف که در نسخه اصفهان «اشقر» است. در نسخه مجلس «بن» بجای مانده و کلمه مورد بحث را حذف کرده اند. البته در مواردی که نسبت به کاشانی تبدیل شده است درست نیست و کاسان صحیح است.

در هر حال حکم قطعی در باب اینکه «اسفرا» از نامهای ایرانی فراموش و احیاناً تصحیف شده است و یا اینکه «اسفرا» نام آبادی بوده است برای اینجانب امکان ندارد.

شیرین و فرهاد سلیمی*

قصه شیرین و فرهاد و خسرو از حکایت‌های بسیار دلاویز و شاعرانه‌ای است که عده‌ای از شاعران فارسی سرای آنرا به نظم در آورده‌اند. (۱) یکی از این منظومه‌ها که نام و نشان آن در کتب و مراجع دیده نمی‌شود مثنوی شیرین و فرهاد از شاعری متخلص به سلیمی است که از مردم قرن نهم هجری و مداح سلغر شاه از سلاطین و ملوک هرگز بوده و در جرون (= گمبرون، بندر عباس کنونی) می‌زیسته‌است. یگانه نسخه‌ای که از این مثنوی به دست داریم متعلق به مجموعه «بنیاد بودمر» Foundatiou M. Bodmer (۲)، از اعیان ژنو، است و آقای ل. فورر L. Forrer رئیس

* نقل از «نسخه‌های خطی» نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (دقتر دوم، ۱۳۴۱)

۱- برای اطلاع بر کتبی که در زمینه داستان مربوط به شیرین و فرهاد و خسرو سروده شده است به الذریعة نگاه کنید .

۲- کتابخانه این شخص متمکن با سلیقه تمام در بنایی زیبا بر روی یکی از تپه‌های سحر انگیز و زمردین و خوش منظر شهر ژنو مشرف بر دریاچه نیلگون لمان قرار دارد و یکی از مراکز بسیار دیدنی و دلربای آن شهر برای اهل تحقیق و ذوق است . « بودمر » درموزه خود مجموعه‌ای از کتابهای چاپ قدیم و نسخه‌های خطی شرقی و غربی هم جمع‌آوری کرده است . در میان آنها چندین نسخه خطی فارسی قدیم و نفیس وجود دارد، از جمله بوستان و گلستان مورخ ۷۲۰ . تعداد نسخ خطی عربی آن بیش از فارسی است .

۳- فورر مدتهاست ریاست کتابخانه مرکزی شهر زوریخ را که یکی از مهمترین کتابخانه‌های سویس است در عهده دارد و از مستشرقینی است که به ترک شناسی علاقه‌مند و

کتابخانه مرکزی زوریخ (سویس) چند ورق از عکس آنرا بهمن فرستاده است و اینک با عرض سپاسگزاری از آن دانشمند و دوست محترم به معرفی آن می پردازم. نسخه این کتاب بخط نستعلیق در ۱۳۳ ورق در محرم سال ۸۸۶ یعنی شش سال پس از تألیف آن نوشته شده است و نام کاتب آن را پاک کرده اند. اگرچه صفحه اول نسخه در دست نیست اما خوشبختانه از ابتدا و انتهای کتاب مطالبی در تاریخ سرودن مثنوی و اطلاعاتی در باره سراینده کتاب به دست می آید که تا حدی ما را با آن آشنا می سازد.

بنا بر بیت مندرج در برگ ^a ۲ شاعر آنرا در ۸۸۰ سروده است. آن ابیات اینها است:

(آغاز نسخه)

الهی بنده را در کار خود کن	حضوری بخش و توفیقم مدد کن
که بعد از هشتصد و من بعد هشتاد	بگویم قصه شیرین و فرهاد
دگر بار از نو این شیرین و خسرو	زن از مهر قبولش سکه نو

از برگ ^b ۶ بیعد به مدح ممدوح خود می پردازد. ممدوح سلغر شاه از ملوک هرمز است. (۱) بعضی از ابیاتی که در مدح و وصف آن پادشاه سروده است اینک

مخصوصاً در تاریخ عثمانی صاحب تخصص و مطالعه است. یکی از تألیفات مفید او که با همکاری ب. اشپولر B. Spuler انتشار یافته و برای تحقیقات شرق شناسی از مراجع بشمار می آید کتابی است بنام Der Vordere Orient in islamischer Zeit, Bern 1954.

۱- سلغر شاه از ملوک هرمز است. این ملوک از سنه ۶۷۱ بیعد در هرمز و بردر ای خلیج فارس حکومت داشتند. زمان تسلط و دوران حکومت آنها تا سال ۹۷۱ می کشد. و فرد اخیر آنها فرخ شاه نام داشت (معجم الانساب، زمباور، ص ۳۸۷). درین کتاب برای زمان حکومت سلغر شاه تاریخی نتوانسته اند معین کنند و فقط معلوم است که با فاصله دو پشت پس از سال ۸۴۰ حکومت کرده است. باستناد ابیات منقول از شیرین و فرهاد دوران حکومت وی حداقل تا سال ۸۷۰ دوام داشته است.

نقل می‌شود :

به‌نظم دلکش و الفاظ رنگین	بگفتم قصهٔ فرهاد و شیرین
چو شد کارم چو زر کردم نگاهش	بر آن سکه زدم از نام شاهش
جهان عدل سلغر شاه دوران	که دوران فلک بادش به فرمان
.....
شهی کز چتر عالی پایهٔ او	بود خورشید اندر سایهٔ او
جرون امروز از عدلش چنانست	که در خوبی نمودار چنانست
.....
شدت تخت جرون زان جای بخشش	که کان جودی و دریای بخشش
.....
بحمدالله که در دور تو ای شاه	که بادی تا ابد در ظل الله
نباشد باد را بر پشهٔ روزی	ندارد هیچکس آزار موری
به دوران تو ای شاه گزیده	که شد ملک جرون زو آرمیده
.....
تو آن شاهی که از دریای عمان	برای دستهٔ تیغت به فرمان
.....

پس از مدح سلغر شاه تحت عنوان « گفتار در سبب نظم کتاب » (برگ ۸^b)

بیعد) چنین می‌گوید :

شدم پرسیان و جویان بی سرو پا	سوی مولا همام الدین دنیا
بزرگش یافتم چون سقف پستو (۱)	بزرگان گشته یک یک کوچک او
به عالم سالک اطوار او بود	خلیفه قاسم انوار او بود
شدم در گاه او را بوسه دادم	به خدمت روی در پایش نهادم

۱ - پستو به معنی اطاق کوچک انبار مانند دست و چرا چنین تشبیهی کرده است بر من معلوم نشد.

به لطف خود مرا از خاک برداشت
 مرا از عالم معنی خبر کرد
 که خواهی شد سخنگوی و سخندان
 غزلهایی که بتوان خواند هر جا
 بزرگانه مرا فرمود تحسین
 برو برخی ادا کن مثنوی هم
 ز شادی خویشتن را و ندیدم
 کز و روح نظامی گشت روشن
 خوشش آمد بسی و گفت شا باش

.....

فروگشت آتشم بگذاشتن خام
 فکندش سیه (کذا) سال اندر توقف
 که بکشایم در کنجینه راز
 ز سر دیگر چراغم را برافروخت
 نهادم منبع اطوار نامش
 شد از آوازه اش گوش جهان پر
 تو شاهی ساز شمشیر زبان تیز
 جوابش نام کن شیرین و فرهاد

.....

جهان را رونقی ده چون نظامی
 که خواهی پنجه ای با خمسه اش زد
 که مانندت سخنگوید در جهان نیست.

کمال او مرا افتاده نگذاشت
 چو اندر صورت عالم نظر کرد
 بگفت از شعر خود چیزی فرو خوان
 فرو خواندم بر آن پیر دانا
 چو خواندم پیشش آن اشعار رنگین
 بگفتا در غزل جلدی و محکم
 چو آن گفتن از آن دانا شنیدم
 بگفتم یک دو بیت از وزن مخزن
 شدم بازش به مجلس خواندم [مش] فاش

.....

بگفتم چند بیتی زان و ایام
 به شمع من زد از باد هوا تف
 ز بعد سی به خاطر آدمم باز
 خرد نور دماغم را برافروخت
 بکردم نظمش و کردم تمامش
 چون شد پرداخته آن نظم چون در
 دگر هاتف بگو شم گفت برخیز
 ز شیرین و ز خسرو یاد کن یاد

.....

بیر سعی ای و از این نظم نامی
 یکی گفتی دگر را کن مخلد
 ترا حاجت به تعریف زبان نیست

چو از هانف بگوش این راز آمد
 به پیران سر ره دلبر گرفتم
 نوشتم نامه‌ها در عاشقی باز
 روایت بر روایت می‌نوشتم
 چو در شیرین و فرهاد م‌نظر شد
 چو این گفتن ز من یاران شنفتند
 که باید کردن این البت تمامت
 بگفتم خوش بود لیکن که این کار
 یکی اهبه دوم یار موافق
 دگر با هر یک از اینها سراسر
 بدان تحقیق اینها را که شک نیست
 بجای این که منشان نام برد
 درونی دارم از جور زمان ریش
 چو زلف دلبران دایم پریشان
 دگر یک خانه پر از دیو مردم
 ز دلخواهم درو غمهای جانکاه
 ز محنتها نه آرام و نه تسکین
 دگر گفتند یارانی شکایت
 بدینها رفتنت دشوار باشد
 مکن از درد دل بسیار فریاد
 بگفتم گر من اینها می‌دهم شرح
 که اکنون طبعها گشته‌است نازک

جوانی باز از در باز آمد
 جوانی را دگر از سر گرفتم
 ز شیرین و ز خسرو کردم آغاز
 ز هر بابی حکایت می‌نوشتم
 قلم در دست من چون نیشکر شد
 ز من آنرا پذیرفتند و گفتند
 کز آن عالم شود پرصیت نامت
 لوازمهاش هست و شرط بسیار
 سیوم دقت چهارم جای لایق
 حضور خاطر و صد چیز دیگر
 ولیکن بنده را از آن هیچیک نیست
 یکایک شرح آنرا بر شمردم
 هزاران نیش از بیگانه و خویش
 غم بیگانه و اندوه خویشان
 بجای عود در وی دود همیزم
 شرابم خون، کبابم دل، ندیم آه
 دگر اسباب یک یک درخور این
 مکن زیرا که هست اینها حکایت
 حدیث درد دل بسیار باشد
 برو بنیاد کن شیرین و فرهاد
 حدیثی چند از اینها می‌کنم طرح
 نمی‌تابد حکایت‌های لک پک

جنان پردازم از نو این معانی

 که ره ندهد به خاطرها گرانی

 که فوتی نبودش هیچ از میانه
 کز آنم خسروان گویند تحسین
 که از آنها نباید چیزی افکند

 ز شیرین و ز خسروی یاد کردم
 ز نو این قصه را بنیاد کردم

اصل داستان با این بیت آغاز می‌شود:

چنین دادم خبر پیر سخن سنج
 که در تاریخ، عمری برده بد رنج

این مثنوی با ابیاتی تحت عنوان «گفتار در خاتمت کتاب» پایان می‌گیرد.
 نقل چند بیت آن برای شناختن بهتر کتاب و سراینده آن مفیدست:

سلیمی هان وهان تا چند و تا کی
 بهارت با سر آید بگذرد دی

چو گفتمی منبع شیرین و فرهاد
 نباید این حدیث کم گرفتن
 بلی گفتم بگویم کو مرا بخت
 که من این جایگه قدری ندارم
 روم جایی که بر چشم نشانند
 چو باید بردنم زین مردمان جور
 مرا گر تربیت باشد از آنم
 اگر چه اندرین شهر زبون گیر
 ز مجنون و ز لیلی یاد کن یاد
 که خواهد خمسه‌ات عالم گرفتن
 برد زین جایگه روزی دوام زخت
 به خود از گفته خود شرمسارم
 مرا و شعر من قدرش بدانند
 که گردون همچو من نازد به صد دور
 که شعر خویش بر شعری رسانم
 مرا نی شه نوازش کرد نی میر

ولی امید می‌دارم که ایام برآرد زین سخن در عالم نام
این مثنوی با دو بیت زیر ختم میشود:

خدایا شعر من کان نور جان است وزو روشن زمین و آسمان است
به نیکی هر که از وی ناورد یاد به نفرین زمین و آسمان باد

چنان که ملاحظه شد شاعر این مثنوی، متخلص به سلیمی است. در جرون
اقامت داشت و به تقلید خمسه نظامی به سرودن پنج مثنوی پرداخت که یکی از
آن‌ها به نام شیرین و فرهاد (درمقابله با خسرو و شیرین نظامی) همین مثنوی مورد
معرفی در این جا است.

شاعر پیش از سرودن شیرین و فرهاد، مثنوی منبع اطوار را (در مقابله با
مخزن الاسرار) سروده و بعد از شیرین و فرهاد قصد نظم لیلی و مجنون را داشته است.
چنان که دیدیم سلیمی خود را شاعری بلند مقام می‌دانسته و از آغاز جوانی
غزل می‌سروده و هوای شاعری در سر داشته است. نظم خمسه را به ترغیب و تشویق
مولانا همادالدین که خلیفه طریقتی قاسم انوار (متوفی در ۸۳۰) بوده است آغاز
می‌کند، اولین ابیات منبع اطوار را در سنین جوانی می‌سراید. چون توفیق اتمام آن
را نمی‌یابد مدت سی سال در بوته اجمال می‌ماند تا اینکه در پیرانه سر مجدداً بر سر آن
می‌رود و به اتمامش می‌رساند.

سلیمی از شاعرانی است که در سال ۸۸۰ هجری (۱) سنش به ظاهر از شصت
متجاوز بوده است، زیرا در ایام جوانی که قطعاً در سنی میان بیست و سی سالگی
بوده به دیدار مولانا همادالدین خلیفه قاسم انوار نائل آمده است. متأسفانه تشخیص

۱- آقای فورر در نامه ای که به من نوشته است با احتمال مثنوی مذکور را منسوب به

حسن سلیمی می‌کند. ولی این انتساب درست نیست زیرا حسن سلیمی شاعر قرن نهم که ذکرش
در تذکره دولتشاه و مجالس النفائس آمده و از مردم تون بوده به استناد این دو کتاب اخیر
در سال ۸۴۵ یعنی سی و پنج سال پیش از سروده شدن مثنوی شیرین و فرهاد وفات کرده است!

هویت این مولا همام الدین که خلیفه قاسم انوار بوده است فعلاً ممکن نشد و در احوال قاسم انوار ذکر این شخص نیامده . احتمالاً ممکن است مراد همام الدین محمود کرمانی متوفی در ۸۴۷ باشد که شاه داعی شیرازی شعری در تاریخ وفات او سروده و از عارفان بشمار می رفته است. (۱)

چون سلیمی حدود سی سال پیش از سرودن فرهاوشیرین یعنی حدود سال ۸۴۸ که مصادف با سال وفات همام الدین بوده با وی ملاقات کرده این احتمال دور از صحت به نظر نمی رسد . به خصوص که قرب منزل این دو شخص (کرمان و جرون) نیز موجب تقویت این احتمال است. شعر شاه داعی اینست:

وله فی تاریخ وفاه فدوة العلماء العارفين همام الملة والدين معه و ذکر کرمانی

جو بود حضرت موسی همام دین محمود یگانه قطب زمان و خلاصه آدم
همش خلاصه عالم فتاد سال وفات شد از سرای فنا سوی بازگاہ قدم

یوسف و زلیخای خاوری شیرازی*

آقای دکتر عبدالرسول خیامپور ضمن سلسله مقالات «یوسف و زلیخا» (۱) که در برشمردن کتبی بنام مذکور در حکایت مربوط به یوسف و داستان عشق او و زلیخاست از یوسف و زلیخائی نام می‌برند که نسخه آن را در کتابخانه ملی ملک دیده‌اند (۲) و آقای دکتر صادق رضا زاده شفق هم در ذیل بر نوشته هرمان اته (۳) آنرا شناسانده‌اند. این هر دو به علت افتادگی صفحات نخستین نسخه منظومه مذکور را به احتمال از «خاوری» نامی دانسته‌اند و این نام را از آخرین بیت منظومه اخذ کرده‌اند.

درین اوقات که حقیر در کتابخانه دانشگاه هاروارد به تنظیم کتب فارسی و تهیه فهرست برای آنها اشتغال دارد به نسخه‌ای ازین مثنوی برخوردی لازم دید که در تکمیل اطلاعات مندرج در رساله آقای دکتر خیامپور و به منظور تمییم فایده مشخصات این نسخه را که از ابتدا کامل است به اطلاع خوانندگان آن مجله برساند.

*- نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال شانزدهم (۱۳۴۳) شماره دوم، صفحات ۲۵۷-۲۶۰.

۱- این سلسله مقالات ابتدا بتدریج در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (دوره - های ۱۲ - ۱۰ و سپس بصورت کتاب (تبریز، مردادماه ۱۳۳۹) انتشار یافت.

۲- نسخه یوسف و زلیخا موسوم به احسن القصص متعلق به کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۸۲۵.

۳- تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضا زاده شفق (تهران، ۱۳۳۷) صفحه

نسخه‌ای که از منظومه یوسف و زلیخا یا احسن‌القصص در کتابخانه هاروارد دیدم برخلاف نسخه کتابخانه ملک از ابتدا کامل است و از انتها ناقص. به این ترتیب از مجموع دو نسخه، تمام آیات این منظومه بدست می‌آید. احسن‌القصص با این دو بیت شروع می‌شود:

خداوند ادا دم را دیده بگشای به دیده طلعت نادیده بنمای

بنه از معرفت راهی به پیشم از آن ره رهنمائی کن به خویشم

پس از مقدمه‌ای در توحید و ایاتی در نعت حضرت رسول و مدح حضرت امیر، اشاره به سفر خود به عراق عرب می‌کند و از نجف به حسرت یاد می‌نماید و درین جا می‌گوید:

فرو مگذار رسم یاوری را بده جائی در آن در خاوری را

سپس به سبب نظم کتاب می‌پردازد و خود عنوان این قسمت را چنین می‌آورد: «در سبب نظم این کتاب مستطاب که احسن‌القصص است» و چنین می‌سراید:

شبی در محفلی روشن روانی به سیرت پیرو در صورت جوانی

سخن دانی در آن پا کک انجمن بود که پاکن راه اوروی سخن بود

در بیان سخنانی که درین محفل رفته است ایاتی می‌آورد و از منظومه‌های عاشقانه چون لیلی و معنون و شیرین و فرهاد و جز اینها یاد می‌کند. عاقبت سبب نظم قصه یوسف و زلیخا را چنین می‌سراید:

پس آنکه گفت با من ای هنر کیش که هستم از هنر کیشان هنریش

چه باشد گر به ما منت گذاری به نظم حال وی همت گماری

رها سازی دل ما زین تأسف به نظم قصه یعقوب و یوسف

یکی ز آنان که کرد این قصه بنیاد نکرد از ساکن بیت الحزن یاد
کسی کو پختگی داند ز خامی نسجد نظم تو با نظم جامی

شاعر در جواب سخنان شاعر و استدلال وی اییاتی در گلد از زمانه و بی-
خریدار بودن شعر می‌سراید و اشاراتی به عهد عنصری و دیگدان های زرینه او
می‌کند. سپس به حال خود می‌پردازد که:

مرا دیگ گلین از عید تا عید نگردد گرم هر گز جز به خورشید

اما عاقبت می‌پذیرد که داستان یوسف و زلیخا را به نظم در آورد. در این باب
می‌سراید:

عنان اختیار از کف برون شد اجابت را اطاعت رهنمون شد
گرفتم بر بنان، زرینه خامه فکندم طرح این فرخنده جامه
به سال مرغ این ششماهه مولود* زبان عیسی صفت بر بنده بگشود

پس ازین، اییاتی چند در « مناقب خسرو زمان فتحعلی شاه قاجار »
و نیز اییاتی « در ستایش صاحب دولتی که این کتاب مستطاب بنام ... او موشح و
مدون گشته و هو ... امین الدوله عبدالله خان » می‌آید. نیز در دنبال این قسمت
اشعاری است « در مناقب ذی شوکتی که این نسخه شریفه به اسم سامی او معنون
گردیده یعنی افسح الشعراء میرزا علیمحمد خان ».

عنوانی را که سراینده قصه خود در ابتدای منظومه آورده است این است:
« آغاز داستان این نسخه شریفه که مسمی به احسن القصص است و عوام الناس از

* - یعنی در سال ۱۲۴۰ قمری در مدت شش ماه این منظومه سروده شد.

آن تفسیر به یوسف وزلیحا کنند.» (۱)

منظومه مذکور با ابیاتی تحت عنوان « در خاتمه این نسخه شریفه که مسمی بد احسن القصص است » به پایان می‌رسد و از جمله ابیاتش اینهاست .

کهن افسانه یعقوب و یوسف	به عالم شد ز من نو بی تکلف
که فرمود این حکایت‌های شیرین	سخنور جامی آن استاد دیرین
پذیرفت این نکو افسانه انجام	پس از شش سال زان نیکوسر انجام
هزار آمد ولیکن چار پاره	بدقول خویش شعرش در شماره
ز بطن طبع من ششماه زاده	همین نوردس جنین زو گشاده (؟)
بود از هفت افزونتر هزارش	ور آری بیت بیت اردر شمارش
وگر در فطرتش یابی فتوری	اگر در خلقتش بینی قصوری
..... (ناقص)

نسخه هاروارد بهمین جا خاتمه می‌گیرد . این نسخه بخط نستعلیق نسبتاً خوش و مجدول و به اندازه رقعی است .

در خصوص تعیین و تشخیص هویت سراینده این منظومه آقای دکتر خیام‌پور در مقاله خود به نتیجه قطعی نرسیده‌اند . چنانکه ایشان توجه داده‌اند و « فرهنگ سخنوران » ایشان هم حکایت می‌کند چند « خاوری » شاعر بوده‌اند . چون نسخه یوسف وزلیخای کتابخانه ملک که مورد تحقیق ایشان بوده است از ابتدا افتادگی دارد نتوانسته‌اند بر اشعاری که شاعر در مدح فتحعلی شاه ، و امین الدوله (عبدالله خان)

۱- احسن القصص نامی است برای قصه سوره یوسف همچنانکه ملا معین الدین مسکین - ابن شرف الدین حاجی محمد فراهی متوفی در ۹۰۸ و صاحب کتاب مشهور « معارج النبوه » و « اعجاز موسوی » برای تفسیر سوره یوسف تألیف خود (و بالطبع قصه حضرت یوسف) انتخاب کرده‌اند .

وعالم محمدخان سروده است دست یابند. اکنون که نسخهٔ کامل دانشگاه هاروارد حاوی این اشارات و امارات هست می‌توان گفت که مثنوی مذکور در قرن سیزدهم سروده شده است. اتفاقاً درین قرن، دو خاوری بوده‌اند یکی میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی متوفی در ۱۲۶۷ که به گمان من سراینده احسن‌القصص است و دیگری میرزا معصوم خاوری کوزه‌کنانی (۱).

یوسف و زلیخای مسعود قمی*

جزء دست‌های از نسخ خطی که کتابخانه مجلس شورای ملی اخیراً خریداری کرده است نسخه‌ای از مثنوی یوسف و زلیخای مسعود قمی دیده شد که نسخه آن را تا کنون نمی‌شناختیم. آقای دکتر خیام پور هم آن را ندیده‌اند و در سلسله مقالات خودشان (مندرج در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۱۱: ۲۳۳) فقط ذکر کرده و نوشته‌اند که «از مثنوی یوسف و زلیخا نمونه‌ای در دست نیست». اکنون با به دست آمدن نسخه‌ای از آن، فرصتی مناسب است که برای تکمیل اطلاعات سودمند آقای دکتر خیام پور در باب یوسف و زلیخاها که در آن نشریه درج شده است این چند سطر نیز به طبع برسد.

مسعود قمی (متوفی ۱۸۹۰) چنانکه آقای دکتر خیام پور به نقل از سام میرزا نوشته‌اند سه مثنوی داشته است. با بازجستن مثنوی یوسف و زلیخای او اطلاعات بیشتری در باب حیاتش که تا کنون چیز مهمی از آن نمی‌دانستیم به دست آمده. متأسفانه یک ورق از ابتدا و یک ورق از انتهای نسخه افتاده. آغاز نسخه چنین است:

نی نی که هنوز آدم پاک
آمیخته بود با گل و خاک
کان لحظه به هر بلند و پستی
بودی تو نبی چنین که هستی...

پس از چند بیت دیگر صفت معراج پیغمبر اکرم آغاز می‌شود و در همین

* - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هفدهم (۱۳۴۴) شماره دوم، صفحات ۱۸۳ - ۱۸۵

قسمت است که به نام امیرعلی شیر نوائی اشاره می کند و می گوید :

ز آنجا که لقب شدت نوائی رمزی است درین میان خدائی

آنجا که سخن در آشنائی است مولا به شمار چون نوائی است

در دنبال این قسمت اشاره به سفر خود از عراق به خراسان و تعریف زیبایی هرات می کند . معلوم می شود که چندی در هرات اقامت کرده و درسلک شاعرانی در آمده بوده است که به امیرعلی شیر نوائی ارادت می ورزیده اند . در مجالس النفايس (هر دو ترجمه) هم اجمالی از احوال او مندرج است . ایاتی از مقدمه که گوینده این مطالب است عیناً نقل می شود :

زان روز که این ستم رسیده از ملک عراق شد رمیده

از خویش و تبار و دشمن و دوست افتاد برون چو غنچه از پوست

القصة چه مشکل و چه آسان آمد به ولایت خراسان

آن دل که زیار و دوست بر کند در بندگی تو (۱) کرد در بند

من کیستم و چه بود نامم تا این همه زبید احترامم

آشفته دماغ تیره خوئی عامی قمی شکسته گوئی

مسعود به این شکسته حالی زین سایه دمی مباد خالی

در کیفیت سرآیدن قصه یوسف و زلیخا (یعنی احسن القصص) می گوید طبیعی است که در قبال وجود کلام الهی در خصوص این مضمون، از منبع دیگر استفاده کردن لزوم ندارد. مقصودش آن است که منبع اصلی و سرچشمه سخن درین منظومه آیات قرآن مجید است . در آخرین بیت این قسمت از خود چنین اسم می برد .

با قدر تو ای پناه هر کس مسعود چه باشد این قدر یس
 پس ازین مقدمه و خطبه که در نعت حضرت رسول و صفت معراج و محامد
 امیرعلی شیرنوائی است قصه یوسف را با این ابیات ابتدا می کند:
 لطف ازلی به هر که رو کرد بخت از در و بام رو به او کرد

قصه را با پند نامه‌ای خطاب به فرزند پنج ساله خود بنام غیاث‌الدین محمد ختام
 می دهد و در اشاره به سن فرزند خود می گوید:

امروز که پنج کرده‌ای پر در عقد ششم کشیده‌ای در

این بود به اجمال معرفی مثنوی یوسف و زلیخای مسعود قمی . نسخه‌ای که
 از این مثنوی به دست آمده نسخه‌ای است به خط نستعلیق روشن و بر روی کاغذ نخودی
 به قطع رقعی از آن قرن یازدهم هجری . امید است صاحب همتی توفیق انتشار
 آن را بیابد .

دیاتسارون*

(ترجمه هفتصد ساله انجیل‌های چهارگانه)

Diatessaron Persiano

یکی از ایران‌شناسان ایتالیایی به نام مسینا s. j. Giuseppe Messina که در ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ میلادی به شهر «مسین» (Messine) شهری است در جزیره سیسیل (در گذشت در همین سال به چاپ کتابی کامیاب گردید که از نفایس آثار پارسی زبانان و در خور تعظیم است .

مسینا از دست پروردگان خاورشناس نامدار و دانشمند آلمانی ، مارکوارت Markwart (متوفی به سال ۱۹۳۰) بود. وی پایه ای از آثار مارکوارت را به چاپ رسانید که از آن جمله است کتابهای :

1- Das erste Kapitel der Gâpâ Ushtavati (Jasna 34). Romae' 1930.

2- A Catalogue of the Provincial of Êrânshahr. Romae, 1630.

از آثار خود مسینا آنچه چاپ شده اینست :

1- I Magie a Betlemme e una Predizione di Zoroastro, 104. P. Romae, 1933 .

2- Indizi di lirica ascetica e mistica Persiana, 53. P. Romae, 1938.

* - مجله بنما - جلد ۴ (۱۳۳۰) صفحات ۵۰۱ تا ۵۰۸ .

3- Libro apocalittico Persiano Ayâtakâr - i Zamâspik, 156 P. Romae, 1939.

4- Notizia su un Diatessaron Persiano tradotto dal siriano. 128 P. (Tav. 1 - 11), Romae.1943.

5- Diatessaron Persiano. I - Intraduzione. II - Testo e Traduzione. Romae, 1941.

این پنجمین کتاب گرانقدر که از زیر دست او بیرون آمده و اینک به دست ما پارسی زبانان افتاده است ترجمه فارسی کهنی است از انجیل‌های آمیخته چهارگانه (Diatessaron) که آنها را به نام‌های متی، مرقس، لوقا، یوحنا می‌شناسیم. «انجیل» که به معنای نوید است از رایج‌ترین کتابهاست. کتابی است که به زبانهای مختلف جهان بارها ترجمه شده و از جمله چندین بار به زبان فارسی درآمده است. اکنون نسخه‌های خطی از ترجمه‌های گوناگون آن در کتابخانه‌های نامداری چون کتابخانه‌های دانشگاه کیمبریج، دانشگاه ادنبرگ (۱)، بریتیش-موزیم، ملی پاریس و بودلیان و واتیکان و جز اینها (۲) بازمانده است.

انجیل در زبان فارسی گاه بسبب علاقه یا پیوندی که پادشاهان ایران به آن داشتند ترجمه می‌شد، چنان که نادر شاه چون از هند بازگشت خواست تا انجیل را به فارسی برگردانند. چند تن از ارمینوها به دستیاری و همکاری میرزا مهدی‌خان استرآبادی این کار را به پایان بردند. چون آن ترجمه آماده شد به نادر تقدیم داشتند و آن را با حضور کشیشان مسیحی برای وی می‌خواندند. بیشتر تاریخ‌نویسان

۱- در کتابخانه ادنبرگ ترجمه‌ای از انجیل که مورخ ۸۵۴ است و چهار انجیل را در بر دارد موجود می‌باشد، نگاه کنید به ص ۱۴۷ از کتاب

A Descriptive Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in Edinburgh University library.

۲- از جمله انجیل فارسی کتابخانه سلطنتی طهران بسیار گرانها و واجد اهمیت است.

این گوشه از تاریخ را یادآور شده اند. (۱) اکنون نسخه این ترجمه با گذشتن سه سده در کتابخانه ملی پاریس نگاهداری می شود و ادگار بلوشه (Edgare Blochet ۱۸۷۰ - ۱۹۳۷ میلادی) (۲) در فهرست نسخ خطی کتابخانه مزبور از آن یاد کرده است. (۳) این نسخه ها تنها ترجمه پنج کتاب نخست از عهد جدید را که در نزد اروپائیان به Pentateuque مشهورست شامل است.

از مطلب خود دور ماندم. کتاب مورد سخن، در نگاه نخست، برای خواننده کتابی بجز انجیل می نماید. زیرا آنرا همسان با ترجمه معمولی انجیل نمی یابد. اما این کتاب همان چهار انجیل است با این تفاوت محسوس که مطالبش درهم آمیخته شده است. این آمیختگی نخستین بار بوسیله مردی بنام تاسیان (۴) (در انگلیسی Tation، در فرانسوی Tation و در لاتین Tatianus و در عربی طاطیانوس) پدید آمد. او که از مردم بین النهرین بود و در حدود سال ۱۲۰ میلادی متولد شد چهار انجیل را به یکدیگر در آمیخت و از مجموع آنها سرگذشتگی برای مسیح پدید

-
- ۱ - نگاه کنید به تواریخی که در باره زندگانی و جنگهای نادر نوشته شده است. عبدالکریم نامی که همراه سپاه نادر از هند به ایران آمد، در یادداشت های خود می نویسد: « نادر، میرزا مهدی اصفهانی را (که استرابادی درست است) امر داد که به جهودان و نصرانیان مراجعه کرده ترجمه فارسی این کتب (توراة و انجیل) را به دست آورد. میرزا مهدی فوراً بکار پرداخته روز و شب مشغول انجام مأموریت مزبور گشت. بالنتیجه دیدم با هفت نفر عالم متبحر در این کتب به فزوین باز آمد و ترجمه کاملی از کتب مزبوره تهیه کرده شخصاً به شاه تقدیم داشت. » یادداشت های عبدالکریم از فارسی به فرانسه ترجمه شده است. آقای محمود هدایت آنرا از فرانسه به فارسی در آورده. چاپ طهران، ۱۳۲۲ شمسی.
- ۲ - مرحوم محمد قزوینی سرگذشت زندگانی او را در مجله یادگار سال دوم شماره ۱۰ نوشته است.

۳ - نگاه کنید به

Catalogue des Manuscrits, Vol. IV, Paris 1934, p. 166.

4 - Webster, s Biographical Dictionary.

آورد و نام آنرا «دیاتسارون» نهاد .

دیاتسارون کلمه‌ای یونانی‌واژ «دیا» و «تسارون» ترکیب شده است. معنای جزء اول کلمه «با» و «در» می‌باشد. جزء دوم هم شماره چهار است. این کلمه مرکب را در دارو سازی اصطلاحاً به داروهای مرکب چهار تائی گفته‌اند ، مانند تریاک دیاتسارون (Theriacque Diatessaron) و در لغت «النجاری بک» به معجون چهار گانه ترجمه شده است (۱) .

تاسیان چهار انجیل را در هم ریخت و مواضع آنها را طبق تقدم و تأخر تاریخی سرگذشتها و سخنان مرتب ساخت و برای کتاب خود عنوان «دیاتسارون» اختیار کرد .

این کار به اساس انجیل‌های چهار گانه خدش‌های وارد نیاورد . تاسیان تنها آیه‌ها و فصل‌ها را بروجهی ترتیب داد که کتاب حاصل از آن چون یک کتاب گردید. تاسیان از نظر عقیده فلسفی در ابتدا پیروی از افلاطون می‌کرد . همیشه آرزو داشت که به اصول عقاید و مبانی ادیان مختلف جهان آشنا شود. از این روی به جهان گشتن آغاز کرد. چندی در شهر رم زیست . دیری نپائید که به سوی شرق سفری شد . وی در پایان عمر افکار خاصی ابراز می‌داشت که نیمی از آن مبتنی بر اصول آئین مسیحیت و نیمی متخذ از عقاید فلسفی افلاطون بود . او به دو پروردگار (خدای نیکی‌ها و خدای بدیها) قائل بود . از این نکته شاید بتوانیم گفت که مذهب زردشت را هم پژوهش کرده بود . به پیروان او در تاریخ مسیحیت Encratites گفته‌اند . (۲)

۱ - قاموس فرنساوی و عربی تألیف محمد النجاری بك ، اسکندریه ، ۱۹۰۳ ، جلد اول - برای معنی لغوی این واژه به فرهنگ‌های بزرگ اروپائی نگاه شود . در عربی دیاطاسارون نویسد .

۲ - نگاه کنید به Histoire du Christianisme , par Dom Charles Poulet, Paris, 1932, Vol. I. P. 80.

تاسیان ، «دیاتسارون» را به زبان سریانی گرد آورد . افسوس که اینک اصل آن بدست نیست . این کتاب بعدها بزبان عربی هم ترجمه شد (۱) . مترجم عربی آن دانشمند وطیب بزرگ ابوالفرج ابن الطیب (معاصر ابن سینا) است . نویسندگان عرب چون ابن ابی اصیبعه نوشته اند که وی انجیل را شرح کرد . در حالیکه ابن الطیب گرد آورده تاسیان را هم بعربی در آورد (۲) . شاید این اشتباه از اینجا ناشی است که تاسیان در برخی از جاها تفسیری بر مطلب انجیل می آورد .

ترجمه فارسی «دیاتسارون» که بوسیله مسینا بچاپ رسیده بسبک منشآت دوران مغول و بازمانده همان هنگام است . از اینرو و از جهات دیگر این کتاب واجد مزایای بسیار و یادآور گذشته مسیحیت در ایران می باشد .

نسخه خطی این ترجمه در کتابخانه Palatinae Bibliotheca Meiceoe Latrentinanae et در شهر فلورانس (از شهرهای ایتالیا) محفوظ است . این نسخه به قطع ۲۵ X ۱۸ سانتیمتر است . صفحات آن با شماره «ب» (۲) آغاز می گردد و به «فکط» (۱۲۹) پایان می پذیرد .

مسینا از آن پس که بوجود این نسخه آگاه شد به مطالعه دقیق آن پرداخت و حاصل مطالعات خود را به صورت کتابی در سال ۱۹۴۳ در شهر رم بچاپ رسانید . (۳)

۱ - نگاه کنید به کلمه Syrian Christians در

Encyclopaedia of Religion and Ethics - Hastings, vol XII, p. 171.

۲ - در باره ابن الطیب نگاه کنید به عیون الانباء فی طبقات الاطباء جزء اول . در لغت نامه دهخدا هم شرحی درچگونگی حال او هست . آقای دهخدا وی را تنها مترجم تورات شمرده اند . او را کتاب هائی چند در باره مسیحیت هست . نگاه کنید به المخطوطات العربیه لمکتبه النصرانیة ، تألیف الاب لويس شیخو اليسوعی ، بیروت ۱۹۲۴ ص ۲۲ - ۲۳ .

۳ - Notizia su un Diatessaron Persiano tradotto dal siracio.

سپس بچاپ متن فارسی و ترجمه ایتالیائی آن اهتمام کرد و گمانم اینست که پیش از پایان یافتن چاپ کتاب از جهان در گذشت. این کتاب بجز سر آغاز کوتاه مشتمل بر دو بخش است : ۱ - مقدمه ۲ - متن فارسی و ترجمه ایتالیائی .

مسینا در مقدمه به مسائل مختلفی می پردازد که هر یک از آنها در حد خود از برای روشن شدن موضوع کتاب و علت ترجمه و زمان آن و متن سریانی و مطابقه ترجمه فارسی با متن سریانی و عبری انجیل و نکات دیگر بسیار سودمند و درخور توجه تواند بود . کتاب در شهر «رم» بازیبائی تمام بچاپ رسیده و اگر از اغلاط چاپی که گاه بگاه در متن فارسی دیده میشود (و آنها بسیار ناچیز است) چشم بپوشیم از جمله کتابهای خوش چاپی است که بزبان فارسی در اروپا بچاپ رسیده است . مسینا عکس یک صفحه از نسخه خطی و مینیاتوری از فراهم آوردن گان چهار انجیل را که در نسخه خطی موجود است بر ابتدای کتاب افزوده است . مقدمه مسینا در ۶۴ صحیفه و متن و ترجمه چهار انجیل در ۳۸۹ صفحه میباشد . در پایان جدول راهنمایی برای پیدا کردن آیهها اضافه گردیده که بسیار مفید و نافع است .

دیاتسارون پارسی از روی نسخه ای بچاپ رسیده که کاتب بدین عبارت آنرا پایان داده است :

« تمام شد انجیل مقدس مطهر معظم روز دوشنبه بیست و یکم تشرین الاخر از تاریخ ابونا آدم برشش هزار و نهصد و هفتاد و سه سال ، از تاریخ اسکندر یونانی بر یک هزار و هشتصد و پنجاه و نه سال ، و از ولادت مسیح بر یک هزار و پنج صد و پنجاه سال ، و از بالارفتن مسیح بر آسمان سال بر یک هزار و پانصد و هجده سال ، و از تاریخ هجرت روز دوشنبه هشتم ماه شوال المبارک سنه تسعمائه اربع و خمسون بر دست کمترین بنده بندگان و گناهکار و حقیر و عاجزترین خلایق عالم و

و عالمیان قس ابراهیم بن شماس عبدالله الحصنکیفی المسیحی السریانی الیعقوبی
بحصنکیف المحروسة.» (۱)

دیاتسارون در هنگام پادشاهی ایلخانان در ایران از سریانی بفارسی ترجمه شد. سبب ترجمه دیاتسارون و رواج آن در بخشی از ایران بدین مناسبت بود که مسیحیان در دوره‌ای از پادشاهی مغولها به آسودگی و آسایش میزیستند و مذهب آنان مورد احترام و علاقه پاره‌ای از سلاطین مغولی بود. چنانکه هلاکو که همسرش زنی ترسا بود بامسیحیان بسیار خوش رفتاری میکرد. گذشته از این سلاطین مغول ایران بادر بار پاپ ارتباط داشتند و گاه تحت تأثیر مسیحیت واقع گردیدند، (۲) از این روی روز بروز بر اهمیت کلیسای شرق افزوده میگشت و مسیحیت در ایران بسط بیشتر مییافت و در بسیار جاها دیرها و نمازگاههای چند بر پا میشد. چنانکه دیرهای سر جوس (سر کیس) و با کوس در نیشابور، و دیرهای سناباد (مشهد فعلی) و طوس نموداری از آنهاست. (۳)

امادوران گسترش و بسط مسیحیت در شمال و شمال خاوری ایران که از هنگام پادشاهی مغولها آغاز شده بود دیری نپایید. چه از هنگامیکه غازان خان از

۱) حصن کیف یا حصن کیفا (= کبیا) جایی است بادژی بلند و نامدار در سوی خاوری دجله، میان آمد و میافارقین (المسالک و الممالک اصطخری - لیدن، ۱۹۲۷ ص ۷۶). در آنجا نمازگاههای چندی از مسیحیان بود (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی - لیدن ص ۱۹۶). منسوبین بآنجا را حصنکیفی یا حصکفی میگویند. به معجم البلدان یا قوت جلد دوم چاپ لایپزیک ۱۹۲۴ نیز نگاه شود.

۲) درباره آغاز ارتباط پادشاهان مغولی ایران بادر بار پاپ نگاه کنید به :

J. Richard : Le début des relations entre Papauté et les Mongols de Perse. *Journal Asiatique*, 1949, 77. 291 - 297

و نیز نگاه کنید به تاریخ مغول (عباس اقبال)، تاریخ کلیسای قدیم در روم و ایران و تواریخ مربوط به مغول.

۳) نگاه کنید به مقدمه مسینا از کتاب مورد سخن، ص ۱۹.

مسیحت روی گرداند و باسلام گراییدشادی و آسایش از مسیحیان روی نهفت .
 تعصب غازان خان بجائی رسید که کلیساها و کنیسه های مسیحیان و یهودیان را
 بسوزانید . آخرین اثری که از مسیحیت در خراسان میتوانیم یافت وجود اسقفی در
 در شهر طوس بسال ۱۲۷۹ میلادی است . (۱)

باری ، منطقه ای که ترجمه دیاتسارون در آنجا رواج یافت بیشتر سرزمین
 های مازندران و بخشی از خراسان بود . مناطق مذکور سرزمینهایی است که بسیاری
 از مسیحیان (نسطوریها و ارامنه) برهنمائی و ترغیب مغولها بآنجا کوچ کردند .
 چون این کوچ کردگان به زبان پارسی آشنا شدند و در ضمن بخواندن کتاب دینی
 خود مشتاق بودند مردی که نامش بر ما معلوم نیست بترجمه دیاتسارون همت
 گماشت . پس این ترجمه فارسی بوجود آمد و در میان آنها رایج گشت .

مسینا با تحقیقاتی که در باره زمان ترجمه دیاتسارون کرده این نتیجه برایش
 حاصل آمده است که ترجمه کتاب دیاتسارون بازمانده از سالهای میان ۱۲۲۳ میلادی
 و پیش از به پایان رسیدن قرن سیزدهم است .

متن دیاتسارون با این چند سطر آغاز میشود : «آغاز - کتاب الانجیل المعظم
 مجموع از چهار سر انجیل علی التوالی بی تکریر، چنانکه یک لفظ فر و گذاشته نشد
 از چهار انجیلی الا همه در این کتاب ضبط شده ، معین و مبین نبشته شد .
 بیامرزاد آن خواننده را چون بخواند نویسنده عاجز مسکین را بخدا بیامرزی
 یاد آرد . آمین . آمین . آمین .»

فراهم آورنده دیاتسارون کتاب را در چهار باب گرد آورده است . این چهار
 باب به ترتیب به هفتاد و یک فصل (ص ۴ - ۶۹)، شصت و یک فصل (ص ۶۹ - ۱۹۰)،
 شصت فصل (ص ۱۹۰ - ۲۸۲) و پنجاه و هشت فصل (۲۸۲ - ۳۷۹) بخش میشود و هر یک

از بخش‌ها با عنوانی مشخص است و از این‌راه خواننده میتواند موضوع هر یک از بخشها را پیش از خواندن دریابد. ضمناً برای اینکه بتوان دریافت که هر یک از آیه‌ها از کدام انجیل گرفته شده است با یکی از حروف س-ی-م-ل (که نشانه از برای مرقس، یوحنا، متی و لوقاست) آغاز میگردد. شماره آیه‌ها همان شماره‌هایی است که در انجیل‌های چهارگانه بکاررفته است.

من از آغاز تا پایان دیاتسارون را خواندم و از میان آن پاره‌ای لغات و اصطلاحات اصیل و کهن که اینک مهجور شده است استخراج کردم. سپس ترجمه برخی از جملات را با ترجمه فارسی رایج انجیل (چاپ ۱۹۲۵ لندن) تطبیق دادم و موارد دوگونگی و اختلافی را که دیده‌ام در اینجا می‌آورم.

واژه‌های دور افتاده بامورد استعمال آنها

گوشتمند = جسد، پیکر، بدن، جسم. ص ۶-۳۲-۱۳۲ (و کلمه گوشتمند شد)

جان الك = روح القدس، و در بسیاری از صفحه‌ها.

کوچک = طفل. ص ۱۴-۱۰۰ (و شده‌شتم روز که کوچک را ختنه کنند)

آغاریدن = خیس کردن. ص ۳۱۶

رگوی = پارچه کهنه و پاره. ص ۱۸-۵۲

خسبیدن آتش = خاموش شدن و پایان گرفتن آتش. ص ۳۴

شادناک = شادمان. ص ۸-۱۲-۱۴-۶۰-۱۰۸

تندیدن = تندی کردن. ص ۱۴۸-۱۵۶

کشتگر = کشاورز، برزگر. ص ۲۱۲

چاشتگاه = ظهر

شله = خاکروبه‌دان

رز = مطلق باغ . ص ۲۵۶ و غیره .

رزبان = باغبان

نشستگاه = محل نشستن ، نشیمن . ص ۲۹۲

شستگاه = جایگاه شستشو ، مغسل . ۸۴

پروازی بازی کردن = رقص کردن . ص ۹۶

دلمانده = غذا زده . ص ۱۰۱ (چون دست ناشسته درخوان نهاد همه یهودیان

و معتزله و زنادقه بدین سبب دلمانده شدند) .

شفنین = فاخته (مرغی است) .

خواندگان = مدعوین ، دعوت شدگان . ص ۲۶۰

تسباندن = له کردن . ص ۲۱۲ (چیزی افتاد میان تلو و خار آنرا بتسباند

ل ۸ ، ۷)

مرغ هوائی = پرنده . ص ۲۱۸

درکاویدن = مباحثه کردن . ص ۱۲۴

گرفت گرفتن = ایراد و بهانه گرفتن . ص ۱۱۴ (و بروی گرفت گیرند)

دژمناک = خشمکین . ص ۱۳۲ و ۱۹۴

سایگاه = سایبان . ص ۱۳۴ و ۳۰۲

خراسیا = آسیائی که باستور گردد . ص ۱۴۰

درونده = دروگر . ص ۱۶۰

چوب ایمد = وسیله شخم زدن . ص ۱۶۲ (بروزن ابجد ، رجوع کنید به

برهان قاطع)

خندنده = خندان ، کسی که میخندند .

درخت ستون = درخت قطور . ص ۷۶

- نمازگاه = کنیسه . ص ۸۸
- شگفت = معجزه . ص ۸۸ و موارد دیگر
- تب گرفتن = تب کردن . ص ۸۸
- برداشتگان = کسانی که حامل چیزی باشند . ص ۹۰ (در اینجا برداشته در اسم فاعل بکار آمده است)
- شورنده = تمیید دهنده . ص ۹۰
- ماکی = مرغ . ص ۲۷۰
- لخشنده = کنده شد ، سست شده . ص ۲۷۲ - ۲۷۴
- سیلگاه = معبر سیل . ص ۳۳۴
- سنگ پرتاو = مسافتی که سنگ پرتاب میشود . (ل ۲۲ . ۴۱)
- دوختمان = مانند ساختمان . ص ۳۵۴ (جبهه او بود نادر وخته همچنان جبهه بافته بی دوختمان)
- دولبند = سرپوش (کلاه) ص ۳۶۶ ، مرحوم ذکاءالملک فروغی معتقد بوده که چون «دول» معنی سر نمی دهد باید این کلمه دوربند باشد
- تاریکان = بهنگام تاریکی . ص ۳۶۴ (مانند بامدادان و جز آن)
- داورستان = مرکز قضا . (در ترجمه جدید دارالوکاله آمده است . مرقس ۱۵ ، ۱۶)

پاره‌ای ملاحظات

واژه‌های زبان ، گنجشک ، سفارش ، پرتاب ، دربان ، خفه و جز اینها در این کتاب بصورت : زفان ، بنجشک ، سپارش ، پرتاو ، دروان و خبه دیده میشود . جمع بر جمع چون معجزاتها (ص ۲۰۴) که در سده‌های نخستین در زبان

فارسی رایج بوده در این کتاب هست. این خود دلیلی دیگر است بر کهن بودن نثر آن و نزدیک بودن سبک نگارش آن به متن‌های آغازین.

بهره بسیار سودمندی که از این متن چهار انجیل حاصل است طرز استعمال نامهای خاص و پاره‌ای از اصطلاحات مربوط به مذهب مسیح است مانند:

صفا = پطرس در ترجمه کنونی.

نویسندگان = فقها، این کلمه در بسیاری از صفحات دیده میشود.

حنیفی = خارجی.

معتزله = فریسیان در ترجمه کنونی (فرقه‌ای از یهودیان که کناره گیر بودند)، در بسیاری از جاها.

سودخور = باجگیر.

تومان در ص ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۲۶. در ترجمه کنونی در موارد مختلف دینار و قنطار آمده است. نمیدانم که در اصل سریانی چه بوده است.

مسینا تا جائی که من بآن بر خوردم پاره‌ای از کلمات را نخوانده. بعضی راهم نادرست خوانده است مانند: «موسی گفت عزیز بدارمادرت و پدرت را و هر که بدر و مادر بر بجلد (۹)» (ص ۱۱۲) و «الا آنکه از آسمان بر بر آمد» (ص ۱۷۲) که در جمله اول «بر نجانند» و در جمله دوم «بزیر» درست است. مسینا ناگرنیز آنها را مکتوب در نسخه باز گذارده است.

مترجم دیاتسارون از واژه‌های مهجور عربی در این ترجمه گاه‌بگاه می‌آورد مانند کلمه «زوان» که گیاهی است تلخ و گاه کشنده ولی همانند گندم، که در کشتزار گندم می‌روید و آنرا «دوسر» یا «کرکاس» گویند (در نسخه چاپی به صورت زیوان است). (۱)

(۱) برای اطلاع به واژه «زوان» نگاه کنید به قاموس کتاب مقدس. بیروت ۱۹۲۸ زیر واژه کرکاس و نیز به فرهنگهای فارسی مانند برهان قاطع و رشیدی.

تطبیق ترجمه کهن با ترجمه کنونی (۱)
ترجمه کهن دیاتارون (چاپ مسینا)

و شادناک شد جان من به خدای زندگانی دهنده من، ص ۱۲ (ل ۱ - ۷۹)
تاروشنائی دهد تاریک نشستگان را و آنان که درستمگاه مرگند نشسته ، تا
استوار سازی پایهای ما در راه . ص ۱۶ (ل ۱ - ۷۹)
ملک ملکان مجوس آمده اند از مشرق یعنی زمین پارس از آوه و ساوه تا
بیت المقدس . ص ۲۲ (م ۱ - ۲)

و هر گوشتمند بنگرد عظمت خدا . ص ۳۲ (م ۳ - ۴)
سرهنگان او را می پرسیدند مانیز چه کنیم ، با ایشان گفت با کسی مکلاید
و بر کسی بهانه وزحمت منهدید، روزی شما می رسد بدان خرسند باشید . ص ۳۴
(ل ۳ - ۱۴)

آمدم که آتش اندازم در زمین و می خواستم که از اول در پیچد و شستگاه
دارم که بشورم . ولیکن بسیار می شکیم در درد تا تمام شود . ص ۷۴
(ل ۱۲ - ۴۹ و ۵۰)

آمد یک بیوه زن مسکینی درویش و دو گروهه ریسمان انداخت . (س ۱۲ - ۴۲)
تواند کسی اندر رود در خانه پهلوان و رخت خانه او تاراج کند . ص ۲۰۰
(س ۲۷۳)

عیسی بدو گفت کسی نتواند دست خود بر چوب ایمد بنهد و از پس خود
نگاه کند و ملکوت خدا را نشاید . ص ۱۶۲ (ل ۹ - ۶۲) .

(۱) نشانهها : ل = لوقا ، س = مرقس ، ی = یوحنا ، م = متی ، شماره نخست اشاره
به باب و شماره دوم اشاره به آیه است .

ترجمه نو از کتاب مقدس (چاپ ۱۹۲۵ لندن)

و روح من برهائنده من - خدا - بوجد آمد .

تا ساکنان درظلمت و ظل موت را نور دهد و پایهای ما را بطریق سلامتی هدایت نماید .

ناگاه مجوس چند از مشرق به اورشلیم آمده (ترجمه انگلیسی هم همین

سان است)

و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید .

سپاهیان نیز از او پرسیده گفتند ما چه کنیم ؟ بایشان گفت بر کسی ظلم

مکنید و برهیچکس افترا نزنید و به مواجب خود اکتفا کنید .

من آمدم تا آتشی در گرفته است . اما مرا تعمیدیست که بیابم و چه بسیار

در تنگی هستم تا وقتی که آن به سر آید .

آنگاه پیرزنی فقیر آمده دو فلس که یک ربع باشد انداخت .

و هیچ کس نمیتواند بخانه مرد زور آور آمده اسباب او را غارت نماید .

عیسی وی را گفت کسی که دست را بشخمزدن دراز کرده از پشت سر نظر کند

شایسته ملکوت خدا نمیشد .

اینک مقاله را با این سه آیه دلپذیر و پندآموز از این ترجمه کهن بیابان

می آورم :

وای بر شما ای توانگران که مزد خود ستدید ،

وای بر شما ای سیران که گرسنه خواهید شدن ،

وای بر شما ای خندانگان که بگریید و اندوهناک شوید .

« خردنامه » و اسکندر مخلوق جامی *

از طرف وزارت مطبوعات افغانستان به مناسبت پانصد و پنجاهمین سال تولد نورالدین عبدالرحمن جامی مجلس بزرگداشتی در کابل از اول تا سوم آذر با حضور عده‌ای از دانشمندان افغانستان و نمایندگان دیگر تشکیل گردید. از طرف دانشگاه تهران در آن مجمع شرکت کردم و در جلسه افتتاحی پیامی به نام فضلی ایران و در جلسه سوم خطابه‌ای درباره خردنامه جامی خواندم.

* * *

بدو از اجازتی که به مناسبت حصول تشریف در این مجلس شریف از طرف جامعه دانشمندان گرانقدر افغانستان به من داده شده است اظهار تشکر قلبی می‌کنم. درود و سپاس فضلی ایران و مخصوصاً دانشگاه تهران را به شما هم زبانان ازجمند به عرض می‌رسانم که چنین محضر فیض بخش و عالمانه را برای بزرگداشت یکی از ستارگان فروزان قدر اول آسمان پهناور قلمرو زبان فارسی یعنی نورالدین عبدالرحمن جامی که خاکجایش شهر بهشت مثال هرات است با چنین عز و احترام تشکیل فرمودید و یاد یکی از بالیدگان تمدن درخشان اسلامی و سرایندگان فرهنگ مشترک را در دل‌های مردم عارف با چنین کوشش استوار، جاوید داشته‌اید. بحث در احوال و آثار جامی و تحقیق در معانی و افکار شاعر توسط محققان

زبان فارسی، چه پیش شما و چه نزد ما، در حد مطلوب پیشرفت داشته است. ایران شناسان فرنگ هم در این باب خدمتها کرده‌اند. بخصوص چند کتاب تازه و رساله ممتع که به مناسبت احتفال پانصد و پنجاهمین سال ولادت جامی از طرف دانشمندان سرشناس و بلند نام افغانستان نشر شده است جمله متضمن بر اطلاعات بدیع و تحقیقات تازه‌ای است که ره آورد سفرم به دوستان ایرانی یعنی شیفتگان جامی خواهد بود.

خدمات جامی به زبان و ادب فارسی، علی‌الخصوص کوششی که در شرح افکار عرفانی و احوال عارفان نموده است در خور تجلیل بسیار و برای ما میراث بزرگ و ارزنده‌ایست که باید به دقت مورد تنقیح و تجسس قرار گیرد. باید و آثار متعدد وی چنانکه درخورست صورت طبع پذیرد.

دانشگاه تهران و فضلی ایران نیز در این خدمت سهم بزرگ دارند. در احوال آن سخنور نامی جامع ترین تحقیقات را استاد دانشگاه تهران، علی اصغر حکمت انتشار داده است. اخیراً هم رساله نفیس لوامع و شرح لامیه ابن فارض او انتشار یافته است.

متن خطابه

سه نیمه روزست که سخنوران این مجلس ظریف کام لطیف حضار را از جام طرائف افکار جامی شیرین کرده‌اند. ناگزیر برای من دشوار است که نکته‌نا گفته‌ای به عرض برسانم.

یکی از افسانه‌ها و مضامین بدیع که از راه اساطیر و تاریخ به ادبیات سایه گستر و دلاویز فارسی وارد شده و منشاء بروز آثار متعدد به دست سخنسرایان بزرگ این زبان هزار ساله بوده است شرح جهانگیری اسکندر مقدونی و بیان خرق اعمال و

غرابت اسفار و انتساب افکار عجیب بدان مردی است که او را گاهی مقدونی (یونانی) و گاه رومی (البته بهمان مفهوم) دانسته‌ایم .

جامی هم یکی از سخنوران تیز تک و بلند فکر ماست که این قصه را دستاویز بیان عقاید خود ، یعنی یک سلسله از افکار عرفانی ، قرار داده است . من بنده در این مجال کوتاه می‌کوشم که به اجمال تمام اثر فخیم و نافذ او را معرفی کنم . اساساً اخبار اسکندر پرداخته بیان مردی بوده است به نام کالیستنس که در سفر هند همگام اسکندر بود . و در همان مرحله به زندان صاحب نعمت خود در افتاد و در گذشت . و کتاب مفردی هم که او در اخبار اسکندر مدون ساخته بود با او از میان رفت .

سپس در قرن دوم میلادی مردی از مردم وادی نیل که نامش بر ما مجهول است کتابی قصه‌وار ، چنانکه از افسانه و غرابت خالی نیست ، درباره اسکندر پرداخت . این همان داستان تاریخ گونه‌ای است که میان ملل گوناگون به نام « کالیستنس دروغین » (Pseudo – Calisthenes) (بمناسبت آنکه کالیستنس راستین کتابی درباره اسکندر نوشته بود) شهرت دارد . جمیع روایات موجود از حدیث اسکندر اعم از عبری و عربی و فارسی و ارمنی و یونانی و جمله زبانهای اروپائی (که میان ملل مختلف رایج است) برگردانده شده ، برگزیده از قصه نوپرداخته کالیستنس دروغین است .

اسکندر در مآثر تاریخی و ادبی زبان پارسی مردی است چند چهره . گاهی پیامبر گونه است ، بمانند صورتی که از او در قصص الانبیا و در گوشه‌ای از اسکندرنامه نظامی می‌بینیم و این وجه متأثر و مأخوذ از منابع دینی است . گاه خردمندی فیلسوف مشرب و جهان‌نیده و طالب افکار روحانی و عقاید عرفانی است بمانند صورتی که نظامی از او در گوشه دیگر خمسه یعنی در «اقبال نامه» تصویر کرده است ، یا

آنچه در رسائل موسوم به وصایای اسکندر و جوابهای ارسطو می‌یابیم و جامی هم در همین زمینه و میدان گام نهاده است. بالاخره اسکندر زمانی جهانگیر و لشکر شکن است آنچنانکه در شاهنامه و کتب تاریخی چون مجمل‌التواریخ و دیگر متون او را می‌شناسیم.

مأخذ فردوسی و نظامی و امیر خسرو و پس از آنها جامی و دیگر شاعرانی که بدین مضمون کهن پرداخته‌اند ترجمه‌های دگرگون شده از روایات «کالیستنس دروغین» بوده است.

جامی یکی از مثنویهای هفت اورنگ (سبعه) را به نام «خردنامه اسکندی» به بحر متقارب مثنی سرود. که آن را به نام «اسکندرنامه» هم خوانده‌اند. اما نامی که شاعر خود بدان داده «خردنامه» است.

میان اسکندرنامه نظامی که از دوپاره بنامهای شرف‌نامه و اقبال‌نامه ترکیب یافته است با خردنامه جامی تفاوت اندک نیست. جامی اگر در اقبال‌نامه با نظامی همسخنی و یکنواختی دارد اما وجود افتراق میان شرف‌نامه و خردنامه نیک روشن است. جامی خود در مقدمه خردنامه می‌فرماید که پس از آزمایش طبع در میدان غزل به اقتضای دو سخنمرد بزرگ، یعنی نظامی و خسرو یکی از منظومه‌های خود را به اسکندر مخصوص می‌سازد.

چو زین چار شد طبع من کامیاب کنون آورم رو به پنجم کتاب

به یک سلك خواهم چو گوهر کشید خردنامه‌ها کز سکندر رسید

خردنامه ز آن اختیار من است که افسانه خوانی نه کار من است

همین جاست که جامی خود به اختلاف اساسی و اصلی کتاب خود با دیگر آثاری که در زبان فارسی داریم اشاره می‌کند. نکته این جاست که جامی خود را افسانه سرا نمی‌داند. بجای قصه خوانی بحث از خرد و خردنامه نویسی را در

خور خود می‌شمارد. در حالی که نظامی را درشرفنامه، مقصود و غایت داستانسرایی بوده است، آنهم داستان حماسی و عشقی یعنی نزدیک به آن صورتی که در روایات کالیستنس دروغین هست و در روایت فارسی آن همچون اسکندرنامه منثوری که ظاهرآ از آثار قرن ششم هجری است دیده میشود.

اهل بصیرت نیک میدانند که قدما عده‌ای از کتب فلسفی و اخلاقی را که متضمن بر درر افکار فیلسوفان بوده است به خردنامه و اسمائی نظیر آن می‌نامیده‌اند و مانموندهای برآزنده از آنها در دست داریم چون جاودان خرد ابن مسکویه.

جامی در اثر خود قاصد بوده است که مسمی را با اسم تطابق دهد و اگر چه در خردنامه تصوف اسلامی مطمع نظر اوست، افکار و عقاید بیان شده از زبان فلاسفه یونانی بیان میشود، شبیه به اشکالی که در کتب اصیل فلسفی چون السعادة و الاسعاد و مختارالحکم و جز اینها نقل شده است. (۲)

بحث از خردنامه در حقیقت متضمن بر دو وجه خواهد بود. یکی جریان داستان که قالب گفتار است. وجه دیگر بیان عقاید عرفانی و فلسفی است که در حقیقت مضمون و مغز سخن است و او برای تبیین کامل و توضیح وافی تمثیلات و حکایات وابسته را بداستان اصلی الحاق کرده است. پس بطور کلی قصه اسکندر دستاویز

۱ - چاپ من بنده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

۲ - این نوع عقاید منسوب به اسکندر در خلال مکتوبات و رسائل منسوب به و خطاب به ارسطو مندرج است. نگاه کنید به مقدمه‌های عبدالرحمن بدوی بر مختارالحکم و سرالسرار و یادداشت‌های استاد مینوی در خصوص رسائل ارسطو و غیرها (مجله دانشکده ادبیات ج ۸ س ۳ ص ۱۹ بیعد) و نیز نگاه کنید به سلسله مقالات عبدالرحمن بدوی بعنوان مخطوطات ارسطو فی العربیة، مجلة المخطوطات العربیة ج ۱ س ۲ (۱۹۵۵) و ج ۲ س ۱ (۱۹۵۵) و ج ۵ س ۱ (۱۹۵۹) و به مقاله:

Bielawski, Josef. = Lettre d' Aristote à Alexandre le Grand en version arabe. *Rocznik Orientalistyczny* 28 (1964): 7-34.

خاص برای توجیه خرد آن هم خرد عرفانی است. در همین منظومه است که جامی ابیات ساقی نامه و مطرب نامه خود را در انتهای قصص وابسته جهت تأکید و تصریح به لزوم انصراف ازدنیای ظاهری و مادی گنجانیده است. چون هدف جامی داستان پردازی نیست ناگزیر چنانکه باید توالی و تسلسل قصه رعایت نمی شود. گوئی اصلا به استخوان بندی قصه توجهی ندارد. بدان حد که سراسر حدیث دراز اسکندر و جنگها و جهانگردیهای او را در چند بیت تلخیص کرده است.

جامی می گوید که بنا به روایت تاریخهای کهن خداوند در پیرانه سر به فیلقوس (= فیلیپ) پادشاه یونان پسر ی داد که او را به هفت سالگی صاحب عهد خود ساخت،

فرستاد پیش ارسطالسش که گرد ز نابخردی حارشش

ارسطالس به پیرو راندن اندیشه و راهبری خرد اسکندر پرداخت تانیک بیالید و با ذهنی روشن از همسالان به هرفن در گذشت و از علوم طبیعی و یزدان شناسی و ریاضی و علوم یونانیان بهره ور شد. پس چون بازوی عمر فیلقوس سستی گرفت و آفتاب دولتش به لب بام رسید به ارسطو پیغام فرستاد تا با اسکندر به درگاه آید. چون به خدمت درآمدند، فیلقوس گفت تا حکیمان اسکندر را به آزمودن گرفتند و به مشکلات فنون او را بیازمودند. فیلقوس چون بر کمال تربیت فرزند وقوف یافت اورنگ و تاج شاهی بدو سپرد و ارسطو را که گنج حکمت بود بفرمود تا **خرد نامه ای** از بهر فرزندش پردازد. پس ارسطو به نگارش **خرد نامه** پرداخت. چون آن طرفه نامه به پایان رسید دل فیلقوس از غم آزاد شد. بر آمد زوی همراه جان دمی و ز آن دم به خون غرقه شد عالمی

چون فیلقوس بمرد اسکندر بر تخت پادشاهی بر آمد. صلاح در افکند که من بر کسی پایه برتر ندازم و در سر خیال سروری نمی پرورم. پسند شما پسند من است و گزند شما گزند من! پس مردم با او بیعت کردند. در این قصه اسکندر مردی است

که زیان خود و سود خلق می جوید . یعنی مردی است حکیم و مردم دوست . پس اسکندر از حکیمان روزگار خود خردنامه خواست و نخست ارسطو بدان آغاز کرد . جامی در این قسمت خرد نامه های ارسطاطالیس ، افلاطون ، سقراط ، بقراط ، فیثاغورث ، اسقولینوس و هرمس را نقل میکند . برای هر خردنامه حکایتی متناسب و دلانگیز می آورد . می گوید که چون اسکندر خردنامه ها را نویسانید پس به سوی مغرب شتافت و به زنگبار رفت و زنگک مصری را از آئینه آن سرزمین بردود . آنگاه به کشور داراسپاه راند و پس از شکستن آن لشکر به سوی شمال رفت و از شمال به شرق برآمد . پس بحد جنوبی راند و به مغرب بازگشت . یعنی چین تا روم و روس را تسخیر کرد . گاهی به هند مقیم بود و زمانی به خوارزم . شهرهای بسیار چون سمرقند و مرو و هرات را آبادان ساخت . سد یا جوج را پی افکند . باختر همنشینی داشت . جامی نقش سکه ، ساختن آئینه آهنین ، حرفت زرگری و انتقال کتب دری به یونانی را به اسکندر نسبت می دهد و همواره اسکندر را در اسفار با حکیمان که یکی از آنان بلیناس بوده است جلیس می داند .

نیمه نخست از منظومه خردنامه محتوی است بر حکایت اسکندر و بدایت احوال او . نیمه دوم کلاً مشتمل است بر بیان افکار عارفانه ، یعنی آنچه خردنامه اسکندر بر آن اساس بنیاد گرفته است . در این قسمت هم ، گوشه هایی از حدیث اسکندر دست ابرار شاعر در بیان هدف و مقصود به منظور توضیح نکات دقیق عرفانی است . مانند آنکه در قصه خاقان چین آمده است که چون آوازه فتوحات اسکندر به خاقان رسید رسولی را با کنیزی و غلامی و دستی جامه و خوانی طعام به خدمت اسکندر گسیل کرد .

سکندر چو آن تحفه ها را بدید سر انگشت حیرت به دندان کزید
فرستادن آن بدین انجمن نه لایق بهوی باشد و نی به من

که در چشمش آن را پیراسته است

همانا نهان نکته‌ای خواسته است
و آن نکته این است :

کنیزی که همخوابه شب بود
که در کار سخت دهد یاوری
پی طعمه هر روز يك خوان طعام
به هر کشور از دور لشکر کشد
به دستش دهد ملك و ملت زمام
در رستگاری و طاعت زند

که چون آدمی را مرتب بود
غلامی توانا به خدمت گری
یکی دست جامه به سالی تمام
چرا هر زمان رنج دیگر کشد
گرفتم که گیتی بگیرد تمام
همان به که کوس قناعت زند

روشن شد که مولانا جامی درین اشعار جاودانه چه نوع افکار عارفانه را نهفته است . طبعاً نمونه‌ایست روشن از آنچه متصوفه همواره آدمی دنیاخوار را از توجه به خاکدان فانی برکنار می‌داشته‌اند . ابیات دیگر منظومه مربوط به مبارزه اسکندر با حکیمان هند ، سؤال و جواب او با مردم شهری که جمله پاکیزه روزگار بودند ، ملاقات با پادشاهزاده گریزان از تاج و تخت ، دیدن فرشته کوه قاف در سفر دریا ، همه و همه بیان حقایق و تجلیات عرفانی و به منظور تنبه و عبرت مخلوق این جهان است . جامی چه نیک ما را در گفتار برهمنان هند هشدار داده است ، آنجا که اسکندر با هندوان به غار بنی رفت و به غارنشینان گفت :

بنخواهید از من که یکسر روا است

که هر چ از جهان احتیاج شماست

نباید بجز هستی جاودان

بگفتند ما را در این خاکدان

بجز زندگانی جاوید نیست

مرادی کز آن برتر امید نیست

البته حضار محترم می‌دانند که در قصه اسکندر بخصوص در روایت اسلامی

آن ، اسکندر به تن خویش در پی چنین مقصودی بود و از خضر نبی همت خواست .

اما عمر جاودان او را حاصل نشد و ناچار :

بگفتا که این نیست مقدور من
 کسی کو نیارد که در عمر خویش
 چسان بخشش زندگانی کند
 پس بر همنان حکمت پژوه بدو گفتند تو که خود به چنین راز بلندی آشنائی
 یافتی چرا بنده شهوت و آزی شده‌ای!

گرفتم که گیتی همه آن تست
 چه حاصل چو میباید آخر گذاشت
 جهان سر به سر زیر فرمان تست
 به دل تخم اندوه جاوید کاشت

سراسر این منظومه استادانه متضمن همین نوع معانی و معارف بلند و افکار
 ارجمند است. بخصوص در انتهای مثنوی یعنی ظاهر شدن علامت مرگ در اسکندر.
 نامه نوشتن به مادر و داستان مشهور وصیت و نذبه‌های حکیمان ده گانه و بردن
 تابوت آن پادشاه به اسکندریه و تعزیت پنج حکیم و نیز تعزیت ارسطو به مادر اسکندر
 البته توجیه یک‌یک موارد و نقل ابیات موجب اطناب بیش از حد و ملال مستمعین
 بزرگوار خواهد بود.

نکته روشن و بارز این است که جامی میکوشد مرد جهنده و پرتوان و توشی
 چون اسکندر را که از شرق تا غرب در زیر لگام آورد در میدان عرفان رام کند
 و خرد عرفانی را بفردی بیاموزد که فخر بر فلک و ناز بر ستاره می‌کرد.

اگرچه موضوع بحث من بمناسبت تحقیقاتی که در باب اسکندرنامه کردم
 حدیث اسکندر بود ولی «فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر». ناگزیرم از زبان
 سخنسرای بزرگ خواجه شیراز که زادبوم اسلافش دست خوش آتش اسکندر شد
 خطاب به برادران مشترک المیراث و همزبان عرض کنم:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم
 از ما بجز حکایت مهر و وفا می‌پرس

کابل، ۳ آذر ماه ۱۳۴۳

نگاهی به فوائد لغوی کامل‌التعبیر *

حبیبش تفسیری یکی از دانشمندان و ادیبان بنام خطهٔ اران در نیمهٔ قرن ششم هجری بوده است. از میان بیست و هفت تألیفی که در طب و نجوم و لغت و صناعات تا کنون از او شناخته شده عده‌ای از مهمترین آنها به زبان فارسی تألیف شده است. باین سبب کتب او از لحاظ احتوا بر لغات قدیمی مورد توجه و اعتنای مخصوص است. حبیبش بر علم لغت تسلط داشت و درین فن کتابی بنام قانون‌الادب در ضبط کلمات عربی و بیان معانی آنها بفارسی دارد که از کتب مهم در لغت است. جزین ترجمهٔ قوافی و وجوه‌القرآن او نیز از جمله کتابهایی است که ارتباط تام با لغت دارد.

یکی از آثار او که بر ترتیب حروف الفبائی منظم و تألیف شده کتاب مشهور کامل‌التعبیر در خواجگزاری یعنی تعبیر الرؤیاست که اینک از نظر لغت موضوع بحث درین مقاله است (۱). مؤلف در علت تصنیف کتاب می‌نویسد:

« اما بعد چنین گوید شیخ حکیم ابوالفضل حبیبش (۲) بن محمد ابن ابراهیم التفسیری رحمه الله علیه که چون از تصنیف کتاب **صحة الابدان** پیرداختم نگاه

* نقل از مجموعهٔ مقالات تحقیقی اهداء به پرفسور هازی ماسه. چاپ دانشگاه تهران (۱۳۴۲) صفحات ۱ - ۹.

۱ - از احوالات و تألیفات او چون به تفصیل در مقدمهٔ رسالهٔ « بیان الصناعات » سخن گفته‌ام در اینجا بحثی دیگر نمی‌آورم و خوانندگان را بدانجا حواله میدهم (فرهنگ ایران زمین ج ۵ : ۲۷۹ - ۵۵۷ ، تهران ۱۳۳۶ ش). آقای دکتر مهدی محقق که کتاب وجوه‌القرآن او را بصورتی محققانه بطبع رسانیده‌اند (تهران، ۱۳۴۰ ش) هم خلاصهٔ آن مقاله را در مقدمهٔ کتاب مذکور نقل کرده‌اند.

۲ - در عده‌ای از نسخ به غلط : حبیبش .

کردم در کتابهایی که در علم تعبیر خواب پیاری ساخته بودند. کتابی ندیدم جامع و کامل که پیاری واضح اندرین علم کسی ساخته بود، چنانکه هر خوابی را از قول استادان این صنعت به حجت و برهان اندرو بیان کرده بود، و طریق استخراج هر خوابی بترتیب حروف و مرتب و مشروح بازنموده بود. پس چون بدین سان که یاد کرده شد کتابی ندیدم کامل و مفید درین علم، جهد کردم ورنج بر خویشان نهادم تا بدین سان کتابی ساختم از بهر خدمت سلطان معظم شاهنشاه اعظم سید سلاطین العرب والعجم سالک رقاب الامم عزالدنیا والدین غیاث المجاهدین سلطان الروم والارمن والافرنج ابو الفتح قلیچ ارسلان بن مسعود بن ناصر امیر المؤمنین انا لله برهانه محمد وآله.

و برنسق حروف معجم تأویل خوابها را به پیاری واضح بهم جمع آوردم از کتابها که درین علم نفیس و مشهور و معروف بود، چون: کتاب اصول دانیال حکیم و کتاب تقسیم جعفر صادق، و کتاب جوامع محمد بن سیرین، و کتاب دستور ابراهیم کرمانی، و کتاب ارشاد جابر مغربی، و کتاب تعبیر اسمعیل ابن اشعث، و کتاب کنز الرؤیا [ی] مأمونی، و کتاب تعبیر عبدوس، و کتاب تعبیر جاحظ بن اسحق، و کتاب حل الدلائل فی المنامات، و کتاب التعبیر، و کتاب ایضاح التعبیر طاموسی، و کتاب مقرمط الرؤیا، و کتاب تحفة الملوك، و کتاب خالد اصفهانی، و کتاب تقدمة التعبیر، و کتاب حقایق الرؤیا، و کتاب وجیز محمد بن شاهویه.

و بعد از آن از گزین کلام این کتبهای نفیس که یاد کرده شد بترتیب تأویلی، هر خوابی را به نسق حروف اول و حروف دوم و سوم مشروح درین کتاب یاد کردم و نامش کامل التعبیر نهادم. زیرا که درین علم به پیاری ازین کامل تر کتابی هیچ کس نساخته است و از راه انصاف همه کس را این کتاب بکار آید

و از بسیار کس مستغنی گردد و آن کس که در علم تعبیر این کتاب بخواند و فهم کند، ان شاء الله تعالی، چنان داند.

از قول استادان این صناعت قول شش کس را اختیار کردم که هر یکی از ایشان در عصر خویش حکیمی و یگانه عصر بوده اند.

اول قول دانیال حکیم که در روزگار بخت نصر بود،

دوم قول جعفر صادق،

سوم قول محمد بن سیرین،

چهارم قول ابراهیم کرمانی،

پنجم قول جابر مغربی،

ششم قول اشعث رضی الله عنهم.

و بدان که نهاد این کتاب را چنین ساختم که نخست چیزها که معبر را از دانستن آن ناگزیر بود در پانزده فصل هر چیزی را به موضعی بترتیب بنا نهادم تا بر خواننده و آموزنده این کتاب هیچ چیز پوشیده نماند، و بالله التوفیق.

فصل اول: در شناختن حد و مزاج خواب،

فصل دوم: در دانستن قسمهای خواب،

فصل سوم: در یاد کردن نفس و روحست.

فصل چهارم: در معرفت درستی خوابها و علامتهاست،

فصل پنجم: در معرفت خواب راست و خواب دروغ،

فصل ششم: در دانستن تفاوت میان خوابهاست،

فصل هفتم: در معرفت فرق میان خوابهاست،

فصل هشتم: در دانستن علم رجز و فال است،

فصل نهم: در معرفت خواب است که فراموش کرده باشد،

- فصل دهم : در گزاردن خوابست بقول جاهلان ،
 فصل یازدهم : در معرفت از حال گشتن خوابست باوقات ،
 فصل دوازدهم : در معرفت شرط و ادب علم تأویل خوابست ،
 فصل سیزدهم : در ادب نگاه داشتن معبر و سائل ،
 فصل چهاردهم : در معرفت آنست که تعبیر از چند روی است ،
 فصل پانزدهم : در دانستن مسائلست که تعبیر آن مقلوب بود ،
 فصل شانزدهم : در تأویل دیدار خدای تعالی و فریشتگان و پیامبران .
 به ترتیب بیان کردم (۱) .

و ازان پس علم تأویل و خوابها به نسق و نظام هر خوابی را در اول حرفش یاد کردم . و نیز در تأویل خوابی نسق حرف اول و حرف دوم بترتیب نگاه داشتم . یعنی اگر اول آن خواب که دیده باشد الف و با بود وی را در حرف اول و در حرف بی طلب کنند ، و اگر اول آن خواب الف و تا بود در حرف اول الف و تا وی را بجوید ، و اگر اولش الف و تا بود یا الف و جیم این ترتیب از اول حروف تا بآخر حرف اول و حرف دوم را نگاه دارد تا استخراج این طریق سخت خوب و آسانست ، و برهیچ دانا این طریق پوشیده نباشد ، چون به تأویل به کتاب ما نگاه کنند ، ان شاء الله تعالی .

و از ایزد تعالی توفیق و یاری خواهیم بتمام کردن این کتاب بدرستی و راستی تأویل کلام ما که خواننده و آموزنده بمارسد و این یادگار از ما بماند و دیگران را غمگساری بود . « (نسخه شماره ۲۲۶ کتابخانه چلبی عبدالله) .

۱ - در متن (سطر ۱۱ صفحه ۳) می نویسد که پانزده فصل است ، اما فصل شانزدهمی هم در فهرست مطالب آورده است .

۲ - چاپهای این کتاب : طهران ۱۲۶۵ قمری سنگی ، بمبئی ۱۳۰۲ ق ۱۲۵۲ ←

کتاب کامل التعبیر چند بار طبع شده است (۲) و نسخه‌هایی چند خطی نیز در دست است که یکی از قدیم‌ترین آنها نسخه‌ای است که استاد مجتبی مینوی از ترکیه عکسبرداری کرده‌اند (۱) و فیلم و عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ضبط است و مورد استفاده من در تنظیم این مقاله بوده است. نسخه‌ای دیگر که متعلق به کتابخانه دوست بزرگوار آقای دکتر اصغر مهدوی و از قرن یازدهم هجری است نیز نسخه‌ای خوب و برای مقابله قابل استفاده است (۲)

در مقدمه کامل‌التعبیر به سیاق کتب دیگر خوابگزاری (۳) فصولی چند در باب علت حدوث خواب و کیفیات آن هست که جنبه روانشناسی و مطالعه روحی دارد و فهرست ابواب آنها پیش ازین گذشت.

نمونه‌ای از نثر کتاب

« و احمد بن سعید روایت کرد از ابو عبید در غریب الحدیث که زنی از مصطفی علیه السلام پرسید که به خواب دیدم که ستون سقف خانه‌ام بشکسته بود. گفت شوهرت از سفر باز آید. پس باری دیگر آن زن همین خواب بدیده بیامد. مصطفی را نیافت. پیش ابی بکر الصدیق رفت و از وی پرسید. ابوبکر گفت شوهرت بمیرد. خواب یکی بود، اما تأویلش بگشت از اختلاف وقت و از گشتن هیأت زن ...

ق تهران ۱۳۲۶ ش سربی، ۱۳۳۱ ش سنگی. این چاپها همه بسیار مغلوذ و اغلب ملحفص شده است. آخرین چاپ به اهتمام محمد حسین رکن زاده آدمیت (تهران، ۱۳۴۵ شمسی) انجام شده است.

۱ - شماره ۳۲۶ از کتابخانه چلبی عبدالله (مورخ ۸۷۲)، چند ورق افتادگی نسخه به خط جدید ترست.

۲ - نسخ دیگر: شماره ۵۷۲ سپهسالار، جعفر سلطان القرائی (تبریز)، شماره ۵۷۲ مورخ ۱۰۵۸ و شماره ۸۶۶ مورخ ۱۱۹۳ و شماره‌های ۱۲۵۰ و ۲۴۹۲ ملی ملک، شماره ۳۵ کتابخانه مجلس (و غیره).

۳ - از جمله کتابی است کهنه و نفیس در تعبیر خواب بفارسی که نسخه‌ای قدیمی از آن را آقای دکتر مهدی بیانی دارد و من در باره آن مقاله‌ای در جلد دوم «نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه در باره نسخه‌های خطی» (تهران ۱۳۴۱) نوشته‌ام.

[توضیح جدید: این متن را خود بعداً به چاپ رسانیدم (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)]

گوید که مردی از امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق خوابی پرسید . گفت یا امیر المؤمنین هفتاد بلك شمرده از درختی در خواب به من دادند . ابوبکر گفت که هفتاد چوب بر تن تو زنند . پس هم در آن هفته وی را هفتاد چوب بزدند . سال دیگر آن مرد در خواب دید که هفتاد بلك شمرده از باغی بدو رسید . پیش ابوبکر آمد و از این خواب وی را خبر کرد . ابوبکر گفت اندرین سال هفتاد هزار درم سیم به تو رسد . مرد گفت یا ابابکر سال پار همین خواب دیده بودم مرا فرمودی که هفتاد چوب بر تو زنند ! امسال هم آن خواب دیدم می فرمایی که هفتاد هزار درم سیم اندرین سال به تو رسد . تاویل این خواب چگونه است ؟ ابوبکر گفت ای فلان ! سال پار که تاویل این خواب از من پرسیدی وقت خزان بود که در آن هنگام درختان خشک همی شد و بلگهاشان فرو می ریخت ، حکم تاویلش در آن وقت آن بود که ترا معلوم کردم . و اکنون بهار است ، درختان روی به اقبال دارند ، حکم تاویلش اینست که گفتم . پس اندر آن سال هفتاد هزار درم وی را حاصل شد .

نمونه لغات نادر و مهجور فارسی

در مواردی که لغت از میان جمله و مطلبی اخذ شده باشد و مربوط به کلمات مرتب به ترتیب حروف الفبائی نباشد اشاره می شود که آن لغت ذیل چه لفظی آمده است تا مراجعه به اصل آسان باشد .
مطالب منقول در میان « ما خوداز » کامل التعبير است .

آب تاختن : شاش کردن	آب دیز : غربال
آبخانه : مستراح	آسمانه : سقف خانه
آبستان : آفتابه ، ابریق	آله : عقاب
آبکامه : نوعی خوراکی از ماست و شیر	
(ایضاً ذیل فوزه)	

- آینه‌افروز:** (ذیل صیقل - بدان که صیقل به تازی آینه افروز بود) ، اسپندان : تخم خردل
- اسکوهه:** (ذیل فواق) **اشترغاز:** بیخ گیاه انجدان
- افروشه:** افروسه ، آفروشه (حلوائی از آرد و روغن و شکر)
- افسرد:** «... اگر افسرد کسی بدو داد آن قدر از آن کس که وی را اندوه رسد ، اگر وی به کسی داد بعکس این باشد ،»
- النج:** به تازی غرور
- انگشت خدای خوان:** انگشتان دیگر را چنین می شمارد: انگشت مهین ، انگشت میان ، انگشت پس و انگشت پس و انگشت کوچک
- بادروک:** (= بادروج) نوعی گیاه خوشبوی است. در فرهنگ نفیسی آنرا گل بستان افروز و ریحان کوهی و تره خراسانی نوشته اند .
- بادریسه:** (= بادریس): فلکه‌ای از چوب یا چرم که در گلولی دوک گذارند تا آنچه می ریسند جمع شود .
- باژستان و باژدار:** (ذیل عشار) باج ستان .
- باطیه:** (= بادیه) درین کتاب همه جا باطیه استعمال شده است .
- بزمارود:** نوعی خوردنی از گوشت و تره که در نان پیچند و خوردند .
- بستر:** با حرف اول مضموم ضبط شده است .
- بلا تکینی:** گرز آهنین یا چوبین
- بلسک:** سیخ آهنی که با آن نان از تنور در در آورند .
- بلگک:** (= برگک)
- بنجشک:** (= گنجشک)
- پائیله:** نوعی دیگ و ظرف
- پای بر نجن:** خلخال
- پاچه:** (= پاچه)
- پرپهن:** گیاهی است که به خرفه موسوم است .
- پلیته:** (= فتیله و فلیته)
- پیکر:** مجسمه و بت مراد است: «اگر ببند که پیکری داشت و از وی ضایع شد یا از دست وی بیفتاد و بشکست ...»
- پیلور:** دست فروش و دارو فروش . درین کتاب دارو فروش مراد است .
- ترف:** قره قروت
- ترکهار:** نوعی ظرف است که در غذا خوردند و دوغ سفت در آن کنند .
- تره دوغ:** نوعی سبزی خوردنی است که معمولا در دوغ می ریخته اند .
- تغاره:** (= تنار)
- تفشیله:** (= تفشله = تفسره) خوراک عدس است که با سرکه پزند .
- تندیس:** تمثال و مجسمه .
- جورب:** (= جوراب)
- چراغ پایه:** جای شمع و پایه چراغ (در مقامات ژنده پیل هم استعمال شده است) .

- چك :** (= صك)
- چنگاله :** معلق در عربی.
- چك :** (= زغال).
- چایسك :** مطر قه در عربی، پتک و چکش.
- زنگله :** (ذیل «باز») نیز زنگوله.
- خشكار :** (ذیل نان- نان خشكار) آردی که سبوس آن جدا نشده باشد.
- سپرم :** (= اسپرم) «بتازی ریحان بوده».
- سپست :** (= اسپست) یونجه.
- سپید مهره :** نوعی آلت موسیقی جنگی.
- سر خبیجه :** (= سر خجه).
- سردشتی :** گورخر.
- سرو کوهی :** (ذیل عرعر).
- خر گور :** (= گورخر).
- سمانه :** پرندۀ كوچك که آنرا كرك .
- خلیم :** ترشحات بینی ، مخاط.
- بلدرچین ، بدیده گویند .**
- خوردنی پز :** (ذیل طباخ).
- سنگدگر گانی :** (ذیل عناب).
- خیو :** آبدهن .
- سنگ خوار :** نوعی پرندۀ است .
- شادروان :** سراپردۀ .
- دست آورنجن :** (ذیل یاره)، النگو.
- شاه رود :** رود از آلات موسیقی است و
- دست برنجن :** (= دست آورنجن) .
- اینجا رود بزرگ مرادست .**
- دستینه :** زینتی که به دست کنند .
- شب باز :** «بدان که شب باز آن بود که شب خيال بازی کند در پس پرده ... و اگر ببند که کسی در پیش وی شب بازی همی کرد و او در آن همی نگرید دلیل کند که ... و اگر ببند که باشب بازی بربط و چنگ و چفانه و نای بود این جمله دلیل ...»
- شب پرك :** خفاش.
- دنبل :** (= دمل)
- دول و دولاب**
- رستخیز :** باضمه ضبط شده است (= رستاخیز)
- رود گانی :** رودها و اگر ببند که رود گانیهای وی از دهانش بیرون آمد ... کرمانی گوید که آشکار شدن رود گانی در خواب ...
- روغناس :** = روناس و رویناس (گیاهی است که رنگ از آن میگیرند).
- روغن کن :** عصار (در ذیل عصاره آمده است).
- ریباس :** (= ریواس).
- شتالنک بازی :** شتالنک استخوان کعب است .
- شاه :** (= شنا)

دارد چون ماده = ماچه)	کاردار (= والی و فرمانروا)
لویذ : پاتیل، دیکه	کیان : «بدان که قبان بفارسی کیان بود»
مامیران : از ادویه است برنگ زرد بعبری	(ذیل قبان)
آنرا شجرة الخطاطیف گویند	کشکاب : کشک که در آب مالیده شده باشد
ناخن پیرای : مقراضی که با آن ناخن را گیرند	کمانه آسمان : قوس قرح
ناربا : آتش انار	کلاژه : (ذیل گوشت) زاغچه
نارمشک : «بدان که نارمشک گونه ای از	کلیچه : (= کلوچه) نوعی نان شیرینی
سپرهما بود»	کندر : لبان، کندر، صمغی است از گیاه
نانخواه : تخمه ای خوش بوی که روی نان	کنده : بیخ گیاهی است طبی و مسهل که
کنند.	عطسه آورد.
نزم : بخار هوا و مه	گاو چشم : «بدان که گاو چشم گونه ای
نگارگری : صورتگری و نقاشی	است از سپرهما و بتازی آنرا اقحوان خوانند»
وردنه و تیرک نان : چوبی است که خمیر	گردون : گردونه، چرخ
با آن پهن کنند	گندانه : شکل دیگری است از گندنا که
ورغست : گیاهی است خوردنی شبیه	گیاهی خوردنی است (ذیل خورش)
اسفناج.	گو : گودال، حفره
ویذی : «بدان که ویذی بتازی علت جزام	گوآل : (= جوال)
بود».	گوداب : دوشاب
هنباز : ذیل وردنه (= انباز)	لباچه : (= لباده - اینگونه تبدیل نظیر

ذیل

کتاب «قانون ادب» از تألیفات حبیبش به تصحیح استاد غلامرضا طاهر (از دانشمندان مقیم قمشه - شهرضا) در سه مجلد توسط بنیاد فرهنگ ایران (تهران، ۱۳۵۰/۱) به چاپ رسیده است.

جانور نامه *

تقی بن هاشم بن محمد حسین الانصاری الکااشانی که از منشیان و اطرافیان ظل السلطان بود و مدتی روزنامه فرهنگ را در اصفهان منتشر می کرد، در زمان ناصرالدین شاه کتابی درباره حیوانات و زندگانی آنها به اسلوب علمی جدید تدوین نموده است که یک نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای ملی ضبط می باشد. مؤلف می نویسد:

« در این سال فرخنده فال ذیحجه ۱۲۸۲ آغاز آن نمود که در جانوران کشور ایران نامه نگارد و از جنبندگان زهر ناک مملکت پارسیان داستانی سراید. چندی نگذشت که سیاحت نامهای خود را گرد آورده و نوشته های دیگران را فراهم نموده آنها را به رشته سخن کشیده و به صفحه نگارش جلوه گر ساخته جانور نامه نام نهاد. »

بطوریکه می دانیم و از فحوای مطالب کتاب و طرز تدوین آن هم مشهور است مؤلف مردی فاضل و آشنا به علوم جدید، بخصوص زبان فرانسه و علوم طبیعی بوده است.

وی کتاب خود را با این اندیشه نوشته است که موجب روشنی اطلاعات مردم زمان گردد. خود می گوید: «پس دانستن علوم طبیعی سبب می شود که هرگز اندیشه های دروغ آشکار نگردد، چه این علوم همیشه دلیلهای مادیه در کنار اندیشه ها

و پندارها گذارند . »

انشای کتاب جانورنامه در نهایت سادگی و بی‌پیرایگی است . این کتاب نمونه بسیار خوبی از نهضت تجدد خواهی جمعی است که در زمان ناصرالدین شاه می‌خواستند در نحوه انشاء زبان فارسی تجدید نظر بشود . هم‌اکنون نمونه‌های خوب رواج کتب علمی به سبک اروپائی است .

سعی مؤلف بر این بوده است که کتاب را با کلمات فارسی بنویسد . از جمله درین عبارت :

« یکسانی بنیاد و همانند بودن بخشها به یکدیگر دیده نمی‌شود مگر در برخی از جانوران که در رتبه آفریدگان برتری یافته و به انسان نزدیکتر شوند دیده می‌شود که نیرنگ و پیوند و چگونگی افزارها درهم آمیخته تر می‌گردد و هر کار و هر اثری که از آن کار پیدا می‌شود مختص به یک افزار جداگانه شده اندک اندک بخشها و پاره‌های کالبد آن جانور زیاده‌تر و بیگانگی میان آن افزارها بیشتر می‌گردد ، چنانکه نخست همان یک افزار بود که یابنده (حساس) و جنبنده و فروبرنده و به خود کشنده گوهرهای غذایی از برون و نزدیکیهای به خود بود و تنفس و نگاهداری گونه جانوری نیز از آن بود . »

مؤلف در صفحه ۳۲۲ کتاب نوشته است : « برای آشکار نمودن بخش جغرافیائی جانوران زهر ناک کشورهای (۱) ایران روزنامه‌هایی که از شهر گرفته شده و چیزهایی که خود پس از گردش در آن کشورها یافته‌ام در این جا یاد میشوند . » سپس از قول تقی خان مقدم مکانیسین نقل می‌کند : « در دارالخلافه رتیلائی دیدم که درازای آن یازده سانتی متر و پهنای آخر دوسانتی متر بود . این رتیلا را گرفته ریسمانی بر پای آن بستیم و بچه گنجشکی را که از سوراخ خود به زمین افتاده بود نیز گرفته و ریسمانی بر پایش بستیم . این دو را بایکریگر برابر داشتیم . رتیلا جستن نمود یک چشم بچه گنجشک را با گازهای دهان خود بکند .

در این هنگام بچه گنجشک خواست بگریزد و پرواز کند دیگر بار آن دو را برابر یکدیگر نموده باز رتیلا جستن نمود دنباله بچه گنجشک را بکند، بدانگونه که خون از جای آن روان شد ...

در سال ۱۲۸۵ در یکی از دکانهای نانوایی که در خیابان ارگ مبارک دارالخلافه ویران و سرنگون کردند نزدیک تنور که گرمترین جاهای دکان است کژدم سیاهی پیدا شد که از شاخها تادم آن به درازی سی و پنج سانتی متر بود. پهنای شکم آن نزدیک به نه سانتی متر و پیکر آنرا پشمهای زبر و درشت بود. بزرگی کژدم چنان مردمان را به شگفت آورده بود که همه از محل‌های دارالخلافه دسته دسته به تماشای آن می آمدند، و برای آنکه نتواند رها شده و مردم را گزند برساند آن را به زنجیری بسته بودند.

سپس از جاهائی نام می برد که در آن رتیلا و کژدم نیست: دارآباد (دهکده) نزدیک نیاوران، لوئیزان (در نیم فرسخی از گل و نیاوران).

می گوید: « در کوههای لورا (یعنی قسمت انتهائی دره کرج که به کندوان و کاجره منتهی می شود) مارسیاهی دیده می شود که در پس گردن آن یالی بمانند پشمهای بسیار زبردارد و در اینجا رتیلا به بزرگی گنجشک دیده می شود.

در باب کاشان می نویسد: « کاشان شهری است بسیار گرم و خشک و کم سبزه. جانوران زهرناکی که در خود کاشان یا در توابع آن یافت می شوند: کژدم و مار و رتیلا و هرگونه زنبور سرخ و مگس و پشه و سرخک و کنه و هزار یا و بیست پا و چهل پا می باشد. چنانکه رشت به فراوان داشتن کیک مشهور است این شهر به داشتن کژدم و پشه معروف می باشد.

در سال ۱۲۸۷ در گرمابه های کاشان نزدیک به دوازده تن را کژدم زد و در

همان هنگام بکشت ..

باز می گوید :

«یاد دارم روزگار جوانی که در کاشان بودم در آشپزخانه ما کژدم سیاهی پیدا شد که درازی از شاخ تادم آن هجده سانتیمتر و کشتن آن بسیار سخت بود ... میرزا عبدالله قمصری و سید میرزای فینی در سال ۱۲۸۶ نوشتند که در «سی الک» (۱) که به نیم فرسنگی شهر در کنار فین است و قلعه‌ای است بزرگ، ویران و بی آب و درخت و بسیار گرم و خشک و کثیف، در این قلعه کژدم بی اندازه فراوان است بخصوص در تلی که در همین قلعه است و نشان خانه‌ها و خانه‌های ویران شده دیرینه دارد.»

حقائق الاخبار ناصری *

حقائق الاخبار ناصری تألیف محمد جعفر حسینی خوزموجی که برای بار دوم به اهتمام دوست فاضل من آقای حسین خدیوجم به زیور طبع آراسته شده است، یکی از کتابهای تاریخی مفیدیست که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، در باب حوادث مربوط به دوران سلطنت آن پادشاه به رشته تحریر درآمده است و از همان زمان انتشار شهرت کافی یافت. زیرا مؤلف برخلاف همقلمان معاصر خود - و مرسوم منشیان درباری زمان - در نوشتن این تاریخ طریقی منصفانه پیش گرفت. یعنی حقایق را به صورت غیر حقیقی جلوه گر نکرد. به همین ملاحظه کتابش پس از انتشار پسند خاطر ارباب حکومت واقع نشد و ظاهراً، به نحوی که شهرت دارد، بر جمع آوری نسخ آن دستور رفت. سبب این امر به طوری که در یکی از مقالات مجله یادگار نوشته شده - و آقای خان بابا مشار بدون اشاره به نام آن مقاله و شماره مجله، در کتاب مؤلفین کتابهای چاپی (جلد دوم) متذکر شده است - آن بوده است که مرحوم حقایق نگار درین کتاب نسبت به امیر کبیر سخنی به حق گفته و از میرزا آقا خان اعتمادالدوله نوری آنچه می دانسته نوشته است. چون اکثر نسخه های آن از طرف مجریان امور جمع آوری شد و تعداد معدودی از آن در

* - نقل از مقدمه کتاب مذکور که به نام تاریخ قاجار به اهتمام آقای حسین خدیوجم در تهران (۱۳۴۴) چاپ شده است.

دست اهل کتاب و تحقیق ماند، لذا کم بودن نسخ آن ایجاب می کرد که چایی منقح از آن به صورت حرفی منتشر شود. خوشبختانه این کار به همت جناب خدیوجم به صورتی نیکو، صورت انعام پذیرفت و اینک در دسترس علاقه مندان قرار می گیرد.

مؤلف این کتاب صاحب چهار تألیف است. او در ابتدای هر چهار مجملی از احوال خود را مندرج ساخته است. این چهار کتاب به ترتیب تألیف عبارت است از:

۱- آثار جعفری در تاریخ و جغرافیای ایالت فارس که با شمه‌ای در ذکر ممالک دیگر جهان همراه است و در سال ۱۲۷۶ ه. ق. چاپ شده است.

۲- حقایق الاخبار ناصری یعنی کتابی که در همین بین‌الدفتین برای بار دوم* به زیورطبع آراسته شده و نخستین بار در سال ۱۲۸۴ قمری به چاپ رسیده و جمعاً دو مجلد است.

۳- حقایق المصیبة در حالات حضرت سیدالشهدا که بنا بر ضبط خانابا مشار به صورت سنگی در طهران چاپ شده است. ولی من ندیده‌ام.

عباس اقبال از تذکره حدیقه الشعرا میرزا احمد دیوان بیگی نقل کرده است که «میرزا کتاب مقتلی نوشت که مقبول و مطبوع خاطر شیعیان صافی عقیدت واقع نشد؛ زیرا در کتاب متذکر بعضی مراتب شده بود که با مقامات آل‌الله منافی بود. و نیز در مجلسی جسارتی گفته بود انکار مانند درباب مسلم بن عقیل که باعث برهجوش شده بود. (نگاه کنید به مقاله فضل‌الله زهرایی که این مطالب را از پشت نسخه حقایق الاخبار متعلق به مرحوم عباس اقبال نقل کرده است، مجله یغما، ۱۷، ۴۳۶)

۴- نزهة الاخبار در دو جلد که جلد دوم آن آیینة مظفری نام دارد و

* - یعنی چاپ آقای حسین خدیوجم (تهران، ۱۳۴۴)

مختص جغرافیای ممالک جهان و جلد اول تاریخ و جغرافیای ایالت فارس است .
 همانطور که خود نیز در مقدمه اشاره می کند همان کتاب آثار جعفری است که به
 صورتی مفصل تر و منقح تر و با اطلاعاتی تازه تر ، برای پیش کش به ظل السلطان در
 سال ۱۲۹۸ ه . ق . به تألیف آن توفیق پیدا می کند .

این کتاب به چاپ نرسیده است . یگانه نسخه آن که در کتابخانه مرحوم سید
 نصرالله تقوی موجود بوده ، اخیراً بر اثر ابتیاع کتابخانه آن مرحوم ، به کتابخانه
 مجلس شورای ملی تعلق گرفت ، و چون تاکنون در جایی معرفی نشده است و
 نویسندگان احوال خورموجی متذکر وجود نسخه این کتاب نشده اند مناسب می -
 داند که مختصری از مقدمه را که در خصوص تألیف کتاب نوشته است درین صحایف
 مندرج نماید :

و ... اقل سادات . . . محمد جعفر الحسینی الملقب به حقایق نگار که مسقط الرأس
 اجداد این بنده ضعیف قریب المدعوة به خورموج من قراء دشتستان فارس . ولی میلادم ردی قعده
 سال یکهزار و دو بیست و بیست و پنج در دارالعلم شیرازست ، زمان شباب و جوانی ... اشتغال
 را بر متابعت آباء و اجداد که شیوه عاملی و مباشری و امور دیوانی بود اشتغال داد . . .
 چون آثار شیخوخ پدیدار ... گردید به خاطر فاطر گذرانید که به قدر امکان ورقی چند به
 صداقت و حقیقت نگاشته که این بنده را یاد گاری و آیندگان را اطلاعی واستحضاری حاصل
 باشد . علاوه بر مقصود و منظور حسب الامر مطاع پادشاه زمان مأمور گردید ، وقایع بیست
 ساله دولت روزافزونش را به رشته تحریر کشید و به حقائق الاخبار ناصری موسوم گردانید .
 و همچنین مختصری در حالات حضرت سیدالشهداء علیه السلام از زمان ولادت الی مراجعت اهل
 بیت رسالت به مدینه طیبه بر حسب خواهش میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک وزیر
 مملکت فارس تألیف و به حقایق المصیبه موسوم نمود . دیگر رساله بسیار مختصری در
 حالات مملکت فارس مسمی به آثار جعفری گردانید . حال که سال یکهزار و دو بیست و
 نود و شش هجری و عمر به هفتاد و یک سال رسیده است بر حسب خواهش احبا و مخادیم و
 به مناد « النفس مالم تشغلها شغلنک » رساله ای مسمی به آثار جعفری که سابقاً در نهایت
 اختصار بود ، مجدد مفصلاً نگاشت و به نزهة الاخبار که با سال تألیف مطابقت دارد موسوم
 گردانید . چون منظور است که به حضور مبارک شاهنشاهزاده اعظم یمین الدوله ظل السلطان

دام شوکته اهدا دارد به عبارت « ظل السلطان مسعود باد » (۱۲۹۸) که مطابق با تاریخ سال تألیف است مزینش گردانید .

این کتاب در دو مجلد است . جلد اول تاریخ فارس است و جلد دوم که نامش را آیینۀ مظفری (۱) گذاشته، ذکر ممالک ربع مسکون از قرار تحقیق مهندسین فرنگستان است .

مؤلف درین کتاب ابتدا اجمالی در وضع بلوکات و تقسیمات جغرافیائی فارس و سپس حوادث و وقایع مربوط به آن ولایت را به ترتیب سنوات و رویداد ذکر می کند و اخبار ایام سلطنت ناصرالدین شاه را به تفصیل بیشتر با معرفی حکام و ولات بیان می دارد . سپس به شرح احوال وزراء عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام و شعرای عالی مقام فارس می پردازد ، و ترتیبش بر اختصار تمام است مگر در مورد افرادی چون میرزا ابوالحسن مشیرالملک شیرازی و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه صاحب مقامات مهم بوده اند، و مؤلف ظاهر آاز قبل آنها حمایت و رعایت می دیده است . درین قسمت فصل مربوط به شعرا مفصل تر و حاوی زبده ای از اشعار هر شاعر و مرتب بر حروف تهجی تخلص آنهاست .

شرح احوال بسیار مختصر مؤلف را مؤلفان فارسنامه ناصری ، آثار عجم ، ریحانة الادب ، دانشمندان و سخن سرایان فارس متذکر شده اند و اینجا با استفاده از مندرجات کتب مذکور در فوق و مطالبی که حقایق نگار در آثار خود مندرج ساخته است، به بیان اجمالی ترجمه او می پردازیم .

پدرش میرزا محمد علی نام داشت . نام نیا و اجدادش بدین ترتیب است :
میرزا ابوالحسن فرزند میرزا محمد بیگ فرزند میرزا علی بیگ فرزند حاج میرزا حسین فرزند حاج میرزا علی فرزند حاج میرزا حسین خورموجی است و بنا بر

۱- يك نسخه ازین اثر او در کتابخانه سلطنتی برلین (طبق فهرستی که مرحوم محمد قزوینی در مسائل برلنیه نقل کرده است به شماره ۱۱۴۲ موجود است . لقب مؤلف درین فهرست « حقایق نگار خورموجی » آمده است . (یادداشتهای قزوینی ، جلد دهم ، ص ۵۴)

ضبط صاحب فارسنامه در خورموج، که یکی از قرای دشتستان است، امور ضابطی و کلانتری را عهده دار بوده‌اند. او نیز تا سال ۱۲۵۸ همین منصب را در خورموج داشت تا اینکه حاجی‌خان، حکمران دشتی، میرزا را از شغل ضابطی خورموج معزول کرد.

میرزا جعفر به شیراز آمد و به امارت دیوانخانه عدلیه منصوب شد. تا آنکه در سال ۱۲۸۶ قمری به نحوی که خود در مقدمه کتاب حاضر می‌نویسد، به طهران آمد و از طرف ناصرالدین شاه به نوشتن تاریخ سلطنت مأمور و در سال ۱۲۷۷ هـ. ق. به حقایق نگار ملقب شد (ص ۲۶۷). اما چون کتاب را به پایان آورد و نشر شد، چنانکه باید مقبول طبع پادشاه واقع نشد و موجب شد که مؤلف از وطن مألوف به عراق عرب هجرت کرد و به طوری که نوشته‌اند در سال ۱۳۰۱ قمری همانجا در گذشت.

مؤلف در جلد دوم کتاب حاضر می‌نویسد: «در سال ۱۲۸۰ حسام السلطنه والی فارس عریضه‌ای مشعر بر شکایت از مؤلف به پادشاه می‌نویسد که وصول اقساط دیوانی شهر و بلوک موقوف به رجعت خورموجی است، و چون عریضه را از نظر شاه می‌گذرانند حکم می‌شود که پنج نفر او را به فارس ببرند و با اینکه به وساطت چند نفر این امر مدتی موقوف می‌ماند، ولی عاقبت به شیراز باز می‌گردد. او شرح ماجرا را به کیفیت تمام در اواخر مجلد دوم می‌نویسد و به شرحی که در ختام مجلد مذکور می‌آورد به وساطت مستوفی الممالک و فرخ خان امین الدوله «قضایی که برای او رسیده بود به خیر می‌گذرد.»

میرزا محمد جعفر خورموجی پسری به نام میرزا علی و متخلص به «حقایق» داشت که مراجع احوال او را آقای دکتر عبدالرسول خیام پور ذیل «حقایق» در فرهنگ سخنوران به دست داده‌اند.



خورموجی در صفحه ۲۷۱ کتاب حاضر واقعه‌ای در باب حاجی احمد افشار یزدی ذکر می‌کند و آن را از آثار معدلت ناصرالدین شاه می‌شمارد. چون این حاجی احمد افشار جد بزرگ نویسندۀ این سطور است، دو روایتی را که در باب این قضیه از معمرین خانواده خود شنیده‌ام نقل می‌کنم. مخفی نماند که تا قبل از این که اشاره‌ای به این مطلب در کتاب حاضر دیده باشم موضوع را از جمله شوخی‌های اهل محل می‌دانستم.

حاکم یزد به عنوان اینکه قشون کشی هرات مخارج دارد، ده هزار تومان از حاجی مطالبه می‌کند و چون حاجی از پرداختن آن مبلغ خودداری داشته‌است حاکم به زجر و حبس او می‌پردازد تا فرزندش برای رهایی پدر آن مبلغ را می‌دهد. حاجی پس از رهایی به طهران می‌آید و به شاه عارض می‌شود. شاه دستور می‌دهد که پول را پس بدهند. اما حاجی بازگشتن به یزد را موکول بدان می‌کند که پول را به فرزندش تحلیل‌دهند و قبض بگیرند. پس از این که اعلام وصول وجه به او می‌رسد به شهر یزد بازمی‌گردد.

روایت دیگر این است که حاکم ابتدا هزار تومان مطالبه می‌کرده‌است و به مناسبت استنکاف حاجی از پرداختن وجه مبلغ را به دو و سه و بالاخره تا هزار تومان می‌رساند. حاجی می‌گوید حالا می‌پردازم و ده هزار تومان می‌دهد. پس از آن به طهران می‌رود و عارض می‌شود و پول را به حکم شاه پس می‌گیرد در قبال سؤال اینکه چرا هزار تومان ندادی و ده هزار تومان دادی، می‌گوید برای وصول ده هزار تومان سفر به طهران می‌ارزید!

سفر نامه طالب اف *

از عبدالرحیم طالب اف تبریزی نویسنده مشهور اثری خطی یافته ام که تا کنون جزو آثار او شناخته و نام برده نشده بود و آن سفر نامه مسافرت او به چشمه ساران آب گرمهای قفقازست، که به منظور معالجه به آن نواحی سفری اختیار کرده بوده است. نسخه منحصر این سفر نامه به خط شخص طالب اف اکنون در ملکیت جناب آقای حسنعلی غفاری (معاون الدوله) قرار دارد و مرحوم طالب اف آن را به مرحوم میرزا محمد ابراهیم خان معاون الدوله (پدر معاون الدوله کنونی) اهدا کرده بوده و بر صفحه اول آن نوشته است: « به حضور جناب مستطاب اجل آقای آقا محمد ابراهیم خان هدیه مخلصانه است. چه کند بینوا همین دارد. دهم سنظر ۸۹ - قفقای. »

طالب اف با مرحوم معاون الدوله دوستی داشت و میان آنها باب مکاتبه مفتوح بود. من سابقاً چند مکتوب از طالب اف به معاون الدوله را در مجله راهنمای کتاب (سال ۱۳۴۸) به چاپ رسانیده ام.

این سفر نامه حاوی شرح مسافرت طالب اف است از روز چهارشنبه ۲۵ ذی قعدة ۱۳۰۶ تا هشتم محرم ۱۳۰۷ در آبادیهای مختلف قفقاز.

* - نقل از « نامه مینوی » به کوشش حبیب ینمایی و ایرج افشار با همکاری محمد روشن (تهران، ۱۳۵۰) صفحات ۳۸ - ۴۷.

آغاز نسخه چنین است :

« چهارشنبه ۲۵ ذی القعدة سنة ۱۳۰۶ هجری مطابق دوازدهم ماه یول ۱۸۸۹ مسیحی بعد از ظهر از شوره بیرون . شب را چل یورت در منزل آقای سید حسین که با من آشنا هست به سر بردیم ... »

عبارت خاتمه نسخه چنین است :

« غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقائی

۲۳ ماه اوغوست ۱۸۸۹ مطابق هشتم محرم الحرام ۱۳۰۷ در یسنوک . عبدالرحیم

ابن ابوطالب نجار تبریزی مقیم شوره (داغستان) . »

مطالبی که درین سفرنامه نود صفحه ای از لحاظ احوال طالب اف و عقاید

اومفیدست و از مقوله خاطر نویسی شخصی و معمولی نیست، در اینجا نقل و ثبت می شود.



لرمانتوف شاعر روس

چون شهر [پت قورسکه] جدید الاحداث است در داخله چندان آثار عقیقه و تاریخی و قابل ذکر ندارد مگر منزل شاعر معروف لرمانتوف که چهل سال قبل از این در اینجا در قوشون پیاده خدمت می کرده و در جنگ « دویل » در دست رفیق خودش جان خود را در سر بازی عشق باخته و رفیق با گلوله اش مقتول ساخته، تفصیلش زیاد است. دخلی به این روزنامه فشرده ندارد. همینکه این لرمانتوف چند بیت بحر طویل به هم بافته و از این رو اشتهار تام یافته چون ملت روس تا طلوع پوشکین و لرمانتوف در زبان و نوشته جات خودشان بالمره آثار منطقیه و نشانه ادبیه نظماً و نثراً نداشتند این دو نفر طرح انشاء و انشاد را به اخلاف خودشان یاد دادند و سرمشق گذاشتند ...

همین سال در شانزدهم ماه اوغویست مجسمه او را در روی بنای سنگی از

چودن (۱) ریخته گذاشتند و افتتاح او را عیدی نمودند. با اینکه تألیفات او به صدیک این تشریفات و شهرت که برای لرماتوف کرده می کند نیرزد، ولی چون دلیل قدردانی ملت و دولت و موجب تشویق اخلاف خودشان است قابل تعریف و تقلید است . . .

طبابت در روسیه

اجرت اطبا که خودشان محض جلب منفعت آمده اند هر کس به هر یک از آنها رجوع نماید از پانزده تا شصت روز ایام معالجه از پنجاه منات کمتر نمی گیرند و در شصت روز ده دفعه منتها مریض را قبول نموده به نبض گیری و احوال پرسی او منتها ده دقیقه مشغول می شوند.

آنچه به نظر آمد، اکثر اطبای روسیه راست است تحصیل نموده اند، قانون طب و تشریح را طوطی وار یاد گرفته اند، ولی بالطبع شعبده باز و شارلطان هستند. مگر معدودی مستثناست.

این جور اطبای روسیه اول به کیسه مریض کاوش می کنند تا اگر شخص مریض آدم با مکننت است در دوا نویسی و اسباب خری معر که می کنند. روزی از یک تا سه تومان باید به نسخه بند فرستاد و اگر هر روز به خودش ده یا صد تومان بدهی هرگز نمی گوید که چرا می دهید! هم از مریض می گیرد و هم از نسخه بند که «اپتک» باشد. از هر منات ده کپک به نسخه های خود که در «اپتک خانه» ضبط است هر ماه حساب نموده پول می گیرد، مگر اینکه چنانکه گفتیم مرضای دولتی از قید اسرطبای بی حیای روسیه آزادند و معالجه و دوا و غذاشان مجانی است . . . هر سه روز یکبار پیش حکیم می روم. در اطاق انتظار می نشینم تا نوبه به من رسد و مرا به «کابنه» دعوت می کند. طبابت او گوش دادن و استماع حرکات اعضای باطنه و چکوش کاری موروثی و اگر هم هیچ ناخوشی نداری تا دست بردی

که دماغت را پاک بکنی حکیم فوراً می پرسد همیشه دماغت را پاک می کردی؟ می گویی چرا گاهی اتفاق می افتد؟ می گوید بلی بلی تب لازم در جریان عروقات مائیه و سودائیه از اعالی به مفاصل نزول نموده و استیشار سر باز برای خود وقیه پیدا کرده. این مهملات را که بنده عرض کردم یا مثل این را از این هم بی معنی تر می گوید و دست به قلم برده نسخه گنه گنه معروف که اول دواى ملت فرنگ است می نویسد تا کسی حق نداشته باشد بگوید که حکیم کاری نکرد و حرفی نزد. مرخص می شوی و نسخه را برداشته به دوا فروش بی انصاف روسیه می بری که دواى دیناری را به یک تومان می فروشد و منتظر است که کسی با یک پارچه کاغذ نسخه (اتسپیت) وارد بشود و دود از کیسه معدوده آن بی چاره بر آرد و راه بیندازد ...

خیالات روسیه

کار واجب دولت روس از بدو طلوع پطر کبیر تا کنون منحصر به دو چیز است: یکی زیاد نمودن دخل خزانه و دیگری تصرف کل آسیا. تفصیل کار اول را در حاشیه می نویسم، ولی تفصیل فقره دویم را هر کس از عالم «پولتک» با خبر و از اوضاع دول مطلع است می داند که دولت روس الان دومیلیارد و هشتصد ملیان قرض دارد و اعتبار و ارزش سندانش موقوف به میل صرافهای آلمان و انگلیس است و پیشرفت آرزوی آسیا گیریشان مرهون وقایع تاریخی پارسال آشینوف می باشد...

قله کوه

در مسافت چهل و پنج ورس قله « برماموت » است که بیشتر از مسافرین این صنحات و سیاحان به آنجا می روند. ارتفاع قله هشت هزار و چهارصد فوت است. هر کس می خواهد به آنجا برود باید از کسلادودسکه وقت غروب سوار شود و شب را راه برود تا هنگام دمیدن صبح به قله برسد و از آنجا طلوع آفتاب را در کوه البرز یعنی تابش شفق اول آفتاب را در قله بردار البرز تماشا نماید. واقعاً

بی‌خوابی و زحمت سفر شب به تماشای تابش نور خورشید به قلّه سفید البرز که از چندین هزار سال تا کنون قدرت مکون حقیقی را نوشته بی‌سواد است می‌ارزد که از بدو ارتفاع خود تا امروز چندین هزار کس به تماشای او برخاسته و کان‌لم‌یکن بازنشسته‌اند و هنوز خودش در کمال روسفیدی و سربلندی پا برجا و قائم است .
وجود خلق بدل‌سی کنند ورنه که ملک همان ولایت کیخسرو است و ملک قباد

قانون در روسیه

... در هر صورت شرح معایب اینجا را میل ندارم بنویسم ، ولی مستلزم اصلاحات کلیه و اصولی است و مشکل است به عمل بیاید . زیرا که قوانین روسیه مثل قوانین همه جای عالم از تعداد رقومی و کلمات بی‌روح بیشتر نیست . کسانی که مباشر احیا و اجرای آن فصول و کلمات مرده هستند خودشان مطلقاً روح انسانی ندارند . هیچ عمل در هیچ جای روسیه (مگر معدودی از نجبای درجه اولشان) با هیچ مأمور جزء و کل نمی‌گذرد مگر اینکه « پادر که » یا « وزانکه » یعنی تعارف یا رشوه مفتاح تیسر امور و ایجاد معانی بطون فصول قانون گردد و اگر هم آدم با روح پیدا شود مخصوصاً اهالی مستعد تبعیت قانون نیستند ، بلکه شایسته چوب و تازیانه می‌باشند تا حد خودشان را بدانند و کاری بفرموده نمایند .
در این مقوله برای رسوخ عقیده خواننده به دقایق مسطوره آنچه خود بوده و دیده‌ام شاهد می‌آورم . چهار نفر سرهنگ و یک سرتیپ پنج‌جاه و هفت ساله با چماق آمده بودند به خانه حکیم ماوهیلوف که چرا فلان زن را در خانه‌ای که حکیم دعوت به طبابت مریضه‌ای شده بود و هنگام طبابت گفته بوده است که شاید مریض از نقل بعضی ناخوشیها در نزد ثالثی خجالت بکشد از اوطاق بیرون برود . یکی از سرهنگها با من سابقه داشت . گفتم این حرکات شما بربری است . از متمدن و عالم و پیر برنیاید . گفت اینجا از بربر هم بدتر است ! اگر حکومت

داشتیم در مهمانخانه به من دیروز جوجهٔ پردار نمی‌دادند! حالا بعد از این جواب که از بغداد بکنند در لندن بزنند چه توقع می‌شود کرد؟

مطالب عزت

برای خواندن، روزی یک نمرهٔ عزت (۱) «مسکوسکی ویدومست» منطبقهٔ مسکوف می‌گیرم. چون اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران در فرنگستان است از خواندن احوالات سلامتی ذات اقدس و تشریفات استقبال و مشایعت موکب‌های یونی در پایتخت دول معظمهٔ اروپا برای من بسیار موجب تفریح و انبساط است. به هم-چنین اگر کسی «کرتیکه» (۲) نوشته باشد اگر هم موجب انزجار قلب است ولی اطلاعش به هر سلطان پرستی که در این دعوی خود را حاذق می‌داند - «اول کسی که لاف محبت زنم منم» - از واجبات است. بعد از این اگر مطلب قابل ذکر می‌بخوانم ترجمهٔ او را برای یادگار تا رفتن خودم از این جای متوحش از تنهایی می‌نویسم! یحتمل وقتی صاحب‌دلی از این مسوده به این خاکپای محبان وطن‌رحمتی کند و از رنگ این نوشتهٔ ساده حالت مرا بداند و دریابد که به یاد وطن زنده‌ام و به ابنای او بنده، و از توجه قلبی آنچه نگفته‌ام بداند و ننوشته‌ام بخواند.

شاه ایران

تفصیلی از اخبار نویس خودشان نقل کرده بود به این مضمون: تا کنون از ورود شاه چیزی ننوشته‌ام. چون به من یکی از اشخاص حاضر رکاب که در مواقع مهمه تحصیل اطلاعات صحیحه می‌کند وعده داده بود لهذا منتظر بودم که از جای موثق اطلاعاتی نموده و بنویسم. دیروز با آن آقای ایرانی حاضر رکاب ملاقات نمودم. اینک از قول او که محل‌تردید نیست، مهمانی لورد سالسبری را به شما نقل می‌کنم. بعد از ناهار امین‌السلطان به کابنهٔ سالزبوری دعوت شد و شاه به خلوت

رفت . امین و لورد بنای صحبت گذاشتند :

لورد - همان نوازی و قدردانی ملت انگلیس را چگونه ملاحظه می فرمائید؟
 امین - معلوم است ما باید منتهای فخر و شرف را داشته باشیم که از دولت
 قوی شوکت و ملت بزرگ انگلیس این جور احترامات فوق العاده در حق ما مبذول
 می شود .

لورد - من از شاه می خواهم مخفی بدارم که پذیرائی شاه در دول متفقہ آلمان
 و افستریا (۱) قبل از آنکه اعلیحضرت شاه از طهران بیرون بیاید مطرح گفتگو
 شد و قرار گذاشتیم که شأن شاه را به اندازه اعتلای فوق الغایه ملاحظه نمایند. در
 برلین که دیدید ، در ویانه (۲) هم به همان قرار ملاحظه خواهید فرمود . ولی
 در پاریس معتقدیم که حالت کار تغییری داشته باشد .

امین - (دو دفعه از جای خود نیم خیز شده) ، بلی بی شبهه و تردید چنین
 هم باید بشود . من از تشکر این همه محبت و مهربانی شما عاجزم . مگر اینکه
 بعد از این که به حضور لورد نجیبی مثل شما رسیدم در طهران بتوانم خدمتی
 در خور ، در استقرار یکجهت دولت انگلیس و ایران بکنم . سردرهموند
 و لف شاهد است که با چه اشکالات مطالبات او را انجام داده ام و دقیقه ای فروگذاری
 و اهمال نداشته ام ، زیرا که من و سایر اشخاص دیگر هم می دانند که دولت انگلیس
 یک وجب از خاک ایران را طالب نیست . برخلاف ، سایرین در خیال انهدام کلیه
 بساط ما هستند . بعد از این من در کمال جرأت در حضور ولی النعم خودم طرفداری
 دولت شما را می کنم .

لورد - من هم به شما قول صحیح می دهم که در همه جا هر گونه اظهار
 دوستی خود را مضایقه نکنم و اگر شما پاره ای اصلاحات که به اداره ایران لازم
 است اقدام نمائید هر گونه اهتمامات از جانب دولت به پیشرفت منویات شما به عمل

خواهد آمد .

امین - محض شما صحبتی که در پتر بورخ در میان من و موسیو « کیرس » اتفاق افتاد به شما نقل می کنم .

نورد - زحمت نکشید . صحبت آن مجلس به من معلوم است . شما خودتان را خوب نگه داشته اید و هر چه گفته اید دفع الوقت و طفره (۱) بود ، و به حالت حالیه ، ما با دولت ایران فقط مرهون آقای امین السلطان هستیم و بس .

بیشتر از یک ماه مانده شاهنشاه در لندن موجب دلخوشی روزنامه‌های روسیه شده . مهمانی عمارت بلور لندن را نوشته بودند که شصت هزار نفر آدم بوده بازیهای عجیب و غریب نمودند . بعد از رقص پیش روی غرفه اعلیحضرت شاه آمده سرفرود آورده و سه دفعه شاه شاه شاه صدا نموده در جزء آتش بازی گلدسته در هوا پدیدار و از فشار دو کمه که با دست زن ولیعهد صورت شاه ، بعد صورت زن ولیعهد و بعد آتش فشانی غریب و بعد شیر خورشید دولت ایران با رنگ های الوان نمایان گشته و موجب خرسندی اعلیحضرت شاهنشاه گردید .

حکایت « لاتاری » و بیرون آمدن بلیط ده فوندی (۲) به نمره اعلیحضرت و دادن به عزیز السلطان و پاره نمودن او و جمع کردن خدام و گرفتن ده « فوند » از خزانه و خیلی جزئیات نوشته بودند .

در خاتمه یکی از « فلتون » های غزت « مسکوسکی ویدومست » نوشته بودند که انگلیسها از احترامات و تدارکات پذیرائی غیر معمول و فوق العاده شاه معلوم نیست که نشانه را زده باشند و منظور خودشان را به عمل آورده باشند . احتمال دارد که این که پادشاه ظالم مشرق را با تبعه نیم وحشی او در آینده قریب با تأمینات جدید دست چین نمایند .

بهمچنین در ورود اعلیحضرت شاه به پاریس پاره‌ای ترهات نوشته بودند . یکی توسط نظر آقا خبر داده‌اند که جمهوریت فرانسه فقط از وزرا و شخص اقدس شهر یاری پذیرائی رسمی معمول خواهد داشت . سایر اطفال حاضر رکاب قبل یا بعد از ورود شاه من غیر رسم بیایند و بروند این طور هم شد . میرزا رضا خان (آجودان جنرال) با ودایع محولی خودش قبل از ورود موبک همایون وارد شده و به «اوتل» رفته‌اند و قصر اقامه شاه در پاریس فقط برای این بود که عزیزالسلطان نمی‌توانسته در آنجا مثل لندن که در بغل پرنس دو کال جا داشت احترام داشته باشد .

امروز یک نمرة غزت «سوت» که مدیرش فضول درجه اول روسیه و شخصاً با اهالی آسیا عداوت مخصوص دارد گرفتیم . تفصیلی از مسافرت اعلیحضرت شاهنشاه نوشته بود . ما حاصلش این بود که پادشاه ایران همینکه راه رجوع مملکت خود را از روسیه دید البته فکری خواهد نمود که این راه را به روی خود نبندد و آن چه برای خوش آمد مغربیان وعده نموده همه را جزء منسیات باید دانست . زیرا که با بصیرت و اطلاع شاه ایران برتابد که در همجواری روسیه اقدامات اعادی مملکت ما را پیروی نماید .

این «قمروف» فضول مدیر روزنامه منطبعة پتربورغ «سوت» در «غزت» نیم وجبی خودش پارسال در مسئله کارون از همه بدتر اسب دوانی و رجز- خوانی می‌کرد! تر کمانها را به ایران سر می‌داد! مملکت را به طرح حمله «زالاتروف» نامی در دو هفته زیر و زبر می‌کرد! هم اگر چه نه به حد پارسال ولی بقدر کفاف یاده سرائی و هرزه درائی کردند .

افسوس که ملت روس با این متنفذین بی‌دین خودشان در پرتگاه بی‌تهی معدوم می‌شوند و ازین قبا دوزی به اندام دیگری دست غیب پیراهنشان را قبا می‌کند . هرگز نمی‌خواهند بفهمند که در تهران و پتربورغ مدیر «پولتک» خارجه شخص اعلیحضرت اقدس شهریار و امپراطور اعظم روس است . وزرای دول خارجه

این دو پادشاه فقط «ماکت» (۱) تحریرات و دستگاه اجرای خیالات آن دو پادشاه آسمان
 جاهند .

و هر چه اخبار نویسها از بیغوله‌های عالم جمع کرده به اداره روزنامه متبوعه
 خودشان می‌فرستند همه اراجیف است . نه سالیسبری می‌تواند ایران را بخرد و نه
 موسیو گیس می‌تواند ایران را بخورد ، و نه جانشین کاتکوف با قمر و فصول از
 اسرار باطنی و مطالب مخفی با خبر است ، همینکه :
 هر کس ز سر قیاس حرفی گفتند آن نکته که اصل بودنا گفته بماند

افضل التواريخ

(جلد سوم - تاريخ ايام سلطنت مظفر الدين شاه)

دوست مكرم ما آقاى حسين ثقفى اعزاز فرزند دكتور خليل خان اعلم الدوله كتابخانه‌اى نفيس از كتب خطى عهد قاجارى و كتابهاى فرنگى مربوط به ايران و مجموعه‌اى از اسناد و مكاتبات و عكسهاى دوران ناصرى و مظفرى جمع آورده است كه مشحون از نفايس تاريخى و اسناد گرانبهاست. يكي از كتابهاى خطى منحصر آن، نسخه كتاب افضل التواريخ است كه درين سطور به خوانندگان مشتاق و محققان تاريخ عصر قاجارى معرفى مى‌شود.

آغاز نسخه اين است: «استعانت از خدا مى‌جوئيم كه در هر نفس شكر نعمت او گوئيم. شكر او را به پايان نتوان برد كه دراداي هر شكرى شكرى ديگر واجب آيد ...»

مؤلف چنانكه در خطبه كتاب از خود نام مى‌برد غلامحسين افضل الملك مستوفى ديوان اعلى است كه از شعرا و ادباى زمان خود بوده و داراى آثار نثرى (از جمله سفرنامه‌ها) است. نسبش به كريم خان زند و كيل الراعايا مى‌رسد و آن طور كه مى‌نويسد نسبش چنين است: ابن مهدى بن على بن ابراهيم - متخلص به انور - بن كريم. افضل الملك طبق دستخط مظفر الدين شاه مأمور تاريخ نگارى سلطنت وى

شده و موظف بوده است که هر سال وقایع سلطنت و اخبار مملکت را در کتابی تألیف نماید. جلد اول افضل التواریخ مربوط به اخبار نخستین سال سلطنت مظفر الدین شاه (یعنی سنه ۱۳۱۳ قمری) است و آن را بنام «جلوس مظفری» در انتهای سال مذکور از عرض گذرانیده. بنحوی که در مقدمه کتاب حاضر مینویسد مجلد دوم مربوط به سنه ۱۳۱۴ را به «افضل التواریخ» موسوم ساخته بوده است. از جلد سوم که مخصوص وقایع سال ۱۳۱۵ هجری و نسخه مورد معرفی ما است نسخه‌ای در کتابخانه حسین ثقفی دیده شده است. نسخه، نسخه‌ای است که به خط خوش نوشته شده و بمهر افضل الملک رسیده است و آنرا برای شاه تهیه کرده بوده‌اند. جای بجای در حواشی خط افضل الملک دیده می‌شود و حواشی و یادداشتهایی بر متن با امضای «غلامحسین» (یعنی افضل الملک) الحاق شده است.

کتاب دو ضمیمه دارد: یکی جدول اوضاع و اخبار خلاصه ممالک عالم حاوی نام مملکت و مقدار مساحت و میزان نفوس و کیفیت حکومت و نام پادشاه یا حاکم و نام پایتخت و مبلغ امتعه و زرده و صادره در شش جدول (آسیا، اروپا، افریقا، امریکای شمالی، امریکای جنوبی، اوقیانوسی).
ضمیمه دیگر، ترجمه قسمت سوم از کتاب اعلام الناس است و آن کتابی است در اخبار هارون الرشید و عهد او.

افضل التواریخ با شرح عزاداری محرم ۱۳۱۵ در صاحبقرانیه شروع می‌شود. ابتدای کتاب اخبار مربوط به دربار و خاندان پادشاه و سلامهای اعیاد و تلگرافاتی را که به سلاطین ممالک شده حاوی است.
مؤلف مردی بی نظر بوده زیرا گاه در خلال مطالب تلویحاً و بریشخند به انتقاد از مراسم و اصول مملکتی پرداخته است. این نکته امری است نادر.
در خصوص اضافه مواجبی که به وزرا و رجال مملکتی اعطا می‌شده است نظر خود را چنین می‌نویسد:

اضافه مواجب وزراء

« من اگر این چند سطر بعد را ننویسم هرگز دولت از من مؤاخذه نخواهد کرد که چرا بذل و عدل مرا ننکاشتی و مجبور به تمجید و اغراق گوئی نیستی. حقیقت گوئی می‌کنم و شأن خود را برخلاف سایر مورخین اجل بردروغ گوئی و تملق و اغراق و مبالغه می‌دانم. ولی در ذکر صفات حمیده و راست و درست می‌نویسم این تاریخ هر ساله بنظر مبارک شاهانه می‌رسد مخصوصاً عرض و استدعا می‌کنم که اگر در عبارات خود اغراقی بنگارم ازین چاکر مؤاخذة سخت شود و تنبیه بعمل آید. این سلطان قدردان در دو صفت به سلاطین قاجارجه و به اکثر شاهان ایران رجحان دارد: یکی بذل و یکی عدل. خدا را شاهد می‌گیرم که درین دو صفت اغراق نگفته‌ام. چندان بذل عطایا و نثر مواهب دارند که مستوفیان دفترخانه مبارکه از احصاء آن عاجز هستند. عریضه احدی را که پول خواسته باشد بدون عطا جواب نمی‌دهند، طبقه چاکران که اضافه مواجب خواسته‌اند در حق آنها محل مواجب برقرار شده است. در دوره شاهنشاه سعیدانارالله برهانه دیدم که مخصوصاً بیك نفر از وزراء لایعیر تا سه هزار تومان اضافه مواجب مرحمت شد. لکن این سلطان با بذل ده هزار تومان از اصل مالیات بیك نفر اضافه مواجب مرحمت فرمودند و چند هزار نفر هستند که درین دوره اضافه مواجب فراوان برده‌اند. بهیچوجه در عطایا به نوکر خودداری ندارند. با اینکه درین دوره تقریباً دو کروار بر مالیات سابق ایران افزوده شده و تمام این اضافه مالیات به اضافه مواجب مردم داده شده... »

چون مرسوم مورخین دولتی بر آن بوده است که از گفتن حقیقت پیر هیزند افضل الملک چند جا عباراتی نظیر این عبارات را تحریر کرده است: « سبک من بر است نویسی است و گمان مکنید که من مورخ دولتی هستم و مجبور بوده‌ام که این اغراقها را بنگارم. »

عبدالحسین میرزا فرمانفرما

« کار بزرگی که درین ماه در دولت وقوع یافت تغییر وزیر جنگ و عزل نوابشاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر جنگ است که او مثل کوه سرسنگین بود و بهیچ وجه او را حرکت دادن ممکن نبود. »

در این قسمت شمه ای در حق فرمانفرما و بزرگی و کفایت و شیطنت و روحیات و جاه طلبی او و بستگیهای « اندرونی و بیرونی » او ذکر می‌کنند و برای تحقیق در احوال او و وقایع آن ایام بسیار مفیدست. آن سطور نشان می‌دهد که فرمانفرما در

مقام وزارت جنگ قصد دخالت در امور صدارت عظمی را داشته است و از فتنه جوئی و شوراندن یکی بر ضد دیگری خودداری نداشته است. تا آنکه عاقبت امین الدوله پا را در یک کفش می کند و به جد و جهد عزل فرمانفرما را خواستار می شود. و حتی از شاه می خواهد که بفرمانفرما در ولایات کاری ارجاع شود تا در طهران نباشد. پس از این واقعه بود که فرمانفرما به حکومت فارس مأمور شد.

در همین قسمت اشاره می کند که پس از عزل فرمانفرما چون عده ای از رجال دوام دولت و عزت خود را در خطر دیدند دست به کارشکنی نسبت به امین الدوله زدند. در چند صفحه بعد می نویسد:

« و ما منتظریم که ببینیم ازین صدارت عظمی چه می تراود و ترقی و تنزل ایران در انظار خارجه به چه پایه می رسد. لکن عموم مردم از خاص و عام، از وزراء و رعایا بالا جماع و بالاتفاق درصدد تخریب برآمده نگذاشتند که این صدراعظم دوامی پیدا کند.»

ناصر الملك

افضل الملك در یاد از ناصر الملك وی را چنین معرفی می کند:

« ایشان از وزراء بزرگ و اول پلٹیک دان و اول دیپلوماسی ایران و اول درستکار صحیح رفتار این دوره اند و فوق العاده طالب ترویج علم و دانشند.»

در همین قسمت به وصف باز دید شاه (و بقول مؤلف «نظاره») از کارخانه قند کاریزک (کهریزک امروزی) می پردازد و شرحی کشف در بیان معایب و خبطهای اداره آن کارخانه بیان می دارد و نوشته است:

«عاقبت رسیدگی به اختلاف میان دولت و کمپانی بلژیکی به عهده ناصر الملك واگذار شد. ولی ناصر الملك اظهار کرده است که اگر بگویم حق بجانب ایرانی است سفیر دولت خارجه از ایران می رنجد و اگر بی انصافی کنم و بگویم حق بجانب بلژیکی است این ایرانیان با دیدن ضرر بمحضر علمای اسلام حاضر شده متحصن و ملتجی می شوند و سخن بطول می کشد و مفاسد بار می آید!»

از همین تفصیل برمی آید که محتشم السلطنه هم به فیصله دادن به اختلاف مربوط به کارخانه قند دست اندر کار بوده است.

مؤلف موقع را مناسب یافته و درین مقام شرحی در باره سایر کارخانه‌های آن عهد (کبریت سازی چاه کنی، شیشه سازی، ریسمان بافی صنایع الدوله) بیان می‌دارد.

عروسی فخرالدوله و پسر امین الدوله

در همین قسمت تفصیل عروسی فخرالدوله و میرزا محسن خان معین‌الملک فرزند امین‌الدوله (پدر دکتر علی‌امینی) بیان می‌شود و در حاشیه با اشاره می‌نویسد:

«بعضی مردم محض بغضی که با امین‌الدوله صدر اعظم داشتند به نظاره نیامدند و از این وصلت اظهار کدورت می‌کردند.»

روابط مشیرالدوله و امین‌الدوله

در همین قسمت، از مناسبات و روابط دوستی فیما بین امین‌الدوله و محسن خان مشیرالدوله صحبت می‌شود. می‌نویسد که امین‌الدوله نام فرزند خود را بعلت دوستی فوق‌العاده قویم و محکم با مشیرالدوله، محسن گذاشت و پس از اینکه معین‌الملک به لقب مشیرالدوله‌ای رسید، امین‌الدوله لقب معین‌الدوله را برای فرزند خود دست و پا کرد و دختر مشیرالدوله را هم برای فرزند خود (محسن خان امین‌الملک) گرفت. اما چون دختر مشیرالدوله تحصیل کرده عثمانی و زنی بسیار فاضل بود اعتنائی به شوهر نداشت. همین امر آرام آرام موجبات برودت را پیش آورد و کار به جدائی کشید.

پس از اینکه امین‌الدوله به صدارت رسید اسباب فراهم آورد که فخرالدوله را برای فرزند خود بگیرد. در این وقت مشیرالدوله فشار آورد و طلاق دختر خود را گرفت. مؤلف افضل التواریخ می‌نویسد:

«لذا اورا طلاق گفتند. مردم بسی ملامت کردند و این عقد و عروسی فراهم آمد و از تقریرات الهی این بود که این کار تقویت آمیز بزرگترین اسباب خرابی و عزل جناب مستنطاب صدر اعظم شد. جناب مشیرالدوله بروی خود نیاورد. لکن باطناً درهم شد و به عزل صدارت اقدام کرد و جناب مشیرالدوله کسی نیست که سخن پوچ بگوید یا به هوای نفس سخنی

سراید. درین کار کوشید و بعضی مطالب بمرض خاکپای همایونی رسانید که اسباب عزل صدارت عظمی فراهم آمد .

ناصر الملک در وزارت مالیه

از مطالب مهم این قسمت شرح انتصاب ناصر الملک به وزارت مالیه و اصلاحاتی است که او در امور مالی و رسوم مالیاتها کرد. این قسمت واقعاً می تواند مثال و مصداقی از کاردانی و صحت عمل آن وزیر و اخلاق و اطوار انسانی او باشد. مطالبی که به تفصیل درینجا از راه و روش سازش میان وزراء و مأموران مالیات مملکتی در ولایات و « آوردن آب لیمو و شربتهای مبرد » بیان می دارد نشان دهنده وضع اجتماعی آن روزگار و کیفیت امور دیوانی است.

باب اول کتاب که مربوط به شرح حال يك ساله سلطنت عظمی در سال ۱۳۱۵ بود به صفحه ۱۲۷ خاتمه می یابد. باب دوم که مخصوص به بیان تغییر ایالات و وزارتخانه های ایران و مباشرین بیوتات دولتی است از صفحه ۱۲۸ شروع می شود.

تنبیه گران فروشان

درین قسمت ذیل خبر انتصاب محمد کریم خان منظم السلطنه به ریاست و وزارت نظمیه پولیس (= پلیس) و احتساب دار الخلافه، شمه ای در خصوص تنبیه میوه فروشان و قصابان و خبازان گران فروش شهر می نویسد. نقل آن خالی از تفریح نیست.

« سال اول مداخله این وزیر نظمیه بکار کسبه، میوه طوری ارزان شد که چندین سال کسی بآن ارزانی میوه نخورده بود. این مرد در اوایل ابداء رشوت از کسبه قبول نکرد. نرخی که از برای میوه گذاشته بود شنید که بار فروشان میدان و میوه فروشان بازار باز درنهانی گران می فروشند. يك روز خود به میدان آمد. اهل میدان او را نمی شناختند. وی پاره ای تفتیشات کرد دید که خر بوزه و هندوانه فروشان تقلب می کنند. گفت پدر سوخته ها هر چه از برای شما نرخ بندی می کنم باز بعد از يك روز بهوای نفس خود گران می فروشید. تأدیب هم که می شوید باز ترك عادات خود نمی کنید. بهتر آن است که مال شمارا غارت کنند. بفرمود تامل مردم رجاله که بقدر دو هزار نفر حاضر بودند بساط خر بوزه و هندوانه فروش را که بارهای زیاد حاضر کرده بودند غارت کردند مردم ریختند و میوه ها را بردند. دیگر پس از آن میوه

راگران فروختند . ،

باب سوم در ذکر اشخاصی است که درین سده به لقب دولتی نائل شده‌اند و امتیازات دولتی کسب کرده‌اند .

باب چهارم در ذکر اشخاص و رجال معروف است که درین سال وفات کرده‌اند، از جمله حاجی علیقلی خان مخبرالدوله، حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری، با تفصیل حیات و خدمات هر یک .

اکنون که این اوراق مطبعی تصحیح می‌شود، لازم است یاد آوری شود که بنا بر موده دست عزیز جهانگیر قائم مقامی، از محققان تاریخ قاجار، دوره چهار ساله افضل التواریخ در مجلس شورای ملی وجود دارد .

کتابی مهم در فلسفه از عبدالقادر اهری

تألیف سال ۶۲۹ و رباعیات خیام در آن *

نوشته شده با همکاری محمد تقی دانش پژوه

دو سال پیش ازین ، کهنه کتابی نادر و ممتاز در فلسفه به عربی ، که نخستین ورق آن افتاده است ، خدمت دوستان دکتر حسین مفتاح دیدیم (۱) . از تورق اجمالی آن معلوم شد که ذکری از خیام و ابیاتی از او دربر دارد . چون کتابت نسخه از آن سال ۶۶۶ هجری است ، از باب تجسس در اشعار خیام خالی از اهمیت و فایده نیست . (۲)

روزی که آقای علی دشتی نیت خود را بر تألیف کتابی درباره خیام بیان فرمود ما متذکر آن نسخه و تفصیل قضیه شدیم . چون ایشان آن نسخه را برای تکمیل اطلاعات خود لازم دانستند در خدمتشان به سراغ آقای دکتر مفتاح رفتیم . روز دیگر جناب دکتر نسخه را به منزل جناب آقای دشتی آورد و فرصتی شد که دوسه ساعتی به بررسی آن پرداختیم و اطلاعات مذکور در زیر از آن استنساخ شد .

چنان که گفته شد ، نخستین ورق نسخه آقای دکتر مفتاح افتاده است . بهمین علت نام مؤلف و کتاب بر ما مکتوم ماند و از سایر مطالب کتاب هم پی به هویت کتاب برده نمی شد .

* نقل از مجله فرهنگ ایران زمین جلد ۱۳ (۱۳۶) : ۳۱۱ - ۳۲۲ این مقاله در خدمت آقای محمد تقی دانش پژوه و با همکاری عالمانه ایشان نوشته شده است .
۱ - این نسخه در اواخر ایام حیات مرحوم مفتاح (که خدایش رحمت کند) به کتابخانه مجلس سنا انتقال یافت .

۲ - در ۱۱۹ ورق ۲۳ سطری حد متوسط ۱۵ کلمه در هر سطر خط نسخ ، کاغذ سمرقندی به قطع $\frac{1}{4} \times 16$ ، $\frac{1}{4} \times 12$ مورخ رجب ۶۶۶ .

قضا را پس از دو سه ماهی، سروکارمان به نسخ خطی کتابخانه مجلس افتاد. در میان کتابهای
ابتیاعی از آقای سید محمد مشکوة به نسخه‌ای از همین کتاب مورد بحث برخوردیم که اگرچه
نزدیک چهارصد سال از نسخه مفتاح جدیدترست (۱) ولی کامل است و نام مؤلف را در بر دارد.

باری این کتاب چنین آغاز می‌شود: «يقول العبد الحقير الفقير الى عفو الكبير الخبير
عبدالقادر بن حمزة بن ياقوت اهرى (۲) عفا الله عما سلف من خطاياہ و افاض عليه سجالات
من عطايہ مناجيا عاشقا اياه و راجيا ناشفاريہ ... اما بعد فاني عنيت مذحان وهن الذهن وآن
حبل القوة كالمهن ...»

نسخه آقای دکتر مفتاح سی و هفت سال پس از تألیف کتاب تحریر شده است و از
آنجائی که باقی مانده چنین است: «

«عالم المحسوس والمعتقول... كل مسؤل و يدعی وسیلة كل معمول، اللهم صلی علی الارواح
الطاهرة و الاشباہ الزاهرة و اردت ان اروق بمصفاة الفكر صفاء عن كدره ... و علی احياء
رسومه و اطلاله رؤوف عطوف المولى الامير الكبير افضل الامراء و الصدور ... صاحب السيف
و القلم ذوالمفاخر المأثورة و الشيم مهذب اسلام كهف الانام شمال الخواص و العوام مآل اهل
الايام كريم الخيم و الاخلاق شريف الانساب و الاعراق احمد بن الصدر السعيد ابي نصر بن
يونس اطال الله اعمار المعالي بطول بقاءه ...»

وقد اشرب عقلي ان علم الحكمة مرتب علی فنين احد هما الكشف عن ماهية العالم و اقسامه
من اعراضه و اجسامه ، و الثاني الكشف عن سبب وجوده من صفات ذاته و وجوده .»

نسخه چنین خاتمه می‌یابد: «و اوحداً افضل الامراء و الصدور اشرف الالهة و البدور بهاء الدين
مهذب الاسلام اسعد الله جده و جدد سعده لتغني عن البرهان و ليس الخبر كالعيان و لنختم كلامنا
حامدين لله و مصلياً علی نبي الرحمة و شفيح الامة محمد و آله و قد شرعت في تصنيفه يوم عرفة
و فرغت منه يوم الاربعاء منتصف محرم اول شهر سنة تسع و عشرين و ستمائة فيكون
المجموع خمسا و ثلثين يوماً حسوماً بعون الله الجليل و منه الجزيل و الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة
علی رسوله محمد و آله الابرار الاطهار، فرغ من تحريره في رجب سنة ۶۶۶ .»

۱ - بشماره $\frac{۵۲۴۹}{۶۲۴۳۳}$ در ۱۹۰ برگ ۱۷ سطری ، کاغذ اصفهانی قطع وزیري خط نسخ

شیخ ابوتراب طبسی در اول شعبان ۱۰۶۲ ، عنوانها شنگرف .

۲ - بعدها اطلاعی درباره احوال او در کتاب ابن الفوطی یافتیم که در انتهای این

مقاله درج شده است (۱.۱).

تقسيم بندي كتاب بدين شرح است :

الفن الاول

و هو يدور على قطبين : احدهما القطب الجنوبي الذي يليه اقليم الروحانيات و هو عالم النيب والملكوت عن المعقولات الباقية .

القطب الاول و هو الذي يليه اقليم الجسمانيات .

الباب الاول لاقليم الجسمانيات و هو الجواهر السفلية و هو المنصريات : القول في حقيقة الجوهر و اثبات وجوده .

الباب الثاني في الفلكيات .

القطب الثاني و هو الجنوبي، الذي يليه اقليم الروحانيات .

الباب الاول في النفوس السفلية .

الباب الثاني في النفوس العالية .

الفن الثاني

في سبب الوجود .

القطب الثاني في المعاد كه در چهار مسلك باين ترتيب است .

١ - مسلك صرف العقل بلا اعتصام بحبل الشرع .

٢ - مسلك صرف الشرع بلا استمسك بعروة العقل الوتقى .

٣ - مسلك مهلك خاوعن كلى السالكين عار عن ملك المالكين الى الابد .

٤ - مسلك مطروق بكلى طارقي العقل والشرع الحاوى لطرفي الاصل والفرع .

اين تقسيم بندي ياد آور ترتيبى است كه غزالى در المنقذ من الضلال و خيام در سلسلة-

الترتيب در باب چهار گروه متفكران اسلامى ذكر کرده اند .

كتب و ماخذ و اشخاصي كه از آنها درين كتاب نام رفته است عبارت است :

ابطال مذهب مذهب المعتزله (٦٢ پ) ، اهل السنة والجماعة (٧٨ پ) ، مقدم الاشاعرو

المتكلمين الامام العلامة اجل حكماء المتأخرين و افضل متكلميهم ابي عبدالله محمد بن عمر

بن الحسين الرازى (٦١ پ) ، صاحب الاشاعرة (٥٢ پ) ، ابا على ابن سينا (٤٩ پ) ، الشيخ الامام

حجة الاسلام (٥٦ پ) ، ابو العلاء المعرى (و كالنار الحية فمن رماد - و اخرها و اولها دخان) ،

المشبهة و الكرامية .

وقال شيخ الاسلام قطن دار السلام حلاج الاسرار، غواص بحار الاسرار، الشيخ الامام العلامة

الذى له حدة البصيرة مثل زرقاء اليمامة و هو شرب رى اصحاب الرأى والرئى و بيده طوامير

ارباب العقل للنشر والطى محمد الرازى بوأه الله اعلى الجنان (٢٣ پ) ، الشيخ الامام الفاضل...

محمود بن محمد السهر وردى انار الله برهانه (٣٥ پ) ، تفسير ابن عباس و سلطان المفسرين

(۴۴ ر) ، الفيلسوف الاعظم صاحب المنطق (۴۵ ر) ، قال حكيم العرب رضى الله عنه ان الله ملكه سبعون الف وجه كل فيضة من فيضاته وجه له فى كل وجه سبعون الف لسان (۴۶ پ) ، كما اشار عليه حكيم السلف وقدوة الخلف الجنيده رضى الله عنه (۶۷ پ) .

و بمثله رنت اوتار اهداب عين قضاة همدان مترنما على زير العراق و بم اصفهان غريق بحر المشق و حريق نار الشوق انار الله برهانه و اذل عداه و اهانته حيث ظنوا به الظنون الاليم و حل بهم داء الجنون الاليم ، و نعم ما قال الشيخ الفاضل ابوالعلاء فى شبه هذا المعنى :

زاوك بالعين فاستهوتهم ظنن
و حيث يقول الحلاج ايضا نظما :

فكان جوابى كسرعين و حاجب
كذلك نجوى العاشقين اذا التقوا
لم السن فى اعين و حواجب (۹۱ پ)

كما قال حكيم العرب يا اشباه الناس و لانس و نعم ما انشد فى هذا المعنى :
در برگى ۸۹ ر از اباحيه و قرامطه ياد شده است .

فجلهم اذا فكرت فيهم
حمير او كلاب او ذئاب

آخر

لم يبق من جل هذا الناس باقيه
و الله در امير شعراء الحكماء ذى الروح النوراني الانورى حيث يقول :

ز جنس مردمان مشمار خود را
گرت يزدان زرت دادست وزورى

چو بر تختى ، جمادى بر جمادى
چو بر اسبى ، ستورى بر ستورى

و رضى الله عن الشيخ القاسم بن على صاحب المقامات (۱۰۳ ر) ، و در همين صفحه از متنبى نام برده شده است .

در ۱۰۴ پ از على بن ابى طالب نام برده و به امام جعفر صادق شعر ، انى لاكتم من علم جواهره ... را نسبت داده است . سپس از شيخ سهرودى مقتول نام مى برد و اين شعر را نقل مى كند :

بالسران با حوا تباح دماؤهم
و كذا دماء البائحين تباح

اشعار فارسى كه درين كتاب نقل شده است اينهاست :

راه ازل و ابد ز يا تاسر
وان در كه نسفته اند در

چيزى چه طلب كنى كه كم
بيهوده مرو كه بار تو بر

(حاشيه ورق ۴ ر)

الاتا کی درین زندان فریب این و آن بینی

ز چاه کبر ظلمانی برون شو تا جهان بینی

(حاشیه همان ورق)

نظم حکیم الشعراء

عقل عقل است و جان جان است او	آن کزان بر ترست آن است او
دل گرچه [که] مست است خراب ازل است	وین مستی او هم از شراب ازل است
ذرات وجود را به خود نوری نیست	نور همه کس ز آفتاب ازل است

(حاشیه ۲۲ ر)

پاک از آنها که غافلان گفتند	پاکتر ز آنکه عاقلان گفتند
تو کی دانی که حال عارف چون است	با توبه جهان و از جهان بیرون است
این جور نگر که بر من مسکین کرد	خود خواند خودم براند دردم زین کرد
کو دل به دو زلف بت پرست تو دهم	که جان به دو نر کسان مست تو دهم
چون از دو فرو مانم و عاجز کردم	از دست تو قصه هم به دست تو دهم

(حاشیه ۲۳ ر)

کما هذا المعنى بعض شعراء الفرس :

جان قصد (۱) رحیل کرد گفتم بمر و	گفتا چکنم خانه فرو می آید
---------------------------------	---------------------------

(۳۰ ر)

در کنج خرابات بسی رندانند	کز لوح وجود سرما می خوانند
بیرون ز شتر گریه احوال فلک	دانند شکفتها و خر می رانند

(۲۳ ر)

ای غلام نقاب منقولات	فارغ از چهره های معقولات
----------------------	--------------------------

(۴۰ ر)

از خانه به کد خدای ماند همه چیز

جهان در جنب این نه چرخ مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا
نگر تا تو ازین خشخاش چندی مزد گر بر بروت خود بخندی
(حاشیه ۴۲ ر)

از هیبت آن نظر که جوهر بگداخت
هر ذره از و به عالمی دیگر تاخت
دریای الست موج تقدیر بزد
حاشا که وجود ما به صحرا انداخت
(حاشیه ۴۵ ر)

آسیابان رایبینی چون از ویرون شوی و ندرینجام بدیدی چشمت اربیناستی
(۴۷ ر)

ایضاً

بگذار حدیث آسیابی کو را گندم همه مردم است و آبش خون است (۱)
امامت گر ز کبر و حرص و بخل و کین برون ناید
به دوزخ دانش از معنی ورش در گلستان بینی
و گر چه طلیسان دارد مشو غره که آن آنجا
یکی طوق است از آتش ، تو آن می طلیسان بینی
(حاشیه ۴۸ ر)

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آنکه او را نکشند
(۵۴ ر)

یاد تو کنم کار مرا ساز آید نام تو برم عمر شده باز آید

۱ - بجای این بیت در نسخه مجلس آمده:

زین فرش زمین که سقف او گردون است گفتن نتوان هیچ که حالش چون است

ورز آنکه حدیث عشق تو گویم باز با من در و دیوار به آواز آید
(۵۶ر)

كما اشار اليه الجبر الهمام عمر الخيام قدس الله روحه :
از تو دو جهان برو [ن] تو از هر دو برون (۵۹ر)

ای با علمت جهان . . . هر دو زبون از تو دو جهان برون ، تو از هر دو برون
دلها همه آب گشت و جانها همه خون تا چیست حقیقت از پس پرده چون
(مجلس ۱۹ ر)

و الله در من يقول :

صد شهر در اندیشه آن روی فکوست دلهای جهانیان همه خسته اوست
ما می کوشیم و دیگران می کوشند تا خود که برد دست و کرا دارد دوست
(۵۹ر)

مکن عییم اگر کردم نظر بر صورت خوبان

نظر بر صورت خوبان خدا را نیز می باشد
(حاشیه ۵۹ ب به خط جدیدتر)

ای شده در نهان خود عاجز کی شناسی خدای را هرگز
تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی
(۶۳پ)

ليت الملاح و شرب الرح قد قربا بالنجم او عقدا في ذروة الفلك
فلم يفارق مليحا غير ذی کرم ولم يحن الى راح سوی ملك
(۶۶ر)

و كما نظم :

سیه باد روی سپهر کبود که با جور جفت است و زانصاف طاق
به عیسی مریم خری می دهد به کون خری می دهد صد براق

و كما انشد :

من گرسنه، چرخم ره نان می بندد
وین نقش نگر که این جهان می بندد
و آن را که بدادست دهان می بندد
سگ بر که و خر بر استخوان می بندد
و لله درایی الملاء حیث قال :

کافی منشاء الدجن تحتی
فها انا لا اطل ولا اجاد
(۲۶۶)

درحاشیه ۶۸ و بخط تازه تر آمده :

« یعنی علم به زفان حال آواز دهد. علم را اگر اجابت نکند علم رخت بر بندد. و علم گفته اند که دریافتن باشد چنانکه آن باشد، و عقل بصیرت و قوت باشد در دل و عقل در دل بمنزلت بصر باشد از جسم و بدان فرق میان مستحیلات و جواز جایزات توان کرد و به عاقل اقتدا کنند و به عارف اهتداء، و عقل آن باشد که ترا باز دارد از مهلکات، و اصل عقل خاموشی است و باطن عقل پوشیدن اسرار و ظاهر عقل اقتدا به سنت کردن، و چون هوا غالب شود عقل متواری گردد. »
و قد اشار السنائی رحمه الله الی هذا المعنی حیث قال :

با وجودش ازل به زیر آمد
پکه آمد و لیک دیر آمد
(۲۶۹)

فلذا قال بعض العارفين شعراً :

چو آدم را فرستادیم بیرون
جمال خویش بر صحرا نهادیم
(۲۷)۵

کما قبل :

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست

باز از چه سبب فکند اندر کم و کاست

گر نیک نیامد این صور عیب کراست

و نیک آمد خرابی از بهر چراست

بل لیصوغه احسن واتقن من الاولى لتجدد استعداد الهیولی كما اشار الیه المعلم الصالح فیلسوف الیونان حین ناظر الدهری والحکیم السقراط الزاهد، حیث قال: انحن کائنون فی الزمن الذی یأتی بعده و هذا رمز المعاد (۲۸۴)

کی دست دهد وصل چو تو دلبندی
 ای در بن هر موی من از تو مهری
 الا به هزار حیلہ هر یک چندی
 وی با سر هر موی توام پیوندی
 کما نطق به المعلم الصالح والحکیم الالهی والفیلسوف الربانی الیونانی افلاطون العظیم،
 و لله در حکیم الشعراء حیث یقول :

تا بدانجا رسید دانش من
 که بدانستم که نادانم
 (پ ۹۰)

كما اشار الیه الحبر الباهر والبحر الفامر عمر الخیام رضی الله عنه :

در جستن جام جم جهان پیمودم
 ز استاد چو راز جام جم بشنودم
 روزی ننشستم و شبی نغنودم
 آن جام جهان نمای جم من بودم
 (ر ۹۵)

و لله در السنائی حیث یقول :

همه اندرز من به تو این است
 که تو طفلی و خانه رنگین است
 (پ ۵۹)

مائیم درین کنبد دیرینه اساس
 آگاه نه از منزل و اومیدوهراس
 جوینده رفته‌ای چوموراندرطاس
 سرگشته و چشم بسته چون کاوخراس
 (پ ۹۷)

ثم انشد و سیر :

از روی حقیقتی نه از روی مجاز
 بازیچه همی کنیم بر قطع وجود
 ما لعبتک انیم و فلك لعبت باز
 رفتیم به صندوق عدم یک یک باز
 (پ ۹۷)

وانشد :

ز آوردن من نبود گردون را سود
 وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
 وز بردن من جاه و جمالش نفزود
 کاوردن و بردن من از پهر چه بود
 (پ ۹۷)

خانه به دو کدبانو ناروب بماند. (۱۵۲ پ مجلس)

تا چند ز دنیا و گزند اندیشی
 تا کی توز جان مستمند اندیشی

آنچ از تو توان ستد همین کالبدست
 و ما قصر الشیخ المعری فی ائارة هذا المعنی حیث یقول :

یا لهف نفسی کم مدن غدون فلد هم
 و الله اکبر لا یدنوا القیاس له

(۱۰۰ ر)

یشیر الی ما افصح ایضاح سنالاهوت السنائی بقوله :

کفر و دین هر دو در رهت پویان
 وحده لا شریک له گویان

(۱۰۲ ر)

حیث قالت نظماً حتماً :

هر کو برود چیزی ازو می ماند
 از بد بد و ز نیک نکو می ماند
 آن چیز فرو مانده نمی دانه چيست
 اینجا همه عاقلی فرو می ماند

استاد من آن باخرد و دانش جفت
 اسرار جهان بیجمله از من نهفت
 از عالم علوی وز جان شرح داد
 لکن چه کنم که با کسی نتوان گفت

(۱۰۲ پ)

آنان که مقیم آستان تو زینند
 کی مرده شوند، چون به جان تو زینند
 از آب حیات آن چنان نتوان زیست
 کز آتش عشق دوستان تو زینند

(۱۰۳ ر)

زین سوی اجل بین که چونی
 زان سوی اجل چنان بمانی

(۱۶۱ ر ، نسخه مجلس)

بنیان یقین بهشت مطلق دل ماست (فقط) (۱۰۳ پ)

و لله در من ترنم بهذا :

مرا با عشق تو جان در نکنجد
 در آغوشی دو جانان در نکنجد
 تو در کنجی بتا یا جان درین دل
 به تختی بر دو سلطان در نکنجد

(۱۰۳ پ)

کافری گر دلا تابی مسلمان ور مسلمان بمانی کافری بی
(پ ۱۰۴)

و الله در الفاربابی حیث یقول :

امروز برون زجام می نیست مرا یک دوست که دارد اندرون صافی
چون باده خورم کار من از دست شود

عقل و خردم به جملگی پست شود
گویند مرا که می خورم مست مشو

ناچار هر آنکه می خورد مست شود
(ر ۱۰۵)

تا همچو خلیل اندر آتش نشوی

چون خضر به آب زندگانی نرسی
(۱۶۴ پ ، نسخه مجلس)

کما قال حکیم الشعراء :

سگ و اسپ است با تو در مسکن این کردندست و آن یکی توسن
(۱۰۶ ر)

سیل اگر سنگ را بگرداند چون به دریا رسد فرو ماند
(۱۱۰ پ)

در مستی ما چو بوی هشیاری نیست غافل منشین که وقت بیکاری نیست
بیدار شو از خواب که داری درپیش خوابی که درو امید بیداری نیست
(۱۱۴ ر)

الاقطاب القطبية

ذیل بر مقاله قبل *

چند سال پیش ، دو نسخه از کتاب فلسفی مهم تألیف قطب‌الدین عبدالقادر ابن حمزة بن یاقوت اهری به زبان عربی دیدم که وصف آن بقلم آقای محمد تقی دانش پژوه و من در فرهنگ ایران زمین (جلد سیزدهم) منعکس شد . این دو نسخه یکی از آن دکتر حسین مفتاح و مورخ ۶۶۶ و دیگری از آن سید محمد مشکوة (که برای مجلس شورای ملی خرید شده) و از قرن یازدهم هجری است . اهمیت آن اثر بجز مباحث فلسفی به مناسبت ذکر آن است از خیام و نقل رباعی‌هایی از او .

نام و نشان این کتاب را در آن وقت در مآخذ نیافتیم و نسخه‌ها هم فاقد نام کتاب بود . اکنون موجب خوشوقتی است که با انتشار قسم‌ثانی جزء چهارم کتاب « تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقب » تألیف ابن الفوطی ، شرح حال نسبتاً بسیطی از این مؤلف صوفی حکیم به دست آمد ، بدین عبارت :

« قطب‌الدین ابوالفضائل عبدالقادر بن حمزة بن یاقوت اهری الحکیم الصوفی - کان من الحکماء الصوفیة المتألّهة ، سافر فی صباه علی قدم التجرید و التحصیل و دخل خراسان و فارس و قرأ علی الامام فخرالدین الرازی (که در کتاب خود نیز از او با عناوین و احترام بسیار یاد می‌کند) بهراة و دخل بغداد فی ایام الامام المستنصر بالله و لما رجع و من سفره الطویل استدعاه بهاء‌الدین الکلبیری و عمر لاجله مدرسة لطیفة ، لیشغل اولاده بها ، و ادرله الارزاق فاقام بها مدبدة ثم رجع الی اهر متوفراً علی التحصیل و الافادة و قصده جماعة من

طلاب العلم فانتفعوا به، رأيت سنة سبع و خمسين [وستمائه] وكنت أسيراً فدعالي وانفذني الى صاحبه شمس الدين حبش الفخار فأقمت تحت كنفهم مديدة وكانت وفاة مولانا قطب الدين في آخر سنة سبع و خمسين وله تصنيف سماه كتاب «الاقطاب القطبية» (۱)

ابن الفوطي ذيل احوال فخر الدين ابوالفضائل محمد بن ديلم شاه بن محمد النخجواني وزير (۲) و كمال الدين ابى الفضل محمد بن ابى الفضائل النخجواني الطبيب المتصوف نیز اشاراتی بدو کرده است و دكتور مصطفى جواد در مقدمه خود به اين موضوع پرداخته است (۳). همه اين مطالب گویای اهمیت قطب الدين در مطالعات مربوط به تصوف و حکمت است .

طبعاً اين كتاب همان اثری است كه دو نسخه از آن تا كنون شناخته شده است و عناوين ابواب آن در هر دو نسخه « قطب » است .

چون تاريخ وفات مؤلف سال ۶۵۹ هجری است، پس نسخه دكتر حسين مفتاح كه نزديك به عصر مؤلف نوشته شده نسخه ای است گرانقدر و گرانبها .

۱ - تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقباب از ابن الفوطی . جزء چهارم ، قسم چهارم ، طبع بغداد توسط مصطفى جواد ص ۶۶۴ .

۲ - ايضاً جزء چهارم قسم دوم ، ص ۳۲۵ .

۳ - ايضاً جزء چهارم قسم اول ، ص ۱۵ و ۱۶ مقدمه مصطفى جواد .

منتخباتی از سه شاعر شیعی قرن هشتم*

(نصره علوی رازی - حمزه کوچک و رامینی - شهاب سمنانی)

اخیراً بیست و پنج ورق از نسخه‌ای خطی، مورّخ به سال ۶۲۹ هجری، به قطع وزیری و با کاغذ نخودی رنگ کلفت (سمرقندی وار) و مجدول به سنگرف و به خط دو کاتب (و شاید هم سه کاتب به شرحی که بعداً گفته خواهد شد) به دستم افتاده است.

این نسخه اوراقی است با زمانده و جدا شده از جنگی است که احتمالاً اکثر اوراق آن محتوی اشعار شاعران و مناقب خوانان شیعی بوده است. چون بر روی بعضی از اوراق موجود ارقام مربوط به شماره گذاری قدیم صفحات با شماره‌های ۱۸۱ تا ۱۷۵ و نیز ۱۸۶ و ۱۸۷ دیده می‌شود، طبعاً عدد اوراق نسخه در زمان سلامت به حدود دو بیست یا بیشتر ازان می‌رسیده است.

این نسخه با کمی حجم، از حیث باز شناخت آثار سه شاعر شیعی مذهب که تا کنون نام و نشانی از آنها در مراجع معروف و رایج دیده نشده است، و هم از حیث اطلاع بر مضامین اشعار آنها که برای تاریخ رواج تشیع در نواحی عراق فوآئدی را در بر دارد، و اچند اهمیت خاص است. لذا به معرفی آن در این صفحات از طریق به دست دادن مطالب و محتویات آن می‌پردازد.

* نقل از یادنامه هانری کربن (زیر چاپ) .

- ۱ -

ورق ۱ الف - قطعه‌ای مثنوی (هشت بیت) در مدح شهاب‌الدین (که ازوبه «سلطان قلندران» نام رفته است) و ظاهراً هموست که اشعاری را از خود در اوراق بعد با تخلص «شهاب» نقل و نام خود را در ورق ۱۷ ب چنین رقم کرده است: «شهاب بن علی بن کمال سمنانی» چند بیت از آن قطعه نقل می‌شود:

چون مرکب عشق بر نشستیم	از خیل خیال باز رستیم
با اهل کمال هم نشینم	در حضرت قدس هم قرینم
خورشید سپهر و عزّ تمکین	فرزانه شهاب ملت و دین
سلطان قلندران عالم	کو راست قلندری مسلم
تا دهر بود بقای او باد	اخلاص من و صفای او باد

ورق ۱ ب و ۲ الف - بندی در دعا به عربی .

- ۲ -

خط نصره علوی رازی

ورق ۲ ب - ۱۱ ب : حاوی قصایدی از نصره بن محمد العلوی الرازی و حمزه کوچک . نصره رازی خود کاتب قسمتی از نسخه است . در ورق ۲۵ در انتهای قطعه‌ای منشور که در جای خود معرفی می‌شود رقم زده : « کتبه نصره بن محمد - العلوی الرازی فی شهور سنة تسع عشرين و سبعمائة الهجرية ، » همانطور که در ابتدای قصاید خود هم نوشته است : « لکاتبه نصره بن محمد العلوی الرازی » .

درین قسمت شش قصیده و یک رباعی (تا ورق ۸ الف) از نصره بن محمد علوی رازی و نیز سه قصیده از حمزه کوچک (که قصیده سوم ناتمام است ، بدین معنی که ورق بعدی افتاده - ورق ۸ ب تا ۱۱ ب) درج شده است .

بنحوی که مستفاد می‌شود نصره رازی از علویان است و اشعارش نیز در مدح

حضرت امیر مؤمنان . این است مطالع و بعضی از ابیات قصاید :
 قصیده اول (۴۸ بیت)

صبحدم چون افق از چهره تنق بر گیرد
 ملکت شاه حبش خسرو خاور گیرد
 شب همه جامه قیری به تن از غم بدرن
 روز پیراهن شاذی بیر اندر گیرد
 عقد سیمین ثریا همه بگسسته شون
 یزک لشکر خورشید دو پیکر گیرد...
 نو عروسان چمن زلف سمن شانه زنند
 تا همه روی زمین سنبل و عنبر گیرد...
 بودم آسوده من و عقل به یک گوشه به هم
 چون انیسی کی همی صحبت دلبر گیرد...
 بعد احمد ز که جویم ره اخلاص و صواب
 تا به محشر سرم از زیب وی افسر گیرد...
 پس از چند بیت به مدح یازده امام می پردازد و سپس می سراید :
 مؤمن آنست کی بیشک ره تزویر و دروغ
 در تنش تا رهقی مانده کمتر گیرد
 یا چو فصره ز میان، خلوت و عزلت طلبد
 پاک و یکرنگ ره احمد و حیدر گیرد
 بشکند فصره رازی سپه بدعت و کفر
 تا عیان ملکت اسلام سراسر گیرد
 بر همه ملک و ملک نعره زنان فخر کند
 چون ز اشعار علی نسخه و دفتر گیرد (۱)

هر که با نوح نشیند غم طوفان نخورد
با سلامت ز کف بحر ره برگیرد

قصیده دوم (۳۷ بیت)

هزبر معرکه دین مصطفی علی است
وصی احمد مختار مرثضا علی است ...
اگر تو میل به بهمان، و بر فلان داری
همان فلان کس و بهمان ترا، مرا علی است
خدا گواه و محمد که نصره رازی
بذین ... و بذان سرش مدعا علی است

قصیده سوم (۳۲ بیت)

سقانی شربة پشفی کلوم القلب خلانی
ترنم لی تحیاتی الا یا ایها الغانی ...
شکایت دارم از ایام و از یاران نافر جام
چنانک از صورت مبینی زرویم نقش بر خوانی ...
دلم کنجینه غم شد، تنم حمال هر محنت
رخم گشت آشکارا زرد از آفتهای پنهانی
دریغا روز ورنائی (۱) کی رفت از من به ناکامی
چه سودار من خورم چندین درین پیری^۲ پشیمانی ...
اگر با کنج قارونی، و کر با خضر و الیاسی
به زهد ار چون مسیحائی به بطش ار پور عمرانی ...
طریق اهل ایمان دان اساس ملت حیدر
امام و سرور مردان امیر دین یزدانی ...

خدایا نعمت ایمان و حب آل پیغمبر
در آن ساعت کی مرگ آید به نصرة دار ارزانی

قصیده چهارم (۳۹ بیت)

شهریاری کو امامت ز [۱] یزد جبار داشت
خون واندام و روان از احمد مختار داشت...
آن علی ، کاسیابانی ز یثرب دلدش
برد دریک شب به کاشان چون عدورا خوار داشت ...
(درین قصیده ذکر و مدح یازده امام دیگر هم به میان آمده است)

آفتابی گشت نصرة بر سپهر منقبت
تا ز نعمت آل یاسین دفتر و اشعار داشت
شکر ایزد را به تیر نعت و تیغ نظم و نثر
جان خصم مرتضی را مستمند و زار داشت

قصیده پنجم (۴۳ بیت)

شهنشهی که به حق « قل تعالوا » افسر داشت
تهمتنی کی هزاران چو سام چا کر داشت ...
چو احمد قرشی ار میان کرانه گزید
امام دین و ولی عهد خویش حیدر داشت ...
(پس از چند بیت به مدح یازده امام پرداخته ...)

خنک روان ابو لولوه شجاع زمان
که بر سرای نبوت رسوم قنبر داشت
اساس داس وی اندر سرای کون و فساد
قرار دین خدای و نبی سراسر داشت

به ضربتی که زد آن مرد پیاک دین در آس
 اساس شاذی آل نبی معمر داشت ...
 مدام صورت عیش و نشاط و کام و مراد
 خدای عزوجل شیعه را مخمر داشت ...
 که نصره است به دین فر به ارچه بار خدای
 همیشه در همه حالش به جسم لاغر داشت

قصیده ششم (بیت ۳۶)

میری که شرع و دین پیمبر تمام کرد
 تا حق به عزتش بقران در اسلام کرد ...
 اسب دعاش نصره رازی بیسته زین
 با دعوت مجاب ز جان هم لگام کرد ...

قصیده هفتم (بیت ۳۴)

سپیده دم که برین چرخ نیلگون بر جیس
 شود قرین قمر در منازل تسدیس ...
 نه روزگار مساعد نه دوستان یک دل
 جدا همه ز شریعت انیس لیلی وویس ...
 نه محرمی که توان گفت سر دل با وی
 نه مونس، نه رفیقی، نه غمخوری، نه جلیس
 خود این گروه چه چیز اند، یا چه معجون اند
 به صورت اند چو آدم ولی به فعل ابلیس
 یقین بدان کی به دنیا ازان بهشتی شد
 کزین گروه مشعبذ کرانه جست ادریس ...

خلاص خویش بیابی مگر ز حَبّ علی
 کلید مشکل دین و صلاح را تأسیس ...
 همیشه نصرة بیچاره در غم این است
 نه مستمند زر و طالب هریس و هریس
 مناقب علی و نعت آل شان وی است
 نه شعر و شاعری و بذله گفتن و تجنیس
 از اشاره به مناقب علی درین بیت می توان استنباط کرد که نصرة علوی رازی
 احتمالاً از زمره مناقب خوانان بوده است .

رباعی

بیرون شدن از دایره آب و دلی (؟) وز عالم علوی و محیط سفلی
 یکتاشدن اندر همه فن چون جلی (؟) بتوان ، نتوان بریدن از مهر علی

ورق ۸ ب - ۱۱ ب

سه قصیده است از حمزه کوچک که بنا بر اشارات خودش در قصیده اول، از
 مردم ورامین بوده است . او از همزمانان نصرة علوی رازی است . ازین حمزه
 کوچک چند بیتی در جنگ شماره ۳۵۲۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضبط
 شده است .^۱

۱- مطالع و ایباتی از اشعار مندرج در جنگ دانشگاه

ای یادگار حیدر کرار یا حسین ...	ای نور چشم احمد مختار یا حسین
مدح ترا شدست خریدار یا حسین ...	نازد همیشه حمزه کوچک به مدح تو
(صفحه ۱۱۶)	
دربار گاه مغفرتش یارم آرزوست ...	هر دم رضای ایزد جبارم آرزوست
کاظهار و مدح آن شه ابرام آرزوست ...	میگو همیشه حمزه کوچک بر روز و شب
وقت خروج آن شه ایمانم آرزوست ...	دیدار آن امام امامانم آرزوست
کز جاه و دولتت سر و سامانم آرزوست .	دایم حدیث حمزه کوچک برین بود

قصیده اول (۴۲ بیت) :

« حمزه کوچک فرماید »

آنکس منم کی آل نبی را ثنا کنم
 راهی که نهی کرد پیغمبر بدان شدن
 از مهر و از محبت زهرا و مرتضا
 گر اقتدا به «آل زیاد» ست مر ترا
 آل زیاد را که به نفرین حق درند
 بعد نبی سزای امامت علی بوز
 جایی که من وسلوی یا بزم زکردگار
 تا پیش من نهاده بوز در شاهوار
 شمر ویزید و همد که هر سه به لعنت اند
 بر دوستان احمد و حیدر دعا کنم
 آن راه را ورهبر آن ره رها کنم...
 هر صبح دم نگاه سوی «هل ائی» کنم...
 من اقتدا همیشه به «آل عبا» کنم
 از اعتقاد لعنت بی منتها کنم
 من خرنیم که روی سوی ناسزا کنم
 ابله نیم که آرزوی گندنا کنم
 احمق نیم که میل سوی کهر با کنم
 بر هر سه لعنت از سر صدق و صفا کنم

در چند بیت بعد بجز نعت حضرت علی مدح یازده امام را گفته است :

... اندر عراق حمزه کوچک منم که هست

زادی که در قیامه به دفع بلا کنم

زاد و مقام من به ورامین ازان بوز

تا سور دشمنان علی چون عزا کنم^۱

در بند سیم و زر نیم و شاعری و شعر

مداحی از برای شه اوصیا کنم

قصیده دوم (۹۰ بیت)

این قصیده در باب قرآن کریم است و به اغلب سور آن اشاراتی شده است .

۱- این بیت صریح است به اختلاف و نقارهایی که در آن قرن و پیش و پس آن عهد میان

اهل سنت و شیعیان مخصوصاً در نواحی مرکزی ایران دیده می شد .

مخصوصاً در باب آنچه شاعر معتقدست که به حضرت امیر اشاره شده است .

یکی روزی به راهی در مرا گفت
 جوایی دادم او را از سر علم
 چنین گفتم که او ماهی است روشن
 ز قرآن خواه مدح او که یزدان
 بخوان الحمد کاؤل سورة آمد
 « صراط المستقیم » اندر حق اوست
 بخوان از آل عمران « قل تعالوا »
 بهر صبحی بخوان « انا فتحنا »
 « ضحی » رابا « الم نشرح » چو خوانی
 به فیل آی و قریش و دین و کوثر
 ز خاطر حمزه کوچک در افشاند
 بلای روز محشر او نبینند
 به هر بیتی ترا بیتی است فردا

که مدح میرتان یزدان کجا گفت؟
 که چون بشنید او صد مرحبا گفت
 که مؤمن مدحش از شوق وهوا گفت...
 به قرآن بی حد و بی منتها گفت
 درو مدح علی یزدان دو جا گفت
 اگر « انعمت انعمت » ورا گفت...
 که وی در حق آن فرخ لقا گفت
 که حق در حق آن بدرالدجی گفت...
 بدان ناحق چرا گفت و کرا گفت...
 که کوثر بر نبی خیرالنسا گفت...
 به رغم آنک وصف کهر با گفت
 که مدح آن شهید کربلا گفت
 علی گفت و نبی گفت و خدا گفت

قصیده سوم (آنچه مانده ۳۳ بیت)

این قصیده فقط در مدح حسن و حسین (ع) است .

منم ز جان و روان چاکر حسین و حسن

دو آفتاب هدی افتخار و زین زمن

دو نور دیده زهرا که گردش ایام

ندیده دیده دگر مثلشان به سر وعلن ...

دو صبحدم، دو سعاده، دو گلستان، دو چمن

به کین جهانی گشتند هر دو را دشمن

نیافتند امان از جهان بی آزر
گذاشتند ز بس قصد و طعن جای و وطن

- ۳ -

خط شهاب سمنانی

ورق ۱۲ الف - ۲۱ ب :

قسمتی از این قسمت، طبق رقم مذکور در ورق ۱۷ ب بدین شرح :
« حرره اضعف عبادالله العلی المتعالی شهاب بن علی بن کمال السمنانی . . . تذکرة
لصاحبه و هوالصاحب المعظم عمدة الاکابر شمس الدولة والدين محمد المقری لازال
معظماً و امور دولته منظماً » به خط شهاب بن علی بن کمال سمنانی است و او
اشعاری از خود، بطور یادگار و تذکره برای شمس الدولة والدين محمد مقری
(از اکابر و افراد دیوانی و دولتی آن عهد) درین اوراق نوشته است. تفصیل آثار نوشته
خط او بدین شرح است:

قسمتی از قصیده (۹ بیت)

که در مدح دوازده امام است با تخلص نصره (قطعاً نصره علوی رازی)
طرف جانب از علوم و [۱] از عمل پر کن مدام
کاسه پر باید تو خواه از چین و خواه از مرودشت^۱
گر همی خواهی خلاص خویش ازین غرقاب جهل
حب اهل البیت جو، یعنی جناب چار وهشت
دین اهل البیت دار و مهر آل طاهرین
خواه در کاشان نشین و خواه در رستاق خشت^۲

۱- در گلستان سعدی هم از کاسه چینی و مردشتی یاد شده است .

۲- خشت از شهر کهای فارس (ابن البلخی)

منت ایزد را که نصرة در میان این کرده
 عهد اول تازه کرد و واچشیدن باز جشت (۹)
 در ره دین خدا مردانه و ثابت قدم
 خانه دل دار از مهر علی و آل مشتمل^۱
 کار مردان است دین پروردن و تن کاستن
 نیست کار هر خسی بیهوده رایبی سست نشت^۲
 تا بود نام طبایع در مجامع آخشیج
 تا به لفظ عام باشد سنگ برد و خاک رشت^۳
 مؤمنان معتقد را سال و ماه و روز و شب
 باد میمون اختر و فرخنده چون نوروز و جشت^۴
 هر که با ما یک دلست^۵ از روی دین جانش فدا
 وانکه باشد منکر ما بی ریا کو «طون و طشت»^۶

قصیده (۷۶ بیت)

از شهاب سمنانی در منقبت علی بن ابی طالب (ع)
 پیش ازان کین چارطاق هفت منظر کرده اند
 فرض بر ارواح انسان حبّ حیدر کرده اند ...
 چشم اقبال شهاب از مهر رویت در ازل
 کوری چشم خوارج همچو عبهر کرده اند...

۱- مشتمل = لبریز

۲- نشت = زبون

۳- برد در لهجه های جنوب هنوز هم به سنگ گفته می شود، مثلاً مسجد بردی در فارس.

۴- جشت به قرینه عبارت از مراسم شادمانی بوده است، در لغت دیده نشد.

۵- اصل: + و
 ۶- از امثال بوده است.

ای عزیز از خوار و سمنان کم طلب روزی خود
 رزق انسان چون مقدر جای دیگر کرده اند
 زین سخن بگذر شهاب و بدمگو از نیک و بد
 چون ترا در نیک و بد گفتن مخیر کرده اند...

قطعه (۱۱ بیت)

از شهاب سمنانی

شیر خدا و ابن عم مصطفی علی است روح بتول و خسرو آل عبا علی است...
 بهر نجات آخرت از فضل ایزدی ورد شهاب در که و بیگاه یا علی است

قصیده (۵۷ بیت)

از شهاب سمنانی در مباحث حکمی

دلا مگو که بد و نیک ز اقتضای قضاست
 که اختلاف قضا یا ز اختلاف هواست ...
 چراغ خلوت روح از ان ندارد نور
 که شمع فکرت تو بر مهتاب باد ریاست...
 شهاب را که به فسق و فجور همتا نیست
 امید عفو به فضل خدای بی همتاست
 درین محاربه رو بر نتابد از تنها
 اگر چه عاجز و مسکین و بی کس و تنهاست

قصیده (۲۳ بیت)

از شهاب سمنانی در نصیحت ، و ذم دنیا .

ای دل ز حال دنیا و دین بی خبر مباش

چون شیخ و شاب در هوس خواب و خور مباش

مانند کوزه دسته هر انجمن مشو
 همچون پیاله مایل طرف کمر مباح ...
 بر خانه حیوة که رسم بقاش نیست
 گو جام منکسر شو و گو سقف و درمباح
 چون روی و موی دلبر بی مهرت ای شهاب
 آشوب خلق و فتنه دور قمر مباح
 قصیده (۲۴ بیت)

از شهاب سمنانی در نصیحت
 بر صفحه زمان ز مروت نشان مجوی
 رسم وفا و شرط کرم از جهان مجوی ...
 چون گوسفندت از بدردگرک حادثات
 راه نجات خویش به سعی شبان مجوی
 در تاب آفتاب محبت بسوز تن
 وز دوستان مهر نما سایه بان مجوی ...
 آب روان و گل اگر ت جان دهد شهاب
 آب روان مخواه و گل بوستان مجوی
 قطعه (۲۴ بیت)

از شهاب سمنانی - فی مدیح سلطان القضاة والعلماء فی عهده واوانه مجد الملة
 والدين الشيرازي عليه الرحمة .

مصطفی را به خواب دیدم دوش
 با ملایک میان خلد برین ...
 گفتمش کای خلاصه اطوار
 سخنی بشنو از شهاب حزین ...
 کیست بر روی روزگار امروز
 آنک باشد خدای یار و معین ...

گفت محبوب و بر گزیده حق خسرو شرع مجدد ملت و دین
 غزلیات (هفت غزل از شهاب سمنانی نقل شده)
 بطور مثال نقل می شود :

ای صیت عشقت غلغلی در ملک جان انداخته
 مهر تو هر دم آتشی در انس و جان انداخته...
 جان شهاب خسته دل تابسته در عشقت کمر
 بختش کلاه سروری بر آسمان انداخته

قطعه (سه بیت)

ای بس که شمع عنبر در خلوت مرادم از سر کشی همی زد با تیغ خور زبانه
 قصیده (۴۷ بیت)

از شهاب سمنانی - در مدح خواجه جلال الدین عزیز الله مشهور و معروف به
 شاه جهان که به هندوستان فرستاده شده است .

زان سنبلی که زلف تو بر ارغوان نهاد آشوب در نهاد من ناتوان نهاد ...
 در راه تیر هجر تو گردون دل مرا از بس غرض که داشت بجای نشان نهاد
 از روی مهر سایه فکن بر سر شهاب نام مبارکت چو قضا مهربان نهاد
 بگذشت از آسمان ز شرف هر که چون تو پای در بارگاه عالی شاه جهان نهاد
 والا جلال دولت و دین آنک حکم او در معدلت قواعد نوشیروان نهاد ...
 شاهها شهاب قصر ثنای ترا بنا نی از برای سیم و زر و آب و نان نهاد
 بکر ضمیر من چو به طاوس میل داشت بگرفته فارس روی به هندوستان نهاد
 نظم چو آب و آتش من آتش حسد تیریز و فارس چیست که در اصفهان نهاد
 ای کاج دیر زود رسیدی به حضرتت کاندر رهم قدم پی آرام جان نهاد ...

من کلام فردوسی

بخط دیگری - ۲۵ بیت

ازینجا ببعده شیوه خط نسخه با خط شهاب سمنانی تفاوت یافته است
اشعار

از افضل العلماء شهاب الدین کمال مدظله: سه قطعه جمعاً در هشت بیت در مدایح:
قصیده (۶۳ بیت)

از شهاب سمنانی در مدح خواجه طاهر سمنانی (عزالدین)
سر از ممکن بر آوردند نا که لشکر بهمین
جهان زال را کردند طرق سیم در کردن
چنان سر رشته عالم به زیر برف پنهان شد
که در سوراخ مروارید غلتان رشته سوزن
نظام ملک عزالدین که از رشک کف بذلش
به هایا های می گرید دمام ابر تر دامن ...
چو باشد اشتها صادق چه لوزینه چه گوزینه
چه مانند تن عری خواهی نمود، خواهی خزا دکن ...
گرم سمنان نیاید خوش، روم تا چو نه ددهلی
ورم ددهلی نباشد خوش روم تا روم یا ارم ...
ملان دهر عزدین و فخر مملکت طاهر
که چون زنبق همی گردد ز سهم اول دشمن ...
قصیده (۳۶ بیت)

از شهاب سمنانی در مدح صاحب اعظم خواجه جلال الدین یونس
هر که که در دلم هوس یار بگذرد
آهم ز چرخ آینه کردار بگذرد ...
در راه عشق از ... سر بگذاری شهاب
سهل است کار آنک ز دستار بگذرد ...

اکثر ایات این قصیده به علت پارگی لب کاغذ و سائیدگی غیر قابل قراءت است.

- ۴ -

خط نصره علوی رازی

ورق ۲۲ الف - ۲۵ ب : قسمتی است از داستانی منثور به خط همان نصره علوی رازی که اوراق اول نسخه نیز به خط اوست . عباراتی از این اوراق به شرح زیر نقل می شود .

«... و نقش دیگر انگشتی: انا مستجیر بک یا امان الخائفین و آن انگشتی حسین بن علی بن ابی طالب باشد علیهم السلام . محمد گفت کدام روز خروج کند؟ گفت روز پنجشنبه باشد که پدید آید و روز آذینه وقت نماز پیشین خروج کند. سیصد هزار مرد با وی نماز کنند . محمد گفت او را چه معجز باشد؟ صادق علیه السلام گفت هر معجز که جمله پیغمبران را بوزه باشد خدای تعالی بر دست وی ظاهر گرداند. اما در عهد وی کارها باشد که دگر چنان پدید نباشد ، اول هفتصد هزار مرد بر وی گرد آیند . دوم آن باشد که هر کجا که لشکر گاه وی باشد اگر در بیابان باشد و اگر در سر کوه هفتاد هزار چشمه آب پدید آرد خدای تعالی . سیوم هر سنگی هموار که به امام دهی و انگشتی بر وی نهد نقش در گیرد چنانکه ما بر موم نهیم . آنگاه برسید که لشکر گاه وی چند باشد؟ گفت چهل میل باشد و در لشکر گاه وی طرار و مخنث و فاسق و تمام نباشد و در لشکر گاه هفتاد هزار جای قرآن خوانند و جمله نماز جماعت کنند و هر که از پس فرزندان من نماز کند و دعا کند هر حاجت از خدای تعالی بخواهد روا شود و جمله گنجهای روی زمین پدید آید و جمله روی زمین عدل گیرد ...»

جوهر نامه نظامی *

مأخذ تنسوخنامه و عرایس الجواهر

به استاد نجیب و دانشمند
محمد تقی مدرس رضوی

موقعی که کتاب عرایس الجواهر و نفایس الاطایب کار ابوالقاسم کاشانی (تألیف سال ۷۰۰ هجری) را تصحیح می کردم و توسط انجمن آثار ملی به چاپ رسید (تهران، ۱۳۳۵) چون تصوری رفت که مأخذ اصلی آن تنسوخ نامه ایلخانی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (چاپ استاد محمد تقی مدرس رضوی، تهران بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸) است مواردی چند، به منظور تطبیق از آن دو کتاب نقل شد و مقابل هم در ضمائم کتاب عرایس به چاپ رسید.

در آن موقع به منخیزه ام خطور نمی کرد که کتاب تنسوخنامه ایلخانی با بعضی تغییرات جزئی از کتاب دیگر نقل شده باشد، و روزی خواهد رسید که تصنیفی از سال ۵۹۲ هجری به دست خواهد آمد و معلوم خواهد شد که تنسوخنامه خواجه هم کتاب اصیلی نیست.

قصه از این قرار است که حین فهرست نویسی کتب خطی کتابخانه ملی ملک در سال ۱۳۴۶ (به اتفاق محمد تقی دانش پزوه) با کتابی به نام جوهر نامه نظامی آشنا شدم. چون متن از قرن ششم و علی الظاهر قدیمترین اثر فارسی موجود در

باب جواهر بود توجهم را به خود کشید و به اجازت آقای حسین ملک (واقف محترم کتابخانه) عکسی از آن تهیه شد تا در مقام فرصت به استنساخ و طبع آن بپردازم. درین ماههای اخیر که چند بار و هر بار مقداری با آن ور رفتم و تورق کردم ذهن را با عبارات و مطالب تاریخی آن آشنا یافتم. چند حکایتی در آن دیدم که به یادم بود در جای دیگر دیده‌ام و احتمال دادم که کاشانی آنها را در کتاب خود ذکر کرده‌است. پس از مقابله چند مورد دریافتیم که تقریباً تمام مطالب جوهر-نامه نظامی در کتابهای عرایس و تنسوخنامه وجود دارد و حتی عبارات مؤلف جوهر-نامه در اکثر موارد عیناً نقل شده است. عجب تر آنکه خواجه نصیر طوسی چند سطر مربوط به ابتدای خطبه را هم تغییر نداده است!

پس از وقوف برین مطلب یعنی نقل کتاب جوهر نامه در کتاب تنسوخنامه و عرایس، مشکلی هم ایجاد شد و آن این بود که کاشانی به کدام یک از دو کتاب نظر داشته است؟ به جوهر نامه نظامی که مسلماً خواجه آن را در دست داشته‌واز روی آن تنسوخنامه را پرداخته است یا به اصل جوهر نامه؟ برای گشودن این مشکل یک بار مواضعی از هر سه کتاب را با هم مقابله کردم و به قرائنی دست یافتم که دلالت دارد بر اینکه مبنای کار کاشانی به عکس آنچه در مقدمه عرایس نوشته‌ام کتاب تنسوخنامه نیست و او مستقیماً جوهر نامه نظامی را مورد استفاده قرار داده بوده‌است. زیرا مطالبی در عرایس به نقل از جوهر نامه نظامی آمده است که در تنسوخنامه نیست، مانند قصه مرورایدی که ملک مؤید در سفر از کرمان به نیشابور در شهر نیشابور خرید، و طبعاً حکایتی است از آن که ما خدمت مؤلف عرایس، جوهر نامه نظامی بوده است.

نکته دیگری که مؤید این نظر است آنکه فصل عطر در دو کتاب تنسوخنامه و عرایس مبحثی است که مؤلف جوهر نامه نظامی بدان پرداخته و مؤلفان تنسوخنامه و عرایس از ماخذ دیگری این فصول را در کتاب خود آورده‌اند و عبارات و مضامین

این فصل در دو کتاب به هم شباهت ندارد و اگر کاشانی کتاب تنسوخنامه را مستقلاً مبنای تألیف خود قرار داده بود می‌بایست که در فصل عطر نیز آثاری از عبارات کتاب خواجه (تسنوخنامه) مشاهده شود.

بطور کلی میان عرایس و تنسوخنامه از حیث مطالب اختلاف وجود دارد و از جدولی که برای مقایسه در انتهای عرایس الحاق کرده‌ام معلوم می‌شود که فی‌المثل فصل ترکیب و تعجین عطرها خاص عرایس است و یا آنکه جای بعضی از فصول در دو متن به اختلاف و با پیشی و پسی آمده است.

باری، جوهرنامه نظامی نسخه‌ای است علی‌الظاهر یگانه که نسخه دیگری از آن فعلاً شناخته شده نیست. (۱) نسخه موجود کتابخانه ملی ملک نسخه‌ای است قدیمی که از آنها چند ورق‌واز میان دو یاسه بزگ افتادگی دارد. نسخه‌ای است کاملاً رنگ و رو رفته که خطوط آن به علت کهنگی و سائیدگی و آبدیدگی غیر قابل قرائت شده بوده است و در همین سی سال اخیر (علی‌الظاهر موقعی که نسخه را می‌فروخته‌اند) بر روی خطوط قدیم با قلم آهنی (بطوری که حدس می‌زنم) دوباره نویسی کرده‌اند، اما به نحوی ناشیانه. به طوری که بسیاری از کلمات را که نمی‌شناخته‌اند یا کلماتی را که معوج شده بوده است و نمی‌توانسته‌اند درست بخوانند به صورتی مغلوط در آورده‌اند. موارد این بد نویسی یکی و ده تا و پنجاه تا نیست. به همین علت تصحیح متن بسیار دشوار است زیرا نسخه آب دیده و رنگ و رو رفته قدیمی مغلوط شده است.

از غلطهای حادث شده، برای مثال این چند تا را نقل می‌کنم:

قلیطاعون (به جای علت طاعون) - یعقوب اعشق کندی (به جای یعقوب اسحق کند) (به انگشتی) - خرونه (به جای خزانه) - حق (به جای اسحق).

۱ - نسخه دیگری از آن به خط قرن یازدهم در زمستان ۱۳۵۲ لاهور دیدم (کتابخانه دانشگاه پنجاب) ولی از اول مقداری افتادگی دارد.

نسخه به اعتبار کاغذ و خط آن کتابت قرن هشتم هجری بوده است. خطش نسخ و صفحات همه مجدول و عناوین شنگرف است. در صفحه اول ترجمی و در صفحه دوم سرلوحی پیشانی وار دارد. در هر صفحه پانزده سطر کتابت شده و یکصد و پنجاه و شش ورق است.

نام مؤلف جوهر نامه نظامی به علت سائیدگی و آب دیدگی نخستین ورق مجهول است. در مراجع هم نتوانستیم که نام و نشانی از این کتاب و مؤلف آن بیابیم. در خطبه کتاب عبارتی که نام مؤلف را در بردارد چنین است: «... اما بعد چنین گوید شیخ کبیر (بک کلمه سائیده) اکرم اشرف زاهد با رع متقی ...» (ریخته و سائیده شده).

آغاز کتاب جوهر نامه چنین است: «الحمد لله فاطر الصنایع و مبدع البدایع و ملهم الخلائق و موضع الطرائق (در نسخه تنسوخنامه اساس چاپ استاد مدرس رضوی: موضح) ... سلم تسلیماً کثیراً» که به جز اختلاف در دو سه کلمه کلاً با عباراتی که در خطبه تنسوخنامه دیده می شود یکی است.

مؤلف جوهر نامه نظامی پس از این خطبه در مقدمه خود نام یکی از «صدور» (وزیران) را می آورد که کتاب به نام او مزین شده. عین عبارت مربوط به قسمت مورد ذکر چنین است:

(محلهای ناخوا و سائیده شده نقطه چین شده است)

«... ذاتی شریف مؤید با تأیید الهی واجب است که در هر قرنی موجود گردد و مصلحت ملت و دولت دینی و دنیاوی بدو منوط باشد و مصالح... در سایه دولت او... بودن و چنین دولتی که سایه او... تاابد پاینده باد... احیاء عالم و بقای ملت... باشد نیست مگر ذات اشرف... و عرض اکرم... صدر صدور عالم عادل مؤید مظفر منصور نظام الملک صدر الدنیا والدین قوام الاسلام والمسلمین کھف الضعفاء والمساکین

فخر الملوک یمین السلاطین... الدوله عمده الملة جلال الامه صفوة... قطب المعالی محیی العدل والانصاف قدوة صدر العرب والعجم رضی الانام صفی الامام ملک ملوک... الشرق والغرب ذوالمناقب والمناصب اعظم خواجه جهان ایران و توران اینانج قتلغ بلکا... خواجه جهان ابوالفتح مسعود (۱) بن دستور الصدر الشہید بہاء الدین علی بن ابی القاسم خالصه المؤمنین اعز الله انصاره وضاعف مجده واقتراره کہ جناب مبارکش قبله اقبال اهل عالم است و ذات اکمل عرض اشرف او منبع عدل و انصاف است...» (پس از چند سطر دیگر ورق تمام می شود و یک ورق افتادگی دارد.)

مؤلف در انتهای مقدمه می نویسد: « و چون بنده ضعیف التفات خاطر اشرف زاده الله شرفا مشاهده کرد واجب دید بہ حکم آن التفات و تقرب بہ خدمت مبارک کہ مختصری جمع کند از گفتار حکماء متقدم در معرفت جواهر و آنج مرین بنده را بہ تجربہ معلوم باشد بہ حکم ممارست حرفت جوهری و صنعت حکاکی و حکایاتی کہ در این باب از معتمدان و اصحاب تجارب بطریق مسامع معلوم گشته بود با آن الحاق کند. هر چند بنده را محل آن نبود کہ پیش خورشید چراغ افروزد اما بہ حکم آنکہ اندک مایہ تحصیلی کرده بود و مناسبت حرفت جوهری تقلید کرده... و بہر وقت مواعی بہ حکم عوایق روزگار در پیش می افتاد کہ مانع تألیف این خدمت می گشت تا در اواخر شہور سنہ اثنی و تسعین و خمسمائہ اتفاق تألیف این خدمت افتاد و این مختصر جمع کرده آمد، چون تذکرہ می باشد و بہر وقت شرف مطالعہ اشرف می یابد و معرفت جوهری کہ مطلوب باشد و تحقیق و یقین معلوم رأی انور می شود و خاصیت ہر یک و قیمت آن و بہترین و بدترین آن محقق می شود نہ آن کہ بہ کتابی دیگر یا بہ غیری در آن رجوع باید کرد و آن را بہ پارسی در قلم آورده شد تا نصیبہ شنوندگان از آن شاملتر باشد و خواص و عوام طالبان را از آن نصیبی وافر تر تواند بود و این مختصر را جوهر نامہ نظامی نام نہادہ آمد تا بہ یمن القاب مبارک مزین و مشرف باشد و بہ اقبال و قبول خواص و عوام ملحوظ، ان شاء الله تعالی.»

۱ - نظام الملک صدرالدین ابوالفتح مسعود بن صدر شہید (با همین عنوان و لقب) وزیر تکش بوده است (حبیب السیر ۲: ۵۳۹، تہران. چاپ کتابفروشی خیام).

کتاب در چهار مقاله تنظیم شده ، بدین موجب :

مقاله اول- در کیفیت مفرداتی که جمله معدنیات و غیر آن ، از مرکبات عالم سفلی از آن مترکب شوند و علل معادن بطریق کلی و چگونگی آن ، و آن چهار فصل است .

مقاله دوم- در جواهری که از جمله حجر باشد و غیر آن و علل حدوث هر یک و کیفیت وجود آن و شرح معادن و خاصیت و منفعت و مضرت هر یک ... آن که به طریق صنعت سازند و قیمت هر یک و جلادادن آن و تصرفات و آنچه مناسب آن بود ...

مقاله سوم - در انواع فلزات سببه و سبب حدوث هر یک و خواص و مضرت از شرح معادن و اشباه بعضی از آن که به طریق صناعی سازند و مرکباتی از آن جمله ترکیب کنند .

مقاله چهارم- در انواع متفرقه که متناسب این مختصر باشد، چون صنعت میناگری و تلاویحات و غیر آن .

آنچه از مقایسه میان فصل بندی سه کتاب برمی آید عبارت است از این که مقاله اول جوهر نامه نظامی در هر دو کتاب دیگر (تنسوخنامه و عرایس) نقل شده است ، با این تفاوت که خواجه عیناً همان ترتیب مؤلف جوهر نامه را رعایت کرده ولی کاشانی به این مقاله عنوان قسم اول نهاده و مطالبش را در سه فصل مرتب ساخته است .

مقاله دوم جوهر نامه در کتاب عرایس به مقاله اول از قسم اول تبدیل شده ولی ترتیب ذکر سنگها به ندرت پس پیشی یافته، ولی در تنسوخنامه فصل مروراید که در جوهر نامه مؤخرست مقدم قرار گرفته است .

مقاله سوم در عرایس همان مقاله سوم است ، به علت آنکه کاشانی قسمتی از سنگهای مربوط به مقاله اول را تحت عنوان جواهر متوسط جدا ساخته و بدان

عنوان مقاله دوم داده است .

بهر تقدیر در این مقاله ابتدا وصف کبریت و زیبق به عنوان فصل اول و دوم و سپس مبحث حصر فلزات آمده و پس از آن زر و نقره و نحاس و رصاص و اسرب و حدید و خارصینی و در انتهای مقاله انواع معمولات و ممزوجات مورد بحث قرار گرفته و همه این مباحث در هر دو کتاب هست ، جز آنکه در تنسوخنامه ضمن فصل ممزوجات چند مبحثی در باب دندان ماهی و عاج و آبنوس و روغن بلسان و ختو و سقنقور اضافه دارد .

مقاله چهارم که در باب میناگری است در دو کتاب مورد بحث نیست و به جای آن در هر دو کتاب مبحث عطرها مورد معرفی قرار گرفته است .

اینک بحث ما در مورد جوهر نامه :

به نحوی که ملاحظه شد مؤلف گفته است که کتاب را در سال ۵۹۲ نوشته و از اشاره‌ای که به حرفه خود کرده است معلوم می‌شود که پیشه‌اش زرگری و حکاکی بوده و در این فن مهارت و ممارستی داشته است ، به دلیل مطالبی که توانسته جمع کند یا از خود بنویسد (و چنین کاری از عهده خواجه نصیر ریاضی دان و ابوالقاسم کاشانی دبیر و مورخ علی القاعده نمی‌بایستی بر آید ، مگر آنکه درین فن هم دستی داشته‌اند) و در مطاوی تألیف او مواردی هست که مؤید این نظر است از جمله اینک می‌نویسد :

«در شهر سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه (یعنی چهار سال قبل از تألیف این کتاب) که این ضعیف را خداوند عالم سلطان السلاطین علاء الدینیاو الدین تکش (۱) (در نسخه مکس) خلدالله ملکه مثال مبارک فرمود به حاضر شدن به عسکر منصور به در شهر سرخس و فرمود تا از خزانه معموره عمرها الله پاره‌ای زمرد ریحانی

بیاورند. شکل آن مربع و روی ممسوح و بی‌عیب و در مساحت کف دستی و گرداگرد آن در زر گرفته و مرصع کرده به وزن سی مثقال از راه تخمین. اما بر روی آن صورت تخت شاهی انگیخته کرده در غایت کمال صورتگری و در زیر تخت صورت دو شیر کرده و بر دو جانب تاج صورت دو مرغ و آن صورتها را جامه‌گری و موگری به غایت خوب و کزازه (؟) کرده که مثلاً از خود نتوان کرد... الخ.»

نیکه روشن است که اگر در فن خود مهارتی تام نداشت تکش او را به اردو نمی‌خواست و در باره چنان زمردی با او شور نمی‌کرد و نظر او را نمی‌پذیرفت که: «آن صورت لایق شعار اسلام نیست و در ملت پیغامبر ما علیه‌السلام صورت حرام است خاصه با خود داشتن... و آن اولیتر که بروی کلمه لا اله الا الله رسول الله... بیاید نوشت و بر روی صورت هر دو شیر نام مبارک ما بیاید نوشت تا بعد از دور ما تذکره باقی باشد... این ضعیف در حضرت مبارک به خدمت چنین مهم مشغول شده و آن را تمام کرد. در اثنای این خدمت بر لفظ اشرف راند که قیمت آن چند باشد و در خزانه ملوک متقدم مثل این بوده است و از متقدمان صناعت جوهری هیچ‌کس مثل این ندیده است؟ این ضعیف گفت خداوند عالم را ملک و سلطنت دایم باد! هیچ آفریده مثل این پاره زمرد ندیده است. این عذیم‌المثل است و در تواریخ قدیم و حکایات ملوک متقدم و خزاین ایشان هیچ‌کس نشان نداده است و در هیچ کتابی که بدین نوع علم منسوب است نیآورده‌اند و مقومات جوهری که جواهر را قیمت‌کنند به قیاس آنچ امثال این جنس دیده باشند قیمت‌توانند کرد. چون هیچ جوهری مثل این ندیده باشند این را قیمت‌توانند کرد. پس آن را قیمت نیست و چنانکه مثل زنند از در یتیم یعنی که او را مثل و یار نیست این پاره زمرد را هم یتیمی اولیتر چندان که این قیمت‌توان کنند! مثلاً چنانکه گویند چند بار خراج خراسان و عراق ارزد. و چون این خدمت به اتمام انجامید این ضعیف تشریفی

یافت از خزانه معمور پادشاه خلدالله ملکه که هیچکسی مثل آن نیافته بود مثل آن
(کذا)، والعلم عندالله.

شرح این قضیه را که مربوط به مؤلف کتاب اصلی است خواهی نصیر در
کتاب خود نیاورده و کاشانی هم در نقل با عبارت « آورده اند » ضبط کرده و کلمات
« ضعیف » را به « استاد حکاک » برگردانده و عبارت را موافق ترکیب و مقام کتاب
خود مرتب ساخته است.

مورد دیگر شرحی است در مورد سنگ باران که ضمن آن مؤلف می نویسد:
« در خزاین سلطان السلاطین خلدالله ملکه و اعلاشانه و برهانه (۱) چند پاره از آن
سنگ به الوان مختلف این ضعیف دیده است... » (ورق ۱۰۳). این مطلب در هیچ
یک از دو کتاب نقل نشده.

یا حکایتی که از قول خواجه‌ای از معتبران تجار که در سال پانصد و پنجاه
و پنج هجری در کرمان بوده نقل کرده است. ولی به علت پیریدگی رنگ نسخه و
دوباره نویسی صورتی مغلوط دارد و قسمتی ناخوانا و قسمتی نامفهوم است. (ورق ۹۲)
یا این قصه که « احمد بن الولید الفارسی آورده است که در دریای هند جماعتی
اند که کشتیهای مرا بدرقه می کنند و نگاه می دارند. در قرب ایشان سنگی دیدم
درو سوراخهای بسیار کرده بغایت خرد. آن سنگ را به اندام خویش می داشتند.
موی را از بیخ منقطع می کرد و در آن تعجب کردم و از احوال آن تفحص. » (ورق
۱۰۳) و این قصه هم در هیچ یک از دو کتاب تنسوخنامه و عرایس نیامده.

یا این که مؤلف جوهر نامه نظامی در فصل مربوط به زیبی می نویسد: « به
طریقی که در صناعت کاشی گری (۲) یاد کرده شود » (ورق ۱۲۳) و در دو کتاب

۱- یعنی سلطان علاءالدین تکش

۲- متأسفانه قسمت مربوط به کاشی گری در نسخه جوهر نامه به علت ناتمام بودن آن
وجود ندارد. اگر موجود بود معلوم می شد که آیا کاشانی در فصل کاشی گری مطالب خود را
از آن نقل کرده است یا نه؟

دیگر نیست .

مؤلف جوهر نامه به احتمال قوی از مردم خراسان بوده ، زیرا اطلاعاتی را که از مصطلحات مردم نسبت به احجار و اشیاء می دهد تقریباً منحصرست به ناحیه خراسان . مقداری از آن موارد را بر برهان استدلال خود نقل می کنم .

- آن را (زمرد) در خراسان صابونی گویند . (ورق ۳۴)

- نوعی دیگرست زرد فام که آن را جوهریان خراسان زمرد الوان رنگ

می خوانند . (ورق ۴۶)

- که آن را در خراسان طرملح خوانند . (ورق ۴۶)

- آن بورد سفید که در خراسان آهک خوانند . (ورق ۶۲)

- چنانکه در خراسان زیتی (الماس) را اعتبار کنند ... و در اصطلاح حکاکان

خراسان زیتی از لون کر مه (؟) خوانند . (ورق ۵۳)

- به لون کلسان (؟) است که آن را در خراسان کر مه (؟) گویند . (ورق ۵۳)

- حجر جمس را در خراسان اعتبار کنند . (ورق ۶۳)

- دیگر نوع (دهنه) که آن را در خراسان دهنه ترش خوانند . (ورق ۸۷)

- حجر الظفر که آن را در خراسان خروی گویند ... و آنچه سیاه بود در

خراسان حسی (؟) خوانند . (ورق ۹۱)

- و گمان آن است که آن ریزه سنگ مهاست که آن را در خراسان شکر

سنگ خوانند . (ورق ۱۰۱)

- و او را در خراسان مر قشینا گویند و کوه کلان خراسان مر محول (؟) خوانند .

(ورق ۱۰۶)

- و نیشابوریان آن را نمک رزه گویند ... و آنچه سرخ است در حدود

غور بود و در خراسان آن را نمک غوری خوانند . (ورق ۱۱۰)

- کبریت را در خراسان گوگرد خوانند . (ورق ۱۲۱)

- و در خراسان عمل سرنج پیش نمی‌دانسته‌اند. (ورق ۱۲۳)
 - و آن را در خراسان... (ناخوانا) طلا خوانند و در ترکستان ده دهی
 گویند. (ورق ۱۲۶)

- حاصل آن آهن نرم بود چنانکه در خراسان گدازند. (ورق ۱۴۱)
 ازین نوع اشارات و اطلاعات محلی دربارهٔ خراسان در سراسر کتاب زیادت
 و استخراج موارد مذکور در فوق برای اینکه معلوم شود که خواجه نصیر و کاشانی
 سعی کرده‌اند که علائم و اختصاصات مربوط به کتاب اساس را از متن دور کنند کافی
 است (اگرچه خواجه خود طوسی و از خراسان بوده است).
 ناگفته نباید گذشت که خواجه نصیر و ابوالقاسم کاشانی جای جای بر مطالب
 مأخوذ از کتاب جوهر نامه نظامی اطلاعات محلی و شخصی و نیز مصطلحات زمان
 خود را وارد ساخته و ازین حیث هر یک از آن دو کتاب فوایدی دیگر یافته‌است و
 نباید کتب آنها را بکلی بی‌ارج و بی‌فایده دانست. ایرادی که بر آنها واردست این
 است که چرا مأخذ اصلی خود را مکتوم داشته‌اند و یادی از حکاک خراسانی
 نکرده‌اند و زحمات او را ندیده گرفته‌اند.

موقعی که به تحریر این مقاله مشغول بودم دوستی بر من وارد شد و گفت چه
 می‌کنی؟
 قضیهٔ سه کتاب را مو به مو برای او بازگو کردم و جدول سه کتاب را که
 درست کرده بودم به او نمودم.
 چون خوب شنید و جدول را به دقت دید گفت چه بسا که حکاک خراسانی
 هم مطالب خود را از کتاب دیگری برداشته است!
 - گفتم به هر تقدیر من کتاب را استنساخ و به نشر آن اهتمام کرده‌ام تا حق
 حکاک خراسانی محفوظ بماند. و اگر روزگاری می‌ج‌او باز شد بشود. و این است آن
 جدول برای مطابقت و مقابله.

جواهر نامه

واجب الوجود تعالی و تقدس به کمال قدرت ازلی و علم لم یزلی بعد از ایجاد عالم ارواح و ملائکه و افلاک و محرکات آن در جوف فلک قمر که عالم سفلی است چهار عنصر بیافرید . . . (ورق ۶)

فصل در اخبار و حکایات که در یاقوت گفته اند - آورده اند که ملک سر ندیب را پاره ای یاقوت بوده است بر مثال دسته کاردی وزن آن کمابیش پنجاه مثقال و هیچکس خبر نداده است که به وزن آن یاقوت دیده اند .

آورده اند که در روزگار قدیم در معدن یاقوت غلافی یافتند بزرگی چون آن را بشکستند پاره ای یاقوت یافتند مثل صلیبی و درین روزگار معتمدان حکایت می کنند که مثل این پاره یاقوت سرخ بر تاج ملک روم دیده اند مرصع کرده .

فصل در ذکر اصداف - صدف حیوانی است ظاهر او را دودفه بود درهم رسته بر پشت که آن را مفصلی بود که وقتی گشاده شود و گاهی فراهم آید به - اختیار او در میان آن دودفه گوشتی بسور رنگ گوئی

تنسوخنامه

واجب الوجود تعالی و تقدس به کمال قدرت ازلی و علم لم یزلی بعد از ایجاد عالم ارواح و ملائکه و افلاک و متحرکات آن در جوف فلک قمر که عالم سفلی است چهار عنصر بیافرید . . .

فصل در اخبار و حکایات که در باب یاقوت به تسامع رسیده و معلوم شده است - حکایت آورده اند که ملک سر ندیب را پاره ای یاقوت بوده است بر مثال دسته کاردی وزن آن کمابیش پنجاه مثقال . زمانی نیکو و با طراوت و هیچ کس خبر نداده است که به وزن آن یاقوت دیده اند و هر کس که ملک سر ندیب و معبر باشد آن پاره یاقوت با او باشد .

و دیگر آورده اند که در روزگار قدیم در معدن یاقوت غلافی یافتند بزرگی . چون آن را بشکستند یاقوت پاره ای یافتند مثل صلیبی و معتمدان حکایت میکنند که مثل این پاره یاقوت سرخ بر تاج پادشاه روم دیده مرصع کرده .

ذکر اصداف - صدف حیوانی است که بر ظاهر او دودفه باشد برهم پیوسته بر پشت ، که آن را مفصلی باشد که وقتی گشوده

عرا یص الجواهر

واجب الوجود تعالی و تقدس به کمال قدرت ازلی بعد از ایجاد عالم ارواح و ملائکه و افلاک و محرکات آن که در جوف فلک قمر که عالم سفلی است چهار عنصر بیافرید . . .

فصل پنجم در اخبار و حکایاتی که در یاقوت گفته اند معتمدان صادق القول حکایت می کنند که پادشاه سر ندیب و معبر را پاره ای یاقوت بر سبیل ارث از آباء و اجداد رسیده بر مثال دسته کاردی وزن آن کمابیش پنجاه شصت مثقال و پادشاه آن را در دست گرفته و دائماً سبلیت خود به آن می مالید و به دست هر که افتد پادشاه از دیار او باشد و هیچ کس نشان نداده است که به وزن آن یاقوت بهرمانی دیده اند .

آورده اند که به ایام قدیم در معدن یاقوت غلافی یافتند چون آن را بشکستند پاره ای یاقوت مثل صلیبی یافتند و آن بر تاج قیاصره روم دیده اند آن را جبل گفته اند . . .

فصل در ذکر اصداف - صدف حیوانی است بر ظاهر پشت او دودفه درهم رسته که آن را مفصلی باشد که وقتی

گشاده شود و گاهی فراهم
آید به اختیار او و در میان آن
دودفه گوشتی بور رنگ ...

باب اول در صفت زر
و خاصیت و منفعت آن و غش
آن - هر گاه که شعاعات آفتاب
در زمینی مستعد تأثیر کند به
سبب اثر حرارت و سخونت
در تجاوزیف آن زمین رخانی
و بخاری متولد شود ...

گردد و گاهی فراهم آید به
اختیار او و در میان آن دو
دغه گوشتی بور رنگ باشد ...

فصل اول - در صفت
زر و خواص آن - و تکون
زر در معدن چنان باشد که
هر گاه شعاعات آفتاب در
بعضی از زمین تأثیر کند بسبب
اثر حرارت آن در تجاوزیف
زمین بخاری و دخانی متولد
شود .

چیزی مثل عرقی باوی آمیخته
بود ...

اول در صفت زرو خواص
آن و علت تکون آن در معادن
و عواض و لوازم آن و آنچه
متناسب آن باشد. سبب تکون
زر در معادن هر گاه که شعاعات
آفتاب در بعضی از زمین تأثیر
کند بسبب اثر حرارت آن در
تجاوزیف زمین دخانی و بخاری
متولد شود ...

نسخه های شاهنامه *

اشعار شرف‌الدین علی یزدی در باره فردوسی

شرف‌الدین علی یزدی مؤلف تاریخ دوره تیموری، مشهور به ظفرنامه، در باره نسخه‌هایی چند از شاهنامه که در عهد او نوشته شده بوده چند قطعه و منظومه دارد و آن اشعار در نسخه‌ای از منظومات و مکتوبات او متعلق به کتابخانه «روان کوشکو» در ترکیه به شماره ۱۰۱۹ مندرج است. به مناسبت چاپ مجموعه مقالاتی که انجمن آثار ملی به یاد کار تجدید بنای آرامگاه شاعر به چاپ می‌رساند نقل و چاپ اشعار مورد ذکر را مناسب می‌داند، و این است آن ابیات:

جهت جلد شاهنامه که پسر چقماق شامی (۱) نویسانده بود

مشو قانع از من به نقش و نگار	اگر چند هستم چو خرم بهار
که رضوان فردوس فردوسیم	بیا شاد می از دم قدسیم
ندیده ز فرماند من خبر	به شه نامه چون داده‌ای پره‌نر
به کف ابر بهمن به دل رود نیل	به تن ژنده پیل و به جان جبرئیل

* - نقل از یادنامه فردوسی (تهران. ۱۳۴۹) توسط انجمن آثار ملی.

۱- مراد امیر شمس‌الدین محمد میرک است (تاریخ جدید یزد. ص ۱۰۰)

تاریخش که بر طبله (۱) نوشته‌اند

از دو باب کتاب شهنامه فهم تاریخ کرد فرزانه
۸۳۹

مثل سابق

بحمدالله از دولتی بر دوام سخن گوی هر مجلسم بی کلام
تماشا که زمره قدسیم که من سور فردوس فردوسیم
ثنا خوانم او را که آن پرهنر نکو داده از صاحب من خبر
به تن‌زنده پیل و به جان جبرئیل به کف ابر بهمن به دل رود نیل

تاریخش

مقرر کرده تاریخم مجلد قضا با میر شمس‌الدین محمد
۸۴۰

مثل سابق

ز فرخنده فردوسیم شد عیان که اسما فرود آید از آسمان
چه باقی است فردوسی ازوی مقیم مزین به هر گونه ناز و نعیم
ز هر بیت قصری بر افراخته بهشتی دمی را وطن ساخته
در اوصاف چون حله بافی کند به بزم خرد باده صافی کند
ز یکران معنی زده حور صف همه صاف راح لطایف به کف

تاریخش

نسخه شهنامه از توفیق حق چون شد تمام
گفت در تاریخ آن فردوس فردوسی سلام
۸۴۱

۱- ظاهراً اصطلاحی است برای غلافهای چرمینه‌جعبه مانند که نسخ خطی نفیس را در آنها می‌گذاشتند.



هو، از موقف «اطيعوا الله واطيعوا الرسول اوولى الامر منكم» فرمان قضا جريان پذيرفت که در منتصف بعضى نسخ شاهنامه که از نو نوشته مى شد موضعى صورتگرى مشتمل بر نمودار مجلس بزرگوار اندراج يابد و جهت پشت آن موضع اين آيات سمت نظم پذيرفت ، و من الله التوفيق .

خدایا به لطف که بی انتهاست چولطف تو باشد چو حاجت به خواست

(بعد از نه بیت در حمد باری ...)

که جاوید فردوسی آسوده باد	به جایی که نامش به آن مرده داد
روانش به فردوس اعلى مقیم	ممتع به انواع ناز و نعیم
چه نظم است کان پرهنر داشته	چه کاخ فصاحت که افراشته
ندانم چه گویم من این گفته را	ازین سان گهرهای ناسفته را
نخوانم به سحرش که هست این حلال	نه معجز که باشد به شرع و بال
بیان من از وصف آن قاصر است	بیان نیست حاجت، سخن ظاهر است
چو چندی بر آن داستان شگرف	گذشتم تأمل کنان حرف حرف
ز کنجش بسی گوهر اندوختم	ز شمعش چراغ دل افروختم
ز الفاظ جزل و معانی بکر	پر از کام شد جیب و دامان فکر
چنان خواست خاطر که سعیی برم	سپاس نکوئی به جای آورم
زدم قرعۀ مشورت با خرد	خرد بعد از اندیشه این رای زد
که فحوای این نسخه نامدار	حدیثی است فرسوده روزگار
همه بود و شد حاصل نظم اوست	زهست و ز باشد نه رنگ و نه بوست
بیاراسته پیکری دلپذیر	ولی نیست جانی درو جایگیر
چو خواهی که گردد ز تو شادمان	روان سراینده داستان
به جانی بیارا تن این سخن	که بی جان چه خاک سیاه و چه تن

دل ازوی به جان شد نصیحت پذیر
 به نیروی توفیق کاری کنم
 شود نام شاهان ماضی بلند
 گزینم که دل روح را منزل است
 که عالم سراسر تن واوست جان
 کیانم یکایک کنند آفرین

.....

صواب آمد این رایم از عقل پیر
 بر آنم کنون کاختیاری کنم
 که شهنامه گردد بدان ارجمند
 چوزین نسخه اینجا به جای دل است
 کنم ذکر فرماندهی کامران
 شود شادمان روح شاهان ازین

.....

پس ازین ابیات هشتاد بیت در مدح مغیث الدین و الدین ابوالفتح ابراهیم
 پادشاهزاده تیموری سروده شده است که از نقل آن اجتناب می شود.

دستورهای سیصد ساله برای زبان فارسی *

آن‌کو به زبان خویشتن درمانند
نادان بود ار دوسد زبان می‌داند
فرزند وطن به هر زبان ره جوید
دستور زبان فارسی گر خواند
قرب

از زمانی که تجار و سیاحان فرنگی به ایران آمدند ، بخصوص در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی که دورهٔ افتتاح روابط سیاسی و تجاری با دولت صفوی بود علمای فرنگ کتابهای متعدد چه از نوع سفرنامه و گزارش و چه ترجمهٔ کتب ادبی فارسی مانند گلستان (که به زبان لاتینی در سال ۱۶۸۰ در آستردام انتشار یافت) تألیف و طبع کردند .

در آن عهد آموختن زبان فارسی برای فرنگیانی که قصد سفر مشرق داشتند لازم بود تا بتوانند در قلمرو وسیع تکلم به زبان فارسی (از جمله هندوستان) به آسانی حوائج خود را بیان کنند . لذا دورشته کتاب (لغتنامه^۱ و دستور زبان)

*- نقل از مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات علوم انسانی سال سیزدهم شمارهٔ چهارم (۱۳۴۵)

س ۱۳۰- ۱۳۲ (یادنامهٔ عبدالعظیم قریب)

۱- در باب لغت نامه‌هایی که فرنگیان برای زبان فارسی نوشته‌اند ، به مقالهٔ اینجانب

در مقدمهٔ لغت نامهٔ دهخدا مراجعه فرمائید .

وسیله کار بود، همانطور که امروز کتب متعدد در طریقه آموختن السنه خارجی به زبان فارسی تهیه می شود و رغبتی بی حد و حساب و مسابقه وار برای هر کس پیش آمده است .

چون این یادنامه برای فردی و استادی تدوین شده است که نامش با تاریخ دستور زبان فارسی همراه و آمیخته است لذا مناسب می داند قدیمترین دستورهایی را که فرنگیان برای زبان فارسی نوشته اند معرفی کند ، بخصوص که مرحوم استاد قریب نیز در تدوین دستور خود کتبی را دیده بوده است که آن کتب خود مبتنی بر اسلوب و مأخوذ از اصول فرنگی است . (۱)

۱

عناصرهای زبان فارسی

Rudimenta Linguae Persicae

تألیف Ludovico de Dieu

این کتاب ۹۵ صفحه ای و به قطع خشتی که در سال ۱۶۳۹ (قریب ده سال بعد از وفات شاه عباس اول) در شهر « لوگدونی با تا وروم » (همان لیدن امروزی در هلند است که از قدیم مرکز طبع کتب شرق و مربوط به شرق بود) طبع شده ظاهرأ اولین کتابی است که به زبان لاتینی در طریقه آموختن زبان فارسی ووقوف بر قواعد دستوری آن تألیف گردیده است .

کتاب به چهار قسم تقسیم شده است . در قسمت اول از حروف رایج در زبان فارسی و چهار حرف مخصوص (ک ، ژ ، چ ، پ) و حرکات کلمات و توجه داشتن به کلمات همشکل ولی مختلف التلفظ (مثل گل و گِل) بحث شده است .

نیز در همین مبحث به کلماتی اشاره شده است که به دو صورت تحریر و تلفظ می شود (خواه به تخفیف یا تلخیص) مانند ده = دیه ، ره = راه ، دهن = دهان ،

۱- مانند «دستورسخن» میرزا حبیب اصفهانی.

برون = بیرون ، بدن = بودن، چو = چون، ورنه = وگرنه، و غیر اینها، یعنی آنچه که در یک معنی استعمال می شود .

قسم دوم در بحث از فعل است . درین بخش از ضمائر متصل و منفصل و طریق اتصال ضمیر به فعل و بعد زمان و وجوه افعال بحث شده است .

دنباله این فصل قسمتی مخصوص معرفی افعال مرکب است ، خواه آنها که با افعال معین استعمال می شود و خواه آنها که با افعال دیگر (مانند تیمار خوردن، باز خوردن ، سو کند خوردن ، بر هم خوردن) .

بعداً جدولی از وجوه فعل ساختن و سوم شخص مفرد زمان حاضر از افعالی که بی قاعده اند یا در حرفشان تغییر پیدا می شود برای سهولت کار مراجع کنندگان الحاق شده است .

قسمتهای بعدی این مبحث مخصوص بیان افعال شرطی و افعالی است که با حرفی از قبیل در ، بر ، باز ، سر مورد استعمال دارند .

قسمت سوم مبحث اسم و حالات آن و صفت و پساوند و پیشاوند و اعداد است .

قسمت چهارم به قیود و حروف اضافه اختصاص دارد .

در انتها منتخباتی از ترجمه فارسی «سفر تکوین» از یعقوب طاروسی الحاق شده

است . عکس نمونه هایی از آن در صفحات انتهای کتاب چاپ شده است .

۲

Grammatica Linguae Persicae

تألیف Ignatio à Jesu

این کتاب که تألیف کشیشی کرملی از اعضای هیأت مبلغین در تریپولی و

جبل لبنان است در ۶۰ صفحه به سال ۱۶۶۱ میلادی (= ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ قمری) در

شهر رم طبع شده است .

این کتاب هم به مانند آن دیگری ، در چهار بخش است و مطالب از همان

دست و به همان اسلوب توضیح و تدوین گردیده . جز اینکه در آن کتاب مثالها به خط فارسی است و در اینجا به خط لاتینی (مگر در ابتدا که جدولی از معادله حروف و تلفظ و شکل آنها به حروف لاتینی به دست داده شده است .)

بنحوی که ملاحظه شد فرنگیان از قرن هفدهم میلادی به نوشتن دستور زبان فارسی پرداخته اند . اگر بخواهیم فهرست کتب و مقالاتی که دانشمندان آنها در این موضوع تألیف کرده اند بر شمردیم در اینجا مجال چنان کاری نیست . قبلا صورتی از آنها را در فرهنگ ایران زمین سال دوم (۱۳۳۳) تهیه و طبع کرده ام . اما بجاست یادآوری شود که در فرنگستان این رشته هیچگاه گسسته نشده است و از همان قرن منظمأ به مناسبت احتیاج ، دستور زبانهای متعدد برای زبان ما تألیف شده است .

بنابر آنچه زنکر Zenker در جلد اول Bibliotheca Orientalis نوشته است دومین دستور زبان فارسی تألیف Joanne Gravio در سال ۱۶۴۹ در لندن نشر شده است . دیگر از دستوری باید نام برد که توسط Jacobi Altingi تألیف و در سال ۱۷۳۵ (و چند دفعه دیگر از جمله در ۱۷۴۶ و ۱۷۴۷) توسط Georges Othone ضمن مجموعه ای با دستور زبانهای عبری و امهری (حبشی) و عربی ظاهراً در یکی از شهرهای ایتالیا طبع شده است .

آثار چاپ نشده از عباس اقبال *

در دیماه ۱۳۳۵ قسمتی از کتابخانه مرحوم عباس اقبال که در رم بود و به طهران نقل گردیده بود با توجه مخصوص جناب آقای تقی زاده برای کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران خریداری شد. در ضمن آنها اوراق و نوشته‌هایی متفرق بود که در همان موقع به نظر مفید و در خور استفاده آمد.

بعدها که به آن اوراق بازنگریستم به کتاب وزارت درعهد سلاجقه برخوردم و خوشبختانه طبع آن توسط دوستان فاضل آقای محمد تقی دانش پزوه و یحیی ذکاء در جزء انتشارات دانشگاه طهران (۱۳۳۸ ش) انتشار یافت.

اکنون که نخستین نشریه کتابخانه مرکزی به طبع می‌رسد مناسب دانست که فهرست آثار دیگر چاپ نشده مرحوم اقبال را که در دست و در کتابخانه مرکزی دانشگاه محفوظ است به دست بدهد تا بردوستانان دانشمند آن مرحوم و جمیع اهل تحقیق زحمات بسیار ارزنده وی معین و معلوم باشد.

منحفی نماد که این آثار بسبب نقل و انتقال از رم به طهران بکلی درهم مخلوط شده و اوراق نوشته‌های مختلف به هم درآمیخته بود. با توجه و دقت یک‌یک را از هم مجزا کردم و همه اکنون در کتابخانه مرکزی به صورت منظم نگاه‌داری می‌شود.

* نقل از نسخه‌های خطی، نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران،

دفتر اول (تهران ۱۳۳۸).

البته اوراق و نوشته‌هایی هم از آن دیگران در میان اوراق آن مرحوم موجود است که برای درج در مجله یادگار فرستاده شده بوده است. طبعاً ذکر آنها موضوع بحث در این فهرست نیست.

همچنین بعضی اجزا کتابهای درسی از تألیفات آن مرحوم موجود است که همه چاپ شده است و از به دست دادن آنها در این فهرست خودداری می‌شود.

الف = ترجمه‌ها

۱- دائرة المعارف اسلامی : در سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ هیأتی مأمور ترجمه دائرة المعارف اسلامی زیر نظر جناب آقای سید حسن تقی زاده شد. از جمله مرحوم عباس اقبال ترجمه مقالات مربوط به تاریخ و زبان و ادبیات عرب و ممالک افریقایی را تعهد کرد. نسخه دوم مقالاتی که مرحوم عباس اقبال ترجمه کرده است در ۷۱۵ برگ در دست است.

۲- ادبیات ایران (Persian Literature تألیف استوری C. A. Storey) : مرحوم اقبال ترجمه این کتاب را آغاز کرده بود و ترجمه جزوه اول از جلد اول مربوط به علوم قرآنی را در ۱۴۴ ورق و قسمتی از جزء دوم مربوط به تاریخ رادر ۵۰ ورق تمام کرده است.

در همین نشریه قسمت مربوط به علوم قرآنی آن طبع می‌شود و قسمت مربوط به تاریخ در وقت دیگر به چاپ خواهد رسید.

۳- تاریخ طب در ایران A Medical History of Persia and the Eastern Chalipate تألیف Cril Elgood : ترجمه مقدمه کتاب تا آخر فصل سوم سوم (از ظهور اسلام تا مرگ خلیفه پنجم هارون الرشید) در ۳۲ ورق در دست است و در مجله یغما سال چهاردهم (۱۳۴۰) به چاپ رسانیده شد.

ب = تالیفات

۱- وزارت در عهد سلاجقه : بکوشش آقایان محمدتقی دانش پزوه و یحیی ذکاء در سلسله انتشارات دانشگاه طهران به طبع رسید .

۲- تاریخ مختصر ادبیات ایران (از قدیمترین دوره های تاریخی تا عصر حاضر) : این اثر از نظر جناب آقای سید حسن تقی زاده گذشته است و ملاحظاتی به خط ایشان در آن دیده می شود . کتاب به ذکر چند نمونه از نثر دوره سامانی در ۵۲۰ فقره (مطلب) ختم شده است . (قطع ربعی در ۲۵۴ صفحه) .

۳- تاریخ جواهر در ایران : مرحوم عباس اقبال این کتاب را برای بانک ملی ایران تألیف کرده و متأسفانه ناتمام مانده است . کتاب به سه قسمت تقسیم شده : تاریخ جواهرات در دوره های پیش از اسلام ، در دوره اسلامی ، جواهرات حالیه .

از نسخه خط مرحوم عباس اقبال فقط قسمت پیش از اسلام در ۸۲ ورق باقی است (دو نسخه ماشین شده از آن در ۳۲ ورق نیز وجود دارد) . از قسمت مربوط به بعد از اسلام فقط صفحات ۲ و ۳ و ۲۸ تا ۳۲ و ۳۷ و ۴۰ به صورت ماشین شده در دست است . این اثر در مجله فرهنگ ایران زمین (جلد نهم، ۱۳۴۰) به چاپ رسانیده شد .

۴- میرزا تقی خان امیر کبیر : در میان آثار چاپ نشده مرحوم عباس اقبال این اثر واجد ارزش خاص و مهمترین اثرست و باید نسبت به طبع آن اقدام کرد . مرحوم عباس اقبال با جمع آوری اسناد و مکاتیب بسیار چه شخصاً و چه با مباشرت و همکاری مرحوم دکتر قاسم غنی و مراجعه به کتب و مدارک چاپ شده اروپایی و فارسی، ظاهراً مستندترین کتاب را در باره زندگانی و آثار میرزا تقی خان امیر کبیر تألیف کرده است . بعضی از ابواب این کتاب را در مجله یادگار با عناوین مختلف بطبع رسانیده . *

* - این اثر توسط اینجانب در سلسله انتشارات اهدایی دکتر اصغر مهدوی دانشگاه

تهران در سال ۱۳۴۲ به چاپ رسید .

در میان اوراق و اسناد آن مرحوم جزوه دانی هم وجود دارد که در آن علاوه بر مطالب مربوط به این کتاب مقادیری سواد اسناد و مکاتبات و مناشیر مربوط به امیر کبیر یا از امیر کبیر وجود دارد. چهار دفتر تماماً به خط مرحوم دکتر قاسم غنی و از کتابخانه مشارالیه است که در تصرف عباس اقبال بوده است. البته به دست دادن فهرست کامل و مشروح این اسناد فرصتی بیشتر و موقعی مناسب تر می خواهد. طبعاً در فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی ذکر آنها از طرف آقای محمد تقی دانش پژوه مؤلف و مدون فهرست مذکور خواهد آمد.

مواد این کتاب آماده است. اما با دقت در متن کتاب معلوم می شود که مرحوم اقبال از طرح نخستین خود و فهرست بندی اولی منصرف شده بوده است، زیرا عناوین مواد و مطالب موجود با آنچه در آغاز برای کتاب در نظر گرفته بوده است تفاوتی دارد.

مرحوم اقبال فصولی از این کتاب را در مجله یادگار به تفاریق بطبع رسانیده و گاه عنوان فصول کتاب را به اقتضای مقاله تغییر می داده است

ج = تصحیح متون

۱- مثنوی ورقه و گلشاه: اثر عیوقی شاعر در ۱۴۹ ورق که استنساخ و تصحیح شده است (معلوم نیست از روی کدام نسخه).

۲- سیرت شیخ کبیر: تألیف ابوالحسن الدیلمی از روی نسخه مورخ ۷۵۴ بخط حسن بن یوسف بن علی استرآبادی سمنانی در ۱۸۸ ورق (این کتاب توسط ا. شمیل طاری در سلسله انتشارات دانشکده الهیات دانشگاه انقره در ۱۹۵۵ طبع شده است).

۳- الرسالة الثانية: تألیف مسعود بن مهلهل با حواشی و بعضی اصلاحات و یادداشتها از مرحومان عباس اقبال و محمد قزوینی. (این اثر مهم جغرافیایی

مربوط به ایران را ولادیمیر مینورسکی بعنوان « الرسالة الثانية » به سال ۱۹۵۵ در قاهره در جزء انتشارات وزارت التربية و التعليم مصر به طبع رسانیده است .

۴- رساله در فن انشاء : از معین الدین محمد بن عبدالخالق میهنی ، قسمتی است از رساله مذکور که از روی نسخه نامعلومی استنساخ شده است (در ۱۱ ورق).

د = مقالات

- ۱- يك نسخه نفیس به خط خواجه نصرالدین و امضاهاى الغ بیک و سلطان احمد جلاير (در هشت ورق) که در همین نشریه به چاپ رسیده است .
- ۲- حزين لاهیجانی گیلانی (در ۵ ورق کوچک و ناقص است) .
- ۳- شاهنامه و فردوسی - يك قطعه شعر از دقیقی (در سه ورق) .
- ۴- ابو جعفر محمد بن حسین الخراسانی الصنعانی الخازن (در سه ورق) .
- ۵- یزدانی شاعر (در پنج ورق) .
- ۶- مقاله ای بی عنوان در اهمیت و وظایف اجتماعی طبیب در جامعه (در یازده ورق) .

ه = یادداشتهای پراکنده

- ۱- اسپهبدان باوندی و فارنی - دفترچه ای است خشتی محتوی بر یادداشتهای و منقولان از کتب .
- ۲- دفترچه محتوی بر « مختصری در تاریخ مغل که در ۶۸۰ تألیف شده و علی العجالة نمی دانم مؤلف آن کیست » (در پنج ورق ، بخط مرحوم اقبال نیست) ، شرفشاهیان جعفری (در هشت صحیفه) .
- ۳- فهرست رسائل مجموعه سی و یک رساله ای شماره ۲۴۲۶ کتابخانه فاتح

و = فیش‌ها

مقادیری فیش مربوط به اعلام تاریخی و جغرافیایی در میان اوراق بازمانده از آن مرحوم وجود دارد که محتوی بر فواید است و از جمله مطالبی را که در خوشنویسان و خطاطان بود آقای محمد شیروانی در مجله دانشکده ادبیات به چاپ رسانید .

تکمله

در سال ۱۳۵۲ مقداری دیگر از اوراق و نوشته‌های مرحوم عباس به کتابخانه مرکزی عرضه شد و خریداری گردید و این است فهرست اجمالی آن آثار :

ثبت شده تحت شماره ۸۶۶۰

- نامه سنائی به حکیم عمر خیام .
- آل نوبخت و ابونواس (جزوه) .
- بعضی اصلاحات طبقات الشعراء و کتب طبقات و اخبار الشعراء قبل از ابن-المعز و کسانی که از طبقات الشعراء ابن‌المعز نقل کرده‌اند (سه جزوه) .
- معاصرین ابوعلی سینا (جزوه) .
- امرای سامانی و وزرای ایشان - رساله احمد بن فضلان (جزوه) .
- ملکشاه و امراء و وزرای او (جزوه) .
- ترجمه محاسن اصفهانی (جزوه) .

ثبت شده تحت شماره ۸۶۶۳

- اوراقی در باره خطاطان (اوراق) .
- رباعیات خیام (اوراق) .

- ابن سینا - ترجمه خطابه‌ای است که پرفسور گابریلی در ژوئن ۱۹۵۰ در فلرانس ایراد کرده اند .
ثبت شده تحت شماره ۸۶۶۴
- حواشی تاریخ طبرستان . (دوازده صفحه)
- مقاله در باره آئین قراءت و مطالعه (اوراق) .
- مطالعه جغرافیایی و تاریخی در باب جزایر و سواحل خلیج فارس مخصوصاً عمان و بحرین . پاریس ۱۳۱۷ (اوراق) .
- عاشق حاکم وقت (اوراق) .
- حبش عمید ترکستانی (اوراق) .
- مأمون خلیفه و ترجمه کلیلہ به عربی .
- ترجمه قسمت دوم جزء اول ادبیات فارسی تألیف استوری (پنجاه ورق)

آثار چاپ نشده از سعید نفیسی *

سعید نفیسی، دانشمند و نویسنده شهیر کشور ما، از کتاب بازان نامی ایران بود (به قول فرنگیها بیبلیوفیل Bibliophile). نفیسی در جمع کردن کتاب حریص بود. از هر دست کتاب و نوشته و مجله، مربوط به رشته‌های تخصصی خود، جمع می‌کرد. حدود پنجاه سال از دوران زندگی را بدین کار گذرانید. کتابخانه‌اش نظم و آرایشی نداشت. خودش می‌دانست که هر کتاب کجاست و بزودی هم می‌توانست آنچه را می‌خواهد پیدا کند، اما گاهی هم موفق نمی‌شد - مخصوصاً در جست‌وجوی کتابهایی که مورد استفاده خودش نبود و برای دیگران می‌خواست.

مایه نخستین کتابخانه‌اش مجموعه کتابهایی بود که از پدرش مرحوم علی اکبر ناظم‌الاطباء به او رسیده بود. پس از آن خود به خریدن کتاب پرداخت. نیز سعی داشت آثار و انتشاراتی را که رایگان توزیع می‌شود به دست آورد. البته غالب اشخاص که کتاب چاپ می‌کردند نسخه‌ای از اثر خود را به یادگار به او می‌دادند. از فرنگ نیز کتاب می‌خرید. در سفرها هم فرصت را از دست نمی‌داد. هر وقت مسافرتی می‌کرد، خواه به شهرهای ایران و خواه به کشورهای دیگر، بسته‌های کتاب همراه می‌آورد - از کتابهایی که خریده بود یا بدو اهدا شده بود.

یادم است در تابستان ۱۹۵۷ که از کنگره مستشرقین (مونینخ) به ژنو آمده

* نقل از مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، جلد ۱۹ شماره ۲/۱ (۱۳۵۱).

بود ازن پرسید تو که چندی درین شهر گردش کرده‌ای در کدام کتابفروشی کتاب‌های قدیم مربوط به ایران دیده‌ای! با هم به قسمت قدیم ژنو رفتیم. او را به کتابفروشی بردم که در انبارش مقادیری کتاب در بارهٔ شرق دیده بودم. کتابها در زیر-زمینی که حدود بیست پله می‌خورد قرار داشت. غباری که سالیان دراز لابلای کتابها خفته بود از میان آنها برمی‌خاست. اما نفیسی یکی یکی را زیر و روی کرد و بعضی را کنار می‌گذاشت. بررسی که تمام شد به کتابفروشی گفت این کتابها را جدا کردم، چند می‌شود. کتابفروش صورتی برداشت و حساب کرد و گفت دو هزار و یکصد فرانک. نفیسی اینقدرها پول نداشت. همه سرمایهٔ جیبش تا به طهران برسد حدود هزار فرانک بود. اما نمی‌توانست دل ازین کتابها برگیرد. گفت چون من پول کافی همراه ندارم پانصد فرانک بیعانه می‌دهم. شما کتابها را مدت یک هفته نگاه دارید تا پول برایم برسد و حساب را صاف کنم. همانجا کاغذی به برادرش به پاریس نوشت که من اینجا احتیاج به پول پیدا کرده‌ام فلان مبلغ بفرست.

در میان مجموعهٔ کتابهای چاپی او، بجز آثاری که اساسی و قابل توجه و تحقیقی است، تعداد کثیری جزوات و رسائل جمع شده بود که در نظر اول تصور اهمیت برای آنها نمی‌شود. ولی وقتی به دقت بدانها رسیدگی شود فایدهٔ آنها آشکار می‌شود، از قبیل مقالات مستخرج مستشرقین از مجلات، مقررات و قوانین و آئین‌نامه‌های قدیم ایران یعنی پس از مشروطه تا سالهای ۱۳۰۴ (شاید تنها درین مجموعه عده‌ای از آنها بطور انحصاری وجود داشته باشد)، اساسنامهٔ احزاب قدیم و کانون‌ها و باشگاه‌ها، تصنیف‌ها و ترانه‌هایی که در مدت سی‌چهار سال اخیر چاپ شده، تقویم‌های رومی از ابتدا تا سنوات اخیر، و آثاری دیگر از همین دست.

کتابهای مهم مجموعهٔ نفیسی کتابهای مربوط به ایران‌شناسی و اسلام و مخصوصاً ادبیات زبان‌های فارسی و عربی بود. از سفرنامه‌های قدیم اروپائیان در

باره ایران تعداد زیادی در اختیار داشت. شاید بهترین مجموعه کتابهای روسی درباره ایران از آن کتابخانه اوست. او توانسته بود به مناسبت مسافرتها متعددی که به شوروی رفته بود (از چهل سال قبل) اکثر آثار روسی در باره ایران را گردآوری کند.

مجموعه نسخه‌های خطی مرحوم نفیسی نیز قابل اهمیت است. حدود هزار و دوست جلد کتاب خطی داشت. ازین تعداد مقدار ۱۰۸۱ جلد آن را در زمان حیات به کتابخانه مرکزی، و نیز هفت یا هشت دفتر خطی جزء جمع و خرج مملکتی را به کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران فروخت، تعداد هفتاد و هفت جلد آن نزد خودش باقی ماند که هم اکنون در دست خانواده اش است. هر کتاب خطی که می‌خرید تاریخ و محل خریدن آن را بر پشتش یادداشت می‌کرد. در مورد نسخه‌های کمیاب و نایاب و منحصر و ناشناخته و بی‌سر و ته، توضیحات مفیدی در باب مؤلف و تاریخ تألیف و نام کتاب و اطلاعات دیگری می‌نوشت.

همت عالی و قابل تقدیر دیگرش این بود که نسخه‌های خطی ناقص مورد علاقه خود را از روی نسخ دیگری که سراغ می‌کرد به خط خویش تکمیل می‌کرد. برای نسخه‌هایی که احتمال می‌داد در آینده مورد مراجعات علمی خودش واقع شود فهرست موضوعات و ابواب می‌نوشت.

نفیسی کتابهایی را که با خون دل و صرف مال و رنج شهای بیداری تهیه کرده بود به آسانی به هر کسی قرض می‌داد. به هیچ وجه فکر نمی‌کرد قرض گیرنده کتاب را برمی‌گرداند یا نه! هنوز که هنوزست مقداری کثیر از کتابهایش نزد امانت گیرندگان باقی مانده است.

یکی از قرض کنندگان کتب او مرحوم قزوینی بود. کتابهایی را که قزوینی از کتابخانه نفیسی قرض کرده و خوانده است می‌توان بر شمرد و از میان کتابهای نفیسی جدا کرد. زیرا رسم مرحوم قزوینی برین بود که نام صاحب کتاب را بر اوراق

ابتدای کتاب به خط خویش یادداشت می کرد، با تاریخ اخذ آن کتاب .

کتابخانه مرحوم نفیسی در اواخر دوران حیاتش و به دست خودش به چند پاره شد ، به دو علت : یکی احتیاج مالی و دیگر اینکه می دانست که هیچ کتابخانه‌ای در خانواده‌ها ماندگار نیست . این بود که می کوشید تا خود زنده است کتابها را به مراکز علمی معتبر واگذار کند و در آینده مورد استفاده دیگران واقع شود . می خواست زحمات بسیاری که در راه جمع آوری آن متحمل شده است بکلی به هدر نرود .

نخستین بار ، اهم کتابهای قدیم اروپائی در باره ایران مخصوصاً سفرنامه‌ها را به کتابخانه مجلس سنا فروخت . پس از آن کتابخانه دانشگاه کلمبیا که در صد تهیه کتابهای مربوط به ایران بود حدود دو هزار جلد از آثار فرنگی و فارسی و عربی معتبر کتابخانه نفیسی را خریداری کرد . این قسمت اکنون در نیویورک است . پس از آن تعداد ۱۰۸۱ جلد از کتب خطی را به کتابخانه مرکزی دانشگاه فروخت . درین معامله مرحوم نفیسی گذشته از خود نشان داد که حکایتی غریب بود از روحیه بلند او . اعضای کتابخانه در ارقام بهای کتب مبلغ سه هزار و کسری تومان به ضرر مرحوم نفیسی جمع زده بودند . اما حسابداری بدین اشتباه متوجه شد و به مرحوم نفیسی گفت که چنین اشتباهی شده است (کل مبلغ حدود پنجاه هزار تومان بود) . ناچار باید اوراق عوض شود ولی این کار چند روز وقت می گیرد . مرحوم نفیسی گفت من زیر همین اسناد می نویسم که از این مبلغ به عنوان تخفیف و به نفع دانشگاه صرف نظر می کنم . زیرا حوصله آن ندارم که مجدداً به این کار بپردازیم .

چهارمین قسمت کتابخانه نفیسی عبارت بود از کتب چاپی و مجلات و جراید و جزوات و رسائلی که در زمان حیاتش به کتابخانه مرکزی آورده شد .

این قسمت جمعاً بالغ بر ۱۱۲۱۹ جلد بود . تقریباً سیصد جلدی هم چون صورت برداری و تقویم نشده مانده بود به عنوان اهدائی به کتابخانه واگذار گردید .

دو سال پس از وفات مرحوم نفیسی، خاندان گرامیش مقادیری از مجلات و جزوات چاپی باقی مانده در خانه را نیز به کتابخانه اهدا کردند. به همین لحاظ به دستور رئیس دانشگاه نام مرحوم سعید نفیسی بر کتیبه نام اهدا کنندگان کتاب در سرسرای ورودی کتابخانه نصب شد.

هنوز قسمتی کوچک از کتابخانه مرحوم نفیسی در خانه اش وجود دارد و آنها عبارت است از هفتاد و هفت جلد نسخه خطی که فهرست بسیار ناقص و مجملی از آنها تهیه کرده ام و در نشریه نسخه های خطی چاپ شد. دیگر مقداری کتاب چاپی از آثار مربوط به ادبیات ایرانی و اروپائی و نیز کتابهای تألیف خود آن مرحوم که جمعاً شاید چهارصد جلد باشد. بالاخره آنچه اهمیت و امتیاز خاص دارد مجموعه یکصد و شصت جلد کتابی است که مرحوم نفیسی اکثر آنها را از سال ۱۳۰۰ شمسی به بعد به خط خویش از روی نسخ قدیم استنساخ کرده است. این مجموعه بسیار گرانبه است. چه یادگاری است از ارجمند از دانشمندی بزرگ که با همتی و حوصله ای و پشتکاری و ذوقی و ولعی خاص در سفر و حضر این مقدار نسخه نویسی کرده و توانسته است از بعضی متون قدیم نسخه دیگری بیافریند و در دسترس محققان قرار دهد. قصد او از نوشتن این نسخ بیشتر آماده کردن آنها برای چاپ بوده است. اما فوسوسا که موفق به برآوردن همه نیات خود نشد.

متأسفانه تعدادی از نسخه های این مجموعه گم شده است و فعلاً در میان کتب آن مرحوم دیده نمی شود. محتمل است که بعضی از آنها همانها بوده است که به چاپ رسانیده و در موقع چاپ کردن اوزاق شده است. نیز احتمال دارد که بعضی از آنها را برای استفاده در اختیار همکاران خود قرار داده و به او برگردانده نشده است.



اینک فهرست آن عده ای که موجود است به ترتیب شماره هایی که آن مرحوم

خود بر کتابها نوشته بوده است در اینجا آورده می شود. (۱)

- ۱ -
 - ۲ - تحفة الوزراء (به خط موقعی است که در دبستان درس می خوانده)
 - ۳ -
 - ۴ - دیوان میر محمد رضا مشتاق اصفهانی در ۱۳۰۳ (۲) (۴۱۸۹ بیت)
 - ۵ - غزلیات مشتاق اصفهانی در ۱۳۰۵ (۷۱۳ بیت)
 - ۶ -
 - ۷ - دیوان سیف اسفرنگ در ۱۳۰۳ (۷۶۲۸ بیت)
 - ۸ - کلیات عمیدزاکانی در ۱۳۳۵ قمری
 - ۹ - دیوان میرزا محمدناصر طبیب ادیب دیلمی از روی خط همو در ۱۳۳۵ قمری (۱۹۷۸ بیت)
 - ۱۰ - دیوان عبدالواسع جبلی (۶۹۲۸ بیت)
 - ۱۱ - رباعیات بابا طاهر در ۱۲۹۷ (۳۲۱ بیت)
 - ۱۲ - اشعار میرزا حیدر علی کمالی در ۱۳۳۶ قمری
 - * ۱۳ - اشعار عمق بخارائی (۷۷۳ بیت)
 - ۱۴ - دیوان اثیراخیسکتی در ۱۲۹۹ و مقابله شده با نسخه مدراس (هند) در سال ۱۳۳۵ (۳۶۵۰ بیت)
 - ۱۵ - دیوان اثیرالدین اومانی در ۱۲۹۸ از روی نسخه متعلق به ملک الشعرای بهار و مقابله شده با نسخه مورخ ۸۲۱ قمری در ۱۳۱۱ (۳۹۰۶ بیت)
 - ۱۶ - دیوان محمود خان ملک الشعرا در ۱۲۹۷/۸ (۲۳۵۱ بیت)
 - ۱۷ - دیوان فرخی سیستانی در ۱۲۹۹ (۸۷۶۱ بیت)
-
- ۱ شماره‌هایی که کتاب آنها موجود نیست بدون شرح و وصف و خالی است .
 - ۲ - سنوات شمسی است مگر قید قمری شده باشد .
 - * - علامتی است برای کتابهایی که خود آنها را چاپ کرده است .

۱۸ - دیوان اشعار سعید نفیسی مربوط به سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۷ قمری (جلد اول).

۱۹ - دیوان فارسی فضولی بغدادی

۲۰ - دیوان وفای فراهانی در ۱۳۳۹ قمری

۲۱ - رباعیات عمر خیام در ۱۳۰۱ (۹۴۷ رباعی)

* ۲۲ - رباعیات و اشعار ابوسعید ابوالخیر در ۱۳۰۵ (۸۳۵ بیت)

* ۲۳ - دیوان غزلیات نظامی در ۱۳۰۱ (۶۷۶ بیت)

- ۲۴

۲۵ - دیوان سروش اصفهانی در ۱۳۰۱ (۱۲۷۰۳ بیت)

۲۶ - دیوان ادیب صابر در ۱۳۰۵ (۵۵۹۸ بیت)

۲۷ - رسالهٔ اختلاجات بدر جاجرمی در ۱۳۰۱ در بومهن موقع مأموریت

ریاست کل راه مازندران

- ۲۸

۲۹ - دیوان ادیب الممالک در ۱۳۰۰ (۷۰۰۰ بیت)

۳۰ - دیوان رضوان علیشاه در ۱۳۰۲ (۸۵۹ بیت)

۳۱ - دیوان تزاری قهستانی در ۱۳۰۲ (۱۳۷۵ بیت)

۳۲ - دیوان خواجوی کرمانی (۱۳۵۶۱ بیت)

۳۳ - دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق در ۱۳۰۲ (۷۷۲۳ بیت)

۳۴ - دیوان مجیرالدین بیلقانی (۴۴۴۷ بیت)

۳۵ - دیوان میلی هر وی در ۱۳۰۲ (۸۰۱ بیت)

۳۶ - مختارنامهٔ عطار در ۱۳۰۳ (۲۹۰۵ رباعی)

* ۳۷ - کلمات علیهٔ مکتبی در ۱۳۰۴

* ۳۸ - دیوان لامعی گرگانی در ۱۳۰۵ (۱۰۷۵ بیت)

- ۳۹ - دیوان مسعود سعد سلمان در ۱۳۰۵ (۱۴۰۰۰ بیت)
- ۴۰ - دیوان ابوالفرخ رونی در ۲۳۰۵ (۲۸۹۷ بیت)
- ۴۱ - دیوان عمادی شهر یاری از روی کتب مختلف (۱۲۴۷ بیت)
- ۴۲ - دیوان عثمان مختاری (۴۶۴۲ بیت)
- ۴۳ - لغت فرس در ۱۳۰۶
- ۴۴ - دیوان قطران از روی سه نسخه در ۱۳۰۶ و تکمیل شده در ۱۳۱۴ (۹۵۹۰ بیت)
- ۴۵ - دیوان سوزنی سمرقندی در ۱۳۰۶ از روی چهار نسخه
- ۴۶ - تاریخ جدید یزد از روی نسخهٔ مجلس در ۱۳۰۶
- ۴۷ -
- ۴۸ - دیوان مهستی در ۱۳۰۵ به انضمام قصهٔ امیر احمد (۳۸۰ بیت)
- ۴۹ - رساله فی ماهیه النفس ابن سینا در ۱۳۰۷ در پاریس
- ۵۰ - خلاصهٔ تاریخ زندیه از روی گیتی گشا (توسط اسمعیل خان وکیل - الملک نوری) در ۱۳۱۰
- ۵۱ -
- ۵۲ - دیوان شمس طبسی در ۱۳۱۰ (۳۱۷۷ بیت)
- ۵۳ - دیوان امامی هروی از روی دو نسخه در ۱۳۱۰ (۲۲۶۲ بیت)
- ۵۴ - آثار الوزراء عقیلی از روی نسخهٔ مجلس در ۱۳۱۰
- ۵۵ - اشعار شاطر عباس صبوحی قمی (۴۵۲ بیت)
- ۵۶ و ۵۷ و ۵۸
- * ۵۹ - رباعیات بابا افضل در ۱۳۱۰ (۳۲۰ بیت)
- ۶۰ -
- ۶۱ - دیوان سراج الدین سگزی در ۱۴۱۱ (۱۸۰۴ بیت)

۶۲ - منتخب دیوان غیبی شیرازی در ۱۳۱۱ از روی نسخهٔ حاج حسین آقا ملک (۳۴۶۶ بیت)

۶۳ - مکاتیب غزالی در ۱۳۱۱

۶۴ - حدیقهٔ ناصریه (تاریخ کردستان) میرزا علی اکبر منشی وقایع نگار که قسمتهایی از آن به خط میرزا حبیب الله فرزادست و نفیسی آن را در ۱۳۱۱ تکمیل کرده است .
۶۵ و ۶۶ و ۶۷ -

۶۸ - دیوان نجیب الدین جرفادقانی در ۱۳۱۱ از روی نسخهٔ ۸۲۱ و مقابله شده با نسخهٔ مجلس در ۱۳۱۳ و با نسخهٔ دیگر در ۱۳۲۵ و بالاخره با نسخهٔ دانشگاه علیگره در ۱۳۳۷ (۲۰۱۷ بیت)

۶۹ - دیوان میر کرمانی در ۱۳۲۱ (۷۲۷۲ بیت)

۷۰ - دیوان عماد فقیه کرمانی در ۱۳۲۲ از روی پنج نسخه

۷۱ - دیوان جلال طبیب شیرازی از روی نسخهٔ قرن هشتم و نسخهٔ محسن خان امین الدوله مورخ ۸۲۱ و مقابله شده با نسخهٔ مجلس به شمارهٔ ۱۱۸۲ و تکمیل شده با نسخه های دیگر در ۱۳۲۱ (۳۱۹۱ بیت)

۷۲ - کشف المحجوب سگری از روی نسخهٔ سید نصرالله نقوی در ۱۳۲۱

* ۷۴ - گشایش و رهایش ناصر خسرو در ۱۳۲۱

* ۷۴ - کلیات عراقی در ۱۳۲۳ (۵۴۸۴ بیت)

- ۷۵

۷۶ - قطعات نثری از سفینهٔ قرن هفتم متعلق به مرحوم محمد علی تربیت ،

از جمله کلمات سیف باخرزی و سلسلهٔ الترتیب منسوب به خیام (ظاهراً همان نسخه که حبیب یغمائی چاپ کرد)

- ۷۷

- * ۷۸ - مقطعات ابن یمن در ۱۳۱۶ (۱۳۲۸ بیت)
- ۷۹ - دیوان صیدی تهرانی در ۱۳۱۹ (۱۰۹۵ بیت)
- * ۸۰ - دیوان اوحدی مراغه ای در ۱۳۲۱ و تکمیل شده از روی نسخه مجلس در ۱۳۲۲ و مقابله شده با نسخه مهدی بیانی در ۱۳۲۸ (۱۰۲۴۲ بیت)
- ۸۱ - تاریخ بنی اردلان ولات کردستان تألیف مستوره ماه اشرف خانم از روی نسخه دکتر سعید خان کردستانی
- ۸۲ -
- ۸۴ - دیوان همام تبریزی در سالهای مختلف (۱۶۵۶ بیت)
- ۸۴ - مجمع الانساب مولانا محمد شبانکاره ای
- ۸۵ -
- ۸۶ - طاقدیس ملا احمد نراقی (قسمتی) در ۱۳۱۶ (۱۴۳۴ بیت)
- ۸۷ - منتخبات صائب تبریزی (۱۶۱۴ بیت)
- ۸۸ - اشعار لسانی شیرازی (۵۸۸ بیت)
- ۸۹ - غزلیات رضی (۳۰۷ بیت)
- ۹۰ -
- ۹۱ - دیوان ایرج میرزا (۱۱۰۵ بیت)
- ۹۱ مکرر - (غزلیات قاضی ملا شریف آملی (۳۵۶ بیت)
- ۹۲ - رساله القدس روزبهان بقلی از روی نسخه باستانی راد در ۱۳۲۲
- ۹۳ - ترجمه قلب منقلب سعد الدین حموی از روی نسخه باستانی راد در ۱۳۲۳
- ۹۴ - رساله شرح « کف شاه محمود والاتباره » از روی نسخه سید محمد مشکوة به خط داودی در ۱۰۹۳ و تألیف قاضی بن کاشف الدین یزدی به انضمام دو رساله عقد انامل در ۱۳۱۶
- ۹۵ - دیوان نظام استرآبادی در ۱۳۲۲ (۴۰۶۶ بیت)

- ۹۶ - مجمل التوازیخ و القصص (قسمتی از آن از روی نسخه عکسی)
- ۹۷ - وصایای حضرت امیر در ۱۳۲۶ قمری (از کارهای دوره دبستان)
- ۹۸ - تاریخ قدیم میرزا ابوالحسن خان فروغی که در مدرسه علمیه تدریس می شده
- ۹۹ - جبر و مقابله میرزا غلامحسین خان رهنما که در سال ۱۴۲۶ قمری در مدرسه علمیه تدریس می شده
- ۱۰۰ - ابواب الحکم یا ترجمه کلمات قصار در ۱۳۲۷ قمری
- ۱۰۱ - دیوان ملاحسین رفیق اصفهانی در ۱۳۳۵ قمری
- ۱۰۲ - دیوان ادیب صابر ترمذی در ۱۳۰۲ - (۶۴۵۷ بیت)
- ۱۰۳ - دیوان اشعار سعید نفیسی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ قمری (جلد دوم)
- ۱۰۴ - دفتر خاطرات و سفینه اشعار که خطوط دیگران نیز در آن هست از قبیل حیدرعلی کمالی ، صدرالسلطنه نوری ، شیخ رئیس قاجار در ۱۸۹ صفحه
- ۱۰۵ - سفینه اشعار که از سال ۱۳۰۱ به نوشتن آن شروع شده در ۳۳۹ صفحه
- ۱۰۶ - سفینه اشعار (جلد سوم) که از سال ۱۳۲۰ به نوشتن آن پرداخته در ۱۸۵ صفحه رحلی
- ۱۰۷ - سفینه اشعار (جلد چهارم) در ۷۵ صفحه رحلی بزرگ
- ۱۰۸ - اشعار عقیقی تبریزی (۳۸۵ بیت)
- ۱۰۹ - غزلیات جمال الدین محمد بن حسام هروی (۲۸۳ بیت)
- ۱۱۰ - اشعار رکن صابین هروی (۲۲۷ بیت)
- ۱۱۱ - دیوان عارفی هروی (۲۱۷ بیت)
- ۱۱۲ - کلیات ناصر بخاری از روی چهار نسخه (سفینه مجلس ۸۹۹ ، مهدی بیانی ، دکتر قاسم غنی و نسخه مورخ ۱۸۶۳) در ۱۳۲۲
- ۱۱۳ - فتوحات امینی هروی (تاریخ شاه اسمعیل) از روی نسخه قرن یازدهم

- ۱۱۴ - منظومه معمای حقیری از روی نسخه مجلس شماره ۷۸۳ (۱۴۳ بیت)
- ۱۱۵ - دیوان امیر حسینی هر وی غوری (۱۰۰۰ بیت)
- ۱۱۶ - دیوان طوفان هزار جریبی (۴۰۷۵ بیت)
- ۱۱۷ - مشاهد کیلان با یادداشتهای بهجت کیلانی در ۱۳۲۴ (آغاز - جمال سید رسل و نسیم باغ توکل ...)
- ۱۱۸ - نظم گزیده تألیف محمد صادق ناظم تبریزی از روی نسخه آقای گلشن در ۱۳۲۴ (قسمتی از نسخه به خط دیگری و قدیمی است)
- ۱۱۹ -
- ۱۲۰ - مکاتبات و افادات ناصر الدین عبیدالله محمود احرار از روی نسخه باستانی راد در ۱۳۲۶
- ۱۲۱ - تذکره نفیسی در شرح احوال و منتخب آثار شعرای پارسی زبان از صدر اسلام تا زمان حاضر که تألیف آنرا از زمانی که عضو «دانشکده» بوده شروع کرده بوده است در دو جلد (جلد دوم تاریخ ایت ائیل ۱۳۰۱ دارد)
- ۱۲۲ - یادداشتهای سفر افغانستان در ۱۳۳۰
- ۱۲۳ - «روزی بود روزگاری بود» (مجموعه حکایات از خودش) در ۱۳۰۴
- ۱۲۴ - جنگ مطالب متفرقه و یادداشتهای ادبی از خودش
- ۱۲۵ - یادداشتهای سفر تاجیکستان در ۱۳۲۳
- ۱۲۶ - یادداشتهای سفر بلغارستان و کشورهای اروپای شرقی
- ۱۲۷ و ۱۲۸ - یادداشتهای سفرهای اروپا در سالهای آخر عمر
- ۱۲۹ - یادداشتهای سفر هندوستان در ۱۳۳۶
- ۱۳۰ - یادداشتهای سفر هندوستان در ۱۳۳۸
- ۱۳۱ - یادداشتهای سفر سمرقند در ۱۳۳۹ و ۱۳۴۵
- ۱۳۲ - یادداشتهای سفر علیگره در ۱۳۳۵



ازین پس فهرست نسخی نقل می‌شود که مرحوم نفیسی خود بدانها شماره نداده بوده است و من به آنها شماره داده‌ام.

۱۳۳ - دیوان مجد همگر از روی نسخه عباس اقبال و نسخه مورخ ۱۰۰۹
کتابخانه مجلس در ۱۳۱۳

۱۳۴ - رباعیات خیام از روی نسخه مورخ ۹۷۵ دانشگاه پنجاب (مجموعه شیرانی در ۱۳۳۴ (۳۳۶ رباعی)

۱۳۵ - مجموعه لطایف و سفینه ظرایف سیف جام (خادم) هروی از روی نسخه دانشکده ادبیات کابل در ۱۳۳۱

۱۳۶ - سوانح احمد غزالی از روی نسخه قرن هفتم میرزا صادق خان انصاری در اصفهان

۱۳۷ - تاریخ یزد جعفری از روی نسخه سردار فاتح در ۱۳۱۲

۱۳۸ - ترجمه محاسن اصفهان در ۱۳۱۶ (در یک هفته کتابت شده)

۱۳۹ - فتوتیه میرسید علی همدانی از روی نسخه کتابفروشی شمس در ۱۳۳۴

۱۴۰ - سفینه خطی کتابخانه ملی رشت در ۱۳۳۱

۱۴۱ - رساله شیخ زین الدین خوافی در عرفان

۱۴۲ - دیوان امیرهما یون اسفراینی (قسمتی از آن خط به دیگری و قدیمی است)

۱۴۳ - رساله تحقیق الروح شیخ محمود شبستری در ۱۳۲۶

۱۴۴ - فتوت نامه که تا واسط باب دوم آن درسنا استنساخ شده (آغاز: حمدی

که زبان استعداد از ادای آن قاصر است ...)

* ۱۴۵ - دیوان رشید وطواط (۸۱۴۰ بیت)

۱۴۶ - بهرام و بهروز منسوب به سنائی، ولی از آن بنائی هروی است در ۱۳۳۰

- ۱۴۸ - رباعیات خیام از روی نسخه انجمن ترقی اردو (علیگره)
- ۱۴۹ - سفینه اشعار که از کارهای سالهای اخیر زندگی اوست به قطع رحلی
(احتمالاً دنباله شماره‌های ۱۰۵ تا ۱۰۷ است)
- ۱۵۰ - نزهة المجالس از روی خط اسمعیل بن اسفندیار بن محمد بن اسفندیار
ابهری مکتوب در ۷۳۱ در سال ۱۳۳۲
- ۱۴۷ - رباعیات سرمد کاشانی در ۱۳۳۸ در کلکته
- ۱۵۱ - دیوان مطهر کره‌ای (ظاهرآ در یکی از سفرهای هند نوشته شده)
- ۱۵۲ - اشعار جهان خاتون از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس در ۱۳۳۶
در پاریس
- ۱۵۳ - دیوان سید حسن غزنوی از روی چهار نسخه در ۱۳۲۶ (۴۹۳۶ بیت)
- ۱۵۴ - علم قیافه از میرسید علی همدانی از روی نسخه باستانی راد
- ۱۵۵ - دفتر خاطرات روزانه ۱۳۰۲ (فقط دو صفحه نوشته است)
- ۱۵۶ - دیوان فریدالدین احوّل اسفراینی در ۱۹۸ صفحه (از کارهای جدید)
- * ۱۵۷ - کلیات قاسم انوار در ۱۳۲۹ (۴۶۴ صفحه)
- ۱۵۸ - Passages d'Ammien Marcellin sur l'Iran, basés sur l'édition de M. Nisard. 1941 - 1942
- ۱۵۹ - پس از یک عمر خون دل (ازرمانهای نوشته خودش با بعضی یادداشتهای
دیگر ایام جوانی) در ۱۳۰۴
- ۱۶۰ - دیوان رودکی در ۱۳۰۱ (۷۳۰ بیت)

شرحی که در باب کتابخانه نفیسی گفته آمد شمه‌ای است از خدمات گرانقدر
و کثیر و مفید آن استاد کم نظیر به ادب و زبان فارسی و فرهنگ دیرپای و مدنیت

پرفروغ ایرانی و خدمات و آثاری است که همواره موجب قدرشناسی اهل تحقیق خواهد بود. هر کس که از ثمرات حیات او به هر نوع بهره‌ای برگیرد، بدون تردید بر روان آن دوستدار راستین دانش و کتاب درود خواهد فرستاد.

سایپورو (ژاپن) - ۲۸ بهمن ۱۳۵۰

قسمتی از نوشته‌های سعید نفیسی که در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگاه داری می‌شود عبارت است از:

- ۱- تذکرهٔ نفیسی - جلد اول از قرن اول تا قرن پنجم هجری. ۱۳۴۰ قمری
- ۲- تذکرهٔ نفیسی - جلد پنجم - قرن هفتم.
- ۳- تذکرهٔ نفیسی - جلد ششم. قرن نهم هجری. ۱۳۰۱.
- ۴- فهرست کتابخانهٔ سعید نفیسی. در دو مجلد.
- ۵- رباعیات خیام (بر روی برگه)
- ۶- خاطرات شخصی - مشروطیت ایران و علل انحطاط سلسلهٔ قاجار
- ۷- باستان نامه - ترجیع بند مسمط در تاریخ ایران - ۱۳۰۲. با انضمام تاریخ زندگی اجتماعی در ایران - تشکیل دولت در تمدن آریاییان ایرانی
- ۸- دیوان سلطان ابوسعید ابوالخیر (شمارهٔ ۲۲) در ۱۳۰۱ (۴۷۴ بیت) به انضمام نسخهٔ دیگر از سال ۱۳۳۵ قمری
- ۹- منتخب اشعار از دیگران
- ۱۰- اوراق و یادداشتهای مختلف در پانزده جعبهٔ مقوایی

تهران، اول آبان ۱۳۵۳

نسخه عرفانی مورخ ۵۴۳ برلن *

کهنه ترین نسخه خطی فارسی که در کتابخانه دولتی آلمان (یعنی کتابخانه پادشاهی قدیم) دیدم نسخه ای است مورخ به سال ۵۴۳ هجری (ربیع الآخر) در ۲۷۵ ورق و به خط نسخ کم مایه، ولی در بسیاری از موارد معرب و مشکول. ضمناً باید گفت که خط پنجاه ورق اول با بقیه نسخه متفاوت است و علی الظاهر از مواردی است که دو نفر کتابت يك نسخه را تمام می کرده اند و به نظر نمی آید که به علت افتادگی اوراق بعداً به تکمیل نسخه پرداخته شده باشد. وضع کاغذ و مرکب نشان می دهد که دو قسمت کتابت يك زمان است.

این نسخه مهم به شماره 99, Fol. Orient, مضبوط است و طی شماره ۷۵ در فهرست پرج به اختصار یاد شده است. نام کاتب در نسخه یحیی بن کم (۹) بن الخطیب الجرمجورانی ضبط است و علی الظاهر نسبت او باید جرمجورانی (جرم = گرم + خوران) باشد. (۱) نسخه در طول دو سه قرن مالکینی داشته است که در صفحات اول و آخر و حواشی اوراق یادداشتهائی از مالک بودن خود و اشعاری را ضبط کرده اند مخصوصاً در دو صفحه بیاض که میان دو قسمت اصلی نسخه قرار داشته است ازین نوع یادداشتهای چهارتکه از اشعار عبدالواسع جبلی را یادداشت کرده اند. اشعار جبلی مورخ ۶۲۱ هجری است و به خط قبجور بن شهاب (ویکی دو کلمه دنباله اش خوانده نشد). تاریخ کتابت را دوازدهم دی مانه (کذا = مانك) احد عشرین و ستمائه (نوشته است.

از جمله تواریخی که در حواشی و کنارها دیدم چندتا را می آورم: احمد بن داود الولکی در ۶۸۵ (b ۱۳۴)، دعایی به تاریخ فروردین ۶۶۵ (b ۱۳۴) سنه ۶۳۷ با حروف (a ۱۳۳)، نقل رباعی از غزالی مورخ ۶۷۴ (b ۱۴)، یادگاری از اسمعیل بن داود الولکی منجم (b ۱۴۹)، یادگاری از داود ولکی مورخ ۶۳۶ (b ۱۷۴)، یادگاری از داود بن سره رنک (ظ: شیر باریک) در ۶۳۱ (b ۲۰۵)، یادداشت جمال الدین گردمیر ولکی

* نقل از مجله یغما جلد ۲۷ (۱۳۵۳) ص ۲۰۶ - ۴۱۳.

۱- آقای مهندس ناصح ناطق یاد آور شدند که دیهی در آذربایجان به نام دچره خوران هست.

(۲۶۳a) ، وفات سلیمان بن یوسف در ۶۸۹ (b ۱۱۰) ، تولد محمد بن یوسف بن حسین در ۶۸۶ و تاریخ زن آوردن در محرم ۶۸۳ ، وفات اصفهید شهید با منصور بن احمد در صفر ۶۸۷ (۱۱۱a) .

بطوری که ملاحظه می شود مدت درازی این نسخه در بد تصرف خانواده ولکی (داود واسمعیل واحد) بوده است . در ورق a ۱۱۱ وفات یکی از آنها به نام اسمعیل منجم ۶۷۳ ذکر شده است .

برای نمونه از رباعیهائی که درین یادگاری ها دیده می شود سه تا را نقل می کنم:

(۱۳۲b - ۱۳۳a)

تا زلف تو بر رخ تو رقاصی کرد	ماننده نمرود مرا عاصی کرد
دریای دو دیده ام تهی گشت ز در	از بس که درو هجر تو غواصی کرد
ای عمر به سر برده به بی فرمانی	تو قیمت عمر خویش فردا دانی
فردا که به زیر خاک اندر مانی	خواهی که دمی بر آوری نتوانی
مستقبل عالم بتر از ماضی شد	عاقل به خرابی جهان راضی شد
گوساله اگر خطیب گردد چه عجب	چون گاو رئیس گشت و خرقاضی شد

(۱۱۹b)

این نسخه عزیز مرکب است از سه کتاب و چند تکه متفرق ، و چنان است که پرچ هم نتوانسته مؤلف و عنوان اجزا نخستین آن را بیابد . توجهی هم به عنوان سومین قسمت نداده است .

بنده هم با نیمه روزی که در مطالعه این نسخه عجبب صرف کردم و حاصلش این چند ورق یادداشت است راه به جایی نبردم و محتاج تجسس وافی است . به همین لحاظ توصیف نسخه را برای علاقه مندان لازم دانستم تا مگر کسانی که این اثر را می شناسند و از نسخ دیگر آن خبری دارند همگان را آگاه کنند . احياناً ممکن است از متون نامدار باشد و نسخ دیگر هم داشته باشد .

مطالب این مجموعه تماماً در تصوف است . جزیک قسمت آن که منتخبی از رونق المجالس فارسی است قسمتهای دیگرش عنوان ندارد .

کتاب اول

در باب اول افتادگی دارد . ترتیب اثر بر این است که مؤلف يك آیه را می گیرد و آن را تعبیر و تفسیر عرفانی می کند . پس از آن تحت عنوان های « الخیر » ، « حکایت » و « نکته » و « اشاره » آراء خود و دیگران را می آورد . حکایت هایش بسیار گیرا و دلپذیر است . در اکثر مباحث از فقیه ابو نصر احمد بن الخیر روایات متعدد می آورد . ترتیب بقیه ابواب کتاب به شرح زیر است :

- b ۱۲ باب دوم - فی فضل المعرفة .
- a ۲۴ باب سوم - در معرفة المارفين والزهاد (درین باب دو «عنوان» فصل هم دیده می‌شود و حکایاتی در باب شبلی و بایزید و ابو عبدالله محمد بن مانک و ابراهیم خواص دارد) - ظاهراً نسخه در اینجا افتادگی دارد.
- b ۱۸ باب چهارم - الابدال و صفاتهم .
- a ۴۲ باب پنجم - فی التصوف و صفة الصوفی .
- b ۵۰ باب ششم - فصل اندر رسیدن از خدای عزوجل (از انتهای این ورق خط نسخه عوض شده است) .
- b ۶۸ فی ذکر الدنيا و ذمها .
- b ۷۸ فی فضل القرآن و ثواب القاری .
- a ۸۹ فی کرامات حسن البصری .
- a ۹۵ فی کرامات سفیان ثوری .
- b ۹۸ فی کرامات ابی حنیفه .
- b ۱۰۱ فی کرامات مالک بن دینار .
- a ۱۰۵ فی کرامات ابراهیم ادهم .
- b ۱۰۹ فی کرامات حبیب الاعجمی .
- a ۱۱۲ فی کرامات ذوالنون مصری .
- b ۱۱۳ فی کرامات ابوبکر شبلی .
- b ۱۱۶ فی کرامات بایزید بسطامی .
- b ۱۱۸ فی کرامات رابعة البصرة .
- b ۱۱۹ فی فضل سبحان الله .
- b ۱۲۲ فی فضل لا حول و لا قوة الا بالله العظيم .
- b ۱۲۴ فی فضل الصلوة .
- b ۱۳۳ حکایات فی کرامات الاولیا (یعنی قسمت دوم نسخه) . تمام این قسمت حکایت حکایت است (در ورق a ۱۴۳ ازین قسمت گفته است که در کتاب بستان چنین روایت کرده) .
- b ۱۷۹ منتخب من کتاب رونق المجالس مما جمعه الشيخ الامام ابو حفص عمر بن حسن السمرقندی .
- b ۲۲۲ باب فی التوبة .
- b ۲۳۱ باب فی التوکل .
- b ۲۶۲ الخبر (حاوی ده حکایت) - یکی از آنها من باب نمونه در انتهای این یادداشتها نقل شده است .

b ۲۷۱ نامهٔ مضاء رحمة الله عليه .

a ۲۷۵ هذه اشعار في مواعظ والامثال وما يليق في المحافل المحاضرة (عربی) .

امیدوارم با فرصت محدودی که روز آخر اقامت برلین داشتم در استخراج ابواب و اجزاء این نسخه اشتباهی فاحش نکرده باشم. به هر حال چون عکس آن را سفارش کردم که برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بفرستند مجال آن خواهد بود که دیگران به تفصیل تمام بدان بپردازند. این نسخه از حیث زمان و لغت و رسم خط فارسی حاوی دقایقی است که به دقت باید مورد رسیدگی اصحاب بصیرت قرار گیرد. آنچه به تمجیل یادداشت کردم مواردی معدود است بدین شرح :

- رسم الخط « نیکوا » بجای « نیکو » که در « خوابگزاری » (چاپ اینجانب) و بعضی تفاسیر چاپ جلال متینی و دیگر متون آمده است و دیگر تازگی ندارد. فقط برای آن که از شیوهٔ رسم الخط این نکته مختصری اطلاع به دست بیاید گفته شد. (ورق a ۲۳۶)

- تاوستان (= تابستان) ، ورق b ۴۳ .

- جوامرد (= جوانمرد) متعددأ ، از جمله a ۶۱ ، a ۱۱۲ ، a ۱۶۲ .

- فام (= وام) ، a ۱۰۰ ، b ۱۰۰ .

- خانککی ، b ۱۴۹ .

- درماندگك ، a ۱۴۳ (گفت ای فریادرس درماندگان این درماندك را فریادرس)

- فاهم (= با هم) ، ورق b ۲۳۶ .

- فاپیش آورد (دوبار) ، ورق b ۲۳۷ .

- فاشدم ، ورق b ۲۵۶ .

- يك خشت می دربايست شدم ، ورق b ۲۵۶ .

حالا می پردازم به نقل چند حکایت، زیرا تمام مقصودم نمایاندن اسلوب انشاء و پارسی کهن این مجموعه است. چون سریمأ و باء جمله نقل کردم و مجال مقابله نداشتم امیدوارم افتادگی و سهوی فاحش نداشته باشد.

همی گویند کی به شام مرغی است کی اندر سالی چهل روز خایه نهد و هر پنج روزی دو خایه نهد و خود برود. مرغکی بیگانه بیاید چون آن خایه بیند به زیر خود بگیرد. همی جنباند تا بچه بیرون آرد. چون بچگان بزرگ شوند و پیران گردند مادرشان کی خایه نهاده باشد بر سر بلندی شود بانگ کند. بچگان

آواز وی بشنوند بشناسندش . پس آن مرغک را کی پروردست رها کنند. همه بر مادر خویش آیند . (۲۶ b)

پیری بود از صوفیان روز آدینه در بازار آمدی . مردمان را دیدی بر دو کانه نشسته قرآن همی خواندندی . گفتی ای قرآن خوانان نیک دین یافتید اگر بدائید داشتن . (۸۳ a)

فقیه ابونصر گوید ابو جعفر دهندوانی رضی الله عنه مردی را دید در مسجد رسول صلی الله علیه نشسته . هیچ کاری نکردی و جز نماز فریضه نکردی و قرآن همی خواندی . پرسیدند مرورا کی چند ختم کرده ای ؟

گفت هژده هزار ختم کرده ام .

گفتند چرا جزین کاری نکنی ؟

گفت من دوست دارم کی رسول شاد شود و هیچ عبادتی ندیدم کی آن را چندان ثواب بود کی قرآن خوان را . به هر حرفی که می خواند یک درجه برتر همی بشود . خواستم کی من قرآن بسیار خوانم تا درجتم بسیارتر شود تا در کار رسول کنم تا در کار آن کسها کند که اندر دنیا قرآن ندانسته اند تا درجه ایشان بلندتر شود و رسول صلی الله علیه شادمانه شود . (۸۳ a - ۸۳ b)

ابوحنیفه رحمه الله علیه جفتی خزا^۱ خریده بود به بیست دینار و یکی از آن به بیست دینار بفروخته بود و یکی مانده . دوستی نزدیک وی آمد کی مرا یکی خز سر می باید تا بخرم و باید کی بر من سود نکنی . به سرمایه به من فروشی . آن یک خز بیرون آورد . بد [ید] و پسندید .

گفت بهاش چندست .

۱- درمجله یغما وخر چاپ شده بود. به علت تذکر دوستم حسین محبوبی اردکانی اصلاح شد.

گفت هیچ .

گفت آخر بها چندست ؟

گفت هیچ .

گفت مزاج همی کنی !

گفت که من دو خز خریده‌ام به بیست دینار . یکی بدین بیست گانه فروختم این دیگر سود بود ، و تو گفتی بی سود بفروشی بر من . اکنون بر دوست سود کردن ناجوامردی بود . (۱۰۰ b)

* * *

حکایت وقتی در بازار [نجا] سان^۱ بغداد آتش افتاد . دوکانها همی بسوخت . هر کک در دوکانها می بودند می بسوختند . زیر یکی دوکان دو غلامک بودند سخت نیکو روی و قیمتی و آتش کرد ایشان گرفته می بسوخت و نحاس از دور فریادمی - کرد و می گفت هر کک این دو غلامک بیرون آرد از آتش ، هزار دینار به وی دهم . خلق کرد آمدند به نظاره و هیچ کس فراز آتش نمی یارست رفتن .

شیخ ابوالحسن نوری در آن ساعت آنجا حاضر بود . با خویشتن اندیشیدگی آن کودکان بی گناه در میان آتش مانده‌اند . من جان فدا کنم و آن کودکان را ازین آتش بیرون آرم ، مگر ایزد تعالی به قیامت مرا از آتش دوزخ بیرون آرد . دامن گرد کرد . گفت بسم الله و پای در آتش نهاد و آن دوغلامکان را دست بگرفت و از آتش بیرون آورد که یک موی از ایشان دیگر گون نشده بود .

خلق چون آن بدید [ند] شادی می کردند و خداوند غلامان بیامد و درپای شیخ افتاد و پیش وی روی در خاک می مالید .

شیخ ابوالحسن گفت شکر خدای را کنید . من آنک کردم از برای خدای عزوجل کردم نه از برای تو کردم ، و مرا بر تو بدین باب هیچ منت نیست . گفت پس باش تا آن چه پذیرفته‌ام بدهم .

۱ - نخاسان (برده و ستور فروش) هم ممکن است . باید به مورد دوم (دو سطر) بعد در نسخه نگاه کرد و مطمئن شد که کدام صورت درست است . نحاس به معنی مسگراست .

گفت ای جوامرد این عَزّ درین درگاه بدین یافته‌ام کی دوستی زر از دل بیرون نهادم. اگر زر [را] در دل مامقداری بودی اندر آتش هم چنان سوخته بودمی که دیگران. رو کی ما دنیا را با دیدار آخرتی بدل کردیم، و این بگفت و روی بگردانید و برفت. (۱۴۸ b)

گویند در واسط به روزگار حجاج بن یوسف، علوی بود بزرگ نسب و پاک مذهب و به ورع و زهد معروف و مشهور و خدای عزوجل او را نعمتی تمام داده بود، لکن آشکارا نکردی. و زنی داشت علویه زاهده و عابده و سه دختر خوردا^۱ و چاکری داشت قدیم کی خدمت وی کردی. وقتی وحشتی میان علوی و چاکر افتاد. علوی این چاکر را دستوری داد و از خدمت خود دور کرد و چاکر ستیزه به علوی بیرون آمد و بر حجاج رفت [۱۵۵ a] و آواز بر آورد گفت النصیحة النصیحة. حجاج آواز وی بشنید. بفرمود کی او را در آرید. چاکر را پیش وی بردند و جایگه خالی کردند. گفت اینجا علوی ایست و دوسد هزار دینار دارد و نمی خورد و به کارش نمی آید. وی را طلب کن و از وی پنجاه هزار دینار قرض خواه. او گوید که من مردی درویشم، زرّ از کجا آورم؟ بفرما تا او را اینجا یگه دارند تا من بروم و دویست هزار دینار از خانه وی پیش امیر آرم. گفت چنین کنم.

کس فرستاد تا علوی را بیاوردند و پیش خویش بنشانند. گفت مرا به تو حاجتی است. علوی گفت امیر را فرمان باشد. [حجاج گفت] لشکر را دیوان می باید دادن و در بیت المال هیچ نیست و بدین نزدیکی از ولایت حمل خواهد رسید. مرا پنج هزار^۲ دینار وام ده تا مدت [۱۵۵ b] دو ماه. چون حمل بیارند باز دهم و به جای تو احسان کنم. علوی گفت من مردی صاحب عیال ام و به قناعت زندگانی می کنم. مال از کجا آرم؟ گفت چهل هزار دینار بده. تا به ده هزار رسید.

۱ - (= خرد) ۲ - ظاهراً پنجاه هزار درست است.

علوی گفت من مردی صاحب عیال ام و به قناعت زندگانی می‌کنم. مال از کجا آرم؟ گفت زینهار ای امیر این چه سخن است! من از عطاها [ی] مردمان زندگانی می‌کنم. آن چاکر غماز برخاست^۱ گفت او را استوار کن تا من مال بیارم. علوی را در خانه کردند. موکل بر در خانه نشاند و چاکر رفت و می‌آمد و دو بیست هزار دینار در آفتابها^۲ بردوش حملان می‌آورد و بیش حجاج نهاد و گفت ایها الامیر اکنون مال بستدی او رازنده مگذار کی اگر زنده بگذاری پیش امیر المؤمنین رود و تظلم کند و ترا ازین [a ۱۵۶] حال وبال رسد. گفت چنین باید کردن. بفرمود تا علوی را بکشند.

دیگر روز این غماز گفت ایها الامیر علوی زنی دارد علوی به و دخترکان دارد همه را بیاید کشتن، تا این سخن پوشیده ماند و اگر این زن را زنده بگذاری به درگاه امیر المؤمنین رود و تظلم کند. حشمت تو برود و کار تو به فساد آرد. حجاج جلاد را به خواند و گفت بروید بدان محله به خانه فلان علوی و زن و دختران او را جمله بکش.

جلاد رفت به در خانه علوی. نماز شام بود. در بزد. گفتند کیست؟ گفت کس امیر. زن در بگشاد. جلاد در خانه [رفت]. زن و دخترکان خرد هم روکنده و جامها سیاه کرده و اشک از دیده ایشان روان شده. جلاد چون ایشان را بدان حال دید خدای عزوجل رحمت در دل او افکند. گفت [b ۱۵۶] ای زن مرا امیر فرستاده است به کشتن تو و آن دخترکان، و تا من جلادی می‌کنم و خلق می‌کشم بر هیچ کس رحمت نکردم. اکنون خدای عزوجل به سبب شما رحمت در دل من افکند و این جان خویش فدای شما کردم. اگر بدین سبب حجاج مرا بفرماید کشتن روا دارد. باشد کی خدای عزوجل بر من نیز رحمت کند. برخیزید و جان خویش ببرید. اگر جایی نهان توانید بودن بیاشید و بعد از آن از شهر بروید.

۱ - اصل : خواست

۲ - (= آفتابه ها)

این زن علویه دعا کرد. یکک دختر پنج ساله، و آن در پیش کرد و دودختر کوچک بر دوش نشاند. و چون شب تاریک شد برفت بر درخانه زنی که دوست وی بود و این زن علویه به جای او بسیاری مردمی کرده بود. در بزد و بیرون آمد. گفت چه بودست؟ گفت امشب مرا اندرین [۱۵۷ a] خانه نهان کن. گفت از که؟ گفت از حجاج. گفت من این زهره ندارم. در خانه شد و در بر وی فرو بست. زن متحیر شد و درماند و درخداى بنالید و فریاد [کرد]. اتفاق افتاد که کاروانی از شهر بیرون می رفتند. این زن با این دختران پیش مهتر کاروان شد و گفت زن علویه ام و این دختران خرد دارم و حجاج شوی مرا بکشت و مال ما بستند و قصد کشتن [من] و آن دختران من کردست. این دخترکان مرا بر سر بار نشانید و من خود پیاده بیایم. مهتر کاروان مردی بود از شهر ری و خداوند نعمت بود و نعمت بسیار بر ایشان ببخشد و یکک چهار پای را بار فرو گرفت و بردیگر چهار پایان ببخشید و زن را با دختری بر چهارپایی نشاند و شهر به شهر می برد و از حق [۱۵۷ b]. خدمت داشتن تقصیر نکرد، و تا به ری آورد روی این زن ندید و از حالش نپرسید. چون به شهر ری رسید زن و دختران را از چهارپا فرود آورد. مسجدی بود. گفت درین مسجد روید و باشید تا من به خانه خویش شوم. چه چندین سال است کی به سفر بوده ام. چون شما را با خود ببرم زن پندارد کی من یکک زن خواسته ام و این دختران از من اند و تا معلوم شدن خصومت خیزد. من بروم و حال معلوم کنم و به طلب شما آیم. زن دعا گفت و در مسجد رفتند، و مرد رفت. دیر بود تا به سفر رفته بود. به خانه رسید خویشاوندان و دوستان خبر یافتند. پیوسته به سلام می آمدند. از مشغولی فراموش کرد کی این زن را طلب باید کردن. این زن با دختران دو روز در آن مسجد بماند بی نان و آب. دختران [۱۵۸ a] کوچک از کرسنگی سست شدند و بیوفتادند. این دختر پنج ساله گفت ای مادر خواهرانم بدین حال شدند و بیم آن است کی از کرسنگی بمیرند. مرا فرمان ده تا بیرون شوم

و سؤال کنم کی بیش از این طاقت نمانده است. مادر گفت ای دختر چون ناچار سؤال باید کردن بر من واجب تر. من بروم.

چون از در مسجد بیرون آمد زنی بود با جمال، برنای، باشکوه می آمد. آن زن را دید بدان خوبی. نزدیک وی شد و به ناخن قرصه بر برید (۴) آن زن گفت ای برنا بر من آن تا پارسایان و نابکاران چه می بینی. به راه خویش برو کی من زنی محنت رسیده ام و غریب و درمانده. پرسید کی شما چه کسید؟ گفت غریبم و هیچ چاره نمی دانم و فرزندان خورد^۱ دارم و چند روزست تا هیچ طعام نخورده اند. من [۱۵۸ b] به ضرورت بیرون آمدم تا از بهر ایشان طعامی به دست آرم. آن برنا گفت کی من شما را دلیلی کنم به کسی کی به جای شما نیکوی کند. برو به بازار صرافان. مردی است صراف مسلمان و حاجی؛ درویشان را صدقه نیکو دهد. و برابر وی صرافی دیگر است جهود. ایشان بایک دیگر به صدقه دادن ستیز کنند. مسلمان به لجاج جهود دهد و جهود به لجاج مسلمان. این زن گفت من بر مسلمان روم. من از جهود سؤال نکنم.

برابر دکان مسلمان بیستاد. آن روز صراف به بازار کردن ستد داد مشغول بود. سوی وی تنگریست. چون از شغل بازار پیرداخت و دکان برداشت سوی خانه می شد. این زن پس وی می رفت. صراف باز گشت و گفت ای زن از پس من چرا می آیی؟ گفت [۱۵۹ a] غریبم و درمانده. مرا به چیزی یاری کن. ضجر^۲ گشت گفت شما بسیارید. من از کجا آرم چندین که به شما دهم. زن گریان باز گشت. جهود صراف نیز از دکان برخاسته^۳ بود و از پس همی شد. بشنید که صراف آن زن را چه جواب داد. پیش زن آمد گفت ترا چه حال افتادست و چرا می گیری؟ زن حال خویش بگفت که زن علویه ام و فرزندان خورد^۱ دارم و از خانه و شهر خویش آواره. مرا دلیلی کردند کی صرافی است مسلمان و حاجی؛

۱ - (= خرد) ۲ - در موارد دیگر: زجر ۳ - اصل: برخورداره

و برابر وی صرافى يهودى است. بر [و] از مسلمان سؤال کن. اگر او ندهد يهودى بدهد، کى ايشان با يک ديگر به صدقه دادن لجاج دارند. از صراف حاجى سؤال کردم مرا زجر کرد و بانگ بر من زد. گفتم چون مسلمان مرا اين جواب [۱۵۹b] داد بر يهودى به چه اميد روم!

صراف جهود اين بشنيد. روى در پيش بر خاک نهاد و محاسن سپيد خويش در در پاى او ماليد و گفت اى زن من آن يهودى ام که ترا گفتند. بنده توام. يک ساعت اين جا توقف کن تا من به خانه شوم و باز پيش تو آيم. خانه نزديک بود. زن بيستاد و صراف به خانه شد وزن و فرزندان خويش را و هر چ در خانه او بودند همه را گفت از پس من بيايد کى پنجاه سال است تا من بازي سپيد طلب مى کنم. اکنون يافتم. همه با وي برفتند. چون زن را بديدند همه روى پيش وي بر خاک نهادند. دست و پاى وي را بوسه دادند. گفتند فرزندان به کدام مسجداند؟ برفتند و همه برگردن گرفتند و به خانه آوردند و جامها و فرشها [ى] فاخر افکندند و جمله به خدمت پيش ايشان بيستادند. [۱۶۰ a] صراف گفت اى خداوند من صد هزار دينار دستگاه دارم، همه در ملک تو کردم. هر چ خواهى مى کن. بخور و ببخش و به جهاز دختران کن. من وزن و فرزندان من همه بندگان تويم و نعمتها [ى] الوان پيش آوردند تا بخوردند و بيا سوندند و فرشها [ى] گرانمايه افکندند تا بختند.

صراف مسلمان که بخت در خواب ديد کى قيامت بود و خلق در عرصات قيامت استاده. چشم بکشيد (بگشود؟) گوشكى ديد در بهشت و بر در گوشك نام صراف مسلمان نيشته بود. پيغامبر را عليه السلام ديد بر در آن گوشك استاده. بفرمود تا نام صراف مسلمان را از در آن گوشك بسترند و نام صراف جهود نيشتند. صراف مسلمان چون آن بديد از خواب در آمد. لرزه بر اندام افتا [۱۶۰b] ده، خويشتن را بر زمين زد و فر ياد مى کرد و مى گريست و مى گفت کوى

چه گناه کردم و صراف جهود چه خیر کرد که از گوشك نام من^۱ بسترند و نام وی بنوشند.

صراف مسلمان دوستی داشت زاهد صایم الدهر، قایم اللیل، در مسجد محله بودی. جز به حاجت طهارت بیرون نیامدی. برخاست^۲ و بدان نیم شب هزار دینار در صرّه کرد و قصد زاهد کرد و به در مسجد آمد و در بزد. زاهد به نماز بود. سلام باز داد و در بگشاد و گفت چه کی بدین نیم شب آمدی و نه بر جای می بینم ترا؟ گفت ای زاهد از بهر خدای تعالی فریاد من رس که من خوابی چنین دیدم. حال بگفت و اینك هزار دینار آوردم تا پیش این صراف جهود رویم. تو شفاعت کن تا آن نیکی کی دی کرد [۱۶۱ a] ست بدین هزار دینار به من دهد و اگر بیشتر خواهد بیشتر دهم. گفت بسم الله تا برویم.

هر دو پیامدند تا در خانه صراف و در بز [د] ند. گفتند کیست بر در؟ گفت من ام فلان زاهد. و صراف آمد و در بگشاد و گفت چه حاجت که بدین هنگام رنجه گشتی؟ مرا بر خویشتن بایستی خواندن! گفت به حاجت آمدیم. گفت بفرما. گفت تو دی احسانی کرده ای، باید کی آن احسان بدین دوست و برادر من فروشی به هزار دینار، و در پیش وی نهاد. گفت من که باشم کی احسانی کنم که به هزار دینار بخرند. گفت ترا شفاعت می کنم این ثواب که تو دی کردی به دو هزار دینار به وی فروش. گفت مردم بر من استهزا کنند. گویند یهودی به دو هزار دینار ثواب می فروشد! زاهد الحاح [۱۶۱ b] کرد. صراف گفت ای شیخ زاهد من دائم کی او جدید است و چه طمع می دارد. من پنجاه سال در طلب این حال بودم. اگر همه عالم به من دهید کی نفروشم. او خواب دید کی پیغامبر محمد مصطفی صلوات الله علیه گوشك رادر بهشت کی نام وی بر آن گوشك نبشته بود بفرمود ستردن و نام من نبستن. آن ساعت دست من در دست محمد بود علیه السلام و از من شکر می کرد

کی به جای فرزندان من نکوی کردی و آن صراف بانگ به زجر بر فرزند من زد. به مکافات مردمی تو و زجر او [ز] خدای تعالی خواستم تا مرا فرمان داد کی نام او بستم و نام تو بر نوشتم و ترا ایمان مسلمانی روزی کرد. شهادت بیاور. همچنان دست در دست پیغامبر علیه السلام ایمان آوردم و همی گویم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله .

گفت ای شیخ زاهد کس این منزلت و این جایگه به همه عالم فرود شد...^۱
قال الله . خویشتن را احسانی دیگر طلب کن که خدای عزوجل به تو فرستاد، ولکن ترا توفیق نداد، مرا داد توفیق تا من طلب کردم .

از گفتن يك نكته ، ازين راه دور باز نمانم و آن اين كه يك سال قبل دوست دانشمند استاد احمد علی رجایی از من سراغ متن عربی چاپ شده رونق المجالس را که در کتابخانه مرحوم بدیع الزمان فروزانفر بود گرفت و چون یافت از آن عکس تهیه کرد. شاید ایشان هم نسخه برلین را دیده و می خواسته است که تطبیقی با رونق المجالس عربی بنماید . بدین نکته اشارت کردم که اگر ایشان نسخه را قبل از من بررسی کرده اند و به نتایج و اطلاعات کاملتری رسیده اند خوانندگان را مستفیض فرمایند. ۲

برلین - ۲۸ تیر ۱۳۵۳

۱- يك كلمه ناخوانا .

۲- اکنون که به درج این مقاله درین مجموعه پرداختم از استاد رجایی شنیدم متن کتاب به تصحیح ایشان به نام بستان العارفین در سلسله انتشارات دانشگاه تهران انتشار خواهد یافت.

نسخه‌ای نفیس به خط نفیس بن عوض کرمانی

در خرداد ماه ۱۳۵۰، به اجازت همسر گرامی شادروان سعید نفیسی نوانستم بقایای کتابخانه آن مرحوم را در خانه‌ای که استاد اغلب آثار خود را در آنجا به وجود آورد بینم. مقصود آن بود که فهرستی از تألیفات چاپ نشده او و نسخی که آن مرحوم به مرسوم و علاقه خود از روی کتب و آثار قدیم تهیه کرده بود فراهم کنم. در میان دسته‌ای کتب خطی باقیمانده در خانه، به نسخه‌ای خطی بر خوردم که مجموعه ده رساله است و از لحاظی واجد اعتبار و اهمیت خاص و طبعاً از جمله نسخ نفیس و گرانبهاست. مرحوم سعید نفیسی آن را به علت آنکه یادگاری از پدران او بوده است در میان اوراق مربوط به خود نگاه داری می کرده و در زمره کتب خطی که مجموعه آنها را به دانشگاه فروخت به فروش رسانیده بوده است.

این مجموعه حاوی ده رساله طبی از تألیفات اطبا و حکمای معروف است و همه از آن آثاری که نسخ اغلب آنها بطور مکرر وجود دارد. ولی نسخه مورد معرفی ما درین مقاله از دستی دیگرست، به علت آنکه هشت رساله ازین مجموعه به خط حکیم برهان الدین نفیس بن عوض کرمانی طبیب و دانشمند مشهور قرن هشتم و نهم هجری است (متوفی در ۸۴۱) و خاندان معروف نفیسی از اعیان اومی باشند. نیک معلوم است که چنین نسخه‌ای را باید به توجه بیشتر و نظری دیگر نگریست. و

مرحوم سعید نفیسی هم به همین ملاحظه آن را با آثار خویش در یکجا نگاه داری می کرده است .

برهان الدین ، خود صاحب تألیفات مشهور در طب است مانند شرح الاسباب والعلامات (متن تألیف محمد بن علی سمرقندی) و شرح موجز قانون (اثر قرشی) که از زمان تألیف بیعد از جمله کتب درسی و مورد مراجعه اکثر اطبا بود .
محتویات این مجموعه عبارت است از :

۱- مفتاح الطب تألیف ابوالفرج بن هندو متوفی در ۴۲۰ که تاریخ کتابت آن دوشنبه ۱۳ جمادی الاخرست . در ذیل تاریخ مذکور رقم روز جمعه از ماه جمادی الاخر سال ۸۰۷ (یوم الجمعة من شهر جمادی الاخر سنة سبع و ثمانمائة) دارد .

۲- اصلاح الادویة المسهلة تألیف حبیش بن حسن دمشقی از شاگردان حنین ابن اسحق با تاریخ و رقم : «تم فی یوم الثلاثاء من ذی القعدة لسنة اربع و ثمانمائة علی ید الفقیر نفیس بن عوض الطیب احسن الله عواقبه فی الدارین . »
این یگانه قسمت از مجموعه است که رقم نفیس بن عوض دارد . سایر رسالاتی که به خط او دانسته شده از طریق مقایسه خط است .

۳- القول فی الابدال از تألیفات محمد بن زکریای رازی (رقم و تاریخ کتابت ندارد) .

۴- رساله ای در خواص کافور از ابوعلی بن مندویه اصفهانی از اطبای قرن چهارم (بدون رقم و تاریخ) .

۵- مقاله فی الفصد از محمد بن زکریای رازی (بدون رقم و تاریخ) .

۶- القول فی الدغدغة از حنین بن اسحق (رقم و تاریخ کتابت ندارد) .

۷- الاسؤله - رساله در بول از آثار ابن سینا بصورت سؤال و جواب .

۸- رساله در فمد از آثار قسطا بن لوقا متوفی در سال ۳۱۱ (تاریخ کتابت

و رقم ندارد) .

۹- عدد امراض به خط دیگر .

۱۰- رساله در فصد از تألیفات احمد بن محمد طبری طبیب رکن الدوله

دیلمی مورخ شوال ۸۰۸ .

۱۱- رساله‌های در باره تکوین نبات از آثار منسوب به هرمس (از انتها

افتاده دارد) .

۱۲- رساله قولنج از تألیفات محمد بن زکریای رازی . کاتب حسین بن

علی شاه بن مسلمشاه (؟) نام دارد و در انتها چنین رقم زده است : « تم الكتاب بحمد الله

و حسن توفيقه علی بدالعبد حسین بن علی شاه بن مسلمشاه (؟) احسن الله ... فی سابع

شوال لسنة سبع عشر و ثمانمائة . »

این نسخه از ممتلكات مرحوم محمد علی تربیت بوده . دال برین مطلب ،

عباراتی است که بر صفحه اول نسخه به خط ورقم او دیده می شود و از آن چنین بر می آید

که پس از وفات تربیت و متفرق شدن کتابخانه نفیس او این نسخه نفیس به مرحوم

سعید نفیسی انتقال یافته است .

ظفر نامه ها *

در میان کتاب های فارسی بعضی از کتاب يك نام دارند . این اشتراك نام همیشه موجب اشتباه و اشكال بسیار است . یکی از این نام های مشترك «ظفر نامه» است برای یازده کتاب مختلف .

۱ - ظفر نامه منسوب به ابن سینا

کهن ترین کتابی که به «ظفر نامه» موسوم است رساله ایست کوتاه و پند آموز مشتمل بر پرسش های انوشیروان و پاسخ های بزرگمهر که دوره سامانیان از زبان پهلوی به فارسی ترجمه شده است . ترجمه این رساله را به ابن سینا (۳۸۰ - ۴۲۸) نسبت داده اند . حاجی خلیفه در این باره می نویسد : « اسم اسئله انوشیروان ثم امر نوع بن منصور السامانی وزیره ابن سینا بنقله الی الفارسیه فنقله . » (۱)

ابهام و دشواری اینست که اگر مترجم ظفر نامه ابن سیناست ، چنانکه قول مشهور همین است ، پس چرا حاجی خلیفه ازو بعنوان وزیر نوح سامانی نام می برد ، واگر مترجم این رساله وزیر نوح بوده است پس انتساب این

* نقل از مجله یغما سال ۶ (۱۳۳۲) . این مقاله محتاج تجدید نظر بسیارست و کتابهای دیگر هم به نام ظفر نامه وجود دارد، ولی حال و حوصله چنین کاری را با الحاق تکمله نداشتیم .

ترجمه به ابن سینا سهو و نادریست است. (۱) چون می‌دانیم که در صحت انتساب اغلب از رسالاتی که به ابن سینا نسبت می‌دهند جای تردید و گفتگوست نسبت به ظفر نامه نیز همین شك و تردید را می‌توان داشت. با مقایسه و سنجش آثار فارسی ابن سینا با ظفر نامه دلیل و اماره دیگری حاصل می‌آید که ما را در عقیده مزبور راسخ‌تر می‌سازد مگر اینکه گمان بریم که در نثر قدیم ظفر نامه کاتبان بعدی دست برده‌اند و آن را بشیوه نویسنده کی زمان خود در آورده‌اند. اینک چند سطر از نثر دانشنامه علائی و چند سطر از رساله کوچک رنگ شناسی که هر دو از آثار ابن سیناست با چند سطر از ظفر نامه برای مقایسه نقل می‌کنیم:

« و همچنانکه آهنگر هوار را به کشادن دم و گسترانیدنش به اندرون دم کشد و به بسته کردن و فراز هم آوردن بیرون کندش، دل و شریانها به حرکت گستریدن که انبساط خوانند هوا را اندرون کشد و هواء خنکی از بیرون، و بخار غذای روح از اندرون به روح رساند. » (رساله رنگ شناسی)

« مردمانی که ایشان را دیدار باریک نیست پندارند که لفظ هستی برین ده چیز به اشتراك اسم افتد، چنانکه هر ده چیز را يك نام بود و معنی آن نام یکی نبود و این نه درست است، زیرا که اگر چنین بودی، گفتار ما جوهر را که هست آن بودی که جوهرست ... الخ » (دانشنامه علائی)

« بوذرجمهر يك سال مهلت خواست و این چند کلمات را جمع کرد و ظفر نامه نام نهاد و نزد انوشیروان برد و او را خوش آمد و شهری در اقطاع او بیفزود و فرمود که این کلمات به آب زر نوشتند و دائم با خود می‌داشت و اکثر

۱- ابن سینا به سبب آنکه نوح بن منصور را از بیماری سخت درمان کرد مورد احترام و محبت نوح واقع شد و به همین سبب توانست به کتابخانه آن پادشاه دست بیابد. نکته دیگری که صحت انتساب ترجمه این رساله را به ابن سینا ضعیف می‌کند اینست که چون رساله مذکور از زبان پهلوی به فارسی در آمده پس باید ابن سینا زبان پهلوی هم بداند و این نکته را هیچ کس در سرگذشت شیخ ننوشته است.

اوقات به مطالعه این کتاب مواظبت می نمود. « (ظفر نامه) (۱)

اکنون، ظفر نامه را اکثراً از آثار ابن سینا می دانند. قنواتی کشیش مسیحی در کتاب « مؤلفات ابن سینا » از ظفر نامه نام می برد و به نسخ متعدد آن که در کتابخانه های بنگال، بودلیانا، موزه بریتانیا، و دیوان هند موجود است اشاره می کند. (۲)

ظفر نامه را یکبار شارل شفر (Ch. Schefer) از روی نسخه بازمانده از سده نهم در جلد نخست از مجموعه «منتخبات فارسی» به چاپ رسانید. وی می نویسد که بخشی از آن را پیش از او میرزا محمود در پایان تأدیب الاطفال (چاپ طهران ۱۲۹۳ هجری) آورده است. یکبار هم در کتاب نمونه نثر پارسی گردآوری آقای دکتر مهدی بیانی چاپ شده است. (۳)

ترجمه ترکی ظفر نامه هم در دست می باشد و آن در هنگام پادشاهی بایزید (پادشاه عثمانی) و برای او ترجمه شده است و نام «مظفر نامه» به آن داده اند. (۴)

ظفر نامه دیگری هم به بزرگمهر وزیر نسبت داده اند و آن گفتگوی ارسطو و بزرگمهر است. همین رساله توسط Balu Narasinba Datta از فارسی به انگلیسی ترجمه شده است. (۵)

۱- این قسمت از نسخه متعلق به کتابخانه دانشگاه (کتاب اهدائی سید محمد مشکوة) نقل شد. برای اطلاع ازین نسخه به فهرست کتابخانه دانشگاه تألیف آقای محمد تقی دانش-پژوه رجوع شود.

۲- نگاه کنید به مؤلفات ابن سینا تألیف جورج شحاته قنواتی، قاهره ۱۹۵۱، ص ۲۲۳.

۳- آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشمند دانشگاه تهران نیز آنرا جزو انتشارات انجمن آثار ملی به چاپ رسانیده اند.

۴- قنواتی هم در مؤلفات ابن سینا از نسخه ای از ظفر نامه که «رسالة المظفریه» نام داشته یاد کرده است.

۵- نگاه کنید به - A Catalogue of the Persian printed books in the British Museum. By Edward Edwards, London, 1922.

۲- ظفر نامهٔ حمدالله مستوفی

تاریخ منظومی است که نویسندهٔ نامدار قرن هشتم (متوفی در ۸۵۰ هجری) آن را در هفتاد و پنج هزار بیت شعر فراهم آورد. درین ظفر نامه سخن از تاریخ ایران در میان است، از زمان فتح ایران به دست عرب تا عصر مؤلف، و چنین آغاز می‌شود:

بنام خدائی که هست و یکی است جز او در دو گیتی خداوند نیست

.....

«ظفر نامه» کن نام این نامه را بدین تازه کن رسم شهنامه را

یکی از نسخ کامل این کتاب در موزه بریتانیا موجود است.

۳- ظفر نامهٔ نظام‌الدین شامی

کتابی است در تاریخ فتوحات امیر تیمور که نظام‌الدین شامی به فرمان آن پادشاه در سال ۸۰۴ به نگارش آن پرداخت. ظفر نامهٔ شامی به اهتمام فلیکس تاور (Felix Tauer) جزو انتشارات مؤسسه شرقیهٔ چکوسلواکی در پیرت به سال ۱۹۳۷، و ذیل آن که رسالهٔ مختصری است به توسط بهمن کریمی (تهران، ۱۳۲۸) طبع شده است.

۴- ظفر نامهٔ شرف‌الدین علی یزدی

شرف‌الدین علی یزدی (متوفی در ۸۵۸) تاریخی در سرگذشت پادشاهی امیر تیمور بنام «ظفر نامهٔ تیموری» فراهم آورد. با اینکه شرف‌الدین علی در نوشتن این کتاب متأثر از شامی است ولی کتابش از کتاب وی نامدارتر است. این کتاب

→ البته گفتگوی میان ارسطو و بودزجهر صورت غیر واقع دارد. بهمین جهت ادوارد براون نیز به این نکته با تعجب می‌نگرد. برای این نکته نگاه کنید به- A Supplementary Hand-List of the Muhammadan Manurcripts . Cambridge, 1922. p.139.

در دو جلد با تصحیحات مولوی محمد الهداد در کلکته به سال ۱۸۸۷ میلادی و پس چاپ از آن به توسط محمد عباسی طبع دیگر در دو جلد (تهران، ۱۳۳۶) شده است. (۱)

۵- ظفر نامه هاتفی

هاتفی شاعر (در گذشته به سال ۸۲۷) از مردم جام با استفاده از ظفر نامه شرف‌الدین علی یزدی منظومه‌ای در سرگذشت زندگانی تیموز پرداخت. نام این منظومه با ختلاف «تمر نامه» و «ظفر نامه» آمده است. هاتفی خود از آن به ظفر نامه نام می‌برد:

چو دیدم در آن قصه پر فروغ «ظفر نامه» ای ساختم بی دروغ
هاتفی به اقتباس از نظامی خمسه‌ای دارد. او ظفر نامه را در برابر اسکندرنامه نظامی سروده است. (۲)

۶- ظفر نامه قدسی (شاه جهانی)

حاجی محمدجان قدسی مشهدی که از نیمه سده یازدهم هجری تا سال ۱۰۵۶ میزیست منظومه‌ای بنام ظفر نامه در چگونگی سرگذشت شاه جهان پادشاه مغولی هند سرود و نسخه‌هایی از آن اکنون بدست است. نظم ظفر نامه شاه جهانی را برخی به کلیم کاشانی (متوفی در ۱۰۶۱) ملک الشعرا دربار شاه جهان نسبت می‌دهند. اما آنچه مسلم است قدسی ظفر نامه را به پایان نرسانید و پس از او

۱- از ظفر نامه نسخه‌های زیبا و نفیس بسیارست.

۲- ظفر نامه هاتفی نخستین بار در سال ۱۸۶۹ در لکهنو و سپس توسط ابوهاشم سعید

یوشع به سال ۱۹۵۸ در مدراس به چاپ رسیده است.

کلیم کاشانی دنباله کار او را گرفت و ظفرنامه را به انجام رسانید. (۱) این کتاب بنام «پادشاه نامه» هم خوانده شده است. (۲)

۷- ظفر نامه عالمگیری

منظومه ایست که در آن از چگونگی نخستین پنج سال پادشاهی اورنگ زیب (متوفی در ۱۱۱۸) سخن می رود. نسخه‌هایی از این منظومه در کمبریج و موزه بریتانیا موجود است. (۳).

۸- ظفر نامه کابل

از غلام محی الدین، که در آن از واقع کابل و فتوحات و جنگهای احمد شاه درانی سخن رفته است. تاریخ نظم آن سال ۱۲۶۰ است. (۴)

۹- ظفر نامه رنجیت سنگه

در شرح زندگی رنجیت سنگه Ranjit Singh که بوسیله دانشگاه پنجاب به سال ۱۹۲۷ چاپ شده است. این کتاب بشرح مندرج در فهرست کتب چاپی فارسی موزه بریتانیا رنجیت نامه نام دارد و در لاهور به سال ۱۸۷۶ طبع شده است.

۱۰- ظفر نامه بهر تپور

تاریخی است منظوم در وقایع بهر تپور، از سرزمین هند، که بمناسبت فتح آنجا

۱- نگاه کنید به فهرست کتب خطی فارسی کتابخانه بهار (جلد اول)، همچنین به فهرست بنگال (جلد اول) و تذکره میخانه چاپ لاهور، ۱۹۲۶.

۲- رجوع شود به فهرست ریو.

۳- Hand - Liste of Muhammadan Manuscripts, by E. G. Browne, Cambridge, 1900.

۴- فهرست نسخ خطی دانشگاه پنجاب تألیف س. م. عبدالله، لاهور، ۱۹۴۲.

بدست لرد لیک (Lord Lake)، با این بیت آغاز می‌شود :

کنم یاد آن داور داوران کزو گشت پیدا زمین و زمان
سراینده این منظومه مولوی فضل اعظم نام دارد . اثر مزبور به نثر هم
تألیف شده است .

۱۱- ظفر نامه گویند سنگه

اشعاری است در فتوحات گویند سنگه Gobind Singh و به سال ۱۸۷۱ در
لاهور طبع شده است .

۱۲- ظفر نامه ناصری

کتابی به این نام هست ، اما نام مؤلف و چگونگی آن را نمی‌دانم . (۱)

۱ - استاد دکتر غلامحسین صدیقی در مقدمه ظفر نامه از انتشارات انجمن آثار ملی
(ش ۲۱) تعداد ظفر نامه ها را به چهارده رسانیده اند و دو ظفر نامه اضافی عبارت است از
ظفر نامه نادری به ترکی و ظفر نامه اکبری . (به صفحات ۶ و ۷ کتاب مذکور مراجعه شود) .
ضمناً استاد ما نام و مؤلف ظفر نامه ناصری را که نصرت نامه هم خوانده شده میرزا عباسعلی
صفا مرقوم داشته اند (طهران ، ۱۲۷۵ ق .) .

فرائد الفوائد*

در احوال مدارس و مساجد

یکی از کتابهای مهم تاریخی و دینی عصر صفوی که مورد توجه محققان قرار نگرفته « فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد » است . تعجب است که مستشرقین اروپا ، که از راه فهرست پرچ بانسخ خطی فارسی در برلین آشنا بوده اند و اغلب در بحثهای تاریخی و شناخت فرهنگی دوره های گذشته به این نوع مدارک عطف نظر می کنند، از وجود این اثر غافل مانده اند. یا آن که من هنوز نتوانسته ام دریابم که کدام یک اهمیت این نسخه را بازگو کرده است .

تا کنون مطلع نشده ام که نسخه دیگری ازین اثر هست یا نیست . خوشوقتم که در ایام دیدار برلین ضمن رسیدگی به نسخ خطی آنجا این نسخه را که در کتابخانه دولتی آلمان کنونی محفوظ است و در فهرست پرچ Pertch مورد معرفی قرار گرفته است شناختم .

صاحب الذریعه متذکر نام تألیف این کتاب شده و گفته است که صاحب الروضات بعضی تراجم و حالات را از آن اثر نقل کرده است . معلوم می شود که شیخ آقا بزرگ خود بوجود نسخه ای ازین اثر اطلاع نداشته و متن راندریده است. این کتاب تألیف شخصی است به نام محمد زمان بن کلبعلی تبریزی و طبق

* - نقل از مجموعه ای که توسط استاد حبیب یغمایی به افتخار خدمات استاد علی محمد عامری چاپ شده است . شمه ای ازین نوشته در پنجمین کنگرس تحقیقات ایرانی (اصفهان - شهریور ۱۳۵۳) هم ارائه شد .

اشاره ای که در ورق a ۱۸۵ دارد در سال ۱۱۲۲ از تألیف آن کتاب فارغ شده .
 مؤلف خود سبب تألیف چنین اثر با ارزشی را گفته است که به مناسبت آن
 بوده است که شاه سلطان حسین ، محمد قلی بیکا فرزند محمد مؤمن خان اعتماد -
 الدوله سابق را که از صوفی زادگان قدیمی بود به مرمت مسجد و مدرسه منسوب
 به شیخ لطف الله (که به قول مؤلف مقابل در گاه عالم پناه واقع بود) مأمور کرد و
 چون مؤلف به عبارت خود او یکی از طلبه های « زاویه نشین » آن مدرسه بوده است
 برین خیال برانگیخته شد که رساله ای به فارسی در احوال مدارس و مساجد بنویسد .
 چنان که می دانیم ، از قدما درباره نحوه تعلیم و تربیت اسلامی کتب و آثار
 زیاد در دست نداریم و تألیفات درین زمینه معدودست . علی الظاهر این کتاب مستقل
 در زبان فارسی یکتاست و مزایائی دارد ازین قبیل که استطراداً بعضی اطلاعات تاریخی
 مربوط به اصفهان و علمای آن عهد را در اختیار ما قرار می دهد .

مؤلف در تألیف این اثر و برای تبیین آراء خود مانند غالب کتب ، به آیات
 قرآنی و احادیث متمسک می شود . کثرت مراجع مورد استفاده او گویای
 آشنائی عمیق مؤلف به معارف اسلامی و دسترسی به آن مصادرست . ضمن تورق
 کتاب ، جای جای که اسامی کتب آمده بود و مؤلف گفته بود که در فلان کتاب
 چنین می گوید مقداری از اسامی را برای نشان دادن مراجع مؤلف استخراج
 کردم و چنین است : خصال ابن بابویه ، درة الباهرة ، روضة الواعظین ، غوالی
 اللثائی ، احتجاج طبرسی ، منية المرید شهید ، معانی الاخبار صدوق ، تهذیب -
 الاحکام طوسی ، قرب الاسناد ابن جهم ، شرح ارشاد شهید ، کافی ، کنز الفوائد
 کراچکی ، امالی شیخ صدوق ، من لایحضره الفقیه ، عجایب البلدان ، عیون الاخبار ،
 ثواب الاعمال ، کشف الغمه ، مجالس المؤمنین ، تاریخ یافعی ، بحار الانوار ،
 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، حاشیه بر اشارات آقا حسین خوانساری ،
 عده ای از آثار شیخ بهائی ، بعضی از آثار غزالی . . . و این آثار که اغلب از امهات

و اصول کتب شیعه و اخبار اسلامی است طبعاً حکایت از مضامین مطرح شده توسط مؤلف هم دارد .

پیش از آن که به بازگو کردن بعضی از مطالب مورد نظر بپردازم فهرست ابواب و فصول کتاب را عیناً نقل می‌کنم تا مرا از بازگفتن تمام مطالب و مضامین فصول بی‌نیاز کند .

باب اول : در احوال مساجد و آن مفصل است به چند فصل

فصل اول : در بیان بعضی از آن چه لغویین ذکر نموده‌اند در باب مسجد و تفسیر برخی از آیات وافی‌ها و هدایات که در باب مساجد سمت نزول یافته .

فصل دوم : در ثواب بنا کردن و تعمیر کردن و آمدن نمودن مسجد و بعضی از خصوصیات و کیفیات آنها چون مسقف کردن و کنگره قرار دادن و غیر آنها و در آن است تفاوت بقاع از برای عبادت .

فصل سیم : در کیفیت داخل شدن مسجد و بیرون آمدن از آن و چگونگی بودن در آن و برخی از آداب و ادعیه که درین باب از اصحاب عصمت سلام الله علیهم وارد شده و در آن است بعضی از احوالات مساجد بر سبیل عموم .

فصل چهارم : در بیان چیزهایی که شایسته نیست در مسجد بردن، می‌خواهد مکروه باشند یا حرام .

فصل پنجم : در اول مسجدی که در روی زمین بنا شد و اول کسی که از مسلمین به مساعدت توفیق زبانی به شرف بنا کردن مسجد مشرف گردید و به آن آغاز نمود و ذکر بقعه‌ای که افضل

است و از همه قطعه های زمین به فضائل و مزایای بسیار ممتاز است.
 فصل ششم : در احوال بعضی از مساجد متفرقه مبارکه که در اخبار صدق
 آثار گزارش یافته مانند مسجد الحرام و مسجد مدینه و کوفه
 و غیر آنها، و در آن است ذکر مساجد ملعونه .

باب دوم در احوال مدارس و آن نیز مفصل است به شش فصل

فصل اول : در ذکر آن چه اهل لغت بیان کرده اند در معنی مدرسه و
 ذکر آن. چه از عموماً استدلال می توان کرد بر جواز بنا -
 کردن مدرسه بلکه مستحب بودن آن .

فصل دوم : در کیفیت بودن در مدارس .

فصل سوم : در ذکر علم و علما و متعلمین و بعضی از آداب آنها و در آن
 است ذکر علمی که آدمی را ضرورست و از تحصیل آن
 گزیری نیست .

فصل پنجم : در ذکر برخی از پادشاهان ذی شأن که تأیید یزدانی شامل
 حال خیر مآل ایشان شده رعایت علمای ربانی می نموده اند
 و ذره ای فرو گذاشت در تعظیم و تبجیل نمی کرده اند و
 پیوسته با ایشان اوقات خویش را گذرانیده و مدرسه به جهت
 طلبه علوم دینیه ساخته اند و در آن است ذکر مدرسه سیاره
 کرباسیه سلطانیه و ذکر احوال خیر مآل مدرسه متبر که
 جدیداً ظلل ظلیل حضرت ذی الجلال اعنی ولینعمت عالمیان
 بر سبیل اجمال .

فصل ششم : در بیان آن که بعضی از مدارس بلکه بعضی از مکانها رادخلی

است تمام از برای تحصیل علم و در آن است برخی از احوالات
مدرسه مبارکه که نواب اشرف متوجه تعمیر و ترمیم آن
شده اند و ذکر جمعی از فضلا و صلحا که در آن مشغول به
تعلیم و تعلم بوده اند .

خاتمه : در بیان تعمیر مشاهد مشرفه و بعضی از آداب زیارت و تعمیر
قبور مؤمنین و در آن است ذکر صوامع و تعمیر کنائس و
بعضی از فرایده و فواید متفرقه کتاب که مناسب می نماید سمت
تحریر یابد .

وجود اطلاعات متنوع در این اثر که از لحاظ جامعه شناسی فوایدی را در
بر دارد ایجاب می کند که فشرده ای از آنها را درین صحائف بیاورم و باید امید
داشت که یکی از جویندگان و علاقه مندان طبع متون دینی به چاپ کردن این
اثر توفیق بیابد .

در فصل سوم از باب اول ضمن بر شمردن محرمات و مکروهاتی که نباید به
مسجد وارد کرد بحثی در باب تنباکو پیش آورده است . می دانیم که تنباکو کشیدن
در عصر صفوی مرسوم شد و از طریق هند و راه خلیج فارس به ایران سرایت کرد و
از همان ابتدای ورود مجادلات و مباحثات فقهی زیادی را از باب این که کشیدن
آن حرام است یا نیست پیش آورد . از نوشته مؤلف این اثر معلوم می شود که
دامنه آن مجادلات تا عهد او هم ادامه داشته است . مؤلف پس از این که عقاید
مخالف و موافق را در باب «دخان تنباکو» می آورد به این نتیجه می رسد که «بناء علیه
بعضی از علمای متأخرین تصریح کرده اند که کراهت ندارد .»

در همین مقام اشاره ای دارد که بوی تنباکو بعضی از مردم را آزار می دهد .
می نویسد : « بوی تنباکو نیز از برای بعضی که نمی کشند موزی است . چنان چه

این مقیم دودمان خاکساری نیز بسیار آزار می کشم چون پیش تنبا کو کش بنشینم، به جهت آن که نمی کشم. « (ورق b ۱۹). ضمناً می گوید اگر کسی بخواهد که به تنبا کو کشان اندرز بدهد تا نکشند آنها خواهند گفت:

منع تنبا کو مکن کاتش به جان افتاده ای

می کند تندی به خلق و مردم از وی می کشند

شاید این شعر از خود مؤلف باشد، به قرینه آن که در فصول دیگر گاهی شعر کی از خود آورده است.

در انتهای همین فصل اطلاعی در خصوص مقدار انحراف قبله مسجد جامع قدیم و مسجد جدید عباسی اصفهان دارد که چون ممکن است این موضوع در جای دیگر ضبط نشده باشد و برای تاریخچه نویسان آن مساجد خالی از فایده نباشد به نقل آن می پردازم.

« و بنای انحراف قبله مسجد جامع قدیم اصفهان را به سی و سه درجه و چهل دقیقه گذاشته اند که موافق زیج قدیم باشد . . . و بنای مسجد جدید عباسی را بر آن گذاشته اند و همچنین انحراف قبله مسجد جامع تبریز را از خط نصف النهار به جانب مغرب به نحوی اعتبار کرده بودند که موافق دستور حال صحیح نیست و هنگامی که افضل فضالی زمان مقرب در گاه حضرت اله میرزا عبدالله سلمه الله تعالی آن خطه نزهت افزا را مشرف ساخته بودند آن را تغییر دادند. « (ورق a ۳۶).

در فصل پنجم اطلاعی می دهد از خراب شدن کعبه معظمه در سال ۱۰۳۹ و این که میر زین العابدین کاشانی از شاگردان ملا محمد امین استرآبادی که در آن وقت مجاور مکه بود در تاریخ مکه رساله ای نوشت به نام « مفرحة الانام فی تأسیس بیت الله الحرام » و در آن رساله متذکر شد که روز چهارشنبه نوزدهم

شعبان ۱۰۳۹ سیل عظیمی به مسجد الحرام روی آورد و آب به اندرون کعبه رفت ،
و دیگر جزئیات آن واقعه .

در فصل دوم از باب دوم (که خاص مدارس است) نکته مهمی را در باب نحوه
استفاده استفاده کنندگان سکونت در حجرات مدرسه یاد می کند . می نویسد :

« هر که حجره ای در مدرسه داشته باشد باید متصف باشد به آن وصفی
که معتبرست در استحقاق به این که مشغول باشد به علم در مدرسه » .

در دنبال آن به نقل شهید در کتاب مشهور دروس می نویسد : « که هر گاه
غرضش تمام شود می توان بیرون کرد و خالی از اشکالی نیست و نیز فرموده اند
که اگر چنان چه مشغول به علم نباشد می توان اخراج کرد هر چند واقف شرط
نکرده باشد و بعید نیست . چه وضع مدرسه از برای این است و بسیارند که
رعایت این امور را نمی کنند و اینها یکی از اسباب بی توفیقی بعضی از طلبه
است که مدت مدید در مدرسه ها تعب می کشند و چندان تحصیل نمی کند . »
(ورق ۱۴۶)

ازین عبارت سه نکته عاید می شود که اشاره بدانها روشن سازنده روش تعلیماتی
حوزه های علمی قدیم است .

یکی این که شهید و مؤلف کتاب ، در مورد کسی که حجره مدرسه را معطل
نگاه می دارد و درس نمی خواند اخراج او را ولو آن که واقف شرط نکرده باشد
جایز دانسته اند . این نکته فتوایی است که به سبب سکوت واقف در شرایط وقف
داده شده است . ورنه اجرای شرائط واقف در مورد وقف همواره از اصول مسلم و
غیر قابل تغییرست . دیگر این که همیشه طلبه هائی بوده اند که در پی تحصیل نبوده اند .
سوم آن که وضع طلبه ها در آن عصر هم تعریفی نداشته است . آنها برای
تحصیل مجبور به تحمل تعب بوده اند . یعنی زندگی مرفه و آسوده ای نداشته اند .

در همین فصل از مولانا احمد اردبیلی نقل کرده است که به علت زهد و تقوای مافوق تصور روزهایی را که در مدرسه به سرآوری و رسیدگی امور شخصی (از قبیل شستشوی لباس و غیره) می گذرانید از قبول مقدار «وظیفه» وقفی و احیاناً رسمی مربوط به آن روز خودداری داشته است. شاید این امر از نوع افراط در زهد باشد. حتی ممکن است که در بعضی از انظار حمل بر «نظار» بشود. بهر تقدیر طلبه ها «وظیفه ای» داشته اند که عاده به حد «بخور و نمیر» بوده است.

فصل سوم در ذکر علما و متعلمین و بعضی از ادب مربوط به آنهاست. مؤلف از کسانی است که علم را وقتی مفید می داند که با عمل توأم باشد. ضمناً طعنه ها بر علم رسمی دارد. خواننده را توجه می دهد که علم آن است که راهبر آدمی در طریق حقیقت بینی و صداقت جویی باشد.

امتیاز این فصل برین است که به جز استناد به احادیث و آیات قرآنی و به استشهداد به مبلغی اشعار فارسی را که در خصوص «علم» و «مدرسه» می دانسته است نقل کرده است، ازین جمله:

علم بنیادست ، طاعت خانه ای	بی اساسی کی بود کاشانه ای
علم باید تا عمل گنجی بود	زانکه بی دانش عمل رنجی بود

ای طالب علم گر دلت هشیارست	رو علم گزین که خوشتر از هر کارست
جایی که فرشته پر نهد در قدمت	دانی که ترا چه قیمت و مقدارست

هر آن کس که زرش نیابی برش	مکن تا ابد رهگذر بردرش (فردوسی)
---------------------------	---------------------------------

از بهر فساد و جنگ جمعی مردم	کردند به کوه گمرهی خود را کم
در مدرسه هر علم که آموخته اند	فی القبر یضرم ولا ینفعهم

در مدرسه کردیم بسی گفت و شنود	وز سرّ جهان يك سر مو رخ نمود
-------------------------------	------------------------------

هر چند گشودیم بسی مشکلها ز آنها به جز افسانه کاری نکشود

علم رسمی بر سر قیل است و قال نه ازو کیفیتی حاصل نه حال
نفس را افسردگی آن مدام مولوی باور ندارد این کلام

علم چبود آنکه ره بنمایدت این هوسها از دلت بیرون کند
« خشية لله » را نشان دان ای فلان « انما یخشی » تو در قرآن بخوان
سینه رازان علم و خوف آباد کن رو حدیث « لو علم » را تو یاد کن

گر علم لدنی همه از بر دانی سر را به زمین چو می نهی بهر نماز
سودت نکند چو نفس کافر داری آن را به زمین بنه که در سر داری

یک چند درین مدرسه ها گردیدم یک مسئله ای که بوی عشق آید ازو
وز اهل کمال نکته ها پرسیدم در عمر خود از مدرسه نشنیدم

از علم شریفتر مدان هیچ هنر از دائره عقل منه پای به در
بر مردم بی علم شرف دارد خر فرزند هنر باش نه فرزند پدر

در همین فصل به نقل از کافی کلینی و امالی صدوق می نویسد که حضرت صادق فرموده است طالبان علم سه طائفه اند: اول طائفه ای که طلب علم می کنند از جهت آن که قوت بحث به هم رسانند که با یکدیگر مجادله توانند کرد و فائق توانند شد. دوم طایفه ای که طلب علم می کنند به واسطه اعتبار دنیا و زیادتی اموال و اسباب که از روی خدعه و فریب تحصیل کنند. سیم گروهی اند که مطلب ایشان تحصیل علم است از جهت رضای الهی و علم کسب نمودن.

سپس به توجیه نکتۀ اجتماعی مهمی می پردازد و آن مسأله‌ای است که دنباله‌اش عاید طالب علمان روزگار ما هم شده است، آنجا که می نویسد :

« بسیارند که به اعتبار عدم مساعدت دنیای غدار به نحوی که باید در علوم اشتغال نمی نمایند و شکوه از روزگار خویش نموده تعلیم و تعلم ننمایند و نمی دانند که آدمی چنان که قرب و منزلت از نزد حق تعالی شأنه به هم می‌رساند در دنیا به شریعت می‌کشد و تنگی در معاش به هم می‌رساند . »

امروز هم ما دچار به همین اموریم. باید بدانیم و نمی‌دانیم که تحصیل علم و معرفت را با تنگی معاش چگونه باید سازش داد. آیا همه می‌توانند که توجهی به تنگی معاش و به قول امروز « وضع اقتصادی » نداشته باشند و همت خود را واقعاً و کاملاً مصروف به تحصیل علم کنند؟ مؤلف از کسانی است که طرفدار تحمل تنگی معاش و صرف کردن تمام اوقات به تحصیل علم است. زیرا مثالهایی چند می‌آورد از سختیهایی که علمای بزرگ در راه تحصیل علم متحمل شده‌اند، از قبیل امام فخر رازی که مدتی از ایام را در بخارا به سختی گذرانید و کسی نقل کرده است که من به جهت او از تجار آنجا قلیلی وجه طلب کردم. یا این که از آقا حسین خوانساری نقل می‌کند که گفته بوده است در ایامی که طلبه بودم یک زمستان سخت را با لحاف کهنه‌ای گذرانیدم. زیرا وجه لازم برای تهیه لوازم سوخت و آتش کردن نداشتم. ناچار لحاف کهنه را بردوش می‌گرفتم و میان حجره راه می‌رفتم تا اندکی گرم شوم و سرما بر من کارگر نشود.

مؤلف خود از کسانی است که طعم « تنگی معاش » را چشیده است و به اشاره می‌نویسد : « این کمینه که لله الحمد و المنه محسود طلبه‌ام و لیس الخبیر کالمعاینه ، اگر چنان چه آن چه برین فقیر وارد شده نقل کنم باید که کتاب علی حده بنویسم . »

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست»
 نتیجه می‌گیرد که « پس باید که در محنتها صبر و شکیبائی کنند و از
 تعلم و تعلیم باز نه ایستند. این از برای جمعی است که چندان معرفتی برای ایشان نباشد
 و اگر نه بعضی از کاملان می‌باشند که در محنتها و اندوهها لذت می‌برند. »
 در همین فصل مبلغی زیاد در باب لزوم نگاه داشت احترام معلم بیان می‌کند
 و شواهد و امثله‌ای چند می‌آورد.

در باب موقع درس روان کردن و مطالعه از قول امام موسی کاظم روایتی را
 نقل می‌کند که « صبحگاه » بهترین موقع است .

باز به استناد کتب قدیم به طالب علم توصیه می‌کند که مواقع فراغت را
 به استنساخ کتب بپردازد. ضمناً کاتب را توجه می‌دهد که در نوشتن رعایت امانت بکند
 و دقت در ضبط داشته باشد. از امام جعفر صادق نقل می‌کند : « بنویسد پس به
 درستی که شما حفظ نمی‌کنید تا بنویسد » .

ضمناً به طالب علم هشدار می‌دهد که کتابت برای کسب اجرت عیب ندارد
 ولی مشروط بر آن که در مورد قرآن چنین انتظاری نباشد. چه « مشهور این
 است که اجرت بر کتابت قرآن کریم کراهت دارد ». ولی دریافت وجه در قبال
 کتابت احادیث و فقه و دیگر کتب مجازست .

نکته‌ای هم در باب نحوه کتابت ، به استناد اصول متون شیعه می‌آورد که
 از لحاظ تاریخ نسخ خطی و شیوه نگارش آنها مفید فایده است . می‌گوید گفته‌اند
 که احادیث غریبه را به طلا توان نوشت، بلکه مستحب باشد نوشتن آن ؛ و مصحف
 مجید را به طلا و غیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته‌اند و از برخی
 اخبار ظاهر می‌شود که مکروه باشد عشر آن را نیز به طلا بنویسند .

طلبه‌ها می‌توانسته‌اند برای کسب وجه به اطفال درس بگویند . ولی فقط

برای آموختن شعر و مشق دادن و سایر تعلیمات ازین دست می بایست اجرت بگیرند. ولی برای تعلیم قرآن و حدیث مجاز نبوده است. در همین فصل بحث مستوفایی دارد در باب این که طلبه ها بایست به کسانی که درس می دهند به نظر پاک نگاه کنند.

یکی از مسائلی که مؤلف بدان توجه و از باب وظیفه معلمی بدان اشاره کرده است مسئله ای است که امروز هم در تعلیم مقام والایی دارد و آن اجازه دادن به طالب علم برای طرح سؤال است. مؤلف کتاب در این موضوع می نویسد :

« و گفته اند که بعد از درس قدری باید صبر کند تا اگر کسی سؤالی داشته باشد بپرسد . »

در آن روزگار هم، مثل همیشه عده ای بودند که اعمالشان سبب سرافندگی و بد نامی دیگران می شده است. به اصطلاح موجب می شده اند که همه به یک چوب رانده شوند. عبارتی که مؤلف درین مورد دارد نکته آموزست :

« مؤلف گوید که بسیارند از عوام که محروم اند از تحصیل علم و مع ذلک علما را نیز آنچه باید رعایت نمی کنند و به محض همین که از یک ملا و یک جاهل عالم نما دیدند که حرکت ناخوشی به صدور رسید همه را به آن قیاس نموده سرزنش می کنند. » ازینجا معلوم می شود که در عصر صفوی طبقه ملایان و عالم نمایان بلای عظیمی برای طبقه علمای حقیقی بوده اند. چشم عوام از آنها چندان ترسیده بوده است که عالمان واقعی هم به آتش آنها می سوختند و در زحمت بودند .

در فصل پنجم از « مدرسه سیاره کر باسیه سلطانیه » به عنوان یکی از نشانه - های علم دوستی و تشویق به تحصیل یاد شده است. می دانیم که این مدرسه در عهد ایلخانان به وجود آمد و سلطان محمد خدا بنده مبتکر آن بود و آن مدرسه ای بود که زیر چادر تشکیل می شد و در معیت حشم و لشکر پادشاهی (یعنی به هر کجا که سپاه می رفت) حرکت داده می شد و تفصیلی دارد که در کتب تاریخ آن عصر مندرج

است. مؤلف کتاب فوایدالفراید با استفاده از منابع تاریخی تشکیل این مدرسه را مورد شرح قرار داده و دوسه نقل مربوط به آن مدرسه را در باره شرکت پادشاه در مذاکرات علمی آن مدرسه براساس تاریخ ابن هلال در کتاب خود آورده است. می گوید که این مدرسه شانزده مدرس و دوست طالب علم داشت و از جمله اطلاعات مربوط به آن مدرسه که او آورده است و در کتب دیگر ضبط نیست این است که از بعضی از علما شنیده بوده است که آنها کتابی را دیده بوده اند که «در خاتمه آن نوشته شده بود که تمام شد این کتاب در مدرسه کر باسیه سلطانیه در کرمانشهان»، یعنی مربوط به وقتی است که لشکریان در کرمانشهان بوده اند و مدرسه طبعاً در آنجا دائر بوده است.

مؤلف از دوران صفوی، به عصر شاه عباس اشاره و از موقوفات او که منبع عایدی مدارس و مفید به حال طالب علمان بوده است یاد می کند. نیز به وصف علم دوستی شاه عباس ثانی می پردازد خاصه به دلیل آن که پدر مؤلف را از تبریز به اردو آورده بود. می نویسد که شاه عباس ثانی اوقاتش با علما و صلحا می گذشت و مدارس را تعمیر کرد و از جمله مدرسه ای ساخت (درسال سابق یعنی هزار و صد و بیست و یک) که دارای یکصد و پنجاه و شش حجره بود و میرمحمد باقر حسینی خاتون آبادی را به مدرسی آنجا برگزید و برای هر طبقه «نصیب و اندازه» ای معین کرد و جز آن «هر کدام از طلبه عظام را از اخراجات یومیه و غیر آنها از کتب وقفیه و فروش مرفوعه و ظروف و آلات ضروریه و سایر رعایت های دیگر مرحمت نمودند».

فصل ششم در باب تعمیر مدرسه شیخ لطف الله است که «نواب اشرف تعمیر آن را مورد نظر قرار داد». مؤلف می گوید که این مدرسه نزد «فرقه محققه» (یعنی شیعه اثنی عشری) چون مدرسه نظامیه است پیش اهل سنت. درین فصل اسامی کسانی را که درین مدرسه به تعلیم و تعلم مشغول بوده اند آورده است. آن نامها چنین است: آقا حسین خوانساری، مولانا شمس کیلانی، ملاحسن کیلانی، ملا مراد

تفرشی (صاحب حاشیه‌ای بر من لایحضره الفقیه)، امیرسید حسین عاملی، ملاعلیقلی خلخالی، ملا رجبعلی تبریزی، میرقوام الدین طهرانی (شاگرد او و مؤلف عین الحکمة)، ملا موسی طبسی و فرزندش حاجی محمد مؤمن (مؤلف مناهج العرفا)، امیر اسمعیل حسینی خاتون آبادی و فرزندش امیر محمد باقر (همو که از طرف شاه عباس ثانی به مدرسی مدرسه بنیادی اومنصوب شد و در اینجا اشاره می‌کند که «اکنون حجره آن زبده العلماء با این لاشیء است»)، محمد صالح استرآبادی مشهور به پلنگ، چلبی موصلی، ملا محمد حسین بروجردی، ملا سعدی رشتی، ملا محمد علی طهرانی.

درین فصل مؤلف تاریخچه ای هم از تأسیس آن مدرسه می‌نویسد که نقل خلاصه مطالب او را وسیله ختم کردن این مقاله قرار می‌دهم. می‌نویسد که آن را «در ایام نواب... شاه طهماسب، خواجه ملک نام شخصی بنا کرد و در ایام شاه عباس تعمیر و ترمیم شده و رتق و تمق آن با مسجدی که در جوار آن است به شیخ جلیل القدر شیخ لطف الله مرحمت شده است. بنابراین به اسم ایشان اشتها را یافت. در ابتدای جلوس شاه صفی از سرکار فیض آثار موقوفات عباسی (یعنی بر مشهد رضوی) مبلغ پنج هزار دینار تبریزی هر روز وظیفه مقرر شد، و بعضی بنای مدرسه را قبل از صفویه هم نقل می‌کنند و در وقت تعمیر در زیر یکی از حجرات سردابه‌ای پیدا شد». بالاخره به آن افسانه پرداخته است که جسد ابن سینا را از همدان به اصفهان نقل و درین موضع به خاک کرده‌اند و نام این محل را «گوز کنبد» ضبط کرده است.

کلن - ۴ مرداد ۱۳۵۳

دستورالاعقاب*

(سیرت نامه حاجی میرزا آقاسی)

در میان مجموعه کتب متعلق به عبدالحسین هژیر که نصیب کتابخانه دانشکده حقوق شده است نسخه‌ای خطی بنام « دستورالاعقاب » وجود دارد که تاکنون نشانی از آن در جای دیگر ندیده‌ام. لذا شایسته است که آنرا بخوانندگان این سطور بشناسانم .

دردوران قاجاریه، به مرسوم محیط ما و طبع مدح پسند مصادر امور، کتبی به طبع می‌رسید که از انتقاد خالی و از نکته‌سنجی بکلی عاری بود. بدون شک ناسخ التواریخ نمونه کامل این سنخ کتب است .

ناچار برای تحقیق صحیح در احوال رجال عهد قاجاری و تجسس دقیق در جریان امور و حوادثی که بر ملت ایران گذشته است غالباً باید دست توسل به کتاب‌های خارجی دراز کرد. به مناسبت محیط اختناقی که ایران قرنهای مدید از آن برخوردار بود نویسندگان را یارای آن نبوده است که تاریخ را چنان بنویسند که مجاری احوال بر آن منوال بوده است. اگر هم احیاناً دلیرمردی از جان می‌گذشت و مسوداتی در رشته تحریر می‌کشید معمولاً نام خویش را مکتوم

می‌داشت و اثر خویش را مخفی می‌کرد و غالباً اینگونه آثار به مرور ایام از میان می‌رفته‌است.

کتابی که خوشبختانه از دست تصرف ایام و ظلم ابنای روزگار مصون مانده است برای تحقیق در تاریخ عصر قاجار مفید و قابل توجه است. از خلال مطالب کتاب نیک درمی‌یابیم که مؤلف مردی ادیب و کتاب خوانده بوده است. اثرش به انشائی محکم و نیمه متکلف است و جای جای با اشعار و کلمات بزرگان و آیات و عبارات عربی درآمیخته. وی مردی متفکر و بصیر و متوجه به مسائل اقتصادی بوده است. انتقادات و ایراداتش اغلب بر مبنای عقل و انصاف است.

متأسفانه نسخه کامل نیست و عناوین مطالب اساسی یا فصول نانوشته مانده و بعضی از قسمتها که هجو و مملو به عبارات و کلمات رکیک بوده نیز نیمه تمام گذارده شده و گاهی نیز برای مکتوم ماندن نام اشخاص از آوردن اسم آنها خودداری شده است.

نسخه‌ای که مورد سخن ماست ظاهراً نسخه‌ایست که مؤلف خود آن را دیده بوده است. دلیل برین مدعی خط خوردگیها و اصلاحاتی است که در آن شده است. شروع تألیف کتاب از زمان پادشاهی محمد شاه قاجار و ایام ولایت عهد ناصرالدین میرزا است. در برک «۷ب» می‌نویسد: «به ولیعهد کیوان مهدشاهزاده ناصرالدین میرزا ... عرضه داشتی ...»

مؤلف در پایان، تاریخ تألیف کتاب را به صراحت ۱۲۶۰ هجری می‌نویسد و آن را «دستورالاعقاب» موسوم ساخته است. مؤلف میرزا آقاسی را درین کتاب غالباً «هادم الانجاب» می‌نامد.

طبع این کتاب برای بررسی در تاریخ قاجاریه و اوضاع و احوال ایام صدارت حاجی میرزا آقاسی مفیدست. اگرچه باید تا حدودی مؤلف را بی‌غرض ندانیم و

مسطورات این رساله را حمل بردشمنی کنیم باز مطالب رساله ازدیده مورخ بی غرض نقاد مورد استفاده و تحقیق واقع تواند شد .

مؤلف دنباله رساله را پس از سه سال وقفه می گیرد و ذیلی بر آن می افزاید که مصادف با سال نخستین سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است .
بسبب فایدتی که از این کتاب حاصل است مطالب مهمتر آن برای نمونه در اینجا عرضه می شود. عناوینی که در کنار مطالب افزوده شده است در متن کتاب نیست، ما افزوده ایم که مطلب روشن شود .

برسم ۲ الف

... در سال هزار و دوست و سی اند بواسطه نفایس بدیمه و امتعه مطبوعه تجارت غلط که از ولایت انگلیزه و بعضی از ولایات فرنگ به ایران سایر و دایر آمد امر معاملات تجار و نساج این ملک بنوعی روی به اختلال نهاد که خراج دیوان و منال سلطان را نقصانی فاحش حاصل آمد. بازرگانی گیلانی الاصل که مقیم یزد است (۱) منسوبی جیلانی را بقلیل مایه به بندر بمبئی فرستاد ...

برسم ۲ ب

۱ ... حاجی ابراهیم پسر حاجی هاشم شیرازی است. کد خدای صنف بزاز و ریش سفید محلی از محلات شیراز بود. معروف است که جد اعلا او در فتنه افغانه و غلبه بفارس نماینده متعديان افغان شد. نزد هر کس و بهر جا که چیزی دانستی بنمودی. باین عمل اعتباری یافت و اعتنائی حاصل داشت ... پس از فوت علی مراد خان زند و ملوک الطوائف، جوانان ناپسند آن قوم جعفرخان به سروری برخاست و در فارس به خود سری بنشست. همچنانکه در ایام انقلاب و زمان سستی فرومايگان زبردست زبردستی طلبند و از بز و گم مردان زمان برتری خواهند حاجی ابراهیم که همواره طالب مناصب و راغب ارتقای مدارج بود به اقدام در خدمات و پیشی و پیشگیری در مرجوعات منصب کلانتری یافت. درین خلال رایت دولت بی زوال قاجار ارتفاع یافت ... حاجی ابراهیم در خفا صورت عرض

۱- در حاشیه افزوده شده است. « حاجی ابوالقاسم رشتی معروف است ». احفاد و اعقاب او هم اکنون خاندانی را در یزد تشکیل می دهند. از حاجی ابوالقاسم آثاری چون قلعه رحمت آباد و کاروانسرای عقدا باقی است که در مجلدات دوگانه « یادگارهای یزد » وصف آنها را نوشته ام .

۱- مقصود حاج میرزا ابراهیم کلانتر است .

و مدعای خود را در خلوص بندگی و اطاعت و انقیاد معروض داشت مقبول افتاد..

در فتنة لطفعلی خان ... چون لطفعلی خان ... راه شهر گرفتن آورد حاجی ابراهیم بمواصنه‌ای (۱) که با امرای قاجار داشت راهش نداد ... و از آنجا راه طیس خراسان پیش گرفت ... حاجی ابراهیم بهمین ضربت رتبت تقرب و شرف تقدم ... یافت [و] به مقام وزارت و اختیار رسید ...

معروف است منظمی از کسان او بخدمتش نظم آورد. گفتا از شیراز جلاجو و راه اصفهان پو. مظلوم گفت عبدالرحیم خان آنجاست. گفتا به کاشان وقم رو. گفتا اسدالله خان آنجا است. گفتا به بروجرد و کرمانشاهان گریز. گفتا حسن خان آنجاست. گفتا که به جهنم رو. گفتا حاجی هاشم آنجاست!

برگ ۴ الف

پادشاهزادگان بعد از رحلت خاقان بهشت مکان و ظهور این دولت جاوید آیت مشاهد و معاین دیدم اشخاصی که صورت سیم و زر در مخیلة بصر نداشتند از درهم و دینار جز حدیث و خیر نمی دانستند ... با اینکه پادشاه جوان که حاصل دریا و کان در نظر همتمش بی نام و نشان است به رعایت ذوی الارحام و پاس حرمت جد بهشت مقام خود مزاحم اعمام و عمت و متعرض مباشرین بیوتات و عمال خزاین خارج و داخل ... نگردید، از بدو قانون سلطنت و جهاننداری پادشاهی باین کثرت اولاد و احفاد ... نشان نداده اند. آنان بتصور قواعد کلیه و برسم سلاطین گذشته که در استیفای مال و استیصال رجال ابقا نداشتند اثاث و اوانی لثالی متین و جواهر تمین که هر قطعه نخبه و نقاوة کان و حاصل سلاطین جهان بود به قیمت شبه ورخام فروختند ... یکی از خادمان حرم که بغایت محترم بود با این ضعیف مربوط بود مرا حکایت نمود که ... اندوخته سالیان را که به دولت آن بزرگ پادشاه فراهم داشتیم پراکنده و هباء آ منثورا ساختیم و من جمله طلا و نقره را به کیل گاه و جو دادیم ... زیرا که هیچ يك را نخریده بودیم که حق قیمت آنرا بدانیم ...

برگ ۴ ب و ۵ الف

آغاز داستان جوانکی مجهول النسب معدوم الحساب که هر شب بلاسبب جائی خفتی و بلا طائل حرفی گفتی، روزان به صحبت رنود و او باش معاش گذرانیدی در اوایل ورود موکب مسعود بواسطه‌ای رابطه خدمت بعضی از بزرگان دولت یافت ... قصیده مطایبه محمد تقی خان مراغه‌ای که این چند بیت از آن ثبت افتاد از کماهی این احدوثة طرفه تفصیل است :

روز بازار کپک اقلی ... لرست هر که ... گیش بیشتر او بیشتر است

دکه برد که همی تا نگری ... بك است
 کوچه بر کوچه همی تا گذری فضله لرست...
 خرسواران خوی و خمسه و خلخال و مرند
 هر یکی صاحب اصطبل بدك چكدی لرست

برگ ۵ ب

داستان نخست
 اهل کوهستان ری به غایت فقیر و قلیل المعیشه و خفیف البضاعه اند. چنانکه هر که را قدرت بنان گندم خوردن رسد از اغنیای آن سامان محسوب است. بعضی از فواکه آنجا نیکو و لطیف است. عوانی به طلب درختی چند برای غرس باغ از باغات مستحذات هادم الانجاب به یکی از مزارع کوهستان شد. به باغ رعیتی درآمد. درختی چند کردند گرفت. بیچاره روستایی که حصول نان و بقای جان را به بقای آن می پنداشت به ممانعت برخاست و به مشاجرت انجامید. عوان بی نیل مقصود نمود... سرهنگی با فوجی از مردان جنگ به آن مزرعه به آوردن مرد دهقان و بر آوردن اشجار و بر انداختن سامان او بفرستاد. فرستاده پس از وصول بکوهپایه و بدست آوردن روستایی از این فعل بی مایه که سپاهی از شاهی به آوردن مسکین بیگناهی مأمور آید خجل آمد. المأمور معذور گویان او را ... بدار الخلافه کثیر المخافه بیاورد ... بیچارگان به تقصیرش بخلاف صدق تصدیقی بنوشند و بچوبی چند تأدبش نمودند. مزرعه از صاحب طمع مخدومی ضبط نمود. مشارالیه برسم علی الحساب این رباعی می گفت :

خواجه ام غضب کرد مزرع من
 زن شنید گفتا باش
 صرفه هر حال با من است که هست
 زرع از زارع و ولد ز فراش

برگ ۶ الف

داستانی دیگر
 مردی محلاتی که بحکم جنسیت و سنخیت خلاصه محارم او بود در محفل یکی از مهاجرین ایروان که از امرای این دولت قوی شوکت واقع است با حضور این ضعیف حضور یافت. صاحب منزل برسم صحبت به هادم الانجاب ابلاغ داشت که دیهی از متصرفات خود به اقطاع علیق من مرحمت رود. محلاتی بخندید که این دورود و آنچه در بین آن واقع است قابل تقسیم و تجزیه نیست ... مجملا آب هر دو رود را بر بلوک و بلد مسدود نمود ...

برگ ۶ ب

ضبط املاک
 سیدی معمر سال گذشته خیر خواه ... از اهل دار الخلافه بصرف عمری ملکی چند که به حاصل آن نقطه عیال بگذاردی ... بیندوخته بود. مخدول بر املاک او حسد آورد ... در حضرت شاه سید سالخورده ... را اصحاب شر و فساد خوانند. شاه ساده دل که مکاید او را فیض نازل و مفاسدش را رحمت عاجل داند بر اخراج سیادت اشارتی نوشت و ... چنانکه گفته اند محض ادعا املاکی که زیاده از پانزده هزار اشرفی

صیرفی هیجده نخودی ارزیدی تصرف نمود. بیش از هزار و چهارصد پانصد قراه و مزارع و میاه و قنوات از دارالخلافه الی ارس و از دارالخلافه تا تربت شیخ جام ضبط نمود...

برگ ۷ الف

داستان دیگر میرزا رضای تبریزی مباشر ضرابخانه‌های ممالک و ضابط معادن محروسه ملک را در بانی کرم نام و آقا کریمی کافی مهم بود... آقا کریم بحکم وکالت در اطراف ولایت وجوهات معادن جمع می‌آورد. طرداً للباب به هادم الانجاب انهاء داشتند که آقا کریم نام کامل مهمات میرزا رضا از معدن ملح لرستان فلان مبلغ دریافت نموده است... به مطالبیت وجه مأخوذ او را بخواست. فراشان کرم دربان را بجای او آوردند.. محصلان غلاظ و شداد... به سه پایه سیاستش بیستند. اعضاء و جوارحش را به چوب مطالبیت بشکستند... بعد... عرض داشتند که گیرنده وجوه آقا کریم کرمانشاهی است، این پیر کرم گلپایگانی است...

برگ ۷ ب

عزاده سازی... در سفه و نادانی به غایتی است که در عزیمت تسخیر هرات و تنبیه خود سران آن صفحه‌جات... بگفت که عزاده بسازم که ششصد من عراقی بر آن نهند، از دارالخلافه بدون اعانت آدمی و دواب به هرات و مرغاب رود. وجهی معقول به این دعوی مجهول بگرفت و بخورد...

به مباشری از مباشرین زرع بگفت در فلان زمین صد خروار دیوانی تخم هندوانه زرع می‌باید. هر چه خواست که خاطر نشانند که این مقدار تخم هندوانه در تمام محوطه‌ری بذر متعذرست نتوانست.

با اینکه زمان عمرش از هشتاد زیاده است... او همچنان ژاژ می‌خواید. به ولیعهد کیوان مهد شاهزاده ناصرالدین میرزا... عرض داشتی که... مستدعی است که پس از صد سال وجود مسعود شهریار... را عارضه پیش آید مهمات دولت و مرجوعات خدمت مرامفوض باشد. عاقل داند که چنین لاطایل سخن صادر نشود مگر از نادانی غافل و حریمی جاهل. یکی از شعرای معاصر گوید:

عمر هفتاد حاجی آقاسی	بلکه هشتاد حاجی آقاسی
با چنین عمر هیچ می‌نکنی	مرگ را یاد حاجی آقاسی
جز... تو زن دگر در هجو	توان... حاجی آقاسی
بطن حوا [و] صلب آدم را	شر اولاد حاجی آقاسی
زشت نقشی چه روی تو بکشند	کلك ایجاد حاجی آقاسی
گر... پدردت	خر... حاجی آقاسی...
گر نمی‌زاد آن سلیطه ترا	سگ نمی‌زاد حاجی آقاسی

بس که از ... همچو مستسقی	کرده یاد حاجی آقاسی
نه زرنباد چاره تو کند	نه قرنباد حاجی آقاسی
نه زبان در دهان تو که بود	نیش فساد حاجی آقاسی
آن نه کلک است در کف تو که هست	تیغ جلاد حاجی آقاسی *

*- پس از نوشتن این سطور، در فهرست خطی دانشگاه تهران تألیف محمد تقی دانش پژوه (جلد ۹ : ۱۴۷۲) مشاهده شد که نسخه‌ای از همین کتاب بشماره ۲۶۱۲ در کتابخانه دانشگاه تهران مرکزی هست و نام مؤلف کتاب بنا بر نسخه مذکور علی اکبر قائم مقام فراهانی است.

جنگی از قرن هفتم*

آثار منظوم و منثوری که درین صحایف صورت طبع پذیرفته نمونه‌ای است کامل‌العیار و برارنده از آنچه در میان فارسی زبانان به «جنگ»، «بیاض» و «سفینه»^۱ مصطلح است و در قلمرو تمدن اسلامی هنر بسیار رایج میان اهل ادب بوده است و هنوز هم رواج کامل دارد، چندانکه منتخبات اشعار متعددی در سالهای اخیر انتشار یافته است.

در این نوع کتب، بهترین اشعار و شیرین‌ترین حکایات و ناب‌ترین کلمات و روان‌ترین آثار منشور و دلچسب‌ترین ترسلات و منشآت و منتخباتی از رسائل و کتب را مندرج می‌ساخته‌اند. بهمین لحاظ است که جنگها و سفینه‌ها و مجموعه‌ها و بیاضها اکثراً مشحون از آثار خواندنی و جاودانی است و از جهت ارزش مادی هم از نسخ ارزان نیست.

جنگ نماینده ذوق و دانش جامع آنست. کمتر دیده شده است که «جنگ نسخه استنساخی باشد. هر کس که جنگی می‌پرداخته است طبعاً اشعار باب طبع و مطلوب ذوق خود را در آن گرد می‌آورده است.

* نقل از مقدمه مجموعه نظم و نثر فارسی که به اهتمام حبیب بنمایی (تهران ۱۴۴۳) چاپ شده است.

۱- جنگ کلمه‌ای چینی و بمعنی کشتی درازست و در مفهوم سفینه استعمال شده است. «مجموعه» و «بیاض» هم نوعی از تدوین کتاب در همین زمینه است، با تفاوت‌هایی.

در بسیاری از جنگها اشعار و آثاری محفوظ مانده است که اثری از آن اشعار و آثار در جای دیگر و به صورت مستقل دیده نمی‌شود. در حقیقت جنگها گنجینه مستحکمی برای حفاظت چنین مطالب و مضامین واقع شده است. متأسفانه جنگهای قدیمی بسیار کم است، اما از دوران تیموری و صفوی جنگهای بسیار خوب و نسبتاً زیاد در دست است.

حضرت ادیب اریب و شاعر بلند مرتبه آقای حبیب یغمائی، مدیر مجله ادبی ینما (که حقاً جنگ زبده اشعار معاصرست) چهارسال پیش ازین قصد فرمود تایکی از جنگهای معتبر و قدیمی را از باب نمونه به طبع برساند. به قصد آنکه این هنر اصیل و شریف از صورت نسخه خطی بحلیه طبع درآید و اصحاب ذوق را سرمشق نیکوئی در تنظیم جنگ باشد.

برای این مقصود عالی، جنگ قدیمی بی تاریخ شماره ۱۴۴۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را که از نسخ قرن هفتم یا هشتم هجریست و از آقای حسنعلی باستانی راد خریداری شده است انتخاب فرمود و بادقت مخصوص به خویش و اهتمام بلیغ در مقابله و تصحیح، طبع متن را به اتمام رسانید.

این جنگ در سیر و گذشت زمان مشوش و بعضی از اوراق آن از وسط و آخر ساقط و بعضی از سطورش سائیده و محو شده است. لذا در موقع طبع با همدستی استاد مجتبی مینوی به اوراق و مندرجات آن چنانکه باید نظم داده شده است.

یغمائی به سبب عزیمت به فرنگ، به قصد درمان بدن، توفیق نیافت که خود با قلم دلپذیر و ذوق لطیف و بیان مطبوع مقدمه ای بر آن الحاق کند. ناگزیر مرا که خوشه چین خرمن معرفت و فریفته الطاف پاک و صافی او هستم مأمور ساخت تا به نگارش مقدمه ای برین مجموعه بپردازم، گرچه حق مطلب آن بود که

شاعری استاد و مایه‌ور چون حبیب یغمائی که نقاد و صراف شعرست خود بدین مهم می‌پرداخت و این مجموعه را چنان که باید توصیف و تعریف می‌کرد .

هر زمان که در محضر حضرت یغمائی ازین مجموعه یاد می‌شد استاد می‌فرمود انتخابی که جامع این جنگ‌کرده است بهترین انتخاب است . بی هیچ تردید اشعار نمونه و خوب بزرگان سلف در آن گلچین شده است .

یغمائی اعتقاد دارد که صحت اشعار این مجموعه محل تأمل نیست و بهترین دلیل برین نکته را مقابله‌ای می‌داند که خود بانسخه‌های تصحیح شده چاپی کرده است . مثلاً اشعاری را که از منوچهری درین مجموعه مندرج است صحیح‌تر و دقیق‌تر از صورت مضبوط در چاپ آقای محمد دبیر سیاقی می‌داند، همچنین اشعار امیر الشعرا معزی را از آنچه در دیوان مصحح مرحوم عباس اقبال آشتیانی به طبع رسیده است درست‌تر یافته است .

یغمائی ، در تصحیح متن ، اکثر اشعار و آثار این مجموعه را با متون چاپی مصحح و نسخ خطی معتبر مقابله کرده ، چنان که در ذیل صفحات به هر مورد اشارت رفته است . خود ، گاه به گاه شاهد بودم که برای تصحیح یک بیت و یک مصرع به کتابخانه‌های ملی ، مجلس شورای ملی ، و کتبخانه استاد مجتبی مینوی مراجعه می‌فرمود و برای رفع مشکلات و ابهامات موارد متعدد تدقیق و تجسس را درمآخذ و مراجع مختلف واجب می‌دانست .

این جنگ‌که حاوی اشعاری برگزیده است منتخبات قرائتی شایسته‌ای برای دانشجویان رشته‌های ادبی خواهد بود و می‌توان آن را کتاب درسی قرارداد . نیز مجموعه ایست که برای دانش پژوهان و اصحاب ذوق و مشتاقان شعر قدیم و اصیل فارسی مفید و سندی معتبرست .

آثار مندرج درین جنگ عبارت است از:

رساله عشق اثر سیف‌الدین باخرزی عارف شهیر قرن هفتم هجری که تا کنون نسخه دیگری ازین رساله لطیف دیده نشده. (۱)

رساله مدخل منظوم در معرفت تقویم که با چهار نسخه مقابله شده .
رساله منثور سلسله الترتیب از حکیم عمر خیام که با نسخه چاپی تطبیق شده،
انشاء خواجه نصیرالدین طوسی در کیفیت واقعه سقوط بغداد که با نسخه قدیمی ۶۹۸ مقابله شده ،

منظومه خواندنی تاریخی و عبرت انگیز کارنامه اوقاف اثر تاج‌الدین نسائی پرداخته سال ۶۶۷ هجری در وصف و بیان اوضاع اجتماعی آن ایام، (۲)

نه مکتوب از عطا ملک و شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان و عمید‌الدین اسعد فارسی که همه از منشآت پرمایه و استادانه و محتوی بر مضامین تاریخی است.
پس ازین مکاتیب، منتخب اشعار قرار دارد، از شعرای بلند نام قدیم چون منوچهری، عنصری، لامعی، عبدالواسع، عسجدی، ناصر خسرو، فرخی، سنائی، معزی، خاقانی، مهستی، انوری، مسعود سعد، کمال‌الدین اسماعیل نمونه‌های خوبی در آن دست چین شده است. نیز از شاعران کم‌نامتر چون رافعی و رصدی و منشوری و فخر‌الدین خاله نیز اشعاری مندرج است که برای محققان تاریخ ادبیات بسیار ارزشمند خواهد بود.

کوشکک (لورا) - ۱۸ تیرماه ۱۳۴۳

۱ - این رساله به توسط اینجانب در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (جلد سال ۱۳۴) نیز چاپ رسیده است .

۲ - این منظومه به توسط اینجانب در مجله فرهنگ ایران زمین (جلد سال ۱۳) نیز چاپ شده است .

ترجمه‌های شاهنامه*

فردوسی دوستان گرامی

گمان می‌کنم مراد بانیان ارجمند هفته ایران باستان از عنوان انتخابی درباره ترجمه‌های شاهنامه معرفی شبکه نقل علمی و مستند آن کتاب استوار در زبانهای مختلف و نمایش جاودانگی هنر فردوسی در میان اقوام و ملل دیگر است. بهمین ملاحظه مطالبی که درین محضر شریف عرض شدنی باشد مقداری نام اشخاص و تعدادی سنه و رقم خواهد بود، و طبعاً ملال انگیز. سخنی مستقیم از فردوسی و هنر پایدار او در میان نیست تا از سحر سخن شاعر شعر آفرین لذت ببرید.

مردم غیر فارسی زبان جهان به استثنای عده‌ای از خاورشناسان حماسه قومی و ملی ایرانیان را از راه ترجمه‌هایی که از آن اثر بلند و جاودانه شده است شناخته‌اند. آوازه فردوسی از شهر طوس همراه با شوقها و کوششهای کسانی که شاهنامه را در طی هشتصد سال از زبان فارسی و یا از زبانهای خود نقل کرده‌اند در سرزمینهای آسیایی دور و کشورهای اروپایی و امریکایی گسترده شد. در مدت هزار سال که از پی افکندن کاخ شاهنامه می‌گذرد، آن را به صورت کامل یا

* متن خطابه‌ای است که در مراسم هفته ایران باستان (خرداد ۱۳۴۸) که انجمن فرهنگ ایران باستان ترتیب داده بود خوانده شد. (نه نقل از مجله راهنمای کتاب جلد ۱۲

ناقص یا مختصر شده به بیست و شش زبان مهم جهان نقل و ترجمه کرده‌اند. بعضی از این ترجمه‌های کامل یا ناقص یا مختصر شده از زبان اصلی شاهنامه به زبان دیگر در آمده است. مثل ترجمه مشهور موهل. بعضی هم از روی زبان دوم، مثل نقل شاعرانه ماثیو آرنلد. طبعاً این ترجمه‌های متعدد از یک رسته و همسنگ نیست. این زبانها تا آنجا که احصاء کرده‌ام عبارت است از آلمانی، اردو، ازمنی، انگلیسی، اوزبکی، اوکرائی، ایتالیائی، بنگالی، پشتو، ترکی، چکی، دانمارکی، روسی، ژاپونی، سریبی، سوئدی، عبری، عربی، فرانسوی، کردی، گجراتی، لاتینی، لهستانی، مجاری، هندی. برای اختصار در گفتار، با برشمردن یک یک ترجمه‌ها و نام مترجمان رنج شنیدن را زیاد نمی‌کنم.

تا آنجا که اطلاع دارم اولین ترجمه‌ای که از شاهنامه تهیه شد حدود دو بیست سال پس از تألیف آن کتاب و به زبان عربی بود. این ترجمه اکنون موجود است و چاپ شده است. مترجم آن فتح بن علی بنداری است، او میان سالهای ۶۱۵ تا ۶۲۴ چنین خدمت ارزشمند را در باب شاهنامه کرد و حماسه ملی ایرانیان را بر اعراب شناساند.

از حیث قدمت، دومین ترجمه‌ای که می‌شناسیم ترجمه ترکی است و مربوط می‌شود به دو بیست و پنجاه سال پس از ترجمه عربی.

در زبان ترکی اعم از ترکی جغتائی و ترکی استانبولی و ترکی قفقاز چند ترجمه هست. ولی همه قدیم نیست. آن که قدیم است و بدان اشاره شد به نثر و از سال ۸۵۴ هجری است. ترجمه دیگری که یکی نسخه خطی آن در کتابخانه ملی پاریس هست از آن قرن یازدهم هجری شناخته شده. ترجمه‌ای منظوم و ملخصی نیز به ترکی از دوره ممالیک به دست آمده است که زایاچکوسکی تر کشناس مشهور لهستانی آن را سه سال پیش بصورت عکسی منتشر ساخت. از

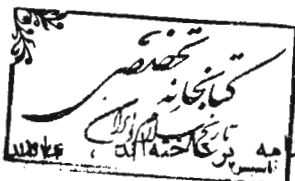
ترجمه های ترکی قفقازی و استانبولی بعد یاد می کنم .

ترجمه های شاهنامه در زبانهای اروپایی ، بیش از ترجمه هایی است که در زبانهای آسیایی انتشار یافته و مورد قبول واقع شده است . سبب این امر اهمیت ترجمه های اروپائی است که اکثراً به دست آشنایان با ادبیات فارسی ، یعنی به اصطلاح ، خاورشناسان نقل شده است . این دسته از ترجمه ها معرف فردوسی واقع شد و آن مترجمانی که کار را باجنبه ادبی ممزوج کرده اند توفیق بیشتری یافته اند ، مثل رونکرت یا اتکینسون .

معرفی ترجمه هایی که درین زبانها موجودست به ترتیب ذیل خلاصه شدنی است :
قدیمترین ترجمه اروپایی شاهنامه ، جزئی از آن کتاب است که به سال ۱۷۷۸ میلادی به لاتینی در شهر وین جزء منتخبات اشعار فارسی نشر شد . البته پیش از آن نام فردوسی در کتب سیاحان اروپایی آمده بود . شاردن و اولتاریوس و عده ای دیگر ، از شاعر حماسه سرای ما در سفر نامه های خود یاد کرده بودند .

پس از ترجمه لاتینی قدمت ترجمه های شاهنامه بدین وضع است : انگلیسی ، فرانسوی ، آلمانی ، روسی ، هندی ، ایتالیایی ، مجاری ، گرجی ، ارمنی و اوکرانی که همه قبل از قرن بیستم در دسترس قرار گرفته است .
در زبان انگلیسی ، بیش از زبانهای دیگر از شاهنامه منقولات و ترجمه در دست داریم .

شایسته گفتن است که متن فارسی جلد اول شاهنامه نخستین بار توسط یک خاورشناس انگلیسی بنام لمسدن M. Lumsden در کلکته و به سال ۱۸۱۱ چاپ شد . ولی ترجمه جلد اول بیست و شش سال قبل از آن تاریخ توسط انگلیسی دیگری بنام J. Champion در سال ۱۸۲۵ میلادی در همان شهر کلکته نشر شده بود . بجز این شخص ، بیست و هفت انگلیسی دیگر که اغلب مستشرق بوده اند بترجمه قطعات



A. Jackson ; S. Robinson , H. Zimmern (که ترجمه کامل شاهنامه را در نه مجلد در دسترس انگیلیسی زبانان گذاشت) ، E. G. Browne و R. Levy

از میان ترجمه های انگیلیسی، قصه رستم و سهراب که اتکینسون در ۱۸۱۴ انتشار داده بود شهرت بسیار یافت ، تا آنجا که شاعر مشهور انگیلیسی مائو آرنلد M. Arnold برانگیخته شد که آن قصه زیبا و شاهکار زابه شعر انگیلیسی نقل کند. منوچهر امیری اثر آرنلد را به فارسی نقل کرده و عجیب است که ضبط نام آن در « کتابشناسی فردوسی » من فوت شده است .

آخرین ترجمه ای که از شاهنامه در زبان انگیلیسی انتشار یافت ترجمه ملخص روبن لوی R. Levy ایرانشناس اخیر و متوفای انگیلیسی است که دو سال پیش ازین در « سلسله میراث ادبی ایران » از کارهای مشترک یونسکو و بنگاه ترجمه و نشر کتاب به مشتاقان هدیه گردید .

در زبان فرانسوی، ده ایرانشناس، شاهنامه و قطعاتی از آن را ترجمه کرده اند. ترجمه مشهور و کامل کارژول موهل J. Mohl آلمانی نژاد است. این خاورشناس قصه پهلوانان تاریخی و حماسه قومی ما را برای پادشاه فرانسه ترجمه کرد و کتابش با متن اثر بصورت شاهنامه نشر گردید. امتیاز کار موهل بر دیگر ترجمانهای شاهنامه درین است که او ابتدا به پیراستن متن بر اساس نسخ خطی پرداخت و متن آراسته و منقح شده را که هنوز هم یکی از بهترین طبعهای شاهنامه است مبنای ترجمه خود قرار داد. ترجمه موهل در هفت مجلد سلطانی از سال ۱۸۳۸ بیعده نشر شد. ترجمه موهل از ترجمه هایی است که اعتبارش پایدار مانده است و در مراجعات تحقیقی بدان اشاره می شود .

در زبان آلمانی هجده نفر به ترجمه شاهنامه دست زده اند، ترجمه هایی کامل

یا مختصر . نخستین بار در سال ۱۷۹۳ میلادی S. F. Wahl ملخصی از قصص شاهنامه را به آلمانی زبانان عرضه کرد . از معاریفی که شاهنامه را به زبان آلمانی نقل کرده‌اند هامر پور گشتال Hammer – Purgestal مستشرق اطریشی و روکرت و هرمان اته مستشرقان آلمانی را باید نام برد .

اما ترجمه‌های اساسی از آن J. Gorres است . او در سال ۱۸۲۰ بدین کار عظیم پرداخت و ترجمه شاهنامه را در دو مجلد انتشار داد . آخرین ترجمه‌ای که یکصد صحیفه از آن دو سال پیش ازین انتشار یافت کار ایرانشناس ایران دیده‌ای است بنام H. Kanus – Credé که حدود بیست سال پیش دانشجوی ادبیات فارسی در دانشگاه طهران بود .

در زبان روسی ، از سال ۱۸۱۵ به ترجمه شاهنامه پرداخته‌اند . ولی هیچ یک از ترجمه‌های قرن نوزدهم کامل نبود ، تا اینکه از سال ۱۹۵۷ ترجمه جدید و کامل شاهنامه فردوسی با همکاری ابوالقاسم لاهوتی که خود شاعر فارسی زبان بود و استاریکف که ایرانشناسی متخصص در کار شاهنامه بود آغاز شد و به اتمام رسید .

در زبان ایتالیائی خاورشناس مشهور قرن نوزدهم Pizzi ا. شاهنامه را ترجمه کرد و آن را (بجز مجموعه کاملی که در هشت جلد نشر شد) در چند صورت ملخص و منتخب به چاپ رسانیده است .

ترجمه ترکی (استانبولی) توسط نجاتی لوغال در ۱۹۴۵ به خط لاتینی نشر شده است . و البته به خط ترکی لاتینی

سه ترجمه‌ای که در ترکی قفقازی شده منحصرأ قصه‌هایی است از شاهنامه و میان سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۸ به چاپ رسیده است . مردم ناحیت آرآن قرنهای متمادی شاهنامه را به زبان فارسی می‌خوانده‌اند ، و همان طور لذت می‌برده‌اند که از نظامی

و خاقانی ، و طبعاً احتیاجی به ترجمه آن نداشته‌اند . ترجمه های ترکی بیشتر برای اقوام ترک نژادی بوده است که در آسیای مرکزی می زیسته‌اند .

در زبان ارمنی بعضی قطعات و قصه های شاهنامه انتشار یافته ، مفصل ترین ترجمه آن است که به مناسبت جشن هزاره فروسی در شهر ایروان نشر شده است . ولی بیش از یک دهه آن اثر بزرگ نیست .

در زبانهای ممالک اسکاندیناوی ترجمه دانمارکی قابل توجه است . زیرا ایرانشناسی به مقام و منزلت کریستن سن چکیده ای از آن را انتشار داد . ترجمه سوئدی که ایباتی چند از شاهنامه است و توسط هرملین Hermelin یکی از دوستداران واقعی ادبیات فارسی عرضه شده ترجمه ای است غیر مستقیم که آن را از روی ترجمه لاتینی به زبان مادری خود نقل کرده است .

محققان ایرانشناس بنامی که در گذشته به ترجمه قسمت هائی از شاهنامه دست برده‌اند عبارتند از: هامر پور گشتال ، روکرت ، اته ، جکسن ، ادوارد براون ، روبن لوی ، پیتری ، کریستن سن ، ژوکوفسکی ، ژول موهل ، رینو ، بریکتو . از آنها که در قید حیاتند و با شاهنامه روزگار گذرانیده‌اند و می گذرانند نام آربری (انگلیس) ، هانری ماسه (فرانسه) * ، ماخالسکی (لهستان) ، کانوس کرده (آلمان) ، کورویاناکسی (ژاپن) قابل ذکر است .

بنا بر احصای نسبتاً کامل ، ترجمه هائی که از شاهنامه در بیست و شش زبان شده قریب یکصد و هشتاد بار به چاپ رسیده است و نزدیک به یکصد و پنجاه خاورشناس و مترجم ادبی ، معرّف و ناقل شاهنامه به آن زبانها بوده‌اند .

با اینکه حدود دویست سال است که مضامین این متن گرانقدر در حوزه های علمی اروپا نقل شده است و نزدیک دویست دانشمند از میان مغربیان به تحقیق و تجسس درین اثر پرداخته‌اند بدون تردید هنوز این مجموعه جاودانه بدان صورت

* - حالاکه این مقاله تجدید چاپ می شود ماسه و آربری هم فوت کرده اند .

و شأن که باید به هیچیک از زبانها برگردانیده نشده و ترجمان و هنر آفرینی نیامده است که بتواند عواطف و احساسات فردوسی را به همان اسلوب بیان و زبان سحر انگیز و هنر تصویری شاعر در زبانی دیگر منعکس سازد.

ترجمه کاری است هنری و دشوار، علی‌الخصوص در نقل کاخ بلندی چون شاهنامه که از باد و باران نیابد گزند.

کتابشناسی سعدی و حافظ *

(بحث مقدماتی)

گردآوری و تنظیم کتابشناسی جامع برای سعدی و حافظ بسیار دشوار است، و حتی می‌توان گفت محال. جاودانگی معنوی و حسن قبول عام کم مانندی که این دو شاعر میان فارسی زبانان و فارسی شناسان و مردمان ادب دوست اقوام دیگر یافته‌اند موجب شده است که در طول چند قرنی که از زمان حیات آنها می‌گذرد نسخ زیاد از آثارشان رونویس شده و دیوانشان به کرات به چاپ رسیده و تحقیقات مربوط به آنها دامنه وسیع گرفته و اشعارشان توسط آشنایان و مشتاقان در جنگها و مجموعه‌ها و مراجع دیگر مکرر در مکرر نقل و همچنین توسط متخصصان ادبیات فارسی به زبانهای متعدد ترجمه شده است.

طبعاً برای پیشرفت تبعات ابتکاری و به دست آوردن اطلاعات جدیدتر در خصوص این دو شاعر گرانقدر مطالعه و سنجش کارهای گذشتگان و رسیدگی انتقادی و نقد علمی یک‌به‌یک آنها سرلوحه کارهای اساسی و مهم سعدی‌شناسی و حافظ‌شناسی آینده خواهد بود، اگر چه این کار برای عده‌ای گمراه کننده باشد.

تجربه در تنظیم « کتابشناسی فردوسی » (که اینجانب برای انجمن آثار ملی

* - خطابه ایراد شده در کنگره جهانی سعدی و حافظ (شیراز ، ۱۳۵۰) به نقل از مجموعه مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی ، (شیراز ، ۱۳۵۲) .

فراهم کرد و در سال ۱۳۴۷ در تهران انتشار یافت) راهنمایی است تمام، و محک و معیاری تام برای پیشنهاد طرح مربوط به تدوین کتابشناسی سعدی و حافظ. این مختصر که اکنون عرض می‌شود نموداری است از آنچه در مورد سعدی و حافظ در دست نهی است.

هانری ماسه H. Massé ایرانشناس مشهور فرانسوی ضمن کتاب مفید و دلپسندی که در بیان احوال و آثار سعدی نوشت (۱) فهرستی از چاپها و ترجمه‌های آثار آن شاعر را به دست داد. او در آن اثر اشاره کرده بود که پیش از او یکی از مستشرقان روس هم درین خصوص اثری منتشر کرده بوده است. چون ماسه در فهرست خود متذکر تحقیقات و چگونگی مطالعات و نحوه تصحیح چاپها نشده لذا کار او قابل تجدید نظر است. فایده مهمی که از کتابشناسی او عاید می‌شود بیشتر اخذ اطلاع در باب ترجمه‌های آثار سعدی است. متأسفانه در آن فهرست در باب نسخ خطی آثار سعدی که مورد احتیاج ضروری محققان و متن‌شناسان است گزارشی نیست. البته در آن روزگار هنوز نسخه‌های معتبر و زیاد شناخته نشده بود. جزین هانری ماسه در برشمردن مراجع قدیم فارسی توجهی به سزا و استقصائی تام در حدودی که در خورد باشد نداشته است. ناگزیر باید فهرست کاملی از آنچه در مراجع قدیمی دیده می‌شود جمع آوری شود.

در باب حافظ هم، کتابشناسی کوچک و منظمی توسط ایرانشناس معاصر فنلاندی آقای هانری بروم H. Broms (که در همین کنسکره کنونی حضور دارد و خود نیز رساله ممتعی در باره حافظ به انگلیسی نشر کرده است) در سالهای اخیر انتشار یافته است. ولی سعی بروم مقصور و محدود بر آن بوده است که منحصر آ نام و نشان کتابها و مقاله‌های اروپائی در باره حافظ و ترجمه‌های دیوان یا غزلیات انتخابی او را ضبط کند. بنا بر این مسلم است که مطالب بسیار دیگری هست که باید به فهرست قابل استفاده بروم الحاق شود تا کتابشناسی نسبتاً

جامعی در باره حافظ فراهم آید. * کتابشناسی برومس در باره حافظ به صورت شماره دوم نشریه دماوند Demavand (که نشریه انجمن فنلاند و ایران در شهر هلسینکی است) انتشار یافته است. (۲)

با این توضیحات اجمالی ظاهراً روشن شد که توجه کرد آورندگان این هر دو کتابشناسی بطور اختصاصی معطوف به آثاری بوده است که توسط ایرانشناسان و مترجمان اروپائی انتشار یافته است: از قبیل چاپهای آثار سعدی و حافظ، ترجمه آن آثار، تحقیق درباره آنها. مقصود آنکه هیچ یک نظری شامل به نسخ خطی، مسطورات مراجع و تذکره های قدیم، نوشته های تحقیقی جدید، چاپهایی که ایرانیان و شرقیان دیگر از آثار این دو شاعر انتشار داده اند نداشته اند.

بی هیچ تعصب می توان گفت که ارائه هیچ نوع تحقق جدید امکان پذیر نیست مگر اینکه کارهای گذشتگان مخصوصاً تحقیقات ایرانیان معاصر یک یک مورد سنجش و بازبینی قرار گیرد. البته در هر یک از کتب مربوط به سعدی و حافظ و نیز در فهراس نسخ خطی و فهرستهای مقالات و کتابشناسیهای موضوعی قدیم و جدید ذکر مراجع مربوط به این دو شاعر جسته گریخته دیده می شود، ولی این همه اطلاع را باید در یکجا گردآوری کرد.

پیشرفت سعدی شناسی و حافظ شناسی تا حدود زیادی مرتبط خواهد بود به این که کلیه آثار، اعم از خطی و چاپی شناخته شود و کتابشناسی نسبتاً کاملی انتشار باید. ترکیب این کتابشناسی بدین روش خواهد بود:

۱ - نسخه های خطی

عرضه کردن متون قابل اعتماد از آثار سعدی و حافظ (به نحوی که بتوان گفت اگر سعدی و حافظ آنها را می دیدند آن متون را اثر دست نخورده خود می دانستند) * ایشان در همین کنگره، چاپ دوم کتابشناسی مذکور در فوق را به من نشان دادند.

موکول بدان است که نسخه های صحیح و معتبر قدیمی اساس طبع قرار گیرد. در چنین حالی است که به جای کلیات سعدی مصحح مرحوم فروغی و دیوان حافظ تصحیح قزوینی و غنی صورت های جدید مورد استفاده و استناد محققان قرار خواهد گرفت. بدین منظور باید درسه قسمت جداگانه (تاریخدار، بی تاریخ، پراکنده) مشخصات کلیه نسخ خطی تاریخدار را به نظم تاریخی جمع آوری کرد و نسخ بی تاریخ ولی نزدیک به عصر شاعر را در یک گروه جدا قرار داد و در حد امکان طبق ضوابطی برای هر یک زمان تخمینی معین کرد. همانطور که آقایان مجتبی مینوی و دکتر پرویز نائل خانلری، تاکنون توانسته اند پانزده نسخه خطی که تاریخ آنها بر نسخه مورخ ۸۲۷ چاپ خلخال مقدم است در تصحیح دیوان حافظی که در دست تصحیح دارند مناط کار علمی خود قرار دهند.*

گاه گاه از گوشه و کنار نسخه هایی به دست می آید که قدیمی و بی تاریخ است. اما نوع کاغذ و اسلوب خط و شواهد دیگر نسخه شناسی گویای آن است که نسخه کهنه است. البته در همه این موارد به ضرس قاطع نمی توان نسبت به زمان کتابت نسخه حکم کرد، ولی تردید نیست که استفاده از اغلب آنها بطور شایان توجه مفیدست.

نسخه ای از دیوان سلمان که در حاشیه اش دیوان حافظ کتابت شده است و چند سال قبل کتابخانه مجلس شورای ملی خرید و به نام «دیوان کهنه حافظ» توسط من انتشار یافت (تهران ۱۳۴۸)، به احتمال قریب به یقین متنی است که در بیست سال اول قرن نهم هجری کتابت شده است و در آن موارد قابل اعتنا و

* - اینکه که این مقاله طبع می شود باید گفت که آقای سید محمد رضا جلالی نائینی دیوان را بر اساس نسخه های مورخ ۸۱۲ و ۸۲۴ به چاپ رسانیده اند (تهران ۱۳۵۰). همچنین نسخه مورخ ۸۹۳ بصورت عکسی به اهتمام ممتاز حسن انتشار یافته است (کراچی ۱۳۵۰). همچنین «پهل و سه غزل» بصورت کتابی توسط کلموم گلیموا از روی نسخه ۸۰۷ به چاپ رسیده است (دوشنبه ۱۹۷۱).

توجه برای تنظیم دیوان حقیقی حافظ وجود دارد و استنباطات صحیحی از آن موارد جهت تصحیح حافظ قابل به دست آوردن است.

اعتبار یافتن این نوع نسخ از راه مطالعه متن آنها با نسخه های تاریخدار و یافتن شواهدی که مؤید قدمت و اصالت ایات باشد اطمینان خاطر محقق را مستحکم تر می سازد. مثلاً از زمانی که آقای دکتر پرویز نائل خانلری نسخه منتجب مورد اعتمادی را منتشر کرد معیاری ارزشمند و مورد وثوق در دسترس همه قرار گرفت. اینک آن متن یکی از محکهای است که می توان تا حدودی معیار سنجش نسخ بی تاریخ اما قدیمی محسوب گردد.

در کتابشناسی مورد نظر ما مشخصات نسخه های خطی دو این دو شاعر از روی فهرستهای چاپ شده کتابخانه ها، مقدمه های چاپهای آثار شاعران، مطاوی مقالات و تحقیقات جمع آوری و وصف هر یک از نسخه ها و محل نگهبانی و نیز مرجع معرفی و توصیف نسخه ذکر می شود، تا سند معرفی نسخه ها در دسترس محققان قرار گیرد.

هنوز نسخه های زیادی هست که در خانه ها و خانواده ها مخزون است. این نوع نسخه ها در فهرستها و مراجع معرفی نشده و به تصادف و اتفاقی است که بعضی از آنها مورد معرفی واقع شده است یا خواهد شد. مانند نسخه ای که در همین شیرازست و از آن آقای کرامت رعنا حسینی است و ایشان خود توصیفی از آن در مجله راهنمای کتاب منتشر کرد. (۳) این نسخه به خط نستعلیق ابتدائی و از آن قرن نهم هجری است. نسخه ای است که نمی توان نسبت به ضبط های آن بی اعتنا بود.

نسخه ای دیگر از همین دست در اختیار آقای مظفر بختیارست و ایشان نیز نسخه خود را در مجله راهنمای کتاب وصف کرده است. (۴)

چند سال قبل جزو مجموعه نفیس کتب خطی مرحوم دکتر رضا صحت کلیات

سعدی تاریخ‌داری دیدم که مورخ سال ۷۶۶ هجری و به خط محمد عبداللطیف عقاقیری بود. اگرچه نسخه‌های کلیات قدیم تر از آن هست ولی کیفیت کتابت و ضبط‌های نسخه صحت را نباید نادیده گرفت. طبعاً مصححان آینده کلیات سعدی باید از وجود آن مطلع باشند. *

ازین قبیل است نسخه‌ای از کلیات به خط کتابت نیمه اول قرن هفتم هجری که در کتابخانه وقفی شخصی به نام Bodemere در شهر ژنو وجود دارد و من پانزده سال قبل آن را در جعبه آینه نمایشگاه آن کتابخانه دیدم و هرچه کوشش کردم که عکسی از آن درین مدت فراهم کنم توفیق حاصل نشده است. این نسخه مهم است و بر روی کاغذ نخودی بغدادی کلفت به خط نسخ خوش کتابت شده. **

از همین نسخ نسخ، در سه چهار سال اخیر دو نسخه قدیمی اوراق شده برای مجلس شورای ملی و یکی برای مجلس سنا خریداری شده است و متأسفانه هنوز در فهرست نسخ آن کتابخانه‌ها مورد معرفی قرار نگرفته است. ***

قسمت دیگر از نسخ خطی که باید ذکر مشخصات آنها در کتابشناسی بیاید منتخبات یا منقولات آثار سعدی و حافظ است، یعنی آنچه در مجموعه‌ها و جنگها و بیاضهای قدیمی و نیز به تفاریق در متون نزدیک به عصر آن دو شاعر کتابت و نقل شده است. ناچار مشخصات منقولات و منتخباتی که قدیمی تر و معتبر ترست حتماً در کتابشناسی باید قید گردد، بطور مثال دوغزلی را باید ذکر کنم که در جنگ قدیمی شهر داری اصفهان * * * * * ضبط است، یاغزلی که در المعجم آمده و اغلب آنها را می‌شناسد.

* این نسخه با سایر نسخ مرحوم صحت به کتابخانه آستان قدس رضوی انتقال یافته است.
 ** حالا که این مقاله تجدید چاپ می‌شود عکس آن نسخه را گرفته‌ام و در اواخر همین مجموعه آن را معرفی خواهم کرد.
 *** - نیز نسخه متعلق به مرحوم فروزانفر که در سال ۱۳۵۱ برای کتابخانه مرکزی دانشگاه خریداری شد.

**** - آن جنگ اکنون به کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان انتقال یافته و چاپ عکس آن به توسط اینجانب و مرضی تیموری در سلسله انتشارات دانشگاه اصفهان (۱۳۵۳) انتشار یافت.

ازین قبیل است سه غزلی که آقای محمد محیط طباطبائی اخیراً از روی مجموعه‌ای خطی متعلق به عصر حافظ معرفی کرده‌اند و تفصیل دلپذیر آن را باید در مقاله ایشان مطالعه کرد. (۵)

تفاوت ضبط کلمات و ترتیب ابیات در غزل‌های سعدی و حافظ که مؤلفان نزدیک به عصر آن دو شاعر در تألیفات خود آورده‌اند، در صورتی که نسخه‌های آن آثار قدیمی باشد، نیز از موارد استناد و استفاده خواهد بود. مانند چند بیت از غزلی که در خطبه کتاب انیس الناس تألیف «شجاع» نامی در سال ۸۳۰ هجری نقل شده و یگانه نسخه شناخته شده این کتاب از همان عصر تألیف در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظ است. (۵)

یکی از ابیات منقول در این کتاب این بیت است:

چه گویمت که مرا دی ز عالم ارواح منادی جبروتی چه مژده‌ها دادست

در حافظ چاپ قزوینی آن بیت به صورت مذکور در زیر که قطعاً مطلوب‌تر و زیباترست آمده، ولی برای محقق لازم است که ضبطهای مختلف را در دسترس داشته باشد. شاید دو صورت مختلف باشد که حافظ خود سروده است.

چگویمت که به میخانه دوش مست و خراب

سروش عالم غییم چه مژده‌ها دادست

همین ایام غزلی از حافظ بر پشت ورق اول نسخه‌ای خطی از تلویحات سهروردی متعلق به آقای کرامت رعنا حسینی دیدم که جالب توجه بود. نسخه کتابت قرن هفتم هجری است. ولی غزل مورد نظر که به خط تعلیق قدیمی است در قرن نهم کتابت شده و دارای تفاوت‌هایی در ضبط ابیات است، بدین صورت:

در کارخانه‌ای که ره فهم و عقل * نیست

وهم * * ضعیف رای فضولی چرا کند

* - قزوینی: فضل و عقل.

** - قزوینی: فهم.

گر رنج پیشت * آید و گر راحت ای حکیم

نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

جان رفت در سرغم * * و حافظ به عشق سوخت

عیسی دمی کجاست که احیای ما کند

کاتبان جنگها و مجموعه‌های قدیم اشعار سعدی از مبالغ زیاد نقل کرده‌اند و شناختن ضبط‌های کهنه آنها به پیشرفت تصحیح کلیات کمک می‌کند. از این قبیل جنگی است مورخ سال ۷۵۱ هجری که شاعری به نام « شمس حاجی الشیرازی » نوشته است و در آن عده‌ای از غزلیات سعدی و شعرای دیگر را نقل کرده است. کاتب ابو محمد شمس الدین عبدالله است که در ۷۷۲ یا ۷۸۲ وفات کرده و خود شاعر بوده و مقداری هم از اشعار خود را درین جنگ آورده است (۷). آقای احمد گلچین معانی فاضل گرامی هم درباره این شخص مقاله محققانه‌ای نوشته‌اند. (۸) این کاتب و شاعر، از جمله « مثلثات » سعدی را بطور مشکول در آن بیاض نقل کرده است. طبعاً ضبط مشکول این شعر که ابیاتی به لهجه شیرازی در آن است توسط کاتبی که خود شاعر و شیرازی بوده و احتمالاً آخرین سالهای حیات سعدی را هم درک کرده بوده بسیار مغتنم است و اگر چه آقای محمد جعفر واجد (۹) با معیارهای مربوط به زبان امروزی خود آن نسخه را غیر مضبوط دانسته‌اند به نظر من تا وقتی که با توجه به موازین زبان‌شناسی (در خصوص لهجه شیراز عهد سعدی) و ضوابط نسخه‌شناسی، نسبت بدان اظهار بی‌اعتمادی نشود این نسخه از نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح مثلثات خواهد بود. مخصوصاً بدان جهت تأکید و تکیه می‌کنم که کاتب خود شیرازی بوده و نزدیک به عصر شاعر آن ابیات را کتابت کرده است.

گاه از گوشه و کنار آثاری عرضه می‌شود که محتاج به رسیدگی‌های عمیق‌تر دارد، مانند غزلی از سعدی که بر پشت ورقی از نسخه خطی بسیار پاکیزه و خوش

خط از شرح اشارات ابن سینا (اگر اشتباه نکنم) دیدم. این غزل رقمی دارد بدین مضمون که کاتب غزل، خود سعدی است. در کلمات و ترتیب ابیات غزل، تفاوت‌های دلچسب و پذیرایی هم دیده می‌شود! این نسخه به آقای فخرالدین نصیری امینی تعلق دارد. اما چون خط سعدی شناخته شده نیست حکم بر اینکه آن غزل به راستی خط سعدی و یادگاری از آن شاعر باشد بسیار دشوار است. فقط از باب کتابشناسی است که بدین توضیح مبادرت رفت. کاش در چنین مجمعی آن نسخه ارائه می‌شد و نظرات صاحب نظران در باب آن گفته می‌آمد.

بهر تقدیر باب مهم و اساسی کتابشناسی سعدی و حافظ فصلی است که شناساننده نسخه‌های مفرد و منتخبات مجموعه‌ها و جنگ‌های تاریخدار و بی‌تاریخ است.

۲ - چاپ‌ها

کلیات سعدی و اجزای آن مخصوصاً گلستان و بوستان مکرر چاپ شده است. اما هنوز چاپی که فروغی انتشار داده بر چاپ‌های دیگر مرجح است. همانطور که با وجود چاپ‌های بسیار زیادی که از حافظ در دست چاپ قزوینی و غنی مرجع اساسی برای اشخاصی است که به کارهای تحقیقی در باب حافظ می‌پردازند.

در تدوین کتابشناسی سعدی سعی می‌شود که مشخصات هر چاپ از حیث تعیین نسخه‌هایی که مأخذ آن چاپ بوده است و کیفیات مربوط به مقدمه هر چاپ تعیین و ذکر شود. مثلاً در مورد چاپی که چند سال قبل با فهرست الفبائی لغات به کوشش دوستم مظاهر مصفا انتشار یافت حتماً ذکر می‌شود که این چاپ از چنین مزیتی برخوردار است.

گلستان، اول بار در سال ۱۶۵۱ میلادی در شهر آمستردام به حروف سربی درشت انتشار یافت (با ترجمه لاتینی) در ایران دوست سال بعد از آن، یعنی در سال ۱۲۵۷ قمری ضمن کلیات در تبریز چاپ شد. چاپ سنگی قدیمی معروف

تهران شش سال پس از آن یعنی در سال ۱۲۶۳ نشر گردیده بوده .
 دیوان حافظ نخستین بار در کلکته به سال ۱۷۹۱ میلادی به حروف سربی و
 خط نستعلیق و قطع رحلی به زیور طبع آراسته شد . مقدمه‌ای که بر آن نوشته شد
 به قلم روشندلی ایرانی است که مقیم هند بود و ابوطالب اصفهانی نام داشت . او
 همان کسی است که سفری به اروپا رفت و کتاب مشهور « مسیر طالبی » را نوشت .
 این چاپ آنقدر کمیاب و نفیس است که یک نسخه از آن که بیش از ۱۷۸ صفحه
 نیست اخیراً به بهای دویست لیره در لندن فروخته شد . نخستین دیوان حافظ که
 در ایران چاپ شد از آن سال ۱۲۵۳ قمری است . دومین چاپ به خط شکسته
 خوش با چند تصویر در سال ۱۲۶۳ قمری به چاپ رسید . فهرست نسخه‌های چاپی
 به دو بخش تقسیم می‌شود . یک عده آنهاست که قبل از حافظ خلخالی انتشار یافته و
 عده دیگر آنهاست که پس از آن و با روش تحقیقی در دسترس قرار گرفته است . طبعاً
 چاپ خلخالی مرزی شاخص است میان آنها .

شناخت چاپهای متعدد سعدی و حافظ که احتمالاً بعضی از آنها از روی
 نسخه‌های معتبر تهیه شده است گاه مفید خواهد بود . همچنانکه آقای مسعود فرزاد در کار
 بزرگ خود راجع به حافظ ، چاپهای مختلفی از دیوان حافظ را هم‌تراز با نسخه
 های خطی ، سند تحقیق خود قرار داده اند .

بهر صورت در کتابشناسی وسیع سعدی و حافظ اختیار کردن طریقه انتخابی
 ممکن نیست . چه باید همه چاپها را ذکر کرد . اما باید تصریح کرد که مأخذ
 هر یک چیست و هر یک چه مزیتی و اختصاصی دارد .

ناگفته نگذرم که دیوان خواجه بیش از کلیات شیخ چاپ شده و چاپهای
 تحقیقی آن نیز متعددتر از نسخه مصحح و منقح آثار سعدی است ،

۳- تحقیقات و مطالعات

تحقیقات و مطالعات در باره زندگی و سبک گفتار و آثار این دو شاعر و نیز

لغتنامه‌ها و مباحث لغوی و تفسیری و فنون ادبی سعدی و حافظ و تصحیح متون آنها چه به صورت کتاب و چه مقاله و در زبانهای مختلف بسیار است و فهرست اغلب آنها در کتابشناسیها و فهرستهای مقالات آمده .

روشی که در نظم موضوعی آنها برای کتابشناسی سعدی و حافظ رعایت می‌شود قرار دادن هر یک بر حسب زمان نگارش است تا سیر تحقیقات مربوط به هر یک ازین دو شاعر معین باشد و مراجعه کننده آسانتر و بطور دلخواه به مراجع دست یابد . برعکس آنچه در کتابشناسی فردوسی کرده‌ام .

۴ - مراجع قدیم

مراد تذکره‌ها و کتب تاریخ و متون ادبی است که ذکر جمیل سعدی و یاد سفیه غزل حافظ در آنها وجود دارد . البته هر چه عصر مراجع به عصر دو شاعر نزدیکتر باشد آن مأخذ فایده بخش‌تر و اعتبار علمی و تاریخی آنها بیشتر خواهد بود . یک دسته عمده از مراجع مورد نظر تذکره‌ها و کتب شرح حالی است که بسیاری از آنها در فرهنگ سخنوران آقای خیام پور مورد معرفی و استفاده قرار داده است . اما باز هم تذکره‌هایی که احوال سعدی و حافظ را در بردارد متعدد است . اگر چه مطالب مندرج در بسیاری از آنها غیر بدیع و تکرار مکررات است آوردن ذکر آنها در کتابشناسی ما ناگزیر و الزامی است . در این قسمت هم نظم تاریخی تألیف تذکره‌ها مورد نظر قرار می‌گیرد .

دسته دیگر مراجعی است که بطور جسته گریخته اطلاعات و اشاراتی از احوال سعدی و حافظ در آنها موجود است ، مانند « لطایف اشرفی » که توسط جناب آقای علی اصغر حکمت (که جایش در بن مجلس خالی است و الحق در راه شناساندن این دو شاعر خدمات بسیار و عاشقانه کرده است) مورد معرفی قرار گرفته (۱۰) . یا کتاب « انیس الناس » که پیش ازین بدان اشاره شد و در آن حکایتی

مر بوط به علت سرودن بیت « اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را » بیان شده است .

۵ - شروح

شرح نویسی بر گلستان سعدی و غزلیات حافظ و تفسیر آثار فکری این دو شاعر سابقه ای دراز دارد و عده ای کثیر بدین کار پرداخته اند ، مانند جلال دوانی که رساله ای در شرح دو بیت از حافظ دارد و نسخش زیادست و چاپ هم شده ، یا شرح دارابی معروف به « لطیفه غیبی » و شروح شمعی و سروری و سودی . اغلب شروح اساسی و مفصل به وسیله خوانندگان غیر فارسی زبان به رشته تألیف درآمده ، مانند شرح گلستان که مؤلف آن ترک زبان بود یا کتاب « بهار باران » در شرح بوستان که مؤلفی هندی (غیاث الدین مؤلف غیاث اللغات) آن را نوشت .

درین روزگار هر چه از معارف قومی و سنت های قدیم دور می شویم به داشتن شروح و تفاسیری که کاشف معانی و مفاهیم عالی و مشکلات افکار این دو شاعر باشد نیازمندتر می شویم . به همین ملاحظه است که نگارش کتب و مقالات در شرح غوامض ابیات سعدی و تفسیر غزلهای حافظ و بیان نحوه تفکر آنها روز به روز رایجتر خواهد شد و فصلی خاص از کتابشناسی سعدی و حافظ را در بر می گیرد .

۶ - ترجمه

ترجمه آثار سعدی و حافظ در هر یک از زبانهای جهان از سالهای دور و دراز آغاز شده و نشان دهنده آشنایی ملتهای مختلف با این دو شاعر نامور است . برای آنکه سخن به درازا نکشد بطور مثال عرض می شود که گلستان نخستین بار در سال ۱۶۳۴ میلادی به فرانسه ترجمه شد . مترجم آن André du Ryer نام داشت . این مترجم سعدی را « شاهزاده شاعران ترک و فارس » معرفی کرده است ! از روی همین ترجمه ، به فاصله یک سال ترجمه آلمانی انتشار یافت . البته

این ترجمه آلمانی غیر از آن ترجمه گزیده ای است که اولتاریوس Olearius سیاح مشهور انجام داد .

ترجمه دوم به لاتینی از آن سال ۱۶۵۱ میلادی است. این ترجمه بانضمام متن فارسی گلستان نشر شد. نام مترجم Georgio Gentio بود. پس از آن ترجمه های متعدد دیگر از سال ۱۶۵۴ به بعد در زبانهای فرانسه، انگلیسی، هلندی، هندوستانی، عربی، ترکی، ایتالیائی، اردو، لهستانی، مجاری، پشتو، روسی، گرجی، ارمنی و جز اینها انتشار یافت .

بوستان توسط N. Hyde انگلیسی پیش از سال ۱۷۰۳ (که سال وفات اوست) به انگلیسی منتشر شد و ترجمه آلمانی در ۱۶۸۸ و ترجمه فرانسوی در ۱۷۶۲ . از سال ۱۸۵۰ بعد ترجمه هایی دیگر نیز به زبانهای فرانسوی و آلمانی در دسترس قرار گرفت .

دیوان حافظ دیرتر از آثار سعدی در اروپا شهرت گرفت. اولین ترجمه هایی که از غزلیات حافظ در آلمان و انگلیس و فرانسه عرضه گردید از آن قرن هیجدهم میلادی است . طبق فهرستی که آماده کرده ام ترجمه های مختلف حافظ بیش از دوست بار در زبانهای اروپایی چاپ شده است. فی المثل در زبان انگلیسی ۵۳ اثر (چند غزلی و چندین غزلی) موجود است .

۷ - مشاهدات سیاحان و شرقشناسان

اگر اذکری که ابن بطوطه درباره سعدی دارد بگذریم آغاز اطلاع سیاحان خارجی و شرقشناسان درباره شاعران ما بیشتر از زمان شاه عباس است و آن در کتاب Les Beutez de la Perse تألیف «دلاند دولیه» است که در سال ۱۶۷۳ به چاپ رسیده .

دولیه که یکی از اعضای هیأت شرلی بود ضمن شرحی که از شیراز می دهد

اشاره ای به قبر سعدی دارد و از توجه خاص مردم و اعتقاد آنان به مزار سعدی و پایاب مزار شاعر و ماهیهای آن ذکر می کند .

کمپفر سیاح آلمانی که در عصر شاه صفی به ایران آمد در سفرنامه دیدنی و بسیار با ارزش خود تصویری از مقبره حافظ و باغ اطراف آن که توسط خود او ترسیم شده است به چاپ رسانید . این تصویر نشان می دهد که مزار حافظ در آن عصر میان باغستانی که سراسر درخت نارنج بود قرار داشته است . من آن تصویر را چند سال پیش در مجله یغما به چاپ رسانیدم و شایسته است که عکس آن نقاشی در محلی از آرامگاه کنونی حافظ نصب شود. این تصویر در ترجمه فارسی کمپفر که اخیراً توسط دوست ارجمندم آقای کاوس جهاننداری انتشار یافته نیز به چاپ رسیده است .

آنچه عرض شد ، نموداری کم بها بود از کتابشناسی دلخواه درباره سعدی و حافظ . امید من در تکمیل کار به محبت دوستان و دانشمندان عزیز است که چندتن آنها در « تالار سعدی » حضور دارند و این سطور را به محضر آنان عرض می کنم . نیز از روان حافظ طلب همت می کنم تا مگر در اتمام این خدمت توفیق یابم .

یادداشتها

- 1- Essai sur le poète Saadi suivi d'une bibliographie . Paris, 1919.
- 2- Towards a Hafiz bibliography . Demavand . Suomi - Iran. Sevrans . Julkaisu (Publication of the Finland Society) [No date] 42 p.

- ۳ - راهنمای کتاب ، ۱۰ (۱۳۴۶) : ۵۸۰ - ۵۸۴ .
- ۴ - راهنمای کتاب ، ۱۱ (۱۳۴۷) : ۱۵۸ - ۱۵۹ .
- ۵ - قدیمترین مأخذ کتبی حافظ ، مجله وحید ، ۹ (۱۳۵۰) : ص ۷ - ۱۶ .
- ۶ - چاپ شده توسط اینجانب (تهران ، ۱۳۵۰) .
- ۷ - رجوع شود به مقاله اینجانب در مجله یغما ، ۲۰ (۱۳۴۶) : ۲۷۲ - ۲۷۴ و ۳۶۵ - ۳۷۳ تحت عنوان « بیاض استاد حافظ و نسخه مضبوط و مشکول مثلثات سعدی » .
- ۸ - استاد و مرادخواجه حافظ قوام الدین ابواسحق بنجیری. سالنامه کشور ایران. ۱۹ (۱۳۴۳) : ۲۳-۲۶.
- ۹ - مجله یغما ، دوره های ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ .
- ۱۰ - منابع جدید پیرایون حیات حافظ ، مجله دانشکده ادبیات شیراز. شماره هفتم (بهمن ۱۳۴۱) :

هدایة التصدیق الی حکایة الحریق*

رساله ای ناشناخته از فضل‌الله خنجی

رساله عربی حریق حرم شریف نبوی (ص) در مدینه که در صحایفی چند به یادگار خدمات علمی ولادیمیر مینورسکی معرفی و متن آن به منظور نمایاندن نسخه خطی آن که به خط مؤلف است به صورت عکسی چاپ شد ، اثر دانشمند مشهور قرن دهم هجری فضل‌الله بن روزبهان خنجی است که خود را اصفهانی هم می‌خوانده است و آثار متعدد و مفیدی در دو زبان عربی و فارسی دارد . این رساله مفیدش تا کنون توسط محققانی که به احوال و آثار او پرداخته‌اند شناسانده نشده و در فهرس نسخ خطی هم ذکری از آن به میان نیامده است .

از فضلی عصر اخیر ابتدا محمد امین خنجی به تفصیل ، آثار فضل‌الله بن روزبهان را در مقاله محققانه‌ای توصیف کرد^۱ . پس از او ولادیمیر مینورسکی

* نقل از یادنامه ایرانی مینورسکی (تهران - ۱۳۴۸) ص ۳ - ۳۵ ، آقای محمد تقی دانش پژوه متن رساله را که همراه مقاله من به صورت عکسی چاپ شده بود تصحیح فرموده و در همان یادنامه به صورت حرفی به چاپ رسانیدند .

۱- محمد امین خنجی : ذیل احوال فضل‌الله بن روزبهان خنجی در کتاب « لارستان کهن » تألیف احمد اقتداری ، طهران ۱۳۳۴ ، ص ۱۴۳ - ۱۴۵ ؛ همچنین مقاله دیگر او به عنوان « فضل‌الله بن روزبهان خنجی » مندرج در فرهنگ ایران زمین ، ج ۴ (۱۳۳۵)

به مناسبت ترجمه ملخصی که از کتاب عالم آرای امینی آن دانشمند فراهم و نشر کرد در مقدمه آن کتاب اطلاعات و تحقیقات عمیقی به علاقه‌مندان عرضه داشت^۱. سومین فرد دوست دانشمندم دکتر منوچهر ستوده است که «مهمان نامه بخارا» از آثار فضل‌الله را به چاپ رسانید و ملخص تحقیقات خنجی و مینورسکی را به انضمام بررسی‌های خود در مقدمه آن کتاب آورد^۲.

مرحوم محمد نظام‌الدین دانشمند هند کتاب سلوک الملوك خنجی را تصحیح و به سال در شهر نشر کرده است و ترجمه کتاب مذکور به انگلیسی توسط محمد اسلم خان از دانشمندان مقیم لاهور در سال ۱۹۷۴ انتشار یافته است. محمد اسلم خان مقالات و رسالاتی هم در احوال و افکار خنجی به زبان اردو به چاپ رسانیده.

نسخه یگانه رساله حریق که از تصرفات بی‌امان روزگار در امان مانده و سالم و روشن و پاکیزه به دست افتاده به خط مؤلف است (و این خود مزیتی است دیگر برای نسخه) و در کتابخانه وقفی یکی از اخیار این دوره آقای حسین ملک (مشهور به کتابخانه ملی ملک) به شماره ۶۱۱ نگاهبانی می‌شود. اما کسی از وجود نسخه آگاه نبود و تا کنون معرفی نشده بود. تا اینکه به اجازت حضرت آقای ملک، آقای محمد تقی دانش پژوه و بنده از زمستان ۱۳۴۴ به مدت یک سال و نیم به فهرست نویسی نسخه‌های خطی آن کتابخانه که گنجینه‌ای عجیب و نفیس است پرداختیم^۳ و بدان ایام این رساله ممتع و تاریخی فضل‌الله بن روزبهان را شناختیم. چون انتشار یادنامه مینورسکی مورد نظر قرار گرفت طبع عکسی این رساله در آن یادنامه مناسب دیده شد، به اعتبار آنکه مینورسکی منظم‌ترین شرح

۱- Persia in A. D. 1478 - 1495. An abridged translation of Fadlullah b. Ruzbahan Khunji's Tarikh - i Alam - Ara - yi Amini, London, 1954.

۲- مهمان نامه بخارا، تألیف فضل‌الله بن روزبهان خنجی، بکوشش منوچهر ستوده تهران ۱۳۴۱ (انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب، ش ۱۴۰ - متون فارسی، ش ۱۰).

۳- درین کار از مددکاری دوستان دیگر آقایان دکتر محمد باقر حجتی، دکتر شیخ، احمد منزوی، محمد شیروانی، حسین بنی‌آدم، مهدی قمی نژاد هم بهره بردیم.

حال فضل‌الله خنجی را تدوین کرد و معتبرترین خاورشناسی است که این دانشمند خنج فارس را به خاورشناسان شناسانید و اهمیت آثار او را بازگو و ترجمه یکی از کتابهای مهمش را که از مآخذ اساسی تاریخ آغاز عصر صفوی است به انگلیسی منتشر کرد.

رساله حریق مکه به سه جهت اهمیت دارد :
 یکی آنکه اثر ناشناخته‌ای است از فضل‌الله بن روزبهان که تا کنون نسخه دیگری از آن معرفی نشده است و یک اثر بر تعداد بیست و یک گانه آثار او (به احصاء خنجی و مینورسکی و ستوده) اضافه می‌شود.
 دو دیگر آنکه این رساله مسلماً به خط مؤلف آنست و خط یکی از دانشمندان ایرانی در دسترس قرار می‌گیرد و یادگاری عزیز و ارجمند از مآثر و معارف علمای ایرانی فراچنگ افتاده است^۱.
 سه دیگر آنکه شرح آتش گرفتن حرم شریف نبوی (ص) در رمضان ۸۸۶ به بیانی دقیق و به قلم مردی معتبر در اختیار محققانی که تا کنون از آن خبری نداشتند قرار می‌گیرد. ضمناً رساله متضمن اطلاعاتی است درباره عده‌ای از فضلا که در آن عصر در مدینه اقامت داشته‌اند.

این رساله به نحوی که در صفحه پنجم آن آمده «هدایة التصدیق الی حکایة الحریق» نام دارد و بر اساس مشاهدات عینی مؤلف (که شش ماه پس از حریق به مدینه وارد شده بود)، ولی پس از بیست و یک سال دوری از مدینه در شهر اصفهان نوشته شده است.

۱- مینورسکی در صفحه ۸ ترجمه عالم آرای امینی ذیل معرفی سلوک الملوك که از آثار مؤلف است می‌نویسد نسخه‌ای از آن که ظاهرأ خط مؤلف است از بخارا به کتابخانه موزه آسیائی نقل شده است. این مطلب را مینورسکی از 59 - 1250 ZVO, XXVIII/3 اخذ کرده است.
 يك صفحه خط خنجی در نسخه جنگ (بیاض) تاج الدین احمد وزیر مورخ ۸۷۲ موجود بوده است ولی حالا موجود نیست. عکس آن صفحه در مقدمه چاپ عکسی جنگ مذکور نقل شده است (اصفهان، ۱۳۵۳).

مطالب رساله بدین شرح است :

فصل اول در معنی و تفسیر حدیث نبوی «حجابه النور. لو كشف، لاحت سبحات

وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه» .

فصل دوم در بیان شفقت نبی اکرم (ص) بر امت خود و وجوه هفت گانه آن.

فصل سوم در تفصیل حکایت حریق. درین فصل ابتدا و بطور اختصار به بیان

علت حریق بر اساس عقاید حکمای قدیم می پردازد. سپس علل آتش سوزی های

حجاز را که صاعقه و زلزله بوده است با ذکر کردن چند حریق مهم (قبل از حریق

سال ۸۸۶) شرح می دهد و از ابن جوزی صاحب المنتظم و ابوشامه در تاریخ مدینه

منقولاتی می آورد. پس از آن حکایت حریق، وضع عمارات مسجد و قبه و روضه

نبوی قبل از حریق موضوع سخن است و از قول ابوشامه خریق های حرم متبرک

را بازگو می کند. از جمله حریق می باشد که قبل از قتل المستعصم بالله (۶۵۶)

روی داد و آن بر اثر غفلتی بود که فراشان و خادمان کرده و شمع به خزائن کتب

برده بودند و بر اثر آن حریق بزرگی روی آورد و المستعصم امر به مرمت خرابه.

های آثار قدیم کرد.

در باب حریق سال ۸۸۶ می گوید که من آثار آن آتش سوزی را پس از

مدت خیلی دیدم. زیرا حریق در رمضان ۸۸۶ واقع شد و خنجی در ربیع الآخر

۸۸۷ به آنجا وارد گردید و شش ماه بیشتر فاصله نشده بود. می گوید که هنگام

ورودش از آثار و عمارات قدیم به جز اطلال و رسوم چیز دیگری برجا نبود. او

احوال آتش سوزی را از مشایخ و قضات و اولیا و زهاد و مجاورین استماع کرده و

نام آنها را بدین شرح بر شمرده است :

شمس الدین محمد مراغی، صلاح الدین محمد مدنی، سخاوی قاضی القضاة

مالکی، عبدالقادر حنبلی، شمس الدین محمد بجائی، مسعود مغربی، عثمان طرابلسی،

جمال‌الدین محمد بخاری، و چند تن دیگر.

این اشخاص همه بر او حکایت کرده‌اند که در یکی از شب‌های دهه دوم ماه رمضان ۸۸۶ که مردم از تراویح فراغ یافته و مؤذنان به تسبیح‌گویی برخاسته بودند شعله‌های آتش حرم متبرک را در کام گرفت و بانگ «الحریق! الحریق!»، «الماء! الماء!» بر آسمان رفت. مدت آتش‌سوزی بیش از سه ساعت نبود...

سپس می‌نویسد که قاصد به ملک اشرف (یعنی سیف‌الدین قایتبای متوفی در ۹۰۱) فرستادند. چون خبر به مصر رسید موجب شد که سلطان وسایل مرمت و تجدید عمارت را فراهم کرد. درین امر خواجه ابن‌الزمن که از ارباب تجارت بود قبول خدمت می‌کند. خواجه عده‌ای بنا و سنگتراش و نقاش و... را به کشتی می‌نشانند و با وسائل و ارزاق از راه دریا به ینبع می‌فرستند.

فضل‌الله بن روزبهان در دنبال بحث خود کیفیت تجدید بنا و تصرفات جدیدی را که در قبه و منبر و طاقها و مأذنه‌ها و سقفها می‌شود یک یک بر می‌شمارد و همه نکات آن از لحاظ تاریخ حرم شریف نبوی بسیار مهم و با ارزش است. ترمیم جمیع خرابی‌ها هفت ماه مدت می‌گیرد. دزین مدت فضل‌الله بن روزبهان در آنجا بوده و همه را به چشم دیده است. شریف مکه در آن زمان محمد بن ابی البرکات بوده است.

فصل چهارم رساله، در غرایب آیات و معجزاتی است که به موقع حریق دیده شده است. از جمله گوید که چون خبر حریق به بلاد افرنج رسید فرنگیها بسیار شادمان شدند و به جشن و سرور پرداختند و شهرهای خود را آذین‌بندی و رقص و سرودخوانی کردند. امادر همین وقت صاعقه عظیمی تمام شهر و نفاوس آن را بسوخت. رساله خاتمه‌ای دارد که حاوی ذکر بعضی از مرثیاتی و نقل یک قصیده تمام است.

... و چندده کتاب دیگر

اگر در کتابخانه ملی ایران، چنانکه حق است و باید، از هر کتاب چاپی فارسی، اعم از آنکه در ایران چاپ شده باشد و یا در ممالک دیگر نسختی موجود بود بسیاری از مطالب مجهول بر ما مکشوف می‌شد و عده‌ای از اطلاعات تازه‌ای که گاه به گاه عرضه می‌شود برای ما کهنه بود. فعلاً برای اینکه بدانیم که فلان کتاب فارسی چاپ شده است یا نه باید به چندین فهرست و مرجع مختلف مراجعه کنیم و باز سردرگم می‌مانیم.

برای مثال، چند مورد را می‌توانم ذکر کنم که درین روزها بدانها برخوردیم.

-۱-

حل المشکلات ساوجی

استاد معاصر جلال همائی در مقدمه کنوزالمعزمین (تهران، ۱۳۳۱) از کتاب **حل المشکلات** تألیف ابن ساوجی و نسخه خطی آن نام برده‌اند که من هم به مناسبتی در مقدمه ترجمه فارسی **مسالك و ممالك اصطخری** (چاپ تهران،

(۱۳۴۱) از آن ذکر کرده ام ولی هیچ یک نمی دانستیم که این کتاب سالها پیش
 طبع شده است.^۱

=۲=

مصباح الهدایه کاشانی

کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه تألیف عزالدین محمود کاشانی را
 که ترجمه گونه‌ای از عوارف المعارف سهروردی است استاد بزرگوار جلال همائی
 با مقدمه مفصل و مبسوط در تهران (۱۳۲۵) طبع کرده اند. ولی برمن و شاید برایشان هم
 پوشیده بود که این متن عرفانی را محقق انگلیسی بنام H. Wilberforce Clarke
 از فارسی به انگلیسی نقل کرده و در دنباله ترجمه انگلیسی دیوان حافظ (ترجمه
 همو) در سال ۱۸۹۱ میلادی (یعنی پنجاه سال قبل از طبع متن اصلی) به چاپ
 رسانیده است.

=۳=

دره نادره

دوست ما دکتر جعفر شهیدی که دره نادره یعنی کتاب ثقیل العبارة
 تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی را منقح و طبع کرده است (و باید گفت که
 جان کردی در این راه کنده) فقط دو چاپ تبریز این کتاب را ظاهراً می شناخته
 است. در صورتی که این کتاب بیش از ده بار طبع شده است (آنقدر که من در مراجع
 دیده ام سه بار در تبریز و شش بار در شهرهای مختلف هندوستان مثل بمبئی،
 کلکته، لاهور).

۱ - اصل این کتاب که در کیمیا و سحرست منسوب به حکیم طه‌طام هندی است و
 محمدبن سعد مشهور به ابن ساوجی آنرا بفارسی نقل کرده است (ظاهراً از عربی) و با
 ضمیمه ای از شهاب الدین مقتول (یعنی سهروردی) در ۸۸ صفحه در بمبئی به سال ۱۳۱۲ ق.
 طبع سنگی شده است.

سفر نامه حاجی پیرزاده

در مقدمه ای که بر کتاب *سفر نامه حاجی پیرزاده*^۱ می‌نوشتیم به مناسبتی از روابط پیرزاده و ادوارد براون بحث کردم و متذکر شدم که براون در انتساب قصیده وصف پاریس به فرهنگ (در جلد چهارم تاریخ ادبی خود، ۱۹۰۲ میلادی) اشتباه کرده است و به دلایلی چند نشان دادم که قصیده مذکور اثر طبع حاجی پیرزاده است. این روزها ملتفت شدم که قصیده مورد بحث در سال ۱۳۱۶ قمری یعنی سه سال قبل از طبع کتاب براون مصرحاً بنام حاجی پیرزاده به ضمیمهٔ *رمان شوالی فوبلاس* (در هشت صفحه) بطبع رسیده بوده است و بنده از آن بکلی بی‌خبر بودم. ورنه این مورد را هم بعنوان دلیلی بر صحت عرایض خودم در آن مقدمه می‌آوردم (فهرست مشار جلد اول، ذیل عنوان *سفر نامه پاریس*).

ورقه و گلشاه

دانشمند معروف ترکیه احمد آتش از چند سال پیش طی چند مقاله به زبانهای ترکی و فرانسوی و فارسی، مثنوی عاشقانه قدیمی *ورقه و گلشاه* را به دستداران ادب فارسی شناسانید و پس از آن دانشمند گرامی دکتر ذبیح الله صفا بطبع و نشر آن پرداخت^۲ [و حالا که این یادداشتها که درین مجموعه چاپ می‌شود باید اضافه کنم که اسدالله ملیکیان شیروانی از ایرانشناسان دانشمند فرانسوی منظومه را به فرانسه ترجمه کرده و با مقدمهٔ تحقیقی مبسوطی انتشار داده است.^۳]

۱ - این کتاب برای خوانندگان دوره‌های یغما ناشناخته نیست. زیرا مقداری از مطالب آن در جلد سیزدهم آن مجله درج شده است. این اثر دو جلد با اهتمام حافظ فرمانفرمایان در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران انتشار یافته است.

۲ - اینجا نگفته نگذردیم که مرحوم عباس اقبال این مثنوی را رونویس کرده بود تا چاپ کند. رونویس او ضمن کتابخانه اش بود و به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه منتقل شد.

3 - Melikian - chirvani, A. S. Le Roman de Varqe et Golshah. *Arts Asiatiques*. 32 (1970): 1-262

اما ورقه و گلشاه (روایتی دیگر از این حکایت و قصه) از یک صدسال پیش برای فارسی زبانان ایران و هند مشهور بوده و چند بار چاپ شده بوده است. تعدد چاپ اثر دلالت از رواج آن دارد.

مشخصات طبعهای مختلف آن به این شرح است:

- طهران، ۱۲۸۲ ق.، ۲۴ ورق، سنگی، مصور

- دهلی، ۱۸۸۸ م.، ۱۱۶ صفحه، سنگی

- دهلی، ۱۸۸۹ م.، ۱۲۲ صفحه، سنگی (در حاشیه قصه احمد جامی مشهور

به چهار پری)

- لاهور، ۱۸۹۶ م.، ۱۲۸ صفحه، سنگی (در حاشیه قصه احمد جامی)

- دهلی، ۱۸۹۹ م.، ۱۱۲ صفحه، سنگی (با تصویر)

آقای خان بابا مشار در جلد دوم «فهرست کتابهای چاپی فارسی» ذیل ورقه و گلشاه ازدوچاپ تهران یاد کرده اند. یکی همان چاپ صد سال قبل و دیگر چاپ سال ۱۳۳۱ شمسی که باحرف سربی توسط شرکت سهامی طبع کتاب در ۵۶ صفحه نشر شده است. متأسفانه در امریکا به هیچ یکی از این چاپها دسترسی ندارم تا بتوانم درباره متن نظری اظهار کنم. اگر یکی از دوستان بتواند یکی از چاپ شده ها را بیابد و این یادداشت را تکمیل و تصحیح کند اسباب امتنان خواهد بود.^۱

آقای احمد آتش در مقاله فارسی خود (مجله دانشکده ادبیات ج ۱ ش ۴

۲ - دوستان دکتر محبوب که باافسانه های عامیانه آشنا است ودرین باب مطلع ترین فرد، شاید این متن را می شناسد ودریادداشتهای خود ذکری از آن دارد.

ص ۱۲) نوشته‌اند که «درین موضوع غیر از ورقه و گلشاه عیوقی در زبان فارسی به کتابی دیگر مصادف نشدم. ولی محقق است که در اوائل این قرن کتابی به زبان فارسی متعلق به این موضوع موجود بود، زیرا که کتابی در این موضوع به قلم ملاعبدالله بن حاجی بن میر کریم از فارسی به زبان ترکی شرقی ترجمه و در سال ۱۳۲۴ ق. در تاشکند با عنوان «حکایه عجیبه از احوال گلشاه و ورقه» چاپ شده است.» پس به هر حال آقای احمد آتش خبری از آن نداشته است.

شیکاگو، بهمن ۱۳۴۲

= ۶ =

سفری به ایران (کار دوهوسه)

کتاب «سفری به ایران»^۱ را که مجموعه‌ای بسیار نفیس و دیدنی و خوش چاپ از نقاشی‌های یکی از نظامیان قشون فرانسه مأمور در ایران به نام لوئی امیل دوهوسه است به دقت و علاقه بررسی کردم و همت و توجه دوست عزیز منوچهر فرمانفرمایان را که با گشاده رویی مجموعه نفیس خود را در اختیار بنیاد فرهنگ ایران برای چاپ و استفاده اهل تحقیق گذاشته است تحسین گفتم.

پس از آن اطلاعاتی را که آقای عبدالمحمد روحبخشان با ترجمه مقاله شکار در ایران و نقل بعضی دیگر از نقاشی‌های دوهوسه در مجله سخن دوره نوزدهم (شماره‌های ۲ و ۳) به دست داده بودند دیدم. اتفاقاً بنده هم در سال ۱۹۵۶

* - تا اینجا نقل از ینما، ۱۶ (۱۳۴۲) : ص ۳۳ - ۳۵.

۱ - مجموعه‌ای از نقاشی‌های لوئی امیل دوهوسه، چاپ بنیاد فرهنگ ایران،

رساله‌های از او به دست آورده بودم که آن را به خط و مهر ایرانی خود به دوستی هدیه کرده بود و آن را در جزء مقداری جزوه‌ها و مستخرجات مجلات قدیم از یک کتاب فروشی در پاریس خریداری کردم و هم اکنون در اختیار دارم. پس مناسب دیدم که بعضی توضیحات بر اطلاعات آقای فرمانفرمائیان مندرج در مقدمه کتاب «سفری به ایران» بیفزایم.

در کتاب دکتر محسن صبا *Bibliographie française de l'Iran* از سه

اثر دوهوسه بدین ترتیب یاد شده است:

1. Les supplice en Perse. Société d'Anthropologie de Paris, Bulletins et Memoires. Paris. 1900. Vol. 1, pp. 202 - 207

1- Les races humaines de la Perse. Revue d'Ethnographie. VI, 1887, pp. 5-6. 400-13.

3- Études sur les populations de la Perse et pays limitrophes pendant trois années de séjour Asie. Paris 1863.

این اثر همان است که بنده نسخه‌ای از آن به دست آوردم و اتفاقاً آقای فرمانفرمائیان هم در مقدمه خود اشاره مانندی بدان (ظاهراً بر اساس منابع فرانسوی) کرده‌اند، بدین عبارت: «قبل از رفتن به الجزایر موفق شد کتاب کوچکی به نام مردم ایران منتشر سازد.»

این اثر مقاله‌ای است که در مجله *Revue Orientale et Américaine* چاپ پاریس به طبع رسیده است. بنابراین آنچه مؤلف در اول آن اظهار می‌دارد تحقیق خود را به دستور وزیر تعلیمات عمومی تهیه کرد و در ۱۶ مارس ۱۸۶۳ به مجلسی که در فرهنگستان علوم تشکیل شده بود عرضه داشت کرد. طبق آنچه بر پشت صفحه عنوان جزوه مستخرج این مقاله از مجله مذکور دیده می‌شود کماندان دوهوسه در آن وقت عضو انجمن نژاد شناسی و انجمن مردم شناسی شرقی و امریکائی و رابط آکادمی دیژون بوده است.

دوهوسه براین اثر، مقدمه‌ای کوتاه دارد. در آن گفته است که وزیر تعلیمات عمومی در سال ۱۸۵۸ مرا به عضویت هیأتی علمی مأمور کرد و کار این هیأت نمونه-برداری و تصویر سازی از نژادهای مختلف آسیا بود.

دوهوسه در مطالعه خود که چهل و هشت صفحه متن آن است ابتدا احوال افرادی از زردشتیان یزد، پارسیان بمبئی، ساکنان تهران، اصفهان، شیراز و خوی را به عنوان آریاهای ایران مورد تحقیق قرار داده و سپس به ترکمانها، کردها، تاجیکها و ایلیانها (۲)، افغانها، بختیاریها، هندوها، بلوچها پرداخته است و برای هر گروهی و نوعی رسم‌هایی از شکل سر آنها با روش مرسوم و توضیحات لازم تهیه کرده و در انتهای جزوه الحاق کرده است.

از مقایسه کتاب «سفری به ایران» یعنی تصاویر و نقاشی‌های او با این جزوه و نیز با توجه به این که او در سال ۱۸۵۸ به عضویت هیأت علمی مأمور رسیدگی به نژادها شده بوده است معلوم می‌شود که دوهوسه ضمن اقامت سه ساله در ایران و پرداختن به کار تعلیمات نظامی و خدمت به سپاه ایران کار علمی خود را نیز تعقیب می‌کرده و همه آن تصاویر و نقاشی‌های زیبا را برای تحقیق علمی خود فراهم کرده بوده است.

در انتهای همین رساله می‌گوید که پس از انتشار قسمت اول این تحقیق وزرای تعلیمات عمومی و کشور تصمیم گرفتند که رسم‌های مرا جزء مجموعه کتابخانه موزه تاریخ طبیعی قرار دهند.

برین اثر دکتر پوز و فر بیگ^۱ طبیب سابق ولیعهد مصر مقدمه‌ای نوشته است. دوهوسه در تحقیق خود به تحقیقات دیگران که به این موضوع پرداخته بوده اند مثل خانیکف روسی، کنت دو گوبینو، م. ویلکن^۲، بده^۳ و چند محقق

دیگر نیز اشاره می کند .

ضمناً ، درباره دو تصویر مندرج در کتاب و فهرستی که از آنها تهیه کرده اند توضیحی لازم است : تصویر پیشخدمت باشی سلام مربوط است به **آقا اسمعیل** پدر **علینقی حکیم الممالک** و جد فرزانه ها (تصویر شماره ۲۳) .

در مورد درویش **سید علی بنقی اصفهانی** (تصویر ۳۷) باید توجه کرد که نامش در فهرست به غلط **سید یقین علی** آمده است (دو بار ذیل ۳۷ و ۵۹) .

اشتباهی هم در چاپ نام دو فرانسوی به نام **گوست**^۱ و **فلاندن**^۲ در مقدمه روی داده است که حتماً غلط چاپی است و آقای فرمانفرمائیان آن دو را که صاحب کتاب بسیار مشهور و نقاشی های زیبا از ایران می باشند به خوبی می شناسند. نام این دو به غلط به صورت **گوست** و **فلاندن** ضبط شده است . *

= ۷ =

الایضاح عن اصول صناعة المساح

در مورد دو کتاب فارسی و عربی از متون قدیم در اصول هندسه که به صورت عکسی به نام **الایضاح عن صناعة المساح** با مقدمه فاضل ارجمند آقای احمد گلچین معانی از طرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته است چند نکته ذیل بطور توضیح یادداشت می شود :

الف - هیچ معلوم نیست که رساله عربی را ابو منصور عبدالقاهر بن ظاهر بن محمد بن عبدالله بغدادی تمیمی تألیف کرده باشد ، زیرا :

- ۱- در متن کتاب ، نه در خطبه و نه در پایان ، از مؤلف نامی برده نشده است .
- ۲- در مدارک و مراجعی که احوال ابو منصور را نوشته اند و آقای گلچین نقل فرموده اند ذکر نشده است که ابو منصور کتاب الایضاح داشته است و اساساً

۱- Coste ۲- Flandin

* - نقل از مجله سخن . جلد ۱۹ (۱۳۴۸/۹) : ۱۰۹۷ - ۱۰۹۹ .

در فهرست کتب، از کتب علمی و نشانی نیست. گرچه او مردی کلامی بود و تألیفاتش در علوم دینی است به آسانی نمی‌توان قبول کرد که نام کتاب الايضاح از مآخذ احوال او ساقط شده باشد.

ب - در انتهای رسالهٔ عربی و قبل از فصل جداگانه‌ای که دربارهٔ مساحت سطوح متساوی الاضلاع آمده است این کلمات دیده می‌شود: « تمت کتاب الايضاح عن اصول صناعة المساح... عن محمد بن عبدالملک ابی الفتح المردي » (کلمهٔ نسبت بی نقطه، محتملاً یزدی است). آیا این عبارت مؤلف کتاب را نمی‌شناساند؟ آقای گلچین در مقدمهٔ خود اشاره‌ای نفرموده‌اند که نام این شخص در انتهای رساله به چه مناسبت آمده است. پس مناسب آنست که در مورد پیدا کردن احوال این شخص تجسس شود.

ج - ترجمهٔ فارسی به استناد آنکه مترجم، متن مختار خود را از آن بغدادی دانسته است باید پذیرفت که از روی اثر ابو منصور بغدادی به فارسی نقل شده است. ولی کدام اثر؟ شاید بخشی از یک کتاب «چند علمی» او بوده است؟

د - تطبیق این دو کتاب به یکدیگر نیز بر طرف‌کنندهٔ شک خواهد بود. اگر چه میان نوع مطالب و گاه فصول هماهنگی هست، مطابقت کافی میان آن دو دیده نمی‌شود.

ه - ابوالفتح اسعد بن ابی الفضائل عجلی مترجم در ترجمهٔ خود اطلاعی از مقیاس اصفهان یعنی موطنش به دست می‌دهد و آن این است: « و در اصفهان بیست و چهار ریش دستی بود و شش دست یک کویج باشد که آن را قفیز خوانند و ده کویج کریوی بود که آن رایک تخم گویند و جریب نویسند. » ولی در فهرست لغات کتاب کومج چاپ شده است. در برهان قاطع ذیل « کویژ » دیده شود. از « کریو » هم گریو مرادست. *

کتاب فتح المجاهدین

آقای محمد اسمعیل رضوانی در مقاله مندرج در راهنمای کتاب (جلد) چند رساله مربوط به دوره انقلاب مشروطیت را معرفی کردند. اخیراً رساله کوچکی به نام فتح المجاهدین چاپ شعبان ۱۳۲۷ به دست من رسید که معرفی آن در تکمیل مقاله ایشان مفید به نظر می‌رسد.

این رساله مجموعه‌ای است از دو مخمس و مسمط اثر «سیدی اصفهانی» و دو قطعه از شاعری «عطائی» تخلص. مجموعه به خط نستعلیق و چاپ سنگی است. مضامین و مطالع و بعضی از ایات هر یک بدین صورت است.

۱- در مدح سپهسالار تنکابنی و باقرخان

سر دیوان بنام صاحب دیوان مشروطه

نمودم زینت دفتر نخست عنوان مشروطه

کز آن پیمانۀ محکم کرده‌ام پیمان مشروطه

شدم از جان و دل سر باز سر بازان مشروطه

هزاران بیژن افتاده است در چاه ز نخدانش

چگوریم من ز باقرخان و روز جنگ میدانش

سپهدار سپه‌گیر و سپر بند و سپه افکن

که از او زنده و پاینده شد ارکان مشروطه

۲- باز در عدل و داد زشش جهت باز شد

باز بلند اختران باز به پرواز شد

کمیت لنگ آید از کمیت ستارخان
بلی کمیت است لنگ ز فهم نطق و بیان

سفره قانون و عدل باز ز نو چیده شد
بوالهوسان را ز نو محکمه پاشیده شد

اگر چه دجالیان فتنه بر انگیختند
حیله و تزویر و مکر به هم در آمیختند

۳- قصیده‌ای بامطلع زیر از عطائی :

ز آثار مشروطه این بس دلایل

که کردند از هم جدا حق و باطل

در آن از صمصام الدوله و ضرغام الدوله تمجید شده است.

۳- قطعه‌ای از همو که آخرین بیتش چنین است :

چون عطائی پاسبان دولت مشروطه شو

تا دهند از مجلس شورات سر خط جواز *

= ۹ =

منتخب مثنوی از عبدالرحمن جامی

یکی از آثار عبدالرحمن جامی که در شمار تألیفات وی نیامده است منتخب

مثنوی مولوی است. نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۱۵۷ در کتابخانه دولتی

مدراس موجود است. نگاه کنید به :

A descriptive catalogue of the Islamic manuscripts in the

*- نقل از مجله راهنمای کتاب ، ۱۲ (۱۳۴۸) : ۷۴۱-۷۴۲ .

Government Oriental Manuscripts Library, Madras, vol. I, 1939, p.281

این نسخه تاریخ کتابت ندارد و به خط نسخ و بالغ بر ۷۴۴ صفحه است و آغاز میشود با این بیت :

عشق جز نائی و ما جز نی نه ایم وی دمی بی ما و ما بی وی نه ایم
و پایان میگیرد با بیت زیر :

حسبنا الله ما عنان اختیار با تو دادیم ای قدیم کردگار

توضیح این نکته مفید است که جامی رساله‌ای هم در شرح بیتی چند از (نی نامه) مولوی تألیف کرده. در این باره نگاه کنید به کتاب جامی تألیف دانشمند محترم آقای علی اصغر حکمت و مقالاتی از نامبرده بعنوان « چهار کتاب از مولانا جامی » که در مجله آموزش و پرورش سال ۱۳۲۳ به چاپ رسیده است.

در کتابخانه مدراس نسخه‌ای هم بنام « رقعات جامی » هست مشتمل بر مکاتیب وی به شماره ۲۳۹، بجز این در بسیاری از کتب منشآت نامه‌های بسیار از دیده میشود. ولی مهمترین مجموعه نامه‌های او آن است که به خط اوست و در تاشکند است. *

= ۱۰ =

نخمس موش و گربه

استاد مینوی طی دو مقاله که در مجله یغما در خصوص موش و گربه عید زاکانی و دیگر موش و گربه‌ها نشر کرده‌اند (سال دهم صفحات ۴۰۱ و ۴۱۵) اطلاعات مبسوطی در باره منظومه مذکور و دیگر مثنویهایی که به اقتضای آن سروده شده است به دست داده‌اند. آقای عبدالله کشاورز در « نشریه فرهنگ خراسان » (چاپ مشهد) شماره ۱۲ سال دوم بعد منظومه دیگری را که در همین موضوع است و ظاهراً در هندوستان سروده شده بوده معرفی کردند.

*- نقل از مجله مهر، جلد ۸ (۱۳۳۱) : ۵۹۰.

اخیراً در میان کتاب کهنه‌هایی که به دستم رسید به ۱۶ ورق (۳۲ صفحه) از اول کتابی دست یافتم که «موش گربه» نام دارد و مناسب دیدم که در تکمیل مقالات مذکور در فوق این یادداشت را برای درج در آن مجله تقدیم کنم. تذکار این نکته بی‌فایده نیست که نام این منظومه در فهرست کتابهای چاپی فارسی تألیف آقای خان بابا مشار دیده نشد.

در صفحهٔ عنوان کتاب این عبارت دیده میشود: «هذا کتاب موش گربه (کذا) مخمس مشهدی اسمعیل شهیر به چر کچی و ترجیع بند مشطی نامهٔ میرزا شهاب حسب الخواهش آقا میرزا علی اصغر المتخلص به طلوعی قلمی شد - قیمت جلدی سیصد دینار بی‌گفتگو».

متأسفانه بعلت آنکه کتاب ناقص و فقط جزیی از موش گربه را شامل است سنهٔ طبع کتاب معلوم نیست. ولی از شیوهٔ خط و طبع سنگی و تصاویر کتاب مسلم است که در حدود هفتاد هشتاد سال پیش به چاپ رسیده است. اینک برای تمیم فایده ایاتی از آغاز مخمس مذکور را نقل می‌کند:

خدایا بحق حسین شهید که هر مشکلی را بود اوکلید
شهنشاه اسلام را در دو کون به نزد پیمبر نما رو سفید

سر دفتر بنام حی سر پوش کریم است و غفورست و خطا پوش
بیا در بزم ما یکدم بده گوش «اگر داری تو عقل و دانش و هوش

بیا بشنو حدیث گربه و موش»

چر کچی یک شبی با طفل خوانی به فن زیر کی گفت ای فلائی
نشین اندر بر من یک زمانی «بخوانم از برایت داستانی

که گر عقلت رسد حیران بمانی»*

طب جمالی و شفاء حالی

نزد آقای سید حسین حیدری، از عتیقه بازان و مجموعه داران یزد نسخه‌ای خطی به نسخ خوش قرن دهم یازدهم دیدم. نام این نسخه «طب جمالی و شفاء حالی» است. از اسمش روشن است که در علم طب تألیف شده است. ازین کتاب در فهراس نشانی نیافتم و در کتب مراجع زکری ندیدم. دانش پژوه کتابشناس هم آن را ندیده بود.

کتاب در سه مقاله است: مقاله اول در امراض در صد و سی و دو باب، مقاله دوم در رنجهای در شصت و پنج باب، مقاله سوم در تب در سی و پنج باب.

کتاب برای شاه شیخ ابواسحق تألیف شده و آغازش چنین است: «حمد بی نهایت و عد و سپاس بی قیاس که مهندس عقل از مساحت مساحت پیدای بی انتهای آن جز به عجز ... به اقبال شهنشاه معظم جمال الدین و الدنیا ... ابواسحق ... و چون میمون و القاب همایون توشیح و مزین یافته طب جمالی و شفاء حالی نام شد.»

امیدست اگر کسی ازین کهنه کتاب خبری دارد چند کلمه‌ای بنویسد و محققان را ممنون کند. *

منشاء الانشاء

دوست فاضل ارجمند آقای رکن الدین همایونفرخ نسخه‌ای خطی دارد که مجموعه‌ای از مکتوبات و منشآت مولانا عبدالواسع نظامی شاعر و منشی دربار سلطان ابوسعید گورکانی است به نام منشأ الانشاء. مؤلف، منشی سلطان ابوسعید و

سپس یادگار میرزا و بعد صاحب دیوان رسائل سلطان حسین میرزا بایقرا بود. نامه هائی که به پادشاهان هند و آق قویونلو و پادشاه روم و گروهی از مشایخ و شعرا و نویسندگان و دانشمندان در امور مختلف نوشته شده است اثر انشای اوست.

شاگرد او ابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی متخلص به منشی، مسوده‌های استاد را جمع آوری کرده و بصورت کتابی در فصول و ابوابی معین مدون ساخته است. نسخه به خط مؤلف شهاب الدین احمد خوافی است که به سال ۱۹۳۸ از تدوین و تحریر آن فراغت یافته و بطوری که متذکر شده نسخه را به دستور و خواهش خواجه امیر بیک فرمانروای عراق تدوین و تنظیم ساخته بوده است.

تا کنون نسخه دیگری از این تألیف در فهرست‌ها دیده نشده است. چون نسخه به خط مؤلف است، ظن قوی بر آنست که منحصر بفرد باشد.

امید است ایشان با نشر این کتاب خواستاران ادب و محققان تاریخ را کمک نمایند. *

= ۱۴ =

نسخه نفیس منهاج البیان

اخیراً نسخه ای نفیس و قدیم از کتاب منهاج البیان در مفردات ادویه تألیف ابن جزله مورخ به سال ۶۱۵ هجری نصیب کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شد. اهمیت این نسخه به مناسبت یادداشتهای متعدد از اطباء مختلف است که آن اطباء اکثراً از مردم کاشان بوده‌اند. اطلاعات تاریخی و فوائد آن عبارت است از:

— نسخه در سال ۶۱۶ در نوشاباد کاشان تصحیح شده است.

— نسخه دارای حواشی مورخ سال ۶۲۶ هجری است به خط حسن بن علی بن

حسن طبیب در مدرسه مجدیة کاشان.

* — نقل از راهنمای کتاب، ۱۱ (۱۳۴۷): ۶۵۶.

- نسخه در رجب سال ۶۲۶ با کتاب نبات دینوری در نوشاباد مقابله شده است.
- حواشی لغوی مفید از کتاب الموازنة بين العربية والفارسية از حمزة اصفهانی در سال ۶۳۳ بر آن الحاق شده.

- فوایدی از کتاب عبدالله بن محمد بن عیسی باوردی عطار در ربیع الاول سال ۶۲۷ در حاشیه به خط حسن بن علی الجاستی طبیب نقل شده است.
- حسن بن علی بن الحسن الجاستی می گوید که در صفر سال ۶۲۷ کتاب عبدالله بن جبرئیل در منافع اعضا را دیدم، اما اکثر مطالب آن مزخرف و از اباطیل بود.

- نسخه توسط حسین بن الحسن طبیب در کاشان در سال ۶۲ (که رقم عشرانش معو شده) مقابله شده بوده است.

- مجدداً نسخه را در رمضان سال ۶۳۷ با نسخه امام ظهیرالدین ابی القاسم مقابله کرده اند.

- گاه به گاه در حواشی بعضی عبارات فارسی الحاق شده است و در صفحات آخر این عبارت قدیم را دارد:

« ماهی همه بر آب اند چون مرده و هیچ مرده نبود و لکن نباشیده بود و این لایه بر سر کوهها باشد. شکوفه‌ی دارد خوش. مگس انگبین بسیار خورد. » *

= ۱۴ =

جوامع علم الهيئة

در پنجمین شماره از مجله فرهنگ که از چندی پیش در مشهد به چاپ می رسد مقاله فاضلانهای دسر گذشت زندگانی منجم دانشمند ابوالحسن گوشیار

* - نقل از مجله راهنمای کتاب ، جلد ۱۱ (۱۳۴۷) : ۶۵۶-۶۵۷ .

این لبان باشهری گیلی از دکتر محمد معین درج شده بود. درینجا چند نکته‌ای که به خاطر آمد عنوان ذیل بر آن مقاله می‌آورد :

امام فخر رازی در کتاب «اختیارات علائیه فی حرکات السماویة» که کتابی است بفارسی و آن را بزبان ساده برای پادشاه زمان خود ابوالمظفر تکش نوشته و درپرداختن آن از کتابهای بطلمیوس و ابومعشر بلخی و عمر بن فرخان الطبری و گوشیار استفاده برده است می‌نویسد: «و گوشیار را هر چند از علماء ریاضی نصیب بوده است لکن از علم منطق خالی است.» دیگر در باره نام زیج جامع ثانی تألیف گوشیار می‌نویسد که این کتاب «جوامع علم الهیئة» نام داشته است (نسخه خطی اختیارات علائیه ملکی سعید نفیسی).

ابوالحسن علی بیهقی (در گذشته بسال ۵۶۵) در «نتمه صوان الحکمة» سرگذشت کوتاهی از گوشیار نوشته است و آن اینست :

«در فن هندسه صاحب قران جهان بود و کتاب چند که تصنیف کرده است مثل زیج بالغ و زیج جامع و مجمل در نجوم و کلمه در معرفت اصطرلاب، در تعریف و بیان تفرد او در فن خود هر یک از آن گواهی عدل است. از سخنان حکمت آمیز اوست: هر گاه که دو شخص طالب یک چیز باشند از ایشان بر هر یک عیب آن مطلوب پوشیده باشد بی شفقتی او بر نفس خود پیش خرد پوشیده نماید.» *

= ۱۵ =

نتیجة الدوله و مولانا محمد اصفهانی

«نتیجة الدوله» تألیف محمد حافظ اصفهانی را آقای تقی ینش طبع فرموده‌اند. در خلاصه الاخبار خواند میر که قسمتی از آن را مرحوم سرور گویا اعتمادی

طبع کرده (کابل، ۱۳۴۵) اطلاع مختصری در باره مؤلف مذکور مندرج است. چون ممکن است برای چاپ دیگری از نتیجه الدوله مورد استفاده تقی بینش باشد به نقل آن عبارت مبادرت می شود:

«ولانا محمد اصفهانی - خود را از جمله مهندسان می شمارد و هر لحظه خیالی بر لوح ضمیر می نگارد. او نیز صندوق ساعتی ساخته و طاسی که از آنجانب ساعت معلوم می شود پرداخته. « (ص ۶۴) *

= ۱۶ =

غایة السؤل فی شرح تهذیب الوصول

حبیب عتیقه از دوستداران نسخ خطی قدیم نسخه ای نفیس از کتاب مذکور در فوق که شرح تهذیب الوصول الی علم الاصول (تألیف علامه حلی) و تألیف فرزند او است به من ارائه کرد که به خط نسخ اسحق بن محمود بن محمد بن محمود بن عبد المنعم الفالی (ظ) و مورخ ۷۱۹ است.

این نسخه همراه است با «المنار» در اصول فقه حنفی از امام عبدالله بن احمد ابن محمود نسخی به خط ابوالفضل بن عبدالوهاب الحسینی استرآبادی مورخ ۹۴۰.

= ۱۷ =

تفسیر لطائف

مؤلف و کاتب آن عبدالحی بن محمد بن محمد الجامی است و در شعبان ۷۶۱ آنرا به انجام رسانیده است. مؤلف درین اثر مقداری زیاد از اشعار سعدی را به شاهد آورده است. نسخه به خطی کم نقطه و دشوارخوان است. (خریداری جدید مجلس سنا)

الجامع لأشنتات النبات و ضروب انواع المفردات من الاشجار والاثمار و الحشائش و الثمار

این اثر که در صفحه عنوانش از آن به « کتاب الجامع للادویة الشریفة من تصانیف محمد بن محمد بن عبدالله بن ادریس التیمی الحسینی » نام رفته است اثر مهمی است از ادیسی مؤلف نزہة المشتاق. ازین اثر طبی اوفقط یک جزو ناقص در ترکیه موجود است. این نسخه تازه یاب که به خط محمد بن کامل الکیرانی الطمیب است در مرآه به سال ۶۸۲ نوشته شده (۲۶۰ ورق) و بسیار نفیس و با ارزش است. نسخه در طول قرون متعلق به احمد ابن عثمان طیب (خط قدیم) و محمد رضا طیب (در ۱۱۲۹) و محمد بن محمود المدعو بجلال طیب و شمس الدین محمد علوی سمنانی بوده است. در انتهای نسخه ، اثر کوچکی از مؤلف دربارهٔ اکیال و مقادیر هست که خود اثر با ارزشی است. اهمیت کتاب مفردات او برای زبان فارسی ازین حیث است که در هر مورد اصطلاح فارسی نیز قید شده است.

مآخذ مؤلف عبارت بوده است از :

- دیاسقوریدس
- و کتاب اصطفن فی المفردات
- و کتاب جالینوس
- و کتاب الادویة المفردة لحنین بن اسحق
- و کتاب لابن سرافیون
- و کتاب النبات لابن جلجل
- و کتاب الادویة المفردة لخلف بن عباس الزهراوی
- و کتاب المستغنی للاسرائیلی

و کتاب الاعتماد فی الادویة لابن الجزار
 و کتاب المنتخب لابی بکر بن وحشیة
 و کتاب ابن سمجون الصيدلانی
 و کتاب التفهیم لابن الکتانی
 و کتاب ابی المطرف عبدالرحمن بن وافد
 و کتاب ابی الخیر الاشبیلی
 و کتاب ابن جزله

اسامی ادویہ درین کتاب در اکثر موارد به زبانهای یونانی و سریانی قید شده است. (خرید جدید مجاس سنأ) .

= ۱۹ =

نهج البلاغه

نسخه نهج البلاغه نسخ احمد بن سلیمان بن محمد العتایقی که از روی خط مؤلف نوشته شده مورخ سال ۴۰۰ (۴)

= ۲۰ =

احیاء العلوم

احیاء العلوم الدین غزالی از عقل وزهد تا آخر محبت و شوق ، نسخ سال ۵۰۳ .

= ۲۱ =

حدوث العالم

حدوث العالم افضل الدین عمر بن علی بن غیلان تألیف ۵۲۳ . نسخ قرن

ششم. این جز نسخه های کتابخانه غیاث الدین محمد بن فضل الله طیب همدانی بوده است .

= ۲۲ =

ترجمه آثار البلاد

ترجمه آثار البلاد ز کربای قزوینی . همان نسخه است که آقای احمد سهیلی خوانساری در مجله ارمنان، ماده تاریخی درباره وفات سعدی را که در جای دیگر دیده نشده است از آن نقل کرده اند. کتابت نسخه خط نستعلیق و از آن قرن دهم هجری است. از اول و آخر افتادگی دارد .

= ۲۳ =

جامع المفردات مالقی ابن بیطار

جامع المفردات عبدالله بن احمد مالقی معروف به ابن البیطار مورخ ۱۸ ذی القعدة ۶۷۴ (فقط جزء چهارم از کاف تا یاست) .

= ۲۴ =

تحفة العجم

تحفة العجم تألیف سید حسین شاه متخلص به حقیقت در دستور زبان فارسی تألیف ۲۷ شوال ۱۲۱۲ و نستعلیق غلام احمد در ۱۲۱۳ .

= ۲۵ =

... (شاید: دقائق) التأویل فی حقایق التنزیل

تفسیر گونه ای است با شأن نزول آیات به روش شیعی در اثبات ولایت و

خلافت علی بن ابی طالب (ع). متأسفانه چون اوراقی چند از آن افتاده و کناره‌های اوراق سائیدگی یافته است نام کامل اثر به دست نمی‌آید.

از عبارتی درص ۶۳۸ بدین صورت: «بیچاره قوامی علوی رادربین معرض مناجاتی در خاطر آمد»، می‌توان احتمال داد که قوامی علوی نام مؤلف است.

مؤلف از دو تألیف دیگر خود یکی به نام «بلابل القلاقل» (در صفحه عنوان و ص ۲۸۹) و دیگری به نام «هدایة العوام فی عقاید الانام» (ص ۷۳۳) و از شیخ ابوعلی مؤلف کتاب الحجة (ص ۱۵۰، ۴۸۶) و صاحب تفسیر لباب (ص ۳۰۳) و ابن جریج یاد کرده. یکبار هم شعری از علی بن ابی طالب (ع) نقل نموده است. از باب نشان دادن عقاید مؤلف به نقل قسمتی از اثرش می‌پردازیم:

«مصنف کتاب گوید عجب دارم از جمعی که اسم خود را اهل سنت و جماعت کرده‌اند کی گویند شاید کی علی را و فرزندان معصوم او را صلوات فرستند و اگر کسی گوید علی صلوات الله علیه او را به رفض نسبت کنند. درین معرض چون تقریر و صل علیهم ای ادع لهم و استغفر لهم کنند و صل علی آل ابی اوفی کی نزد ایشان حدیث صحیح است، طلب رحمت است بر آن قوم آن ظالم کی صل علی آل ابی اوفی رادربین دارد و چون گویند اللهم [صل] علی المرتضی و الحسن - الرضی و الحسین شهید بکر بلا و فاطمة الزهراء و خدیجه الکبری و زین العابدین علی بن الحسین و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد تقی و علی النقی و الحسن العسکری و الحجة القايم المنتظر محمد بن الحسن المهدی.»

آغاز موجود کتاب در نسخه حاضر چنین است:

«... ربانی و عنایت سبحانی از تصنیف کتاب بلابل [القلاقل] فراغت یافت، هم آن عزیز [علی ... طالب ... ق کی د ... ی ما بود بر تصنیف آن کتاب...»

انشاد کرد کی هر آیت کی در بحر زخار قرآن مبنی است و خطاب ... و تمامت
 سورة يوسف به پازسی نویسیم و بقدر امکان در معانی نمائیم
 التماس از مبذول داشتیم و این التأویل فی دقائق التنزیل نام نهادیم
 المستعان و علیه التکلان

این اثر ، هم از لحاظ اینکه تفسیر گونه‌ای است بر اساس عقاید شیعی و هم
 از لحاظ زبان فارسی واجد اهمیت است .

= ۲۶ =

روزنامه اخبار مشروطیت

درباب حاجی سید احمد تفرشی حسینی نویسنده یادداشت‌های مربوط به وقایع
 مشروطیت و انقلاب ایران که آن اثر توسط اینجانب در سلسله انتشارات امیر کبیر
 بچاپ رسیده، (تهران، ۱۳۵۲) نتوانسته بودم اطلاعی جز آنچه از خود کتاب عاید
 می شود به خوانندگان بدهم .

خوشبختانه دوست عزیز گرامی قدیم آقای عبدالحسین گردنیا از صاحب
 منصبان فاضل وزارت امور خارجه که به مطالعات تاریخی علاقه وافر دارند بعلمت آنکه
 خانه پدریشان در باغ پسته بک بوده و با خاندان حاجی سید احمد مذکور همسایه
 بوده‌اند اطلاعات مفیدی درباره آنها شفاها دادند که محض استفاده علاقه‌مندان دیگر
 در اینجا به چاپ میرسد .

فرمودند حاجی سید علی‌رضا معروف به حاجی امین دواب (که کالسکه‌چی
 مظفرالدین شاه بوده) پنج پسر داشته است به نامهای سید اسدالله ، سید احمد
 (همین شخص مؤلف مورد نظر و سید صدر معروف به مجیر همایون) عضو قدیمی
 وزارت امور خارجه و پدر آقایان بهرون) و یک دختر که هنوز در قید

حیات است .

منزل خانواده حاجی امین دواب در میدانگه باغ پسته بک جنب قراولخانه در اول کوچه حمام زنها یا عزب دفتر قرار داشته است .
این خانواده با خانواده کاظمی نیز خویش می باشد .

= ۲۷ =

سفرنامه گیلان

دوست بزرگوارم مهندس ناصح ناطق ، در یکی از سفرهای خود به پاریس نسخه‌ای خطی از بقایای کتابخانه نیکلا (مؤلف فرهنگ فرانسه به فارسی و چند اثر در باب سید علی محمد باب) برای من هدیه آورد . این نسخه شرح مسافرت شخصی است که در سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ قمری از لاهیجان تا استرآباد را آبادی به آبادی گذشته است و در باب هر محل اطلاعاتی دلچسب و مفید بدست داده است . فی‌المثل در صحبت از لاهیجان صورت اسامی حمامها (ده تا) ، مساجد (یازده تا) ، مدارس (۶ تا) ، کاروانسراها (۵ تا) ، گلدسته (۷ تا) ، تکایا (۱۸ تا) را برشمرده . ذیل لنگرود صورت سیاهه مظنه‌جات از گوشت و برنج و قند و نبات پنیر و چائی و دارچین و ابریشم و کج تاییده و شکر مازندران و نطف باد کوبه را آورده . ذیل تنکابن اطلاعاتی و ارقامی مسبوط از شیلات بیان کرده است ، و قس علی‌ذلك نسبت به هر شهر و آبادی .

نسخه ، علی‌الظاهر به خط کسی است که سفر را انجام داده است . به خط شکسته نستعلیق و در قطع جیبی است . عدد اوراق نوشته آن ۱۱۲ ورق است .

امیدارم این سفرنامه را که از هر لحاظ واجد اهمیت است ، دوستان عزیز منوچهر ستوده و مسیح‌زیجی که درباره آن نواحی کارمی کنند منقح و برای چاپ آماده سازند .

اینک بطور نمونه قسمتی از آمار و ارقام مربوط به شهر رشت را که در رجب ۱۲۷۶ ضبط شده است درینجا بچاپ می‌رساند :

تفصیل محلات

راهدان ، خمیران زاهدان ، صیقلان ، بازار ، استاد سرا ، کیاب ، خمیران کیاب ، چهارسرا .

صورت مساجد ، دوازده باب

حاجی محمد کریم ، حاجی حسن ، حاجی ملا صادق مجتهد ، حاجی محمدخان ، حاجی حسن ، مسجد تازه شریعتمدار ، فقرا ، خمیران کیاب ، حاجی سمیع ، هادی‌الله ، مسجد صفی ، کاسه فروشان ، ساغری سازان ، جامع ، گلشن ، میرزا آقاسی ، ایضاً حاجی حسن ، خمیران راهدان ، چهارسرا ، حاج قاسم خان ، مستوفی کوچک .

صورت اسامی مدارس

حاجی سمیع ، مدرسه بزرگ مستوفی ، حاجی ملا صادق ، جامع ، حاجی علی اکبر ، حاجی محمد کریم ، حاجی محمد خان ، حاجی حسن سمسار ، مدرسه کوچک مستوفی ، حاجی اسمعیل خان .

صورت مکتب خانه های رشت

نصر آباد ، ساغری سازان^۱ ، امامزاده کوچک ، آقاسید ابراهیم ، مسجد صفی ، تکیه سوخته ، پهلوی خانه حاجی ملا رفیع ، خمیران زاهدان ، محله صیقلان ، صومعه بیجار ، چر کوچه ، محله بازار ، خمیران کیاب ، کیاب چهار سرا ، پهلوی خانه حاجی سهراب ، لب رزجه ، خواهر امام . *

۱- اصل : ساغری سازان .

* نقل از مجله راهنمای کتاب ، جلد ۱۶ (۱۳۵۲) : ۵۱۳ - ۵۱۹ .

در باب مؤلف تفسیر سور آبادی

تفسیر سور آبادی به فارسی ، از تفاسیر بنام و بسیار شیوا و خوش نثر است که حضرت یحیی مهدوی و مرحوم مهدی بیانی آن را تصحیح و چاپ کرده اند ولی هنوز نثر نشده است .

سور آبادی با چنین اثر بزرگ و استوار درست شناخته نیست. آقای مهدوی در مقاله معتبر و مهمی که در مجله دانشکده ادبیات تهران (۱۳۴۵) نشر کرده اند اطلاعات متعدد و اساسی را در احتمال هویت آن مؤلف به دست داده و همه را مورد نقد و سنجش قرار داده اند .

اخیراً که آیات باقی مانده و اموق و عذرای عنصری از میان مقوای جلد نسخه ای قدیمی به دست آمده و مرحوم محمد شفیع در پاکستان نشر کرده است (دانشگاه لاهور ۱۹۶۷) معلوم شد که آن کتاب «المختصر من کتاب الوقف» نام دارد و عبدالله بن علی بن احمد برای سور آبادی نوشته بوده است . عبارتش چنین است : « و کتبه عبدالله بن علی بن احمد بخطه من جهة الاخ العزيز النجيب الرشيد ابو بكر عتيق بن محمد بن خسرو رزقه الله العلم و الادب . »

کلیات سعدی

در میان کتب خطی دکتر رضا صحت که مجموعه نفیسی است کلیات سعدی خوب و معتبری به خط محمد عبداللطیف محمد العقاقیری دیده شد که در صفر سال ۷۶۶ در شیراز نوشته شده است .

تاریخ بلوک خمسۀ جیرفت

تواریخ محلی اعتبار خاص برای تحقیقات تاریخی دارد. شبی د کتره محمد ابراهیم باستانی پاریزی از وجود متنی تاریخی می پرسید که در احوال بلوک خمسۀ جیرفت است. می گفت شنیده است که نسخه آن در خاندان ابو سعیدی بوده است. امیدواریم آقای محمد صالح ابو سعیدی که از فزلاست آن را جستجو کند و بیابد. *

روضات الجنان و جنات الجنان

جلداول کتاب «روضات الجنان» تألیف حافظ حسین کربلائی را که در تاریخ مزارات و عرفای تبریز است آقای جعفر سلطان القرائی در منتهای دقت دو سال پیش به چاپ رسانیدند (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴) و در مقدمه کتاب نمونه هایی از خط نسخ مؤلف را نشان داده اند. این حافظ حسین نستعلیق را هم خوب می نوشته است. نسخه ای از کتاب حرز الامان تألیف کاشفی که او در دمشق کتابت کرده بود، در کتابخانه ملی ملک موجود است.

خیر البیان

آقای د کتر منوچهر ستوده در مقدمه کتاب احیاء الملوک (تاریخ سیستان) که در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب نشر شده است به تذکره خیر البیان که تألیف دیگری از مؤلف احیاء الملوک است اشاره کرده و نسخه ای را که متعلق به

آقای فخرالدین نصیری است شناسانده‌اند. برای اطلاع علاقه‌مندان گفته می‌شود که مرحوم سید محمد صدر هاشمی هم نسخه‌ای از آن کتاب داشته‌است و آن را در نشریه نسخه‌های خطی دانشگاه تهران (۱۸۲:۲) معرفی کرده است.

-۳۳-

چهارده معصوم بنجیری

مرحوم محمد قزوینی در تعلیقات شدالازار شرح مبسوطی در باب خانواده مشهور بنجیری به قلم آورده است. این جانب و م. ت. دانش پژوه ضمن فهرست کردن نسخ خطی کتابخانه ملی ملک به کتابی به نام «چهارده معصوم» برخوردیم که مؤلف آن یکی از افراد این خاندان در عصر شاه طهماسب صفوی است. این شخص در مقدمه کتاب از خود چنین یاد می‌کند :

«محمد بن تقی بن عضدالعلومی البنجیری الشیرازی ابن امام الدین محمد بن عبدالله بن حسین بن ابی المحاسن محمد بن ابی المعالی نصیرالدین محمد بن ابی - المحاسن احمد بن ابی المحامد محمد بن ابی عبدالله بن احمد بن محمد بن الحسین بن احمد بن ... ابی طالب .»

=۳۴=

ارشاد الزراعه و مؤلف آن

نام مؤلف کتاب ارشاد الزراعه (که متن آن را نجم الدوله نخستین بار طبع کرده است) «فاضل هروی» یاد شده است ولی در نسخ دیگر این کتاب که در این چند سال اخیر به دست افتاده و آقای دانش پژوه بعضی از آنها را شناسانده است (همانند نسخه آقای دکتر اصغر مهدوی)، نام مؤلف قاسم بن یوسف ابو نصری هروی است. پس معلوم می‌شود که «فاضل هروی» نام شخصی اوئیست و نسبتی است در حق

مؤلف به معنی فاضلی از هرات ، و شاید قاسم هروی در نسخهٔ نجم الدوله به فاضل هروی تحریف شده بوده است.

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی اخیراً نسخه‌ای از ارشاد الزراعه خریداری کرده است که با دورسالهٔ دیگر از قاسم ابونصری در اصول جمع و ضرب و وضع تقسیم آب هرات (در قرن دهم) همراه است. این دورساله به مناسبت فوایدی که دارد در جلد سیزدهم فرهنگ ایران زمین به نام «فاضل هروی» چاپ شد.

نام فاضل هروی به علت آنکه در چاپ نجم الدوله مذکورست در دائرةالمعارف فارسی به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب و فهرست مشار نیز به همین صورت آمده است.^۱

—۳۵—

سفر نامهٔ فارس افخم‌الملک یا نظام‌الملک

در جلد سیزدهم فرهنگ ایران زمین سفر نامهٔ تهران به فارس مربوط به سفر نظام‌الملک نوری که والی آنجا شده بود چاپ شد. بعداً آقای حدین مجبوی اردکانی نام مؤلف را از متن استخراج کردند و معلوم شد نوشتهٔ افخم‌الملک پسر نظام‌الملک است.

—۳۶— تا —۳۹—

چهار تألیف از شیخ جام (ژنده پیل)

شیخ جام دارای چند اثر نثری است که نسخ خطی سراج السائرین و انس-التائیین او در کتابخانهٔ ملی ملک موجود است. او در سراج السائرین (۴۲۶۵ ملک) از تألیفات دیگر خود به نام منهاج النجاة و منهاج القلوب و فتوح الروح نام می‌برد که

۱- رسالهٔ تقسیم آب از روی چاپ فرهنگ ایران زمین به توسط غلامرضا مایل هروی در سلسلهٔ بنیاد فرهنگ ایران مجدداً چاپ شد (تهران ، ۱۳۴۹) و ارشاد الزراعه هم به توسط محمد مشیری در انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۴۵) به چاپ رسید.

تا کنون نسخه‌های آن نهادیده نشده. این چند کلمه برای الحاق به مقدمه ممتع د کتر حشمت مؤید بر مقامات ژنده پیل نوشته شد .

نیز در کتابی دائرة المعارف مانند که در عصر صفوی در هند تألیف شده است و ظاهراً ضیاء العلوم نام دارد (و یگانه نسخه آن که تا کنون دیده شده به شماره ۴۰۹۵ در کتابخانه ملی ملک ضبط است) از شیخ و انس التائبین او نقل قول و یاد شده است.^۱

= ۴۰ =

مخزن الوقایع گرمرودی

سفرنامه مشهور مخزن الوقایع که شرح سفر و مأموریت فرخ خان امین الدوله و نوشته سرابی است توسط آقایان کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی در سلسله انتشارات دانشگاه از روی نسخ دست دوم چاپ شده . ولی خوشبختانه در کتابخانه ملی ملک نسخه دست نویس مؤلف با خط خوردگیها و تصرفات متعدد به شماره ۴۳۷۱ به دست آمده است و باید که در چاپ بعدی حتماً آن را اساس طبع قرارداد. *

= ۴۱ =

ضیاء الشهاب و جلاء الکتاب

قاضی قضاعی (ابو عبدالله محمد) متوفی در ۴۵۴ مجموعه‌ای از احادیث نبوی به نام شهاب الاخبار تدوین کرد . بر این کتاب بعدها شروح متعدد به عربی و فارسی نوشته شد (نگاه کنید به مقدمه آقای محمد تقی دانش پژوه بر ترجمه و شرح فارسی شهاب الاخبار ، چاپ تهران ، ۱۳۴۹) .

۱- بعد از کتر مؤید، دوست عزیز دیگر دکتر علی فاضل به طبع و تحقیق آثار شیخ پرداخت و تا کنون دو اثر او را به چاپ رسانیده است .

*- نقل از مجله راهنمای کتاب ، جلد ۱۰ (۱۳۴۶) .

از شروع و ترجمه‌های فارسی سه متن تا کنون شناخته و هر سه چاپ شده است (یکی توسط آقای سید جلال‌الدین محدث، دیگری توسط آقای محمدشیروانی و سدیگر توسط آقای محمدتقی دانش پژوه). .

اخیراً که با منوچهر ستوده سفری به کاشان رفته بودم نسخه‌ای نزد آقای حسن عاطفی دبیر فاضل کاشان دیدم که شرح و ترجمه دیگری از کتاب شهاب الاخبار است. علی‌الظاهر این نسخه منحصر بفردست و تا کنون نسخه دیگری از آن معرفی دیده نشده است.

نسخه به قطع ربعی و بر روی کاغذ سمرقندی و حدود سیصد ورق و به خطی نستعلیق مافند و متن احادیث به شنکرف است .

نام شارح و مترجم که از اهل تسنن بوده در خطبه نیامده است . رقم انتهایی کتاب از آن محمد بن جلال‌الدین بن علی بیدگلی (بیدگل از قرای معروف و نزدیک شهر کاشان است) و بدین عبارت می‌باشد: «وقع الفراغ من تنمیق هذا الكتاب المسمى بضیاءالشهاب فی سلخ جمادی الاولی سنة ثمان و سبعین و ثمانمائة هجرية علی یداضعف عبدالله الولی محمد بن جلال‌الدین بن علی بیدگلی .» . برای اطلاع علاقه‌مندان سطورری از آغاز و قسمتی از شرح یک حدیث آن نقل می‌شود .

آغاز

شکر باد مرخدایی را که اوراست نامهای عالیات وصفاتهای ظاهره که چون خدای را بدان بداند بود نزدی و ذخیرت وصفاتهای چون خردمندخدای را بشناسد، بدان بود به نزدیک وی وسیلت ... اما بدان یا جوینده ... که ... شهاب که جمع کرده است و به هم آورده است اخبار آن قاضی امام ابو عبدالله محمد بن سلامه بن جعفر بن علی القضاعی المصری از احادیث رسول صلی الله علیه وسلم ... و گویند کان را در آن اقوال بود و مدتی مدید بود تاجماعتی ازاجبه ... جویندگی می‌کردند

موجزی در بیان آن ... مجموعی پارسی در کشف احادیث آن و بیان اخبار آن بر ... محکومات آن کتاب خدا و حجج عقلیات و متفق تلامذه امام ... ابوحنیفه... و التماس بطریقی اقصی رسید. صواب دیدم بر قدر تمکین و مکنات خود ایامی صرف کردن در بیان آن و روزگاری بذل کردن در شرح آن شرحی شافی و بیانی کافی، کوچکی مخل نه و بزرگی ممل نه... و در پیش داشتیم مقدماتی که گوینده و چوینده و خواننده را از دانستن آن کزیر نیست و خاص و عام را از ضبط آن چاره نیست، بعون الله و منه... و نام نهادیم این مجموع را به ضیاء الشهاب و جلاء الکتاب.

قسمتی از ترجمهٔ يك حديث

التودة والاقتصاد والصمت جزء من ستة وعشرين جزء من النبوة، توده مدارا کردن بود در کارها و اقتصاد میانه زیستن بود و صمت خاموشی بود. جزء پاره بود وسته شش بود و عشرين بیست بود و نبوة پیغمبری و رفعت و افرشتگی بود معناه والله اعلم. مدارا کردن و میانه زندگانی کردن و خاموش بودن پاره‌ای است از بیست و شش پارهٔ پیغمبری یعنی هر مؤمن که در معاملات و معاشرت با مردم از راه گرفت و گفت و شنود مدارا و ساکنی کند و زندگانی میانه کند اسراف نکند در خرج و کدخدائی بر خود و عیال و خاموش بود از آنچه وی را مضرت بود. *

- ۴۲ -

دو تصویر از المعجم فی معاییر اشعار العجم

کتابخانهٔ مجلس سنا در سال ۱۳۵۲ نسخهٔ خطی نفیسی خرید که جزئی از آن المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف مشهور شمس قیس رازی است. در این

* - نقل از راهنمای کتاب، جلد ۱۴ (۱۳۵) : ۱۲۰ - ۱۲۱

مجموعه سه متن وجود دارد :

- ۱) المعجم شمس قیس رازی .
- ۲) معرفة تقویم خواجه نصیرالدین طوسی .
- ۳) معرفة سیف و قلم به فارسی از ابی صاعد محمد بن ابی الفتح یعقوبی طوسی .

اولین امتیاز نسخه ، تاریخدار بودن آن و قدیم بودن آن است . زیرا نسخ تاریخداری که از المعجم تا کنون شناخته شده و در مقدمه استاد مدرس رضوی معرفی شده است هیچ یک بدین قدمت نیست . پس ارجحیت این نسخه (که مورخ جمادی الاولی ۷۳۹ هجری است) بر نسخ دیگر تاریخدار مسلم است . حتی شاید بر کل نسخ شناخته شده هم مرجح باشد . زیرا نسخه های بی تاریخ قدیم هم اغلب از همان قرن هشتم هجری است .^۱

رقم کاتب درین نسخه چنین است :

« اتفق الفراغ من تسویده یوم السبذ التاسع و العشرین من جمادی الاولی لسنة تسع و ثلثین و سبعمائة علی ید العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی محمود بن حسین بن یوسف بن الحسن المعروف بمحمود تاج الدین اصلح الله شأنه . »

امتیاز دیگر نسخه به وجود دو تصویر است ، یکی تصویری است رنگی از

۱ - مرحوم قزوینی در زمان چاپ نسخه اوقاف گیب از دو نسخه استفاده کرده :

بریتیش موزیم (لندن) بی تاریخ ولی مضبوط و صحیح - نسخه خدا بخش مورخ ۱۱۸۳ .
استاد محمد تقی مدرس رضوی از نسخ دیگری در چاپ خود استفاده کرده اند که اهم و اقدم آنها بدین شرح است :

نسخه آستان قدس رضوی به احتمال از نیمه درم قرن هفتم - نسخه مرحوم ذکاء الملک

فروغی مورخ ۷۸۱ - نسخه مولوی تهریزی مورخ ۸۹۱ - نسخه ایاصوفیا مورخ ۸۸۱ .

دو شخص که در مجلسی نشسته‌اند و صورت شعر مضع در میان آن تصویر نوشته شده است. این تصویر از حیث سبک نقاشی تحت تأثیر آثار قدیمتر از قرن هشتم قرار دارد.

تصویر دیگر صورت یک مرغ و گل و بته در اطراف است که در انتهای قسمت المعجم قرار دارد. این تصویر هم رنگی است.

امتیاز دیگر نسخه به این است که نسخه در ملکیت علی ریاضی قرار داشته است و در چند جای نسخه خط و مهر او دیده می‌شود.

علی ریاضی بن محمود قاضی در یک یادداشت خود می‌نویسد (ورق بعد از المعجم) :

«بتاریخ هشتصد و پنجاه و دو که هشتصد و هفتاد باشد در آخر ربیع الاول به بلده فاخره اورمی در وقتی زره فقیر و قطره فقیر علی الریاضی ضابط و ممیز سپاه ستاره اشتباه حضرت پادشاه اقالیم پناه ظل حقیقی اله سلطان جهانشاه حقیقی که صفاتش افزون بود از حیظه ادراک افاضل به محاصره بغداد و استخلاص آن قلاع و بلاد مشغول بودند ... مرقوم شد ...»

این نسخه تا سال ۱۶۵۵ ملک ابن محمود القاضی یعنی همین علی ریاضی بوده . رساله دوم مورخ شوال ۱۶۹۰ و رساله سیف القلم مورخ ۱۶۹۰ است . در صفحه آخر مجموعه آمده است :

«فی اواسط شهر الله المبارک رمضان سنة خمس وستین و ثمان مائة هجریه در حوالی کوشک زر به مقام آس محرر شد در وقتی که رایت نصرت آیت حضرة اعلی خاقانی جهانبانی ظل اللهی جهانشاهی خلدالله ملکه متوجه دارالملک شیراز بود، بالفتح والظفر وانشاءدیوان اعلی به بنده ضعیف و زره تحیف علی القاضی مفوض بود.»

دو نسخه از سعدی

در کتابخانه بنیاد بودمر Bodemer (در ژنو) ضمن تعدادی نسخ خطی فارسی دو نسخه از گلستان و آثار دیگر سعدی وجود دارد و من شانزده سال قبل دلم می خواست عکس آنها را به دست بیاورم. این آرزو پس از چند بار سر کشیدن به آنجا و تقاضاهای مکرر بالاخره جامه عمل به خود گرفت و امسال عکس آنها به دست آمد.

اهمیت این دو نسخه، یکی از لحاظ کهن بودن است و دیگری از لحاظ هنر. نسخه ای که از لحاظ کهن بودن با ارزش است نسخه ناشناخته ای نیست. زیرا مرحوم فروغی در تصحیح کلیات آن را در دست داشته است. ولی مالک آن در زمانی که فروغی از آن عکس تهیه کرده بوده، لرد گرینوی انگلیسی بوده و کتاب در لندن بوده است. بعد از اینکه فروغی از آن استفاده کرده است نسخه دست به دست گشت و دیگران نتوانسته بودند از آن نشانی بیابند. از هر کس سؤال می شد که نسخه گرینوی چه شده است خبری نداشت. اکنون با توجه به رقم نسخه ای که در کتابخانه «بودمر» است و اینک مورد رسیدگی مجدد قرار می گیرد معلوم می شود که نسخه گرینوی همین نسخه ای است که در کتابخانه بودمر موجود است. طبعاً باید حکم کرد که بودمر آن نسخه را پس از وفات گرینوی از ورثه او و یا در حراج خریداری کرده است.

باری این نسخه مورخ ۷۲۰ هجری است، یعنی حدود سی سال پس از سعدی کتابت شده است و همانطور که فروغی نوشته است از نسخ قابل اعتنا برای مقابله و تصحیح متن است.

موقعی که فروغی عکس آن را تهیه کرده بوده و مورد استفاده قرار می داده است در باب محتویات نسخه گفته است که حاوی گلستان و بوستان (مورخ ۷۲۰)

و قصاید و غزلیات و غیره (مورخ رمضان ۷۲۱) بوده است . استاد حبیب یغمائی که با مرحوم فروغی در تصحیح کلیات مشارکت داشت بهتر از هر کس بر احوال این نسخه آگاه است .

نسخه ، در حال حاضر به ترتیب حاوی مجالس و بوستان است و فقط در انتهای بوستان رقم کاتب دارد . این همان رقمی است که مرحوم فروغی هم در مقدمه خود آن را نقل کرده است .

در ورق اول بوستان به خطی که احتمالاً از آن قرن یازدهم هجری است مالکی محتویات کلیات را چنین معرفی کرده است : « دیباچه با نصایح ، سؤال و جواب شیخ عارف ، بوستان ، گلستان ، طیبات ، بدایع ، خواتیم ، قصاید فارسی ، نصایح و نقل بخیلان ، نصیحة الملوک ، صاحبیه ، مفردات . مجموع دوازده نسخه در یک جلد » .

ازین یادداشت معلوم می شود که بعدها به تدریج قسمتهایی از نسخه را برداشته اند ، کما اینکه بعد از زمان فروغی هم قسمتی از آن از میان رفته است .

نکته دیگری که باید بدان اشاره کرد آن است که کاتب نسخه مرحوم دانش بزرگ نیا که اکنون متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی است و به شرح رقم آن عبدالصمد بن محمود بیضاوی نام داشته و مورخ سال ۷۲۱ بوده است همین کاتب نسخه مورخ ۷۲۰ مورد بحث ماست .

نسخه دیگر در مجموعه بودمر که از لحاظ هنری شایسته دیدن است نسخه ای است مورخ به سال ۹۰۶ که به خط سلطانعلی مشهدی است و با چهار مجلس تصویر و تشعیر و تذهیب عالی آرایش گردیده است و یادداشتی از سلطان میرک کتابدار درین باب بر آن الحاق شده است .

قصه‌ای از هارون الرشید *

در تاریخ خلفای بنی عباس چنین مطالعه افتاده است :

هارون الرشید را کنیز کی بود لبابه نام ، ماه روی ، مشکین موی ، سروق‌دی ، گل عارضی ، لطیف سخنی ، متناسب حرکاتی . و هارون شیفته جمال و واله کمال او بود و با جلال منصب خلافت با او جز به تضرع و تذلل سخن نگفتی و حکم او بر مال و جان هارون نافذ بودی .

روزی چنان اتفاق افتاد که لبابه از منظر در دارالخلافت نگاه کرد. هارون را دید با کنیز کی دیگر سخن تبسم آمیزی گفت و اساس دست افزاری می نهاد . چون لبابه آن حالت مشاهده کرد کوفته دل گشت و گریان شد که چرا بایستی که وی از مطالعه جمال من به دیگری پرداختی .

و چون هارون الرشید به نزدیک وی آمد با هارون سخن نگفت ، و این ظاهر کرد . هر چند هارون الرشید تذلل و تضرع بیش نمود او را غضب زیاده می شد . هارون هر کس را فرمود تا به توسط سخن گویند نافع نیفتاد . کنیز کی بر سخن ثبات نمود که هارون باید که مرا سیاست کند یا به کمتر کسی دهد ، برای آنکه هر که اندازه جمال من نداند و مقدار من شناسد من با وی در توانم ساخت .

بیت

برداشت نقاب ، وائگهی گفت به راز
 باری بنگر که از که می مانی باز
 هارون الرشید هر روز از این حادثه دل رنجورتر و پریشان خاطر تر می بود.
 تا ناگاه روزی لبابه از در حجره هارون الرشید درآمد چون صد هزار خروار گل

* نقل از نسخه خطی مورخ ۶۵۶ کتابخانه ملی ملکه به شماره ۳۹۶۶ که جنگی

سرخ و صد هزار نگار، و هر دو دست در گردن هارون قلاده کرد. هارون از آن شادی ناگاه مدهوش گشت و حیران ماند. پس چون به حال خود باز آمد لبابه را از جواهر نفیس خود بسیار تشریفات فرمود و کرامتها ارزانی داشت.

چون ساعتی بنشستند هارون سخنی از آن لذت اشتیاق و شدت فراق که در ایام و حشت مقاسات نموده بود حکایت فرمود. لبابه را گفت می خواهم بدانم که مرا منت که تقلد می باید کرد و موعظت که مؤثر افیاده است و سخن که موقع قبول یافته که آتش غضب کشته شد و با من به سر رضا باز آمدی.

لبابه گفت: الحق ناصحان هیچ تقصیر نکردند و ملامتگران چندان که مجال بود مذمت و وحشت تقدیر کردند و فساد عاقبت غضب روشن گردانیدند، اما هیچ مؤثر نیفتاد، تا امروز سفینه ای باز کردم اول این بیت بر آمد:

العمر اقصر مدة من ان تدنس بالعتاب اوان تکدر ما صفا منه بهجرو اجتناب
دانستم که مدت مفارقت دراز در پیش است و ازین روز چند نفس مستعار
هر کدام در وحشت و غضب گذرد، حاصل آن جز ندامت نخواهد بود، و ساعتی که
در وی لذت و وصال ممکن است آن را به مرارت فراق صرف کردن غبنی عظیم است.
چون زنی که بر فرط جمال و طراوت شباب خود مغرور باشد و به نقصان
عقل تأمل موصوف، برین دقیقه واقف گردد، خردمندی که به کمال عقل و وفور
زکاء و رزانت و حصافت موسوم بود سزاوارتر بود که بدین دقیقه اطلاع یابد و از
هر چه اسباب قطعیت است تحاشی نماید و در صلۀ رحم کوشد و در تودد سعی نماید. *

== ۴۶ == تا == ۴۸ ==

آقای حسام الدین راشدی دانشمند ایراندوست و محقق ادبیات فارسی در
کراچی عکس اول و آخر سه نسخه خطی را که یکی از دوستان ایشان در آنجا مالک

است جهت من فرستاه‌اند تا هویت هر یک گفته آید. چون هر سه واجد اهمیت است به معرفی آنها می‌پردازد.

قرآن خط صفی‌الدین اسحاق

این قرآن به خط نسخ خوش صفی‌الدین اسحاق بن سید جبرئیل و مورخ سال ۶۹۷ هجری است. و در قریه کلمه‌اران از توابع اردبیل کتابت شده. از عصر صفوی است.

دررالمعارف

اثری است از ابواسحاق بن عمر بن محمود المبارکی. نسخه به خط مؤلف است که روز سه شنبه ششم جمادی‌الاولی سال ۷۵۱ در مصلی شیراز از تألیف آن فارغ شده بوده است.

اصول النشر فی قرات العشر

این کتاب تألیف محمد جزری دمشقی و نسخه آن مورخ سال ۱۱۲۵ و به خط محمد رضا بن نور محمدست.

— ۴۹ —

منشآت تاج‌الدین خالویه

مجموعه‌ای است از منشآت و مناشر که تاج‌الدین عبدالرحمن بن ناصرالدین عمر معروف به خالویه به شکل کتابی تدوین کرده و خطبه آن را به لحنی عارفانه و ممزوج با اشعار لطیف عاشقانه در شهر شیروان نوشته است.

نسخه‌ای نفیس و یگانه از آن دیدم که در شمسه زیبای صفحه اولش به خط رفاع نوشته‌اند: «صاحب و مالک تاج‌الدین عبدالله بن ناصرالدین [عم] ر يعرف

بخالویه». این نسخه متعلق به آقای سیدعلی محمد وزیری عالم شهیر شهر یزد و محیی مسجد جامع کبیر و بانی و واقف کتابخانه مهم آنجا بوده است و هم ایشان آن را بر کتابخانه وقف کرده اند.

نسخه به خط نسخ و به قطع وزیری و مورخ ۱۷ محرم سال ۶۹۳ هجری است. در انتها ملحقه ای دارد که قصه پیل و چکاو کلیله و دمنه است.

آغاز: الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین. حمد و سپاس خداوندی را که تأثیر تقدیرش محتاج تمکین گمان نگردد... و وظیفه رزق ما روزی چند به ولایت شروان حواله فرمود...

== ۹۰ ==

طومار ترکه وزیری

طومار تقسیم ترکه سید محمد وزیر از سال ۱۲۴۵ که متعلق به آقای سید علی محمد وزیری است از حیث مصطلحات مدنی مخصوصاً اثاث البیت و وسایل سفر و اسبابهایی که درزندگیهای حدود دوست سال پیش به کار می رفته است بسیار قابل توجه است و برای مطالعات اجتماعی اهمیت خاصی دارد. همچنین از لحاظ اسامی آبادیها و مقیاسهای مربوط به زمین و آب مفیدست.

== ۹۱ ==

دیوان جلالی

دیوان آقای علیرضای یزدی متخلص به جلالی که به ضمیمه دیوان رشحه و به خط نستعلیق محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی و مورخ ۱۲۸۱ قمری است نزد آقای سید ابوالقاسم فاضلی از معاریف شهر یزد دیده شد.

آثار سدید السلطنه کبایی *

محمد علی سدید السلطنه فرزند سرتیپ حاجی احمد خان کبایی است .
شرح حال او را دوستم احمد اقتداری در مقدمه کتاب « بندرعباس و خلیج فارس »
(= اعلام الناس فی احوال بندرعباس) مرقوم داشته است .

سدید السلطنه و پدرش هر دو از مأموران دیوانی بودند . پدر در عهد
ناصرالدین شاه سالها حا کم و همه کاره بوشهر بود . نامه های زیادی ازو با مهر و
امضای « احمد » در مجموعه اسناد عصر ناصری وزارت خارجه که بطور مجلد در
کتابخانه آن وزارتخانه نگاه داری می شود دیده ام . مرحوم احمدخان کبایی خود از
اهل ادب و شعر بود . نسخه خطی چهار اثرش در میان اوراق سدید السلطنه بدین
شرح موجودست :

- دیوان اشعار فارسی (به قطع رحلی)

- انساب العرب به عربی

- المعدنیة به عربی

- سفرنامه حاجی احمد خان باحسینقلی خان نظام السلطنه ازبوشهر به بنادر

دیگر خلیج فارس در سال ۱۳۰۹ قمری .



سدید السلطنه ، هم در عهد قاجاری و هم در اوائل عهد پهلوی مصدر امور دولتی در بندر عباس و همیشه مورد احترام رجال بود. جزین بسبب کمالات علمی و معلومات وسیعی که دربارهٔ صفحات جنوب و جزایر و بنادر داشت معروف خاص و عام بود. مخصوصاً مرحوم سیدحسن تقی‌زاده نسبت به معرفی علمی او همیشه عنایت مخصوص داشت .

سدیدالسلطنه با عده‌ای از رجال همعصر خود در طهران مر اوده داشت. چون به تناوب در بوشهر و بندرعباس مقیم بود، ایرانیانی که ازین دو بندر به خارج می‌رفتند یا باز می‌گشتند از مصاحبت و آشنایی با او برخوردار می‌یافتند .

سدیدالسلطنه خود مرد سفر بود. سفرهای متعدد به تهران و مشهد و عتبات و دیگر شهرها کرده بود. او شرح مسافرت‌های یادداشتهای «وقایع زمان» و سفرنامه‌های خود مندرج ساخته است .

سدیدالسلطنه با مدیران مطبوعات ادبی و تاریخی قدیم ، مانند کاوه و آینه مکاتبات علمی داشت . مقاله‌ای که از او در احوال سید جمال‌الدین اسدآبادی در مجلهٔ کاوه چاپ شده است یکی از منابع اطلاعاتی مهم در خصوص سیدجمال است.

سدیدالسلطنه صاحب تألیفات و نوشته‌هایی متعدد است که از آن میان دو کتاب در زمان حیاتش به چاپ رسیده است: یکی موسوم است به «مفاتیح الادب فی تواریخ العرب» که فقط جزء دوم آن به چاپ سنگی انتشار یافته و دیگر «سید مروارید» یا «المناس فی احوال الغوص و الغواص» که توسط کتابفروشی طهران در سال ۱۳۰۸ در طهران به چاپ رسیده است .

سه تألیف دیگر او که به همت احمد اقتداری در سالهای اخیر در دسترس قرار گرفت یکی «اعلام الناس فی احوال بندرعباس» است که به نام «بندرعباس و خلیج فارس است» نشر شد. دیگر کتابچه‌های «اصطلاحات کشتی» و «وزن چو» است که

در مجله فرهنگ ایران زمین (جلد یازدهم سال ۱۳۴۲) چاپ شده است .
 من سعادت داشتم که به لطف احمد اقتداری ، در زمان حیات علی ستایش
 (داماد سدیدالسلطنه) مقداری از نوشته‌ها و مدارک مرحوم سدیدالسلطنه را دیدم .
 اما با درگذشت آن مرحوم رشته گسست . مجدداً سعادت روی آورد که اخیراً به
 مدد توجه جناب اقتداری به دیدن آن اسناد که نزد آقای مهندس هوشنگ ستایش
 است توفیق یافتم و توانستم که فهرستی از کلیه نوشته‌های موجود تهیه کنم و در
 اینجا جهت اطلاع علاقه‌مندان برسانم .

الف - کتابها

- اعلام الناس فی احوال بندرعباس در دو مجلد که چاپ شده است (دو دوره
 خطی از آن در اوراق آن مرحوم موجود است) .
- برهان السدید (جزئی است از مفاتیح الادب) .
- مشوش نامه ، اشعار شعرای معاصر که بعضی به خط خود شاعران است .
- مجموعه‌ای است عصری و قابل توجه مخصوصاً از لحاظ آثار شاعران خطه فارس .
- صیدمر و ارید (المناس فی احوال الغوص والغواص) که در تهران چاپ شده است .
- مجموعه الظرائف حاوی منتخب اشعار از شعرای معاصر و اغلب از شعرای
 منطقه فارس است .
- مجموعه النوادر محتوی مطالب تاریخی و اشعار .
- مغاص اللئالی و منار اللیالی در دو مجلد (از این دو اثر دو نسخه خطی دیگر
 هم در اوراق مرحوم سدید دیده شد)
- مفاتیح الادب فی تواریخ العرب در چهار مفتاح . قسمتی از آن به «برهان
 السدید» نام گذاری شده است . همانطور که گفته شد این کتاب در تاریخ اعراب
 است . جزء دوم آن به چاپ سنگی نشر شده است (جزء اوراق موجود سدید چهار

نسخه خطی دیده شد) .

(۱) نسخه‌ای به خط خودش

(۲) نسخه‌ای به خط سال ۱۳۳۳ قمری

(۳) نسخه‌ای به خط یوسف رفسنجانی که فقط مفتاح اول است

(۴) ایضاً دو نسخه دیگر از دو مفتاح

ضمناً باید گفت که نسخه‌ای ازین اثر در دانشگاه مونترآل موجودست و به وسیله آقای قدسی زاده طی مکتوبی وجود آن به اطلاع احمد اقتداری رسیده‌است. - المناس فی احوال الفوس والفواص، این اثر به نام «صید مروارید» در طهران چاپ شده است. ولی نسخه خطی تفاوت‌هایی دارد. نسخه آن همراه است با دفتر مربوط به احوال حکومت جواسم در بندر لنگه.

ب - رسالات

- آقاخانها

- احوال لنگه

- اخبار عمان

- اصطلاحات کشتی (توسط احمد اقتداری چاپ شده)

- اوزان چو (توسط احمد اقتداری چاپ شده)

- ایران و لشکر

- بوشهر در سال ۱۳۲۲ قمری

- تجارخانه‌های بوشهر

- تعلیق بر خوارج

- حکومت جواسم در بندر لنگه (همان ضمیمه نسخه مناص اللئالی)

- راپرت بنادر جنوب تاجاه بهار که از زبان میرزا اسدالله خان نوری اسفندیاری

یمین الممالک در ۱۳۰۱ شمسی تهیه شده

- سواد نامه‌های سدید به مقامات تهران (در دو دفتر)
- لغات محلی بندر عباس (دو جزوه مختصر)
- مملکت مسقط و عمان

- ج - سفر نامه‌ها (موسوم به « التدقیق فی سیر الطریق »)
- سفر تهران تا خرم آباد ۱۳۰۷ قمری (جزء مجموعه)
- سفر مشهد به تهران ۱۳۱۵ قمری
- سفر از شهر ری به عتبات ۱۳۱۶ قمری
- سفر در ایران و عراق عرب ۱۳۱۴ - ۱۳۱۶ قمری
- سفر تهران ۱۳۰۷ شمسی
- کیفیت راه از عباسی تا شیراز و سفر از لنگه به عباسی
- ه - متفرقه

- منتخب دیوان ازرقی به خط سدید
- انتخاب اشعار از جریده « اکلیل »

د - خاطرات و وقایع (وقایع زمان)

- خاطرات ۱۳۰۴ قمری (؟)
- خاطرات ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ قمری موسوم به « وقایع زمان »
- خاطرات ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ قمری
- خاطرات ۱۳۱۴ قمری
- خاطرات ۱۳۱۸ قمری
- خاطرات ۱۹۰۴ میلادی (۱۳۲۴ قمری)

- خاطرات ۱۹۱۶ میلادی
- خاطرات ۱۳۳۹ قمری (دو دفتر)
- خاطرات ۱۳۰۱ شمسی
- خاطرات ۱۳۰۲ شمسی (سه دفتر)
- خاطرات ۱۳۰۴ شمسی (دو دفتر)
- خاطرات ۱۳۰۵ شمسی
- خاطرات ۱۳۰۶ شمسی
- خاطرات تهران ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ شمسی (دو دفتر)
- خاطراتی از ۲۱ ربیع الاول ببعده که معلوم نیست متعلق به کدام سال است.

استدراک

ص ۱۰ حاشیه: «کنانه» به معنی عتیق در «قرآن مترجم» چاپ احمد علی رجائی (ص ۹۱) و هدایة المتعلمین چاپ جلال متینی (ص ۱۳۲ و ۱۶۷) و ترجمه تفسیر طبری چاپ حبیب یغمائی (ص ۱۴۹۹) آمده است (به نقل از مقاله علی رواقی، راهنمای کتاب ۱۳: ۵۸۶).

ص ۱۱ حاشیه: آخرین در بسیاری از متون آمده است از جمله در ترجمه و شرح فارسی شهاب الاخبار از مترجم مجهول چاپ محمد تقی دانش پژوه بصورت «اهریان» (ص ۵۲) و تبدیل «ه» و «خ» در کلمات دیگر مکرر دیده شده است.

سدیدالدین اعور

ص ۲۳ س ۶: در باب احوال سدید اعور اشاره مفیدی که پس از طبع مقاله مربوط بدو یافتیم و در راهنمای کتاب (سال ۱۳۵۱) به طبع رسانیدم عبارت است از آنچه در جهانگشای جوینی (۱: ۲۲۸) ذیل احوال جغتای آمده است:

«وامیر حبش عمید که از عهد آنکه ماوراء النهر مستخلص شده بود به خدمت جغتای متصل گشته بود و منصب وزارت یافته در خدمت خاتون برقرار متمکن شد، و شاعری است او را سدید اعور شاعر گویند. روز عیدی بر حسب حال یتیمی چند گفته است و تخلص به امیر حبش عمید کرده:

روشن گشت که این تیره جهان دام بلاست
 خبرت شد که جهان عشوه دهی داو و دغاست
 قرچی و کیتول و لشکر جراره چه سود
 چون اجل تاختن آوردو گرفت ازچپ و راست
 آنک در آب نمی رفت کسی از بیمش
 غرقه بحر محیط است که بس با پهناست «
خط علامه حلی در وقفنامه رشیدی

ص ۳۸ س آخر : یکی از سجالات و قفنامه، از علامه حلی و مورخ ۷۱۰ هجری است.
 درباره روابط رشیدالدین و علامه حلی اطلاع واضحی که از تألیف خود
 رشیدالدین داریم آن است که رشیدالدین رساله‌ای بزبان فارسی درباره فائده زیارت
 و اثر آن (به مناسبت زیارت مرقد سلمان فارسی در سال ۷۰۹ به اتفاق الجایتو)
 تحریر کرده و مطالب مندرج در آن بر اساس سؤال و جواب با علامه حلی است و
 درین باب خود گوید :

«اما بعد در تاریخ اوائل رجب الاصح عمت میامنه لسنة تسع و سبعمائة چو [ن]
 در بندگی حضرت سلطان اسلام خلد ملکه به حدود بغداد به مداین رسیده زیارت
 متبرک که سلمان فارسی رضی الله عنه دریافته و علماء اسلام و مشایخ عظام ملازم حضرت
 بودند مولانای معظم ملک الحکماء و المشایخ علامه العالم یگانه و دستور ایران
 جمال الملة و الدین ابن المطهر الحلی که بر سر آمده عصر است و ملازم در گاه اعلی
 بطریق حسن الظنی که بدین ضعیف محتاج ترین خلائق ... فضل الله بن ابی الخیر بن
 عالی المشتهر بر رشیدالدین الطیب الهمدانی دارد از و سؤال کرد که در آن شک
 نیست که از روی اعتقاد زیارت کردن تربت بزرگان را معتقدیم ... »^۱

۱ - متن این رساله و نیز رساله دیگر رشیدالدین درباره زیارت تألیف سال ۷۱۰ را
 آقای عبدالحجه بلاغی در کتاب «گلزار حجة بلاغی» (قم، ۱۳۵۰) از روی نسخه خطی قرن
 هشتم بصورت عکسی طبع کرده‌اند.

با توجه به این تصریح که رشیدالدین از رابطه خود با علامه دارد و نیز رساله‌ای که آقای عزیزالله عطاردی از تقریرات رشیدالدین به تحریر علامه در فرهنگ ایران زمین به چاپ رسانیده اند (جلد ۱۹) و در آن علامه گوید که رساله را به خواهر رشیدالدین نوشته است، پس می‌توان بی‌تردید یکی از سجلات «وقفنامه ربع رشیدی» (چاپ انجمن آثار ملی زیر نظر استاد مجتبی مینوی که من بنده هم در آن سهمی مختصر داشته‌ام) را نوشته و خط علامه دانست. این سجل در صفحه ۴۶ وقفنامه آمده و به تاریخ چهارم جمادی الاخری سال ۷۱۰ و با رقم جمال‌الدین حسن بن مطهر است.

از علامه حلی دو نمونه خط با رقم در کتاب ریحانة الادب (چاپ دوم، جلد چهارم، ص ۱۶۸ - ۱۶۹) نقل شده است. در یکی که از نهج‌المسترشدین (نسخه ۱۰۶۵ آستان قدس) نقل شده نام خود را حسن بن یوسف بن المطهر (مورخ رجب ۷۰۵) و در دیگری که از پشت نسخه قواعد الاحکام (متعلق به آقای فخرالدین نصیری) نقل شده نام خود را حسن بن یوسف بن علی بن المطهر (مورخ جمادی-الاول ۷۲۴) آورده است. آقای عبدالحجّه بلاغی هم در کتاب «گلزار حجة» به نقل خط علامه اهتمام کرده است. علامه در قواعد الاحکام نام خود را بطور کامل ذکر کرده ولی در نوشته نهج‌المسترشدین نام جد خود را انداخته است. بنابراین در رقم مربوط به سجل وقفنامه رشیدی هم نام پدر و جد خود را ساقط کرده و «ابن المطهر» را نگاه داشته است، یعنی «ابن مطهر» را که کنیه و علی‌الظاهر شهرت او بوده است. چنانکه رشیدالدین فضل‌الله هم در آوردن نام او «جمال‌الملة والدین ابن المطهر الحلی» گفته است. زرکلی هم در الاعلام او را ذیل ابن‌المطهر الحلی نام برده.

اخیراً یکی از دوستان گفت که استاد جلال‌الدین همایی هم پس از دیدن وقفنامه ربع رشیدی به امضای علامه توجه فرموده‌اند.

ص ۴۶ س ۲ : محمدتقی دانش‌پژوه، هم‌اکنون به تصحیح و طبع این اثر مشغول شده است و آقای محمد شیروانی نیز با او همکاری می‌کند .

ص ۱۷۲ س ۱ : هفتم و هشتم صحیح است .

ص ۱۷۲ س ۳ : ۶۲۹ غلط و ۷۲۹ صحیح است .

ص ۱۷۸ حاشیه : در جنگی متعلق به کتابخانه سلطنتی که مرحوم مهدی بیانی در « نسخه‌های خطی » (دفتر ۷ صفحه ۱ -) نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران معرفی کرده است چند شعری از حمزه کوچک مندرج است .

جوهر نامه نظامی

ص ۱۸۸ : در باب جوهر نامه، حسین مدرسی طباطبائی از فضایی برگزیده قم ضمن تجسس در الذریعه حاجی شیخ آقا بزگ بر ای تشخیص نسخه‌های خطی دو جواهر نامه‌ای که به تازگی در دسترسشان قرار گرفته است به معرفی نسخه‌ای تحت عنوان « جواهر نامه » برخوردند که اتفاقاً وصف کتاب مورد معرفی اینجانب تحت عنوان « جوهر نامه » است و نام و مؤلف کتاب مذکور را نیز در بر دارد. ولی متأسفانه معلوم نیست که مرحوم شیخ آقا بزگ آن اطلاع بسیار ارزنده را از کدام مأخذ نقل کرده و اگر مستقیماً نسخه خطی جواهر نامه یا جوهر نامه را در اختیار داشته‌آن نسخه متعلق به کدام مجموعه یا کتابخانه یا شخص بوده و چرا از معرفی مرجع نسخه غافل مانده است ؟

باری جهت تتمم مقاله سابق خود عین مطلب کتاب الذریعه را نقل و از آقای مدرسی طباطبائی که چنین اطلاع مفیدی را در اختیار اراک دتمند خودشان قرار داده‌اند تشکر می‌کند .

« جواهر نامه . فارسی فی معرفة زوات جواهر و اوصافها و محل تکنونها و سائر المعادن، ذکر فی اوله تألیف فرید الملة والدین وحید الاسلام والمسلمین مؤتمن

الملوك والسلاطين، علامة الدهر، استاد العصر، اعجوبة العالم في الصناعات، سيد الحكماء،
 مربى العلماء، مقدم الخيرات محمد بن ابي البركات الجوهري النيشابوري، صنفه
 في ٥٩٢ للسلطان ابي الفتح مسعود بن صدر الشهيد، او لوزيره، وهو كتاب لطيف
 لم يصنف مثله في بابه. «الذريعة، جلد پنجم، ص ٢٨٣».

ص ٣٠٩ س ٨: ترجمه فارسی سفرنامه دهبه به شماره ٣٨٢٣ در کتابخانه

ملی ملک موجود است.

عاقبون قالوا انما احل الله الفديه واخر
 حسيه اذ لاله الماسرون فلما ذمها
 به واجتمعوا الى بعلشور في غلبت اليه
 واوحينا اليه لظننهم بما امرهم فذمها
 وهم لا يشعرون وجاءوا اليها مع عشا
 فيكون قالوا يا ابا نانا انا فمينا نقتو
 وتزكنا يوسف عند قنا عذنا فاكله
 الفديه وما انت بمومن لنا ولو كنا
 عام قير وجاءوا على قبيعه بدم
 كذب قال بل سولت لكم انفسكم
 امراف صبر جميل والله المستعان
 على ما تصفون وجاءت بشيارة فدار

و در کلبه سانی روح ازل عمار رفیق مبین و او از مشی که در سیرت است و کرم او
 دولت منتهی محمود و عورتی هم خواب سال که هر دو او مسکن بود و ناله صفا آنجا
 بار که در آن روز ای جندار و لاله شکید از حبس قفا برسان
 تا دره شد باغ و هفتاد منتر کل بر د از اسم خوش اثر بر اثر کل
 مملکت سیر عشق کل لیسار و لنگ در دست حسن عشق مایا امیر کل
 بی شکفتد ز غم درو سدان عظم بار از مسک سوک و نوح عسر کل
 که اخراج طفل لیسار است هم طفل لیسار می خورد زخم ابر شمر هر
 خون کردی فله حسن را بنای بی در مگر حسن کرد حسن را در زهر
 بد کوه لغتت بلا قصد بشا را در آزار عمار عشق عمر قصیر کل
 طبلن بجزر کل صفر مد و بان اکنون کند مسعله او نفسی کل

سیدالمراد
 همانا خبر بر سینه دهه رسد جان سید در حینه محروم است با همه احوال
 اول بخندد و بگرید اول تا بدو بگرید اول است که را باشد از سهار کرد
 اول جمع باشد از دریا که خنده نام شان یکی و بیباستان بر قناد یکی احایم
 کار است و یکی از دغی و یکی بالناس از خوان و یکی از کلبه خانی کوه
 مستیان در فریون امیرند هم روی گشتادند صلوات سید فانات بر جانند
 نگه معصومه لعل اند دل در محروم و کلند در خوشی فصل سناد سنل اند
 و هلسان از بند در و لسان از آن کردند چشند در لیسار کعبه در و کلند در سید

در طرز بر زلف کار مرا در بارگان معاوضه داد مسکله من مسرور و کاشانه من
 من زاده سداستم تا آن که در حیدر بیست و نه روز در قفس بستند زانکه کسی بود
 از من بخندد و همچنان با ما سرور بر منش مایه گشت و هیچ از آن را از احدی
 که از اضر حسان بشنید تا حواله من در جهان که بر
 و در اناز من صید کند بعد که در اسان کم
 و بعد که در جهان که در حدی که در
 فلتنار صد من را بدست پیرانی خام فلان
 کاره او آتش می کند چو پیرانی کاره
 این جهان هر رسته از آن که در حدی که در
 در بصورتی ساود و بگو

فلان بیان هر چه در طرز نور اندین رو سرد
 همان چیتت از کار کردی تا که در زلف من سرد
 حوی زلف من در آن ازان که هر دو که از آن
 و که از این ایدم ایست عجب در من در آن
 بر هر چه من کاره دانه و گاه تا تیر خوار حمی
 هر که این فخر کرد ما به حدی که در بار گشت
 اگر بر آفتی میدگی از کی مسرور که در آن
 و که در حدی هر زلف من زلف من که در آن

در طرز بر زلف کار مرا در بارگان معاوضه داد مسکله من مسرور و کاشانه من
 من زاده سداستم تا آن که در حیدر بیست و نه روز در قفس بستند زانکه کسی بود
 از من بخندد و همچنان با ما سرور بر منش مایه گشت و هیچ از آن را از احدی
 که از اضر حسان بشنید تا حواله من در جهان که بر
 و در اناز من صید کند بعد که در اسان کم
 و بعد که در جهان که در حدی که در
 فلتنار صد من را بدست پیرانی خام فلان
 کاره او آتش می کند چو پیرانی کاره
 این جهان هر رسته از آن که در حدی که در
 در بصورتی ساود و بگو

بند دگر بر که کند اعتماد
ان مصالی حکم فاعتر
هر که بگفتار نصیحت گفان
بادیه المحشر واد عمیق
کردمت هست جو مردان برو
رب اعنی و اقل عترتی

وله فی المثلث
خیلی الهدی انجا و اصلح
نصیحت بیکجستان کوش کبرند
کش اشرف دار اغت خطر نوزت
من استاسرت لا تخطا علیک
جه بگو گفت در بای شتر مسور
کنیم کی میر کول انج در و بس
دع استقصا من طال اجزایه
جهالت بند باش اری تو این
بیات ای دهر دهر اتیرازی نیست
نادیت تستیم لطف تقدم

کر نکلند بر کرم دوا بجلال
موعظت شمع ضم الجبال
کوش نذارذ بحمد کوشمال
تمیخ النفس و تنفی الجبال
ور علمت نیت جو سعیدی بنال
انت رجای و علیک انکال

ولکن من هداه الله افلح
حکیمان بند در و لیسان بد بر بند
که سخن عاقلی ده بار اثرت
من استضعفت لا تکسر یدیه
کای فریه مکن بر لاغران نور
کوانس می بی دنبال فرزندش
فقوس الدهر له نفس رخ بهامه
ترانیز از بندارذ چه دانی
هم شی برانه کان بوکش ای کشت
تواضع تر ترفع لا تقل متقدم

جد اندای کس مریخ خورد نیست و لغبت	که مینوی و سر ما کنده خور نیست
نخبت المال لو احببت قد مت	وان خلفت محبوسا تدمت
مینه در عقل داری برتن و هوش	اگر مردی ده و سخن و خور و نوش
نوا که بقیته از هنجار ورسته	بشمارن که کجورد و ام نوشه سسته

صرفت العسر في حصيل مالك
تفكر يا معني في مالك

کسی از رزق دنیا خوش برداشت	که جندی خورد و جندی تو شنه برداشت
که بپسندیت که خود از غصه بکنم	که کردم کرد ایچم یا بخشم
بماء الوجه مع خبت النفوس	کصباح علی قبر المجوس
بکور کبر ماند زلهید زور	درون مردار و بیرون مشک و کافور
که عارف نادیده کند و شن حجه کفو	اگر جوینت کنس حربه از شو

مئی عاشرت مخلوق العوارض
اذا قالوا الملك الكفر لا تعارض

مرو بازند بو شان نام و شکیلی	جورنی در بغل نه دست ندید
چنان زردم دوت است جمر خور و کند	که با کس خورد ادریک بی جودا کند
و بعد با سناح و الفف عن ملامه	کعل القوم فهم ذو کرامه
مرکوب نفس و بشان هرنیست	که کردیست هم ز بشان بر میت

که احسان بکنه و اهروی اصولی	شسته میان هم بخت صلح قبولی
تعاقل خیاط بموصل	بملاخوری راه قدر فقصیل
سخن سهلست بر طرف زبان گفت	ناله کن کان سخن هر جا توان گفت
غراز مه میشن و اهر کس کی راز	کجمنی ببری خستر همدندان

خَفِيَ السِّرُّ لَا تُودِعُ خَيْلَكَ
جِدَارًا آمِنَهُ أَنْ يَنْسِيَّ جَمِيلَكَ

مگر بادوستی کورم چه باکست	که کرد دشمن شود هم هلاکست
نواز دشمن تری عاقل از دوست	که غش دشمن بوث اثن بسنت دوست
يقول الزاجون اني لا تملكت	انما لم تملك تسبط الملاعب
چه خوش گفت کرم بهر بیا بر طناز	تو درنی بست اثن در میتداز
گذگی حی کنش ای زواجونی گفت	مزم طسکت فلاشی نون اشفت

ان استجبت هذا القول بعدی
قل اللهم تورق من سعدي

جانشدگر بر حمت بار ساسی	اگر در کار درویشی دعا سی
که خیرت بوت ازین معنی کت اشفت	بکی رحمت سعیدی باکش ای گفت
مرا این جن دارد دختر فکر	کجا دل بندم اندر دستد بکر
ازان فرزند خویش آید بسندم	که در فرزند کس دل می بندم

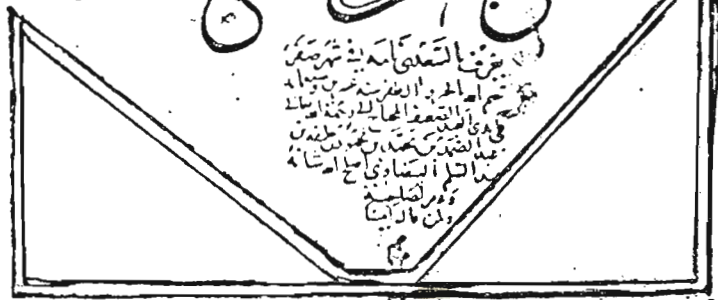
در بندم

آمد

نه یوسف کی جنان بلا دیدند
 که عفو کرد آل یعقوب را
 بگردار پدشان معین نکرد
 ز لطف همین چشم داریم سینه
 کس از من سیه نامه نزدیک نیست
 که همی نمال پسندید بپست

چران کی اعتماد پیاری نت
 او بیدم آمر زکارتی نت

بضاعت نیاردم الا او بید
 خدا یاز غنوم مکن الو بید
وقد فرج الانتساج هان الکلام



کلمات سعدی از مجموعه بودمر
 کتابخانه تخصصی
 تاریخ ۱۳۷۴
 ۱۳۷۴

کمال الله و قوته افهم و قوه

مهر ۱۸۸۹

جایزیه ۲۵ در قنده ۱۳۶ هجری مطابق ۱۸۸۹ میلادی

به از نظر از نوره بیرون سبب را در هر دو است در منزل ^{مستحب} لا
که باغی است نسبت به هر دو هم بود عزیز که بعد پسته بود از ^{بیش}

صحت است وقت یوار مندا از دو طرف خانه هر دو جانب

و فاه بورت و کوزلا اول و استریج و ناهایت

و در میان کوه و در که تا اول به ۱۸۸۹ غیر مندا است نام

با جنبی و دو طرف است که در این است ^{فاه} تا آخر

در جهت اداره و اجاره شده بود بعد عبور همه وارد کورز

مشم خانه لا که در این است به تغییر فقر شده است

عین منزه است زیرا که منصف لا که در این است

باز و فیوض است و در نظر خانه در شهر منزه افهم

هر وقت که وارد منزه است با استیلا است

(فتح قدا بز فوشی کو قافر بیک بیاراه مودو نریه فقار و صیغی)



Gora Kavbekt.

یروند در فقار که در سیر و سیر که مودو خ قافر بیک نودونی
در مودو فقار است ، مودو ۱۳۰۰ مودو مودو مودو مودو مودو
مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو
مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو
مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو
مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو
مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو مودو